

کتابخانه فیضی
سلسله ۱۱

دوره
۱۴۰۰

I

۲۹۷۷

۲۹۷۷

آیا صحت

۴۹۷۷



المعتمد بالله
عظمته وکرامته
والمرکز الحکومتی
من طابع وکسر وایا
سج راجع المعتمد بالله



در بیان احوال

بذات پاک خدای کریم پست
بخالق که منشین کل مخلوقست
بعالی که بحکمت متابعت فرمود
کنند روی توجیه بقیله که ملک
باومی که ز فضل خدای آشت
با دینی که معلم بر او ملایک را
بر بنی که مظهر در آمد و کشت
که از اوت اوشت پر کن پدا
بعاشقی که بعشق تبا بود شیدا
که با صلات حضر با نسر و کمر و
بجو کرد و بر ایزت بر صبا و
باومی که خدا گشت غلم الاسما
بلام و سپ که کلام خدا پست اوست
بر و س که و می بود او بتول خدا

در بیان احوال

در بیان احوال

بران محمدی که در شب معراج
که مظهر وسیله الله علی ابوطالب
علی کلام خدا و وسیله ولی خدا
علیت فضل الهی که مظهر تمام
علیت آدم خاکی محمد مهدی
بحکم انکه عیسی گشت اما کلام الله
بحکم نیک نفسی عیسی علی را گشت
قدم نهاد و کشت از مقام اود
حیقا ز نهمه بنود سیج جدا
علی و صبی رسول و علی امام پدا
بر جبه گشت و بگوید که چون
علی محمدی و موسی و عیسی
کلام دیت تصرف نهاد و در جبه
بحکم دیک دینی علیت نقطه با

در بیان احوال

بحکم گفتن مع الاینها پست است
 یخیزد اگر شناسد چنانکه پست
 نیست فقر نبی علیست ابریم
 به در صوام و صوام چه در خوش و طوبی
 همه کلام الهی ناطق و صامت
 هیچ است بذات خدا کلام قدیم
 بود آدم خاکی که مظهر حق است
 بود آدم خاکی نوشته سی و دو
 جو مشتاب معطر جوزلف خوبان جمع
 ز روی دوپ خط مشکک غبر بوی
 کسی که خط الهی بخواند هیچ خواند
 باز تا باید در عذاب جمل بین
 خجسته طالع انکس که چشم بجای
 بحکم من عرف نفسه بقول رسول
 پیاد و ده محمد که در حدیث آمد
 اگر تو معرفت نفس خود ندانی
 اگر بد ذات الهی از صفات منفک

بحکم صحت می گفت یا علی جبر
 یخیز علی که شناسد چنانکه پست
 علیست نوح و سلیمان علی بود
 به در زمین و چه در آسمان جبر
 ان پس جلا اشیا بحکم است ان
 به صفت که بر آید چنانکه در حساب
 مثال مسلم الهی بود پیر تا پا
 یخیزد ای که خواند چنان خط پیر
 بروی زرد در آورده چون شب یلدا
 بخوان که خط تو اوست فی خط خطا
 باز به پست بحمل اندرون جو خفا
 همیشه پیشم مثالش بین بود
 ز روی ظاهر و باطن حق شود چنان
 بین فقد عرف به علیست کوا
 چنانکه پیچ شایسته رزخ خوا
 به آنکه گفت ام از گفته علی
 به دانه آنکه نداند حقیقت اشیا

خدای قادر و متعال مخلوق است
 ترا که ره نمودند چنانکه پست
 هر پس که هم از علم حق زخم که در
 خدایت من ز کلام خدای پرور
 مرا از فضل الهیست دیده روشن
 به صحت ولی الله بکر فی قدیم
 از بعد احمد مرسل امام من نیست
 پس از علی حسن نیست رهبر من
 امام زین العابدین و باقر و موسی
 محمد سیئه انگوز به مشهور است
 ز بعد شان حسن چسبگری گیرد
 محمد ابن حسن صاحب زمان هدی
 نمود روی جو مار و دونه آنکه کرد
 بود در مقام توجع مسلم میرستم
 بگوشت و پوست من چسبید دل ز عالم
 پیما ز نجرب ریاض معرفت است
 تو در محیط بقای جو خضر روشن دل
 خدای بر همه اشیا محیط و راه نما
 دلیل علم الهیست فی بروی و با
 دلالت روشن و در کمال علم او
 بمعنی این سخن من خست روی یا
 مرا از نطق الهی زبان بود که یا
 بنظم و شعر زین جو لولولا
 که عالم است بر قرآن کریم
 و کر حسین علی کو پست سینه شد
 چنانکه موسی کاظم در علی رضا
 و کر علی سیئه آن امام مرفقا
 که بود یار ابا و قاتل اسد
 که پست صاحب تا اول منور
 بیان شق قراب خطا استولا
 کمی بقوت و کاسی بنق و که به
 ز فیض فضل الهی چنین رسید
 می دم دم عرفان جو خیری از غا
 ترا به علم که موج اند پست بحر قفا

بود در محیط بقا غوطه فنا خوردم	نصیب گشت مرا پی و در دم زیک در
درین سخن که در ره خطاب بستم	پسید بر ره و بر پرسم بستم
بباش غم بعلم و بکلمت و کوی شتاب	بعلم مرد عمل کرد و بیهی رسید بنوا
یقین بدانکه مرا خبر که چاره مصوم	نبود و نیست نخواهد بدین دگر لجا
مراست دست ارادت به امان حیدر	که او پست نامزد و با دی من و دگر
بجاده خط مغر که بر رخ حواست	بهست خانه نوشته جو غم پیرا
که گشتی تنم از بشکنه ز موج حواد	رسان تو تحت جان در کنار ل
که در میان دل و جان سرشته هست	بدین بینه و وارث زهد و از آبا
که گزینش اجل پرزن جدا کرد	روان مهر سبب دزد پیمان بود
وله ایضاً	
بهت دجوری صلت مراست اهل معنی را	کز ان وصل تو مقصود است شوق تجلی را
قیامت که بر اندازی ز قامت پای طوبی	زیر پایت نشاند ز اهل روضه طوبی را
غم دینی و فکر دین بخت در دل عاشق	که بی سود اسپری باید سوی دین دنیا
در ان منتهی که همان شد خیال دین ده	نباشد جای بختیدن غم دینی و عقی را
پس ای طین جهان که چه که ایمان پر کویت	بچشم اندر نمی آرد تاج و تخت کسری را
رخ لیلی نشیند پستم که مجنون ز کند مجنون	ز جی پس و تعالی الله که مجنون کرد لیلی را
جغای مدی بهلست و جور و طغی و دشمن	نظر چون با پیستی هست نفس من تعالی را

وله ایضاً	
صبح از افق بنمود رخ در کردش در جام	وزیر خمار غم پیر این رند در دوشام
ای صوفی خلوت تیش پستان ز زندگان	تا کی نری در دیک پیر ما خویای غام
ایام را صنایع مکن امروز را فرصت شمر	پس ای دوران پین و ارون پین ایام
ای چرخ زگر خاک من ز پیر تا با جامی	باشد که بستانم بهم زان اهل شیرین کام
تا کی زنی لاف از عمل شکار در زیر فعل	ای پیاده عابد شده و ایم ولی اصنام
چون شمع اگر با و صبا یا بی شبی در مجلسی	نیزین پدل عاشق بگو با لبه این پیغام
کاهی بی شب زلفت سیر و وزیریشان بخت من	کی روز کردم غم شبی با صبح روت شام
ای لعل و خال منزهت صیاد مرغ جان دل	و ده که خوشش آورد آن دانه و این ام
ای غمخیز و دامن دعوت بحورم زانکه من	امروز حاصل کرده ام محبوب سیم اندام
بی آن قدح چون الف لامی شد از غم قائم	چند کی نیم شبی با آن الف این ام
شده روزه دار و متنی امروز نامم در جهان	فردا بخت چون برم یارب ز تنگ این نام
فاک پستی در ازل شد با شراب ایمنه	ای پستی به رویار آن آب آتش فام
وله ایضاً	
ساقیا بید بخوش از شوق لعلت جان ما	خضر مایی بی بیارای چشم چو ان
باب لعلت بجان بستم پیمان در ازل	تا بید پیمانم وصل تو شد پیمان ما
در دمی درمان ما را جاده جز وصل نیست	ای مصالت چاره ساز در دمی درمان ما

عاشق را در دو عالم جان و جانان بوی	کی بود غیر تو ما را جانانی جانان ما
روشنه رضوان ما جودت روی تو	روشنه کو غیر این ای روشنه رضوان ما
چشم یعقوب از غم روی جودت شریف	پیر برادر از قفس چاه ای یوسف کن
بر کل ویرجان نمی توانم که اندازم	بی کل چنان زلفت ای کل ویرجان ما
عاقبت دودی ز ما خواهد بر وزن بردن	کی چنین بنماند آتش سوزان ما
کشتی چون نوح اگر داری خواهی غرق شد	چون کیسره و کوه و محراب بر طوفان ما
جو سری نیکو شناسه قیمت در بیم	هم تو دانی قدر خویش ای کوه و عمان ما
سوره زلف و رخت نوره و خان آمدن	ای ز رخت کشته نازل آیتی در شان ما
مصطفی روی ترا میخوانم از حق در ازل	ای کلام ناطق ایست آیت قران ما
غم در سودای زلفت رفت و ره افروخت	آه ازین سودای دوری راه بی پایان ما
شب بگره آن نیسی در سواست جوفک	ای پیر بنده زلفت جان پسر گردان ما
من ارادت خاطر	
انچه پیشاپست اگر حمله برانید شما	روز و شب خون ز رویه نشانی شما
دیده و دل بکشاید و نکو درگیرید	میر و سرور چه در بند جهانید شما
نور روی از سینه دنیا و روی از دست	آزنی سود جهان بسزایانید شما
پیش و آید کی را مجرب دور و دراز	نیک کوشید که در راه نمائید شما
میکنم نیست که این راه ندارد دشمن	کور یا را نکوید از بکمائید شما

اگر از تو پس قضایه ابل بر تو سپرد	بر آن تیر قن جله نشانی شما
ای نیسی که جو خورشید بر آید بجان	این سحر دزدان نور نمائید شما
و ایضا	
ای چون فلک از عشق تو کشته شد پیر	پودای تو ز و آتش غم در جگر ما
بودیم مواد ار تو باشیم همیشه	تا پست نشان تو باشی خبر ما
بشنو که چه فریاد و فغان در ملکوت	از یارب سر شام و دعا میسر ما
ما زنده به عشق تو از اینم که گذشت	محسوس تو که یک ذره بماند اثر ما
در پای تو چون آب روان باشد هم	از پایای سپرد تو بلندست پیر ما
چون ملک چن ترا حد و کران نیست	در عشق رخت کی بر آید پیر ما
ای کرده به نسبت رویش کثرت نیست	از روی خدا شرم و ز روی قمر ما
در چشم نیسی بخرازد روی تو نماید	بخراشته صورت رویت نظر ما
وله ایضا	
یکشده چشم تو از کوشه می نمایم	میکنم زلف جو زخم تو دیوانه مرا
شسته بودم ز می و جام و قح و پست	میر و با زلفت بر سپهر چمانه مرا
بهوای لب میگون تو که خاک شوم	ذره کم نشود رخت میخان مرا
دانه خال توان روز که دیدم ستم	دام زلف تو کن صید بدین مرا
رخ پوشان ز من خسته صند باد	ثوق آن ماه رخت سوخت جو پیر مرا

ترک بودای نزلت بسیار گمن	گر بعد شاخ کنی مجوسه شازده
مردی از اهدام از شاد و می تو به که	چون تو کوشی که بود قابل افسانه
منم و میکره و صحت زندان ستم	نیت ای خواجهر خلوت کاشانه
گر طبعم تن من بشکند ایام سنوز	کنج عشق تو بود در دل ویرانه
در جهان تا بود از قبله و محراب نشان	بقای جان خود بر سر رخ جانانه
صاحب کشور و تاجت نیسی تاج	بر سرش خاک درت افر شازده
روح الله روح	
کس در نظر نیار و چسار خوب مار	زیرا که کس نیار و از نظر خدا
مایم در دو عالم سر چشم الهی	معلوم باشد این زندان با صفا
ای چسب ز معنی تا چند داری آ	در خاک ان فانی این جوهر بقا
جام جهان نارا ازین وان چه پر	در خویش طلب کن جام جهان
کوی خدا باشد در نشو و در شایه	عین خدای میدان هم نشو و هم غایه
زدی و بی نویسی بگزین که در دو عالم	کبر و ریاست باشد زندان بی توان
نور الله مرقد	
مایم امین پسرا پسما	مایم حقیقت پسما
در صورت آب و خاک بهمان	در حال و خط و نگار پسما
مایم پسند که در وسیع	اگر دانه است منت دریا

ای چس تو در جهان خوشی	لی شب و شریک مثل محتا
خز روی تو بت نمی پرستم	که کعبه چن و قبله ما
عین سحر که ز جرات	غیر از تو حقیقه در اشیا
ای طالب کوه حقیقت	در بحر دلت دید بکشا
نظاره صورت خدا کن	در سی و دو نطق و جفا
ای طلب لقای محبوب	دل صاف کن آینه مصفا
یهماست که حق به بینی امروز	ای غمزه بود غمهای فردا
چون از کل آدم ای نیسی	تریک وجود باشد انشا
اشیعه انوار صمد	
ای نور لوح رویت عنده علم الکتاب	کرد طی پش چالت نایب من آفتاب
پوره سبع المثانی اقیاب روی	اهل دل را از رخت روشن و پامپت آن خطا
باز یابد سر که خوابی و دو خط خست	پرو را شق العتس با معنی ام الکتاب
تا رویت گفته ام و جنت و جهنم خست	آتش فرو و بر من گشت ریحان کلا
آیت الکرسی و طریقت صفت روی	سر که دانه حکمت این اند و فصل الجفا
منت خطی شالت مشرب جنت	شد بفضل حق اولوالالباب این فتح
چون پسیمی خاک راه آستان فضل	از شرف دیده خورشید می آید حوا
وله ایضاً روح	

ای ز بن پسته رویت پای بان بافتا	زلف شکست شب قدر پست و رویت مانتا
پست آن چشم خوشم کرنا توانی گنفس	بمحوخت خفته ام سپر بریند از خوا
تا شد از شمع رخت پروانه دل منبر	پست چون زلفت بر آتش رشته جانم زنا
خویر من شینه ز غمت جان بر آتش من	در بهشت از جبره خود چون بر آتش زنی بقا
زار زوی وصل رویت سر شب ای تا عمر	بخریالت چشم ما نشی سینه بند و برا
نیست از مهر رخت خالی وجودم دهن	کی وجود دهر باشد بی هوای افتاب
از رقیبان خطا من رخ پوشش ای که	جبره پوشانیدن از چشم خطا چنان صوا
سایق می ده که دور لب می کون دست	صد جهان تقوی سینه از روی کجایم ترا
باد اگر بوی چمن از حلقه زلفت برود	از چید افتد بر آتش بمو غنبر مشکاب
دور جام می گردان امشب ای ساقی که من	کزی بود ای چشم سرخوشت پستم بخواب
جان پیمارم جویا و آن لب نوشن کند	سپاه چشم لب لب کرد از لعل مذاب
چون لب لعل تو باز از شکر بشکست	کو سر نظم پسیمی قیمت در خوشاب
نور الله مرسته	
ای شب زلفت که رویت پس نی فید بخواب	در بخت از تابش خورشید رویت افتاب
عالم از نور تجلی کرده نورانی رخت	کر چه زلفت چون شب قدر پست بر و تقاب
آنکه پیش خط و خالت چون ملک در سجده	پست ایسی که پست از نادر مرمان در غدا
بالب جان پرورت انفس می سپردم	پیش زلف تا بهارت کشته میم رشته

قبله تحقیق من کوی تو و وصلت حیات	بخت جاوید من روی تو و ولعت شراب
طره طراز زلفت پوره رحمن و عرش	عشقم غماز عینت معنی ام الکتاب
هر که افرد تو باشد آرزوی در جهان	تشنه باشد که جوی آب دیوان در سرا
کی کند میل نفسم و غمت دینی و سیل	کز لب نوشیده باشد شربت ناز و عنا
چون وجود غیر ممنوعیت ترک نیست	با جمال خویش باشد من رویت را خطا
در رخت نور تجلی دید اکنون چون نمید	از لب بخت جز ن ترانی کی بود او را جوا
می کند شرح الم نشرح نیسی از رخت	ای رخت اما فتنه از تو شد این فتح با
من واردات خاطره	
دل بی تو از نسیم دو عالم طالع میت	خرم کس که با تو زمانی وصال نیست
افتاده که بر سپر کوی تو شد معیت	مقدور قدر و غمت و چاه و جلال نیست
جز پوختن چه چاره کند پیش روی شمع	پروانه که بر تو نور جمال یافت
هر چینه که یاد تو آتش بر زبان گذشت	طعم حیات و لذت جان در مقال یافت
از خاتمه و مدد سپهر اسرار کز دست	اواره که در طلبت ذوق حال یافت
جانم ز مهر صورت روی تو محو گشت	نقشی که بر صحیفه و هم خیال یافت
انه شیه ملاص می پاست اگر کند	مرغی که دام و دانه آن زلف و غافل یافت
در کربلای عشق شیه که تشنه زلفت	از کوثر وصال تو آب زلال یافت
شادی اهل عشق غنم عشق دست	شاد آن دی که با غم عشق انفصال یافت

جانی که با وصال توشه کمپنس قرین	جاوید زنده گشت و جهانی کمال نیست
جان در میان نهادن پستی جو شمع از آن	در پیکر عاشقان جمالت مجال نیست
اشیعه انوار ضمیر	
عشق در زمین کار زایدی نیست	کین پدایت روزی رندان صاحت
هر که کفران غنم دلدار کرد و در طریق	کریم شمع زان آمد که کافور نیست
پرو را با قاضی شمس هر کس که نیست میکند	راستی را پیش اهل دل به کوی نیست
کره پیش پیکانت پست غرت دوریت	غرت هر کس عسیر من بقدر پست
کریشان شد دل از زلفش نیست دور	زانکه در هر یک پریشانش محبت
من واردات خاطر	
ز می جمال تو پست جمع صفات	رخ تو آیت رونمای عالم ذات
بخت پیغمبر رویت که صورت کنز است	که عید اکبرم اینست و بهترین زکات
ذلام و بی لیت یا فتم حیات ابد	که آب خضر همین ثمرت و عین محبت
کمال چسب رخت قابل نهایت نیست	چگونه لایتنای تو موجب حیات
اولی که گشته زلف و رخت نشانی نیست	چگونه زنده توان بود وصال حیات
بجو صورت روی تو میکند دل من	صلوات و ایمانیت قبله کاه مصلات
بصر جامع زلفت که از دم جمع	ز می ملاوت ایمان و طعم قند و نبات
خیال روی ترا عابری که قبل زینت	ز عابدان مشاشرش که می پسته نبات

تو شاه عرصه پستی و سر که دید رخت	یک بیاد و پستی تو شد شهادت
ز می زهر رخت روز چند ما کرده	پواد زلف تو روشن شب سیاه را
کسی که جان جو پستی خدای روی تو کرد	پواد نامه اعمال او بود حینا
وله ایضا	
سلطان غمت را دل پرور و معایت	آن دل جانشان آرد و دین در دگر است
در عشق تو چون پست دلم با حمد دریا	کار دلم از دولت عشق تو تمام است
چون بختن سودای زلف تو در پیش	دیگر سو پس عاشق دلخسته جام است
ای آنکه کنی عرصه سجاده و تسبیح	منغ دل ما فارغ ازین دانه و دام است
کی تو بر ز پستی کنه آن زاهد و رندی	زان یاد که روح القدس پیش رو جام است
ای کرده رخت روز شب تیره ما را	صبحی که ز بی روی تو باشد همه شام است
ای طالب نامو پس ما کن طلب نام	در عشق بزرگ که و کرامت ز بنام است
تا محرم اسپر و خیال تو دلم شد	کار دلم از عشق جو لو تو بظام است
بر طالب جنت که زنده دانه تو با شاکا	وصل تو مرا آمد و حقا که مرا ماست
در طور لقابان کلیمت ازین کوزه که او	دیدار تو میخواند و مشتاق کلام است
محراب پستی خم ابروی تو باشد	تا روی نوازش قبله چشم تو امام است
و ایضا	
پور و سپید المثنی روی او	آیت نون و القلم ابروی او

جلا آفاق از وی ناطق اند	در همه آفاق گفت و گوی است
پیا لکانهای نماینده راه راست	خط فرق کان میان موی است
گشت را از کعبه و پسر ناز	در سر و فرق و چین در وی است
تکرر صورت خواننده یی	صورت خوانم از بهلوی است
کردلی کم گشته راجوی نشان	موبودر طسره و بجوی است
باز اثرش را بفضل خود خوان	شبه و پسکین نوازی نوی است

روح و وجه

مطلع الله نوریت اقباب روی دوست	این چنین روی بوجه الله اگر خوانی نگوید
چشم من جز روی تو روی کی آرد در نظر	کاینجه می آید چشم در حقیقت روی او
می دید بوی خوشش باد صبا جان در تنم	کس نمی داند که بیا و پسر کان بود چو تنم
و کردم که کن ای زاهد که بر بادش	خرقه ام و زینم که بر دوشش سلوت
گروه ام در دیده ما وای خیال فاشش	پرو را جابر کن در چشمه یا بر طرف جوت
در ازل حرفی نوشتن از دماغش اعلی	بر طرف چند آنکه می بینم هنوز آن کت و کوشت
تا باب می کنم ظاهر به پس برق را	وایا با خرقة در میخاز کارم هست و پوست
آنکه عاشق بر جمال صورت خوبان نشد	صورتی دارد ولی از روی معنی سنگ است
شرح حال زلف از آنسی می باز پرس	کو پریشان حال سر کرده ان این چو کان تو

من و اردات خاطره

گفتش زلف تو ما وای خوش است	گفت عاشق را همه جای خوش است
گفتش متا ندارد گفتش	گفت چشمم نیز یکتا می خوش است
گفتش دور خوش است ایام سه	گفت آن باروی ز پهای خوش است
گفتش در بند بالای توام	گفت ایزن گذر که بالای خوش است
گفتش سودای چیست کردم	گفت می نمی بودانی خوش است
گفتش کار خوش است این کارش	گفت با من چون دلارای خوش است
گفتش عشق خست شد کار من	گفت عاشق را همه رای خوش است
گفتش پر و جمن پیش تو گیت	گفت بی رفتار روی پای خوش است
گفتش دارم متای تو گیت	ای پیسی این متای خوش است

وله ایضاً

سر که اندیشه زلف تو در دل جا گرفت	چون پیر زلف و جودش موبو سودا گرفت
باد هانت نغمه می کنم از ابرار	ساک از راه طریقت خود را بر ما گرفت
تا دم از بوی پسر زلف تو ز باد صبا	آموی چمن نافه خود را بر زیر پا گرفت
در زاشک نظم دندان تو و گیت من	شد ز چشم افتاده چون باسک دره در پا گرفت
ایست از غارت اندیشه تاریخ مسل	عشتت ای سلطان خوبان کشور دل گرفت
چون بونی متا کناری در همه عالم که دید	کو دو عالم را بچس رویی متا گرفت
میخوای ال می دوست پاتی عشق میباید	در غم زاهد که او گرفت پانجه با گرفت

بر سر قاف میوت منزل غنا گرفت	در سوای عشقت آن مرغ که فانی شد ز حوس
کار پسرو از قد و بالاک چنن بالا گرفت	ای که میگوید بر سپهر قدش را چو شمشیر
سرگردا من دیدم و وعده فردا گرفت	با تو امروز از کجایان به بحال اتصال
شعله نور تجلی در همه اشیا گرفت	تا عیان شد آتشش از آناه از در حیات
رخ پوشان و روز خواهد کن کفایت	چون نسیمی که رویت دید انا الحق نمی
نور انوار مرقد	
خون بیار از مرده ای وین که دلدار برست	خون بیار از مرده ای وین که دلدار برست
در دمن این که مرایا دل آزار برست	در دمن این که مرایا دل آزار برست
زاهد خرقه پرست از زنی زمار برست	زاهد خرقه پرست از زنی زمار برست
کارم از دست دل و دست دل از کار	کارم از دست دل و دست دل از کار
چند بوشم غم دل پرده ابرار برست	چند بوشم غم دل پرده ابرار برست
تا ز چشمم جوهر آغ آن گل چسار برست	تا ز چشمم جوهر آغ آن گل چسار برست
جان بیمار پرسی بجان پست خمار	جان بیمار پرسی بجان پست خمار
و ایضاً	
چسب رخ تو داده بخورشید و روزگار	ای کعبه وصال تو ام قبل و صلا
چون عالم صفات که قایم بودند آ	ذرات کاینات بهر تو قایم
ای آفتاب روی تو پست جمع صفات	ادراک چسب روی تو خفاش کنگنه

روشن شد که روی تو در لالت دیده اند	ای که در کشت پرستیده اند لالت
ای بازی رخ جوهرت بر لب طشت	بجلاج عقل را به و منصوبه کرد و طشت
در کاینات غیر تو پس را وجودت	ای یافته وجود بذات تو کاینات
شرکت در طریق حقیقت دویی و	ما خضر تشنه ایم تو یی چشمه حیات
دم در کشتن از میان لب لعلش ای فرد	کافرون ز وصف کوزه بود و علم و فرا
زلفش بر آستینش قد پست راستی	گر خوانش بود و ذکر لیل البراست
انگوز فضل حق جو پرسی می رسد	شمع هدایت آمد و پروانه نجات
اشیعه انوار ضمیره	
مطلع انوار زلفت میکن جان دوست	رب انزلی بیان آن مبارک منزلیست
کر جود دل در زلف خویان پستن از دیوانه	عاشقی کودل در آن زخم بند دعاست
عقد کسویت با پای کز جسل که آن	معنی محکم دقیق عقد بهر کس طلیعت
صورت حق آنکه میگوید که روی خوب نیست	چشم حق بین نیست او را دعوی او با
بالت کفتم که خواهم داد روزی جان	روز آن آمد بگو باب که جان بخت
در سو او طلعت زلف تو است آب حیات	آنکه میگوید که حیوان نیست حیوان قات
عوط خور در جو عشقش تا پست آری کمر	در نصیب آن نشه کو بر کنی طریقت
ای حیات کرده در روشن خانه چشم	سر کما محفل بود روشن شمع محفلت
در طریق کعبه وصل تو اهل شوق را	غم نیست و زاد ره تو با و دل عیلت

حاصل مارا نشد عشق خوبان در جهان	عشق خوبان هر که حاصل نشد محبت
ای سیم صورت حق بپسین در آب گل	آبدانی صورت حق بسته بر آب گل

وله ایضا

انده اند این بر روی آفتاب روی تو	چشم من خرد روی او روی که آرد در نظر
میدهد بوی خوشت باو سبب جان تنم	ذکر خود ام کن ای زاهد که بر یادش
کرده ام در دیده ما و ای خیال قاتلش	در اندل حرفی شنیده از دهنش اهل
آبایی میکنم صافی با پس ذوق را	اگر عاشق بر جمال صورت خوبان شد
شرح زلف و خال آن ماه از پس باریس	پیر و زار جگر کنایه چشم یا بر طرف جوت
هر طرف جند آنکه می نیم منور از کنت و کوت	دو ایما با حسرت در معنی یک کارم پست
خجوری دارد ولی از روی مخی سنگ درو	کویرشان حال و پیر کردان این جوقان

وا ایضا

مطلع نور بجلی آفتاب روی او پست	عید القدری که میگوید پستان بوی او
قاب و قوسینی که در معراج دیدان رسول	گر چشم دل پینی است ابروی او پست
خند و فرو پس و نعیم و وضه دار پیام	چون معنی نگر می صفت بهشت کوی او
عروقه الوثقی که خوانند عارفان جلالتین	سوره و الیل زلف آیت کیسوی او پست

معجزات اینا و پسر علم من لهن	حرفی از دیوان عمر حسن ز بادوی او
انجام غرقه در فکرش که در لوح سین	نقش بر صورت که می نیم خیال وی او
کنج مخفی را طلسم و اسیم اعظم را کلمه	طره حبر نیم پسند مندی او
در حقیقت روی سویی که میدانی گرا پست	هر که روی دل از دینی و عقی سویی او
کی شود حاصل وصال یاری بی جور و رب	تا کل صبر رک باشد غار هم بهلوی او
جانم از پا بوی پس منلش که دور افتاده	جند زلف بریشانش که هم زانوی او
چون نیسی غل اندر شان ان یکیش پست	کن چسب بکینه شند ناب در کندوی او

اشبیه افوار صیفه

من بر شادی ندارم با نسیم یارم جوت	من میسایم بهم باد روزنارم جوت
نیستم چون اهل دنیا طالب دنیا و کنج	چون فقر محنت شمنی کنج و نیازم خور
نیستم از جام انانجی جای من کو در شام	دولت منصور دارم پسر دارم خور
بر پر کوی سویت در مقام و حد تم	پادشاهم کرده ام کی کشش و دستارم
چون دم روح القدس جان پیمار	با وصال این طیب جان پیمارم خوش
کار و باری که بود فرشت شستم پست	غیر ازین کاری ندارم با چنین کارم خور
من غیل عشق یارم رخ نمی بایم ز ناز	نار بر عاشق جو کلزار پست بنا دارم خور
من ز چشم پست یارم در خارم روز و	عیب نتوان کرد اگر با خمر و خمارم خور
عروت الوثقی که خوانند عارفان جلالتین	زلف و لدا رست از ان بازلف و لدا دارم

منت فرد و پس حور الیعین می باید مرا	کز غنیمت آفت با وصل دلدارم خوش
من ز نور آفتابم ای نسبی موشتن دارم	جاودان با آفتاب نورافروزم خوش

وله ایضا

مشت پستی قم صورت کاشانه	میش کون و مکان از غم و غمنا
آب حیوان وی کوثر دآن مایه	هر فو صافی بی دردی پمانه
زرقان شمع ملک مجلس پروانه	ملکس رخیار شمر پرتو پروانه
فارغ از کعبه و بنیاد ویریم و	ملک وحدت وطن قاف قدم خاذا
کره ذرات جهان آینه صورت او	سطح نور تجلی رخ جانانه
بدغم از نعلی قوت اشیاست	کرنج وحدت جویم دل ویرانه
مفع لاموت که از دایم دد کون	در حقیقت جو صد فطالب دردنا
حاصل انطفا الله وان من شئ	کر کنی غم سخن حاصل افیانه
پست رفوق نسبی شرف پایانه	زان درای عظمت افز شانه

و ایضا

عشق تو گرفتار تو اند که در دست	جانی که ندارد پس این درد نه در دست
آن دل که کرد از د و جهان درد تو	حاصل ز جهان آنچه در دست نگرد
بی درد طلب طوع صنت بر دست	پیر کو قن مدعیان آس در دست
از عمر کرامی چه منع بود او را	کز نخل محبت رطب عشق نخورد دست

خزندی دلای تو ای پر کل اندام	فار پشیم من اگر خودم دور
حال دل پر شمع ما شمع جدا نه	هر چند که با گریه و سوز و رخ زرد
یوی که پسر زلف پیمن پای تو دارم	صد هنر و مشک خشن ز قهر کرد
ترا که نظیر بر دل و دینت و پرو	در معرکه عشق بجایم و نبردست
چون دور ملک بی سرو یا کشتی	درد ایره چون توط از آن راه دور

نور الله مرشد

جانایا که صحبت جان بی تو هیچ نیست	نار و نسیم هر دو جهان بی تو هیچ نیست
هر کام ذوق و عشرت عیش و طرب که نیست	ای ز روی جان من آن بی تو هیچ نیست
فرد و پس و جو و نخواستن می تو که پیش من	جنات عدن و جود جان بی تو هیچ نیست
تاج کیمان و ملک سلیمان نیم جو	چون حاصل زمین و زمان بی تو هیچ نیست
پیمت بی وجود وصال تو هر دو کون	یعنی وجود کون و مکان بی تو هیچ نیست
صبا می کوثر از کف رضوان نیم غله	بی نوش لعل پیسته و مان تو هیچ نیست
در باغ چشمم آب روان می رود و سی	ای سپهر و ناز آب روان بی تو هیچ نیست
بگذر ز نام نیغ و نشان کن نسیم	چون نیستی تو نام و نشان بی تو هیچ نیست

روح الله روح

غرق در مای عشقش حال ما و اند که هست	این سخن آن بود بر پاسبان کجا و اند که هست
حال آن زلف پریشان بشنو از من بویو	کمان بریشان گرفتار بلا و اند که هست

مشق فغان در دلم کجاست از اندیشه پیش	کوهر آن کجاست رقیبت خداوند که هست
در میان جان باغ زلف جز بوی دوست	نیست پسراری که آن باد صبا داند که هست
تا توان چشم یارم از لبش جویم شفا	این چنین بیمار قدر آن شفا داند که هست
تا ابد ماییم و روی پای و جام شراب	رند عارف صوفی صاب صفا داند که هست
روی پای در مقابل بوسی از بی حرکت	معنی آن نکته را پست نهاد اند که هست
صوفی غزلت نشین از خانه دارد و دوست	حاصل میانه رند آشنا داند که هست
آنچه در حسن تو پست ادراک صورت من کجا	کرد بازار شش تو اندکشت یاد اند که هست
میکند قیمت بصد جان بوسه لعل لبش	هر که او کالاشنا بد این بهاد اند که هست
چون پیسی بر کشد دیوانه عشق رخت	علقت ز نجر آن زلف و تاد اند که هست

نور الله حرفت و

من عیشم و قاف خانه مایست	کن نکان عرش اشیا مایست
بعد شکیب زلف و جدا	دام دل حال عین دانه مایست
ای قصه صی دم از فلوک مزن	ذات حق فارغ از پیانا مایست
زان حراست با تومی خوردن	کین شراب از شرابخانه مایست
لی نشان و به ذات حق نبری	آن نشان سپه و ده نشان مایست
کر طلب کار ذات یزداسینه	و جسته عذوبی بهانه مایست
نخاشیا و جود از دودارند	کوهر بجز بیکرانه مایست

آتش شرک پیوند کند که از	نار توحید یک زبان مایست
نام صوفی بسد که آن کبر	فارغ از ریش او شانه مایست
تو دنیا با الف بی حیت	پست عشقم و این ترانه مایست
چون پیسی هر جهان امروز	نرخوشش از باوه بشانه مایست

و له ایضا

زلف تو شب قدر من رخ میدست	وز حسن تو اندیشه ادراک میدهد
ابروی تو مر یک مرید پست از آن	در عالم از بروی تو پوسته و دیده
ناروی ترا دیده ام ای ماه و لعل	روزم همه چون طالع نخت تو میدهد
هرگز نیستی در دود جهان شاد و باد	آن دل که ز درد تو بدرمان بر میدست
دخست نه عقل اگر خواست انسان	انسان خدا روی جیسان که کشیدست
و انی که ز عالم که برودین بسلاست	آن دل که بکفر مرزانت کردید پست
خاسیه نبود تا ابد از نور تجلی	آنرا که ز رخسار تو پناشده دیدست
تا قبله عشاق تو از روی تو شد فاش	چون طاق دو ابروی تو محراب خیدست
تا وصف رخت در قلم آورد پیسی	خط بر ورق حسن رخ ماه کشید پست

و ایضا له

آنکه بر لوح رخت خط الهی داشت	بند عشق الهی شد و شای داشت
آنکه میگفت که روی تو به سیاهانم	چون غنچه کرد بروی تو ککاسی داشت

چشم و ابروی ترا قدر که داند بجز من زلف و ریش را تو باشی کی و دو چشم	قیمت ترک کمانه از سپاسی نیست که او خط چسبیدی و سپاسی نیست
بجز از کار غمت مرجه و لم کرد انرا که مرجه ماند برخت لاله و سیل تواند	مسدود چاه صلی و مسدود تپاسی نیست بر کیمای صفت مهر کیمای نیست
واحد مطلق اما تو ایست پس وصل یار آب جیاست روان بخشد	این صفت راز و پنهانی دورای نیست از میانش بجز راه و بای نیست
تا دم عابد روی تو شد ای کعبه من که مرجه راز و لم از اشک عقیقی شد فاش	طاعتی کان بحسب این بود مناسی نیست منکر دل پسید از چهره کهای نیست
و منت عالم غیبت و بیان نه رفیق تا بر خیار تو شد چشم پسیمی پنا	ای کسی را که تو دشمن پشت و پاسبی نیست عارف حق شد و از فضل الهی نیست

روح الله روح

ایست از روی تو بچشم را ضیای دیگر شرم از روی تو یایر شکر کشتن ترا	دیدار نور و دلهار را صغیای دیگر جز خدا که نیست اگر گویم غیای دیگر
تا نهادیم از پس در دیوه در کوت قدم که مرجه است آب و هوای دوزخ و صوان	مر زمان از فضل حق ما را عطای دیگر جنت آید پس که کی تو عیای دیگر
هر کسی در پس هوای دارد از مهرت نیست آن دل قابل تیار در زمان طیب	در پس ما آن شخص شقت هوای دیگر در دیمار محبت را دویای دیگر

خانه مردم ز بس که آب چشم شد خراب چشم پیش کش چشم من بلای غلبه	مر قن آب چشم با جوی دیگر است کنتم ابرو غنچه داشت گشت آن بای دیگر
که مرجه داند از کل رویش نوای هر کی لیل مان پسیمی را نوای دیگر است	

وله ایضاً

پساک عشق تو مردم بجان دیگر است که مرجه وصف تو کنند اهل تغایر کلام	مر نفس طالب وصلت بکافی دیگر است مصطفی روی ترا شرح و بیانی دیگر است
در پس باجه عشقت جود اند غوی عاشق از رخ زرد و ابرو لعل است	منطق الطیر ابو الفضل زبانی دیگر است بر رخ اهل دل از عشق بیانی دیگر است
کشته لعل لبش کی کند اندیشه زرد چند خواند به خوان بستم ز اید	مردم روح قدیس زنده بجان دیگر دعوت محرم اسرار ز خوانی دیگر است
که مرجه ترکان همه بایسته و کاشانه اما که مرجه خوبان همه شکر لب و شیرین دانه	چشم و ابروی ترا تیر و کمانی دیگر است دل ما شیشه تنگ و دمانی دیگر است
آفتاب رخ تو عین وجود شد از بی سود و زیان چند یار و روی	لاجرم در دل مرز و میانی دیگر است تا بگویند که این خوابه فلانی دیگر است
چهره زرد و اچسب مبین ای ناله در عارف بتصور توانی دریافت	کین زرد نادره میسر از کانی دیگر است لغت طر فاین رمز نشانی دیگر است
عقد بحر غمش باید ز پیا حل کند پساحل غنچه قد این بحر کانی دیگر است	

چون پیسی به یقین از کرم فصل رسید
کی خورد غصه که هر کس بجان دیگر است

اشیعه انوار صمیمه

گر چه چشم ترک است فتنه و بار و بلاست نقش اشیا بر سر شد روشن از دوت	این چنین دلبر بلا فتنه دیگر گجاست جام همیشه رفت آینه کیستی ناپاست
چون تو هستی و زو شب در خانه بکند ساکازا و بطریق کعبه وصل خست	رند و صوفی را چرا پوچسته با هم باست منزل اول فانی خویش دنی با پوچاست
کر نه روت آفتاب ذات پاکت از د بر صراط الله از ان بر خط روت میرم	از دخت صحن سرای مرد عالم پر جنباست کمال معنی را هر اطراف خط استواریست
پارم گمان و دوا برود و خط و موی پر و راتا نیستی کردم بیالای دوست	پست باب جنت و سم خست و خرد و پس را پستی را ازین فرج پوچسته در شوقنا
دل من در دید کنتم ابرویت کشا چشم نابیره ای دو حرف زنت ره بردام	این چنین پرشته که با کسی گنج است شش جهت چند آنکه می بینم هر روی است
چون پیسی بپس گجاست از فدا و از عدم	هر وجودی را که نطقی پست نطق حق بجاست

روح الله روح

خز و صل رخت عاده در دل باست تا در نظم نقش خیال تو در آمد	این چاره که را باشد و این در دگر خست در خانه چشمم بخور از نور خدا نیست
تا به لب قدر سزاف تو بردم	مهدم بکس از روی پرورد جاست

ای کرد و روان در مرم جان و دلم با گفتی که مرا با تو پسر مرد و فایست	پروان ز تو منزل و غالی ز تو جاست چون با ورم آید که ترا مرد و فایست
از آنکه نش پسنه پر از مهر جاست مردم شد باز وصل حیات ابد آنکو	در چهره جو محش از صدق و صفات دل زنده و جان داد و بیوت جو صفات
از شربت بی رحم طیب ای دل پیار از نادر و نعم دو جهان جسر نه ارد	صحت مطلب ز آنکو در بوی صفات آن دل که در دولت شریف با نیست
عشق رخ دلداد و دانی پسر و پا کرد سکر ز خطا مگر غلطی کند اما	چون کردش افک از آن و پر و پا نیست در دیده حق بین غلط و سهو و خطا نیست
تا کام پیسی تو شدی از عدم عالم	از کام دلش روشنی و دیده بدست

وله ایضاً

حیات زنده و دلان بر عشق بازیست دلا بسوز ز عشقش جو شمع و خوش بکد از	سباز عشق یبازی که عشق بازیست که کار عشق بخور سوز جان که از بازیست
طهارتی که پس بازی بخون دل میدان سبب روی زنده است که بر در محو	که در تر بیت صاحب دلان بجازیست طریق بند و بتن بکسز ای بازیست
نی خوری نسیم عالم چنین که می نسیم بیان پاک شهیدان چشم خوریزت	طیب در و مرا عسدم جاده پاریست که هر که پیش تو خور از گشت فانیست
بدولت نسیم عشق زنت پیسی را	نظر سلطنت از روی بی نیازیست

اشیاء انوار صغیره	
خاک با دانه سرگردوی سپهر سودای تو	دور باد از شادی انکو با غنچه های تو
پرو در بالا کمال با پستی دار و دیو	در کمال پس بالایی جو بالای تو
گرچه خورشید آفتاب پیش رویت	روشن تابان جو نور صبح سیمای تو
بی نظیری در جهان حسن و لطف و لری	پیر بر آزار حیب یکتایی که محتای تو
کی در آینه شش چشم اهل نظر چون تیا	آنکه چون در خاک راه افتاد بر پای تو
آنکه در فکر سپهر و جاپت و بندین دل	خود پرست و پست و پست و پست و پست تو
نیت از اهل بصیرت آنکه او را چشم و جان	تا ابد روشن بروی عالم آرای تو
کعبه ابر با بخت تویت زان جبهه	قبله تحقیق با حسنه قبله روی تو
کی بزیل عروت الوقی قنک باشد	سر کراجل المین زلف من پایی تو
در گری ماند بار روی تو ماه نو و دیه	را پستی را مثل ابروی جوفرای تو
ای بیسی چون خداکتان ازض و صفا	خطبه با کویا که از کین جای تو
روح الله و ح	
پسجد و یکد کعبه و تاجانیت	ای غلط کرده ره کوچه ماخانه
سر کس از جام ازل که بر بنوعی رفته	چشم پست تو که است که میخانه
صورت آدم و خواجخت و آیت	معنی آدم اگر یافته دایت
چشم احوال از خطا که چه دو پند یک	روشنیت این که دل و لبر و جان

تجربه بر پسته پستی کن ای صاحب ماه	که درین ره بر ما کلین و کاشانیت
اختلافی بر صورت اگر پست چاک	تشنه و شمع و شب و مجلس و پروانه
معنی آدم و خواجخت و آیت	معنی آدم اگر یافته دایت
گرچه بسیار بود قصه و آیه و	چون تو صاحب نظری قصه و آیه
چون نسیمی طلب کنج تماکن در	شاه و درویش و بن منزل و پیرانه
وله ایضا	
باقی پسین بن جام شراب آورده است	آب کلکون چمن آتش آفتاب آورده است
چشم خویش را هم به ام از شوق یا تویش	بجو سپاه در نطفه لعل ذاب آورده است
ز کس شملاش در فرشته دار و عجب	کز می پسین این همه پستی و خواب آورده است
مجلس اهل دل امشب چون شش روشن است	کز به زلفش در دل شب آفتاب آورده است
تا بدو چشم پستش یار بفرود شد	بر در میخانه مولانا کتاب آورده است
عشق خویش را از پیا لوی پس مگویه خطا	خواجده پین که بر من فکر صواب آورده است
ای با خلوت نشین بار پر باز از عشق	مویکشان آن طره پر پرچ و تاب آورده است
پرده پر سیر کاران پاره خواهد شد	از می کان عشق پست و غراب آورده است
آمد از میخانه پیغام که پسر می فروش	با دانه صافی ترا زیادت تاب آورده است
شیخ اگر واقف نشد از سوز جان ما	تشنه چشم در دل و در دیده آب آورده است
چون عنان دل رو پست رفت باز اگر محنت	خبر و مو ششم رفت بان پا در رکاب آورده است

چون باز نظم نسبی گوید که اندیشه است
جوسری باری برادر خوشاب آورده است

وله ایضاً

مراد از آتش عینم غمت ان زمان انداخته	که چس روی تو آتشوب در جهان انداخته
بیت غمت چشمت مراد که غمت	که مشتی نظمی بر من این گمان انداخته
جوزلف اگر چه بر آتش درخت بنشاند	بست مرابین بر سر زبان انداخته
پس جزو این صفت موانع گرفت	نیم صبح در آفاق بوی جان انداخته
صدف بشکوه دانت کشاد لب زان	سحاب دامن لولوش در دیان انداخته
کسی که نیست روی ترا بدید کرد	خجل شد از تو نظیر را بر آسمان انداخته
بر آستان قبول تو پروردگار گشت	که چو پرده پر خود بر آستان انداخته
چنین که چمن خست لایزال و لم یزلت	نظر ز روی تو چون کیطره توان انداخته
بجز لایحه نی حکیم قایل نیست	کرد بان تو او را درین گمان انداخته
کرد لعل تو میکشت قفل چون پرکار	حدیث نقطه موموم در میان انداخته
اگر چه گشتی تن بشکند بر پاک ازنا	که باد شعله فصل تو بر کران انداخته
پس مال نسبی ز روی لطف بین	که چسبه را بدو بود و بود در میان انداخته

و ایضاً

اگر چه چشم تو دارد آب حیات	و لیل با خط سپر تو آت فی الظلمات
چشم پست تو دیدم یقین و دانستم	که پست چمن تر از بر کمال جلا صفات

اگر نه روی تو بودی بیان حق صورت	چسکه نه روی خودی با بختی ذات
جهان چمن قدیمت و عشق لم یزل	درینه که منور نیست و ایمن از بخت
بر طرف که نظر می کنم غمی پسیم	بر آفتاب رخت در جهات و غیر جهات
رخش بریده معنی بر پنی ای صوفی	ز رنگ زرق وریا پاک اگر کنی مرآت
پایا که بدیدارت آرزو مندم	چاکه تشنه باب زلال در ظلمات
دلم نشد سلامی اگر چه شاد از تو	الف سلام و مثل برکات
بجو روی تو کردن پیش خجالت	عبادی که قبول است باشد از خجالت
نیاکه تاشید قدر محبت و کیویت	شکم که شست بعد از نماز قدر و برات
ولی که عارف روی شد ز دوزخ رست	که عارفان جمال تو اندام اعلی نجات
مرا ز کعبه کوشش کو پیچید و	که حق پرست جو صوفی نمی پیچد لات
پیشی آتش مهرت جان سیگار	که بانگ انی انا الله بر آید از ذرات
باشش پیش تقلید ظن که ممکن نیست	که زین طسری بمنزل کسی رسیده است

نور الله مرقد

ای شمع ملک پر تو ی از روی جومات	و ظلمت شب نم از زلف سیات
حد پینه ز پودای تو چون در پشته	حد یوسف صید حق فرورفته بجات
تا خاک گشت پای تو در دیده کشید	افتاده بر پشاینه و در بر سر مات
فی جبرم و گناه ابر بکشی خصلت جبار	ای طغی الهی نبود هیچ کناست

خویشده و در دهر که شایان جمال	در پسند خوی مسدود ناز و نیت
ای صورت زیبای تو چون آیت رحمان	از چشم بدان باد که در آیت
ی سوز پستی و غزن آه مبادا	بتر شود آیت آن مانت
اشیعه انوار صغیره	
کلام الله مطلق روی یار است	بسیر خواندن زویم بکار است
موزن نکت و پست ناز	فروغ عارض آن کلمه اوست
تو واللیس ادا یفتی از آن	بحوان کان روی موییل و نهار
تعلیمی غالی و خط محبوب	تو شش بر عاشق میکن که واد
جست روی جانان غالی و خط	که آن انشای فضل کردگار است
تو آیات کلام از وجه بهار	که معنی در شمارشش بی شمار است
اگر شکر شکر و شکر پستی	چه باشد عاشق از این شاعر
من واردات خاطر	
عشش جانیت رویت علم الاپا کر است	اعتقاد اهل حق اینست و قول مصطفی
که بجای بود جم را حشمت شایسته	آورد آن آینه رویت که روی حق نمای
دیگران که پند زنده اند اما میکنند	طبعی مایست بالایت که حجت ماست
آنکه در جایستی میگردیت بی دیده است	درد بجای تو در دنیا و در عقبی کجاست
آنکه چون شیطان بود قبل رویت نکرد	که بلغت رو که چون الپس چون و جرات

زان غزایل از خد انشود امر بحد	کر پنداشت آدم صورت غیر خدا
حسن رویت کرد دستغنی ز خیم تا باد	افزون بر خستش حشمت که در عین عطا
آنکه جزوی تو دار و قبله در پیش نظر	رخ زوجه حق با پست و رویش در قفا
ای ز جراتش بر آتش پوزخه شهاب شمع	چشم را بکشت که روز و قدر معل و لقا
بنک و بدراحت از روی حشمت جوت	از رویی که زکریا کیم و کیمای دوستان
از ره صورت پستی و پایا که بر جبهت	در حشمت من آیسایم و ایشایم با
چسب بار و عشق ما را ابتدای نیست چون	اولین پسری در پیجوی که آن بی باک است
چسب او و عشق ماست ای نسیی لم یزل	ز آنکه چسب او قدم و عشق مانی آیت است
نور الله مرقد	
ای پایه الهی مثل حمای زلفت	جاننا آیت حشمت سر نما ای زلفت
زلفت پرده عالم نفوسم ای پی	کین مختصر باشد عشر بهای زلفت
کی با و دان ما ز اندر لقای زلفت	جانی که نیست او را در جان مجانی
جودان پست ای جان زلفت تو جان	جانی که پست تر باشد بجای زلفت
دور چشم پست ز اجای روح	صد عشر است مردم در عطای زلفت
ای نقشه خلاق عین پستی است	خود غاکرست عالم از موی های زلفت
تا از صبا بشنیم زلف ترا پش	اشه است سر عالم برای زلفت
زلفت و پست ای جان لیکن ز روی	در عالم سویت بخت پست ای زلفت

دار و زین زلف خند خاتون پر زلف	ای مطلع تجلی بین خطای زلف
پیان شکن گویم زلف ترا که درم	جان میداد در آشیابوی فانی زلف
در عین خمر خلعت آب حیات دیدم	ای باد مستینم آب انانی زلف
ای شرق بریت دار ایسلام رو	وی پیکن سپادت ظلت پرای زلف
شد پای نیسی زلف بخور و	ای برده انهاد و از دنیا نی زلف
وله ایضا	
آرزو مندی و در کعبه یار از حد گذشت	در غم جیش ل امید و از حد گذشت
گرچه در راه میانش بدیدم سوز	انتظار و برسل روی کلفه از حد گذشت
روی بنمای کل خندان که می وصل خشت	بر دل مجروح لبسل زخم خار از حد گذشت
گرچه دلشادم بامیه شب صلت و سیله	محنت بچوان وجود روزگار از حد گذشت
نخسته بودی خواهم آید بر پرست روزی بقیه	ز و باشش ای روز دولت انتظار از حد گذشت
شرط عاشق نیست از پند او نالیدن و سیله	جو ر آن آتش زلف پیر از حد گذشت
برایم جام نوشن شراب مهل و دوت	خوردن خون دل و درد غم از حد گذشت
ز آب زکامم مذرکن که غنم رویت مرا	گریه و پسوز و چشم اشک از حد گذشت
در کند زلفش ای ماز که از این سپرخ	بهر باران بر من لاغر نگار از حد گذشت
مر می خیش از دور و صلت و لی گم گشته را	کما قمال و در باشش از حد گذشت
بار خشت را نیسی بار بار جان کشیده	دل ضعیف است ای نگار این بار بار از حد

گویم

نور الله مرقد	
گویم در ازل مصحف رخ یارم بقال آمد	زمی فانی پیرش می حسن و جمال آمد
ز رویت خوشتر نقش پیا در خیال آمد	مرا عاشق که حسنه روی تو نقش در خیال آمد
غم دوری نخواهد بود بحسبان تا ابد مار	ز خوان سخن و نازق چون نصیب مال آمد
روز من بدن بر من از آن شد موبور و روشن	که از تحقیر علم دلیل آن خط و خال آمد
ز سر نقش که می بندد فلک روی قیامت تو	که در خوبی و زیبایی کمال سر کمال آمد
شراب که در لعلش که بود از دیا عالج	بفضل حق رسید و آن جوین آب زلال آمد
معلق سپرخ از برق را بر حبه آ که می کرد	ز چون روی تو شد به روز و چون ابر و طال آمد
بصورت که چه می خواند ترانادان بر لکن	بشر در صورت رحمن چنین کی می شال آمد
جو با عشق خوش را بجان افتاد بدو است	جمال او عشق ما قسیم و بی زوال آمد
هر چشم و لبست پیا قیامی نوشش مگو	که از غم خانه و حدت شراب لایزال آمد
نیسی ظلمت پستی بر از چهره عالم	بدان نوری که در نقش زفضل و الجلال آمد
روح الله روح	
روح القدس از کوی غلغات برآمد	مشتاق تجلی ز مناجات برآمد
خویشد یقین از افاق غیب جان شد	انوار حق از مطلع ذرات برآمد
سلطان دل بسنجی منشور بر او را	ای حق انا از ارض و سموات برآمد
آن نور که بر سحر ملک کشت نشان شد	در مظهر ابرار بکرات برآمد

آنست که ز حق حاجت عاشق	بی تو به پالوسیه و طلمات را
ای صفت حق روی توان سوره نورا	کز سی و دو نقش علم دست بر آید
خود روی تو ای آینه صورت رحمن	در وجه که این نقش طلمات را
ای پاجهبت یافت از آن نور خدا	کز صورت و روی و متن اولات را
کز نظر و عده و معانی کلی	ای چلنشین و عده و معانی را
ای کار تو در خرقه همه شعله بار	کاری کی ازین کشف و کرامات را
بر تخت وجود اگر نشاند عشق	از عده اشش آواز و شهاب را
مقصود پیوسته زو و عالم بر حق	مقصود و میر شد و حاجات را
تو را نقد مرقد	
آن آفتاب دولت بر رخ ما را	آن زمره پهلوت و چنگ ما را
اینکه کرد ما را در ما شد آشکارا	آن کوهی که از اشیا چون رخ بر
عیدت در روز قربان و در محرم کن ای	کز سوی عرش رحمن اند اگر آید
ای مطرب خدای کی کنت و کوچه را	بنواز عود و نی را کان پر و در را
ای نعلبان عاشق کج غمی میان شد	دی ششکان خاکی آن آب کوثر را
دامن بی نیازی بر مرد و عالم افشان	کان شاه کشت و دل با کج و کمر آید
بر کن زدن دل ای جان کان مرغ صید شد	در غمی که میر میشت در پای را
چست آبدار نغمه چون فو و نغمه صید	ز از روی بر ساقی شیر و خمر آید

بوی زلف یارم قفا و درخشان	بوی از مشرق به شک و فخر آید
ای وحشی پیا بان باز آینه جان	کان مبلای پس انبان پوشید را
ای دین و دلبه از رخ بر دار پرده کز	چنین هزار پاک از دین دل را
شد پس زبانی لوح کتاب زردا	چون حرف و قسط زاز و بر و در را
وله ایضا	
بهار آمد بهار آمد بهار پس بوشش آمد	رهایم فکر خام ای دل که می در خیم بوشش آمد
لب پای تو جام مل میان باغ و فصل گل	غیمت دان که از غیمم سحر که این بوشش آمد
اگر جونی می صافی نمی نوشد مکن پیشش	شراب گرم را محرم فقر در دوشش آمد
ولا در یوز و زدمت ز باب می فروشان کن	که بوی غم عیسی ز پیری فروشش آمد
می گلگون خورای عارف که از قدر اکت	کل آورد اشش بر سی و لیل در فروشش آمد
برای عشق به رویان بقای سپهر نمی باید	که پرنی عشق در گردن کشیدن بار دوشش آمد
آمن ای دل پر غم بر پوش پیر ارجان محکم	که نامحرم خطا نیست می باید فروشش آمد
در آب دید و دوشش از غم کوی جان کج و چون	که از غم بر پیر این طوفان مرا نواز دوشش آمد
بیهوشی می ای سپیده که در دار الشفاء	علاج عفت خامی شراب بخت جوشش آمد
باید جنگ و عود و نی بوشش ای زنده عارف	که طاب العیش طوباک و زلفش در شوشش آمد
زبانی لب جانان و جام سی بود و بود	از به خشک به حاصل نخواهد پر دوشش آمد
وله ایضا	

آفتاب روی یار از مطلع جان رخ نمود	یاد من از شب زلف پریشان رخ نمود
در شب زلفش ز راه افتاده بودم تا کمان	شع روی شاد چو شبستان رخ نمود
پایا چون چشم پستش جامی در کراش آمد	کمان کل خوش منظر از طرف گلستان رخ نمود
فره دار آمد بر قصر اجزای عالم پر سر	کمان پری چنار به خون خورشید تابان رخ نمود
ای فقیه بی طهارت ز قدرتش شوی	کز رخ و زلف نگارم پسترون رخ نمود
گو بیا فلوت نشین و موهن کن ایسلام را	کز سواد کفر زلفش نور ایمان رخ نمود
راز جان عاشقان از پرده پیرودن اوقاف	کز نقایح کنت که احسان رخ نمود
ای کلیم عشق اگر مشتاق دیداری بیا	کاتش حق زبان و زلف بر افشان رخ نمود
بشنوای عاشق بگوشت جان که میگوید	تشنگا ز راه دانه و کاب جوان رخ نمود
ای که میگوید دواد و دست درد از حد گذشت	داروی دلنای از غیب درمان رخ نمود
روی حق در صورت خوابان چشم بر میید	چون پسیمی هرگز از فضل زیاده رخ نمود

اشبهه انور صمیمه

مقام عشق در دیوان ولی پرورد می باید	ولی پرورد جانبازان ز پستی فردی باید
طریق عشق آن لبس بازی کی توان رفتن	رو مردان مردیت این دین رومردی باید
دل و دامن ز آرایش نگه داری دل عاشق	که از زنگ آینه صافی بیکر که دسیه باید
چو شمع ای عاشق امگ کرم واد پرورد کن	که عاشق را پر شک کرم واد پروردی باید
نشان عاشق صادق رخ زرد پست و پوز	ز عشق پوز واک کر پست روی نردی باید

بجواب و نور مشوقان چو جوان کرد جوان	که انبان چون ملک خالی ز خواب و خوردنی باید
ز غار وقت ای بیل سال امروز دم در کش	ز باغ وصل کل نشود اگر و رو سپی باید
دم سپرمای دی که بر جبین را کرد آفرید	برای تو بهار کل زمان سپرد می باید
مکو در عشق آن لبس که خواهم کرد جان تر	دل این کار اگر داری عیث از کردی باید
بیا بامن عشقتش دو عالم دایا زای دل	که عشق پاک باز از انبسان نردی باید
پسیمی را به رد خود و دایا بخش در کمان	که جان در دمنه از همیشه دردی باید

من وارد است خاطر

مرا چون چشم او پستی و پست می باید	چون محمود و پستی را می دیکر می باید
جوی در غم سسی جو شتم دین پروردی	طهور کنت که از اجزای این طهور می باید
بیا ای پاتی باقی که پستان جالت را	بغیر از شمع رخصارت که پزی در می باید
بجز لعل لبش بامن گوی سانی مجلس	که اعل ذوق را نقلی جز این بکر می باید
اگر با زلف او داری پر سود از پر بکر	که با پیوه ای زلف او سوا می باید
چو شمع از آتش عشقتش برافرو زای دل عاشق	که تنها در غم عشقتش رخ چون زنی باید
بجو خیز که سر و صفتش ز بگو کاف و نون ای دل	که مواصان معنی را بفراین که سر می باید
ز فقر خط و خاشش سودا الود اگر واد	فقتیری بای قدرت را ازین برتر می باید
جو خاک آستان او را باین و پست شد	جز این باین نمی خواهم جز این پستی باید
ز اینست آن کل ز بیا پست آن بیل مشکین	قرین کل حسنه این دیکان جان پروردی باید

نیمی حرف نام خویش از دفترش حک کن		که نام سه که عاشق شد درین دفتر نیاید	
نور الله مرقد			
بجان دل تو میخواسم ولیکن بر نمی آید	بدست عاشق این دولت بجان و مرغی آید	سز نقش و کار کن بجان تو از دست نایل	که عسری کان رود پیرون دست دیگر نمی
و لم چون در شب زلفش کند غم پسند باد	بمنزل غمزد رویش کسی و بهر نیاید	بخونی میسکند و عوی که بار ویش بر آید	جو رویش دید وی چندی که با او بر نیاید
بر غم منکر رویت من آن حق دان و حق نهم	که جز روی تو ام روی برویت بر نیاید	بش میخوای صوفی میقیمم جسم بشنو	که عودم از وی و مدت بین ساخته نیاید
بر دیای غم نقش فرو در کرد که خواست	که کس را جز درین دریا بکف کو بر نیاید	ز چشم دلبهرم بر دل جو می آید و میخوای	مرا بر دل جری نیست آن کران و لبر نمی آید
نیمی صورت حق را بحق روی تو میداند	چنانکه منکر حق را اگر کشش باور نمی آید	روح الله روح	
شبی که ما من از شرق جلال بر آید	تمام پیسین که از کمال بر آید	نقاب سبیل مشکین بر که لا بر نیکن	میان بانگ که تا کل با تعال بر آید
خیال روی تو میزد پس از دلم آید	میان دل الف قد تو بدال بر آید	بود مصحف رویت تقالم زانو	همیشه پیور رویو پیوسته با تعال بر آید
اگر جو اعل نیست ملک جلال چندی	ز قد پسیان تا جل و الجلال بر آید		

<p> ز شمع روی تو بانی بر آفتاب اگر نمید دیده کرد لب روح پروردت خط شک میان صومعه پی ازین غزل و بخواند نیمی از دشت مید با نشان حشیت </p>	<p> بار روی تو که پوسته چون طال بر آید چه پسته که ز چرخش نه لال بر آید نزار ناله و افغان ز اعل مال بر آید که راید که حسنه او کرد این خیال بر آید </p>
<p>وله ایضا</p>	
<p> زیند زلف تو جان مرا بجات میباد ز عشقت اگر نه از دجیات کلم بر دلی که عابد پست الحرام روی تو نیست دوای درد دل خود بدو اگر بکنی بخود وصال تو مارا اگر مراد میست جو روح ناطقه جانی که مید زلفت اگر نه زلف سیاه تو لیکه الا پیرا صلوات قبل من است اگر بخورد جو پس روی تو در پیش راز کاش دلی که جز رخ و زلف تو باشد شش اگر نه ذوق حسن صورت تو میدام ز عقد زلف تو مشکل نیمی حل </p>	<p> ولی مرا نفسی بی رخت حیات میباد نصیب او بخرا از مردن مات میباد عبادتش بخرا از سوی سیات میباد ولا بدد دلی چون روی دوات میباد میرات حضورش ز تمکانات میباد همیشه راه خلاصش ز شش جات میباد مرا جز این شب قدر و شب برات میباد جو عابد و صم و قبله و صلات میباد فقتیر عشق تو محمودم ازین رگاش بر طرف که نهد رخ بغیر مات میباد نفسیم جان و دل من طیات میباد که کار زلف تو جز حل مشکلات میباد </p>

نور الله مرقد	
<p>س من این چمن از مادر گریستی نژاد جوهرت کرب و بیاں بسیار پرت لیک در دام و پر سر سوزی لعل آتش میکنت از بر م رستی و یاد از من یاور دی که بر دل کشید انهم داغ میگیای و سیر عاشق روی تو گشتم هر که خوابه کوبان ز اید انداز بد ما را عشق خوابان شد میکنم سو دای بند خفته زلفت و سبیل در غم دوری و حسرت آن سو ختم بجای دو ی نسبی چون به منی فاشش با سجد کن</p>	<p>تا آب چشم بد از روی تو یارب دور باد از قطا و لغای زلفت ای میر چمن داد که بر مید اتم که زلفت میدد پیرا بیاد ای زیادت رفته یادم مرده است میدد سیر که توانست بر سینه بسین نباد عشق پنهان چون گم طشت من از نام افشا سر کسی دارد از دل حق آنچه قیمت بودا خبر بدست بخت و دولت این که تیران تا بدایت شود جان من غمید شبا زاکم چشمم همچون پیر و توان استاد</p>
روح الله روح	
<p>پایه ز چپ روحه تو بر افتاد بود آتش چپا تو چون میوه تو بالاد صبا شمع کل روی تو میگردد چون چشم ترا و ب فکرت میوزد تا غم غم فغان تو شد در سوختن</p>	<p>از برده بسی را از نانی به رافتاد از بهر کلیم آتش از آن در شرافتاد و پس خد را آتش غم در فکر افتاد چون آتش بود ای تو در فکرت افتاد چندین دل سپرد از ده بر یکد کرافتاد</p>

<p>عشق تو نظر بد دل صاحب نظران داشت چون سر به کجا و نظر اهل دل آید پروانه مشتاق تو ای شمع دل مرغی که برش فرمن پستی بجوی بود ما از موس دیدن روی تو جو خوشبید تا شمع لب قد تو میکنت نسبی</p>	<p>نان عاشق رویت همه صاحب نظر افتاد آنکس که نشد خاک تر بر یکد رافتاد از شوق بیان آمد و از بال در افتاد دام شکن زلفت ترا دید و در افتاد از روزنه خانه و از در بدر افتاد تا ناله را آورد و فغان شکر افتاد</p>
و ایضا	
<p>دل زهر تو اندم جو شمع دم میسوزد ز جام عشق تو بودم غراب دپست آرد سوزی لعل تو آشفته آن زمان بودم بنو خانه چشمم مسنوز بر بنیاد بیست و جوی وصال تو من کجا بودم شبی که دیدم من خلوت خیال تو بود مسنوز چهره شادی ز غمتل پنهان بود مسنوز خانه فطرت با من کن جاد کلیم طور مسنوز از عدم خبر میداد کجا شدی ز فطرا پاک نامه مسلم</p>	<p>که آفتاب رخت بر قدم علم میزد که نقش بند ازل رسیم جام جم میزد که ابر منشی کن کاف و نون جسم میزد که عشق روی تو در جان در جسم میزد که در جهان قسم جان من قدم میزد فلک مسنوز سپهر پرده در عدم میزد که عشق بویخ جانم نشان غم میزد که شمع بود که بر من غمت رقم میزد که جان من از سینه با تو در قدم میزد اگر نه منشی غفوت بر آن تسلیم میزد</p>

<p>چگونه قلب نسیج جو زشده راجع</p>		<p>اگر نه فصل تو اش که بر دم بزد</p>
<p>من واردات خاطر</p>		
<p>سرودی که واقعت پر خدا شود</p>	<p>اودم صفت بی ذنق آشنا شود</p>	
<p>تو نامه خدایی و حرفت نام تو</p>	<p>خونابه بی حروف سخن کو کجا شود</p>	
<p>اگر واقعت روزالم نشر حق دان</p>	<p>که پسر ترایان ز خط استوار شود</p>	
<p>تو پادشاه ملکی سلطان که ای</p>	<p>عیم بود عظیم که سلطان که ای</p>	
<p>تا خانه خط و دست هر قدر بین</p>	<p>بگر درین زمان که بخوانی چپا شود</p>	
<p>رو در مقام و بد کن و روی دوست</p>	<p>تا خاک کعبه در نظرش تو تیار شود</p>	
<p>اثرش درین طریق تیار و قدم</p>	<p>الا کسی که فصل حق اش نشان شود</p>	
<p>نور الله مرشد</p>		
<p>عقل را سپرد ای کیسوی تو بحسنون میکند</p>	<p>فکر آن زبیر بر سپرد ای محب چون میکند</p>	
<p>صورت روی تو در مردل که می آید فرو</p>	<p>نقش بر اندیشه را زان خانه پروان میکند</p>	
<p>اگر میخواهد به لولو نظم دندان بر تر</p>	<p>بی ادب کم خرمی باور مکنون میکند</p>	
<p>در ازل یا عشق رویت جان من بود</p>	<p>عشق بازی با تو جان من نه اکنون میکند</p>	
<p>چشم پیروی به داری زان طریقی دل</p>	<p>چاره چار سپرد ای به چون میکند</p>	
<p>ز آتش مهرت وجودم که جو میکا می شمع</p>	<p>جانم آن پوزی که دارد در دل افزون میکند</p>	
<p>سر کراناش بر روی بر آید بر درت</p>	<p>کی نظر با ملک جم پاکنج فارون میکند</p>	

<p>خود طلوت نشینان چون بید شد از قیام</p>		<p>چینه را انکو می رخناره کلگون میکند</p>
<p>بپرسی سایه زلف و ما افتاده است</p>		<p>سلطنت تخت آن ظل همایون میکند</p>
<p>ولا ایضا</p>		
<p>پست شراب عشقش بی باد پست باشد</p>	<p>بی باد پست یعنی پست است باشد</p>	
<p>از آنکه روی پاشی باشد شراب باقی</p>	<p>حق را بحق بر پسته کی بت بر پست باشد</p>	
<p>پست بخار دارم در دست کی بشد</p>	<p>دست که در کف اوین کوزه دست باشد</p>	
<p>از آنکه بر سپهر افتد زان پر و سایه بود</p>	<p>چرخ بلند پستش کو تا به پست باشد</p>	
<p>اگر چشم پستش روزی که فاش شود</p>	<p>بازار زاهد از بازار و شکست باشد</p>	
<p>عشق پست مطلق یعنی حقیقت حق</p>	<p>پستی ندارد انکو در عشق پست باشد</p>	
<p>شعیت زلف جوان در بحر عشق از آن</p>	<p>بپشت ماسی جان جو یابی شعیت باشد</p>	
<p>ذوق شراب و شادمانی که کی شناید</p>	<p>انگرمی حقیقت پر و پست پست باشد</p>	
<p>آن کو ز مرد و عالم بر غایت چون می</p>	<p>با عشق و سپهر او را دایمیت باشد</p>	
<p>وا ایضا</p>		
<p>فصل حق جو نظم آشنا کرد</p>	<p>دللم قطع وجود ما پسدا کرد</p>	
<p>جو ظاهر شد زارض کعبه دانش</p>	<p>زمین را از شرف فقر پیکار کرد</p>	
<p>قمر عاشق جو کرد از دست قدرت</p>	<p>قیامت را به عالم رونما کرد</p>	
<p>خداوند جهان فصل خداوند</p>	<p>که وصف ذات می دود و نما کرد</p>	

دلم و جهت و جهی گشت از آن رود	جواب بر ایسم روی سر بلا کرد
نفس دان شرکست در راه توحید	ز صورت سر که معنی را جدا کرد
چو اشیا را بدل با نطق خود کرد	دلم زان روز سر جا با خدا کرد
زان سی و و آیت آیتی بود	که از نون و القلم با معطاف کرد
تمام آیات را از وجود ریاست	اما نت را بر با حق ادا کرد
که بود آن سی و دو در رقی منشور	ز روی امروز خون گشت عطا کرد
که آمد پیش از پنج چارم	که اگر را او بر من داد و اگر کرد
ز روی ذات ظاهر شده بود	خدا از آن عسل را رو نما کرد
که این دریای در عساکر توحید	کسی که آورد پیرون که او شناس کرد
علی را مظهر نفس از آن شد	که از خوان خلشش پست کرد

وله ایضا

بیای که بی تو مرا این جهان نمی باید	بخودصال تو ما را جهان نمی باید
زمانه ملک سلیمانم ارد بدی تو	تو اسم آنک برای تو آن نمی باید
بیای که بی تو که ایان کوی عیشت را	سریر سلطنت جاودان نمی باید
بر پرپش من پمارالتغائی	که ترا دل این تا توان نمی باید
قسم بیایه پروت بر از لب طلا	کنار پیسره و آب زردان نمی باید
بقول در میان میکنی کنار از ما	میان ما و تو آن در میان نمی باید

بیای که بی پر زلفت من بریش ز	نسیم غایبه مشک بان نمی باید
شکر بان بهشتی اگر چه بسیارند	مرا خزان بت شیرین بان نمی باید
کمان مبر که نسیمی بخیزد دارد و دود	که بر نعلنی محبت کمان نمی باید

نور الله مرقد

دل بر د عارض تو خطت کوا که	چشت مرا بکشت دولت هزار خواه
ز بار ویش غنم ملای شکسته بود	چون پستش بر دی تو گرد نه ماه
بر در که از خویش برم را بدیدت	دیوانه را که که چشمن پیر راه شد
چشم که گشته بود بیند از غم خویش	دو شیشه در تخیل زلفش سیاه شد
کفتی که سر مرا بکشم بی که نه شود	ای جان من نسیمی ازین کی گناه شد

روح الله روح

در کوی خرابات مناجات توان کرد	به طور لغایش خرابات توان کرد
که بازی شطرنج خط و قال تو نیست	بجلاج چهار ابرخت مات توان کرد
های زاید مغرور بطاعت مکن ارشاد	شیخی که چشمن گشت و کرامات
که در کب تحقیر توانی بکفت آورد	پستیا رحمت بر سماوات توان
ای گوشه نشینی که بتو شی افش	آن در دنداری که مرادات توان
کی بر سپر باز از خرابات مغایر ج	نسیم ز غل توبه و طاعات توان
روی تو بخوبی ز بدن مرتد دیدم	کمانه زلفش چشمن غیالات توان کرد

کردیده یحیی بود او را که بحسب	از چهره مرده و ذرات توان کرد
چون پیش نسیب صفت و ذات کی	کی فرق میان صفت و ذات توان
من و ادوات خاطر	
قسم از روی تو دار و جبری میگویم	پست وی تو دیگر چون نمیگویم
تقد زلف پیشت جان مواد اری	که بهر یک پر مو ترک پری میگویم
پوره کوثر و نور پست لب و چشمت	که بر این راکل از اشک میگویم
شیوه چشم سپاه تو چه دانه پس	رازی این نکته بصاحب نظری میگویم
نور کسب رخ و زلف تو در خلوت	عاشقانت هر شام و سحر میگویم
که در وصل تو در دست پلاطیان	ترک این راه خوف و خطری میگویم
ز غفرانست رخ من کوهر شکم با بخت	که بر این را که در آن سیم و زری میگویم
در دل یار نکرد و آه نسیب اثری	که در پست آه سحر اثری میگویم
عزت و سلطنت این قدر شرف کس	بر سر کوی تو ام خاک در میگویم
اشبه انوار ضمیر	
دست قدرت بر خدا ز حال شکیبایان	جان فدا از غم بر آتش دل آن سودایان
تا که ترک سپهر کنوی پای در عشق من	زا که با سودای سپهر عشق نتوان پنهان
دل زلفش بر کفتم تا همسم جایی که	جان من بسته روانش باز برده انجی نهاد
سر زمان در کشور دل غارت قلیت و جان	شکر عشق رخس تو پست برین نهاد

نیز اسپا بر ملک مخفی مانده بسد این	دانه خال خوش چون قطره بر پیا نهاد
تا کمال لبسری از دبا بروی تو	نقشه چشم تو از حد رفت پایا نهاد
لنگ در آینه روی تو روی حق ندیدم	نام او را در حقیقت عشق ناپا نهاد
عشق آن زیبا نهادم در نهاد افتاد از	در نهادم نیت الا عشق آن زیبا نهاد
چون نداری مثل و مقام بصورت هم پس	عارف حق بین لسان نام تو بی ستان
تا صبا واقف شد از پیر از زلف و عفت	را از جان عاشقانه از جمله صبر نهاد
آب پست جان نسیب دامن زلفت گرفت	بای زلفت بر زمین طایر من نهاد
نور الله معرفت	
اگر نیست کنم رویت بهر دریا باشد	در کویم که انسانی در اشکم از خدا
ملک نیست آن صورت که تشبیه کنم	کمال حسن ز پای بین هم ترا باشد
ز چمن جعد کیویت اندم زلف	چه آید از سیر روی که در اشک خطا باشد
و صالت نیست آن کنی که بر یکا زبکند	که او را حاصلست این در که با جوشنا باشد
نشان پر سیمم از دلبردی کم گشته راکت	یخ ز در بند کیسوم دلی عاشق کجا باشد
تنی خاک جوحل کرد و نیای ذره در وی	که بی سودای هر آن سر زلف و دانا باشد
بیابا بشوی ای جان آب دیده و پست از دل	که دل از زلف او بند ی کجا در بند ما باشد
نباشد عهد خوابنا و فاکویند میگویم	که خوابنا از تو ان گفتن که عهدش او فایا باشد
حریف ماشوای صوفی که ذکر حسله زندان	بپست از طاعت زاهد که باروی ریایا باشد

بیای و سپیدین بر رخو نم چرخ کن	که اقبال کر این عاجز و درویش
نیمی با تو شد یک روز خوار و سر دلم	کسی کو رو بحق باشد و کوشش در خفا باشد
اشیعه انوار ضمیره	
چنین که چهره خوبی تو بسری دارد	چون چهره ز چپ راه پری دارد
بجا که پای تو آب حیات مکن نیست	که محو لعل لبست روح پروری دارد
سیتم گری تو پری چهره داکا است	که هر که پست پری دستگیری دارد
نشان آینه جرم ز جام لعلش پس	که جرم حقیقت جام پیکند ری دارد
چگونه پر کشد از عشق تو زک نیکند	بمردی که جو می طغند ری دارد
پری که پست ز دولت بر پستان دارد	که القات غاذ بر روی دارد
بر اندر تجلی رخ تو شد مادی	جو شدی که بحق رسبری دارد
ولی که چهره پاکیر مهربان کرد	عجب نباشد اگر کینا گری دارد
شراب لعل ترا جان من شناسد	جان که قیمت یاقوت جوی دارد
ز آب دیده جانش خدا کو دارد	کسی که بحر نشین شد شناسد ری دارد
پس و دیده هاروت اگر چه شد مشهور	یکی جو دم چشم تو پامی دارد
مقتدر پست نیمی شرح فرزند است	اگر چه در غمش سحر پامی دارد
من واردات خاطره	
در دستان تو اندیشه در مان	پستمان غمت فکر مری و جان

۲۷

زمره را که بود ناک ذرت آب حیات	چون پیکر طالت حیوان نمکنند
پیش چشم تو میرم که غامت باشد	جان اگر مرف پس کوشه نشینان
پری که کیت جو کند اهل صفا	عذر از باده خار میخلان
بوی جمیعت از ان طلق نیاید کرد	ذکر این پیکر زلف بریشان
پیش روی تو کنم سجده که ارباب جان	قبله خور و قوی قبله ایمان
مخلان خرم کوی تو از حشرت راه	چون نیمی پوس ملک سلیمان
و ایضا	
حوال درد با بر بامان که می برد	وین نشسته را چشمه حیوان که بر
غرقم در آب دیده دگر یان و خون دل	وین با بر بامان کل خندان که بر
فرما و پدل از غم شیرین پاک شد	وین قهر و پنجره و خوابان که بر
ما در دایم در خم جوکان زلف دو	تا گوی وصل آن مهابان که بر
کس در عیط عالم عشق آشناسد	یارب سلام قطره به عمان که بر
جان میدهم به پست ازین شکل	پای تلخ نزهت سلیمان که بر
پنهام نزهت که بخورشید قایت	نزدیک آفتاب در خشان که بر
خون شد به جود خار دل برش قد	زان عاشق ان خبر بکستان که بر
چشمش بن خون دل ریش عاشقان	زان چشم شوخ و ادب سلطان که بر
یارب کرب دیده نباشد رسول	پنهام با بر سپرد و فرمان که بر

زلفش بر در میخانه کجاست	این مرد را که گوشه نشینان که می
صبح وصال اگر نماید زین رو	شام شب فراق بیابان که می
خز و صل جاره پیاپی تو چو سحر را	دارد که میسر پسند و درمان که می
ماد پست برده ایم بدندان ز جوش	تا کام خود از آن لب و دندان که می
دارد زلف کافورش بایان سیمیا	آری ز زلف کافورش بایان که می

وله ایضا

شبح رویت صفت نور کلی دارد	بوی جان پرور زلفت دم می دارد
بر در کتب قشقت جو خرد روح من	در کتاب آمده و لوح الفی دارد
بوی کوی تو آن دل که میقیم است چو خاک	صحن باغ ادم و جنت اعلی دارد
حال محزون که قناریه دانه غل	گم آن کریمه عالم غم لیلی دارد
پست محبوب زانوار حالت زاهد	تاب خورشید کجا دیده اعمی دارد
هر که نام که ای درت حاصل شد	عالم جام جم و ملک کسری دارد
تا به پایت نه پست و نه پند کز	صورتت بخوار خست کین همه معنی دارد
چشم من روی ترا دید خیال تو گرفت	بشت بر قشص منم خانه مانی دارد
نه می چسب از عالم نیست از آنکه	بر پر از خلعت خشک این همه معنی دارد
طراوت که هست ز معنی نیست	تنی بخت بران کرد که تقوی دارد
ای تسمی بوجال رخ جانان سید	آنکه در پسر سو پس نبی و معنی دارد

اشیعه انوار صمیمه

ما صمدی کو تا بدل پیغام دلدار آورد	یا سواد کز پیسم طره یار آورد
آنکس از دنی و حقی دارد ازادی و	در دمنده را که عشق دوست و کار آورد
کر انا احتمای ما را بشود منصور است	هم بخون ما و پد تقوی و سیم دار آورد
تا تران کرد و ز سو دای من عاشق طبع	لطف کرد خیال آن چشم بیا آورد
کر بر روی بچین از طره زلفش پیسم	مشک را در نافه آسوز نهار آورد
از خط آید پسید رو که بر دما و سپا	بوی کیسوش بچین و مشک تا آورد
کر بیان توان خریدن و صل آن محبوب را	نیم بانی سر کرا با شد بیا زار آورد
زلف و رخسارش همان شد منکر عاشق کجا	تا بایان من و کسند خود اقرار آورد
نور و خلعت را یکی پذیر روی اتحاد	غار سینه کو در خیال آن زلف و رخسار آورد
باب و چشم بخارم وقت آن آمد که با	اهل تقوی را به و شش از کوی خمار آورد
چون قدش روی خواهد برت چون روی	تا آید بنده آنکه روید پس و کل بار آورد
چون نیسی سر کرا بر سر شود فصل آن	از وجود خوشش قهرش حل نزار آورد

روح الله درو

کست آن پسر و که بر راه که میگذرد	نور چشمش که بر اهل نظر میگذرد
غرق دریای پر شکم عجب این که خشم تو	تشنه جان میدد و آب ز پیر میگذرد
زیر و پستان غمت را ز بر د پستی تو	دل و پر کار جهان زیر و زبر میگذرد

وقت آن آمد اگر چه دل بسته ما	دل پاکت ز خطا ناسمه در میگردد
من بپیکنی اگر چند پسر بکنم	تیر آسم بسحر که ز پسر میگردد
درد دل بین که طیب از رحمت مارا	چسته افتاده کسی چند در میگردد
مقی پیش نماند پست ز پمارت	قدیمی رنج کن ای دوست که در میگردد
تا پاملر پند از محنت گشتی	روزگار دست که بر خون جگر میگردد
بزدل دوست که آرد بر دوست	جز نپسی که بسنگام حسه میگردد
وله ایضا	
عارفان روی ترا نورین میخوانند	عروه موسی را بسجیل شین میخوانند
آنچه در لوح قضا منشی تقدیر نوشت	عاشقانت ز رخ و زلف و جبین میخوانند
صنعت چشم تو است پرده مانع از آن	گوشت کسیران دوا بروی تو این میخوانند
تظم دندان ترا کباب میاشش ناپست	خزده پنهان تو اشش در شین میخوانند
جنت عدن پر کوی ترا مشتاقان	صحن باغ ارم و خلده برین سیه خوانند
پیدلانی که بدام از پسر سودا پست	خردم چشم ترا گوشت نشین میخوانند
نظم آن زمره که گویند بروی تو خطا	نقشهای غلط و لغت چین میخوانند
دل و دین میرد از خلق رخت زین شین	نقشه خلق و بلای دل و دین میخوانند
جنت و حور منی کرجه بوجه و کرم	بلال نور پمواست زمین میخوانند
آب حیوان ز لب لعل تو پست کامل نعم	در بهشت آبشش با معین میخوانند

چون نسیمی ز توانان که رپسیدند بخت	جاودان مصحف روی تو چنین میخوانند
اشبیه انوار صمیمه	
چشم یکدم زشت ای هنرم پروای خود	رحمتی کن رحمتی بر عاشق شیدا ای خود
سایه طوبی ز قامت بر سر اندازم شی	ای که بر خور دار با شیخ از قد و بالا خود
روز شب پیش خیالت پیستم ای جان خود	عاشق حق کی پستد غربت ز پناهی خود
خانه جان جاودان بای تو کردم حاکم	گر گنی معور و کردیرانه سازی جای خود
سر زمان آشتی تری نیم از زلفت بینی	لی زشت حال دل چار پر پیسودای خود
ای برقص آرد و جسمی وجودم زده وار	در سوای آفتاب چمن سینه بختای خود
هر نفسی می نیم از درد و فراقست پرتو	بمحو شمع ای پرویسم از ام سر تپای خود
در غم لعل لبست در دانه دندان تو	لعل و در باد و دم از ترکان خونپالای خود
چون نهان برافروزد از رخ او انم بشی	تا بگویم باد و زلفت یک یک غمهای خود
وصل ویت زاد و عالم کرده ام قیمت و	جو سری دانه بهای که مرگیتایه خود
آنچه بر جان نسیمی در فراقست میسرود	باد دل کوه و در کوه سیه بر کند از جای خود
من وارد است خاطره	
دلدار ما بپذیرد محبت و فاکرود	دل برد و رفت صبح و کربا و مکرود
میخواهست که و دهد بجای آورد	طلوع مخالف آمد و تخم دریا مکرود
جان مرا که در زلفش زخم بست	لعل لبش بر لبش و شین دوام

بنیاد چشم و جود با ما نهاد و ز	وز راه صبح باز نیاید صفا کرد
چشمش بر تیر غم نهوار و بلی	ترکست چشم یار من اصلا فدا کرد
کنتم جفا و جور تو بر من جرات گشت	با عاشقی که دید که در جفا نکرد
بوی چراز لعل لبش خواستم ندانم	آن لبسیر این معابد با من جفا نکرد
با عاشقان کیندل و کینه روی مهربان	جوری دیگر ماند که آن پوفا نکرد
بیز رویش که گشت پوشان نظرها	بی دید به هیچ شرم ز روی خدا
یارب ندانم آن بت نامهربان	پیکار گشت دیو من شناسا نکرد
سگر خدا که هست نفسی فصل حق	نهی که عسیر در سر زرق دریا نکرد
ولمرا یض	
دل نمان از جور ت ای جان عاشق چون	بند واد از دست قربان عاشق چون
جان من با هر رویت بسته عهد جاودان	نقص آن پو ند و پیمان عاشق چون
آنچه با من میکند چشم سیامت با سیر	کافرا نه ز کار و پستان عاشق چون
مرکز شده دید و ما وای خیال فانت	آرزوی خلد و رضوان عاشق چون
در عشقت و دل من چون نورمان جوهر	دل بر وای و دل جان عاشق چون
گر چه هست آشفته تر دم ز دلالت خال	ترک آن زلف پریشان عاشق چون
آرزو مندی مگر وی تو ای کلز ابرو پس	یا و نهیرن و پیکستان عاشق چون
عاشق روی تو غیر از خاک پاست جوهری	تو نیای چشم کریان عاشق چون

مدعی گوید پیسی روی قربان قبله کرد	قبله خودی قربان عاشق چون
روح الله روح	
مشتاق کل پزیش خاز تر سپید	حیران رخ یار ز افکار تر سپید
آن یار دلاور که کند ترک پز خوشتر	از طغنه نامحرم اسپر تر سپید
آن سپید که جو منور زنده لاف الهی	از بخوفون ریز و پردار تر سپید
ای طالب کنج و کمر از مار منیدش	کنج و کمر آن برده که از مار تر سپید
گر بی بصری میکند اسکار من از عشق	پهلست چه غم عاشق از انکار تر سپید
در حیرتم از چشم تو کان ترک یی دل	پشت بهشتی که ز شیار تر سپید
در عشق تو پیم سر و جانست و لیکن	ای لبر از اینها دل عیار تر سپید
من عاشق شمع رخ یارم جو غم	پروانه دل سوخته از مار تر سپید
اندیشه ندارم در قیاسان به اندیش	از خار جفا عاشق کلزار تر سپید
در پیافش این از پانت پیسی	کان شیر دل از عشق جگر خوار تر سپید
نور الله مرقد	
یار ما صاحب حسنت جفا چون کند	میکند خوب جفا و بس با چون کند
خبر و کشور حسنت و طاعت دارد	جو بر بر عاشق پس کن که با چون کند
و لم از باد صبا بوی پز زلفش یافت	جان فدای قدم باد صبا چون کند
میکند جود ز من چشم و فادار دیار	عاشق دلشده بیا و فاجون کند

چشم ترش بخون و لم سیر زد	دل سیاهی که بود پست خطا چون شد
انکه شد عاشق ابروی گمانه از چیت	دل و جازا بدست تیر بلا چون شد
دینهای جمالش جو به چند ز اید	ترک سجاده و تسبیح و مصباح چون شد
مرکز ادید و یستماع رخ او پنا شد	بجو پروانه برش جان بندا چون شد
جاست دل ز درد پست مرا چون بار	بار صاحب کرم از لطف و دوا چون شد
جور خوبان جهان چون همه با اهل دست	بر نیسی ستم آن ماه قاجان چون شد

وله ایضا

هر چپ رتو دای عشق بر دل سیکت	پیل زلف تور را در پیل سیکت
ستران چایت کیویت در اینجا نفیس	جذبیه آید و جازا بنزل سیکت
کعبه دل روی محبوبت و اینک راه دور	گر کسی را دل پیوی کعبه دل سیکت
پیش رویت سخن انکو حق نیند از قهمل	از سحر و حق جو شیطان به باطل سیکت
در ازل عشقت نصیب اهل غفلت چون	دولت جاوید از ان دامن ز غافل سیکت
بجو چشمت که عارف خوانه شن بحر طلال	جان عاشق را پیوی جا باطل سیکت
ای کسان ما را بر راه و پرسم قتل از کوی شقا	دل منان اختیار از کوی قاتل سیکت
من نمی خوام خلاص از جو شست کینفس	گرچه جان عرقه را خاطر باطل سیکت
چون نیسی کشنه چشم سیامت هر که شد	اگر حق بگوید منت ز قاتل سیکت

من واردات خاطر

دل از عشق پری رویان دل من بوسید	دانه من ای صبح که با من در نیکید
میراث تو به و تقوی کن پیشای صوفی	که با من هر چه میگوی بخیر یا غریبید
خیال پست رنگینش حایل کرد دامن زان	که در خاطر مراست قفسه ازین خوشتر نیکید
الا ای پاتی هوشش بش پسرمیخاند	که رو کن خندد ما را اگر دقت نیکید
بخور شیشه رخس زان و قهال میکنم جابر	که عاشق فال دولت را بهر اقر نیکید
دل من باب لعش گرفت الت بجان دانه	که فر پونه می نی دران خوشتر نیکید
نزد پست دلبهر پاتی کیم و جام فرغانه	مرقع پوشش و عمارت را کن کن نیکید
بخلو خانه طاعت کن ارشاد هم ای صوفی	که جز کوی معان عاشق ره دیگر نیکید
نیستی که به اشعارت بکوی لبران کیم	در شهر آریه باید دلی فی نیکید

روح الله و

قبله عشاق عارف صورت رحمن بود	جان و دل در عشق قربان بافتن خوبان بود
پیش روی خوبت قربان سجده می آورم قنیه	قبله کی خوبتر از صورت رحمان بود
نه اید او را باین در عشق قربان سپهر من	ز انکو در عشق هر که او زینسان بود افسان بود
کی ز جان و اما از عشقتس کجوا چیکه	عاشق مستول خود را چون دیت جانان بود
رنج و اندوه فراق عاشق عنسیه با	آیت بیع المثنی و جواد و زمان بود
نامحاکم من از عشق او جان داد پست	کی مرا فکر عنسم از دلا و زردان بود
عشق می باز دنیسی ما اثر باشد از تو	عشق بازی با جمال و دست جاویدان بود

اشیعه انوار صغیره	
حق بین نظری باید تا روی مرا پسند	چشمی که بود خود بین کی روی خدا پسند
دل آینه او شد که تشنه دیدار سی	تا سپید کلیم اندر طور لقا پسند
بر شرق رخسارش از آنکه بود دیده	نوار بکلی را پسو پسته جو ما پسند
وصف رخ آن مایه است اندر چهل اما	سر دیده دین معنی آن نکته کجا پسند
از آنکه جو من دیده صافی شد ز لاکش	در جام از مهرش چون صبح صفا پسند
شرح به پندار اموسی صفتی باید	کز حیدر پیچی را در دست عصا پسند
چون بنی پر چشمش بار کمال پیرین	محرّم نتواند شد چشمی که خطا پسند
کرونی پری رویان در پست و وفاداری	محرّم دل آن عاشق کز یار وفا پسند
جان در غم دور او باید کند فریاد	چون از لب لعل او صد گونه ثنا پسند
ای چشم نیمی را از تو شده مینای	از آنکه تویی منظور غیر از تو کرا پسند
من واردات خاطر	
روشت این دراپست میگوید	که روی مایه است میگوید
بنفش کنت ملک حسن مایه است	کز نشست دراپست میگوید
پیر و یار اگر نه عاشق مایه است	پای و کل جوایست میگوید
کنتم ای دل ز عشق بیکجا شو	پیر زلفش و مایه است میگوید
بر در دل نشس چه میگوید	کیستی آشنایست میگوید

۲۰

من میبانت کی پست میگویدم	او میبانت کی پست میگوید
صورتش را از سر کی پر پسم	جام کیستی مایه است میگوید
پن زلفش مشک مینو افرو	مهر فکرت خطا پست میگوید
کنتمش حاجتم بر آرد از لب	عاشق در دواست میگوید
پنج چشم خوشم نگاه از خواب	فتنه بر تاخت پست میگوید
دلبرم کینش وصال خوش	روز وصل تاخت پست میگوید
سر که او را بچشم معنی دیدم	بختت خدا پست میگوید
لب جان پرورش نیمی	پست آن چشم پست میگوید
و ایضا	
شبه روت بکل ویا پسند کند	زلف تو پند و صفت پند کند
باد از وصال قد تو محسوسم و بی غضب	انان که میل طبعی و پسر و من کند
باشد قبول طاعت بی تقصیرت پرست	کر بجه پیش قبضه ریت جو من کند
بر زلف عزیز تو چون بگذرد صبا	عالم پر از شمعان مشک فتن کند
کر در رخ بت از تو ندارد نشاء	کافر چگونگی بخت لات و دشمن کند
کو دیده که در غمسم و پند بوسه زین	تا اکتساب فایده از پیر من کند
وصف دهان شک تر دانی کرا پید	پشتن که بر پسر دانش سخن کند
سر دم سخن بکنی و دهانت پدید نیست	نشینه ام کسی که سخن بی من کند

گر جو سری ز گفته من چسبر شود	دیگر به التفات بدر عدل کند
و چه چسب مشایه کردن بود چسب	منکر چه انظر به بوجه حسن کند
سر پاهت از لب تو پسیمی جودم زد	صد مدد را بوی تو جان در بدن کند
نور الله مرقد	
انما که بتیکه زره چسبر کردید نه	دورند ز حق زان بختت رسید نه
خورشید یقین از افق غیب برآمد	آن بی بهر آن دیده سپید و ندید نه
ز دیکت از مردم شیم است و لیکن	بی معرفت از رخ آن ماه بعید نه
دور از حرم کعبه وصلند عجم	دروادی جمل از سپهر پندار دود نه
امی شمر آن بی بهر آن که تحقیق	دیده دل کل بصیرت کشید نه
ستان برادر طلمات اند و صلات	از زمین حیات صفایان بخشید نه
قوی که بر پست خدا را به تصور	از نور یقین دور جو شیطان برود نه
دیوان ریخته که عیسی ز بهرورت	سز جبه که از روی صفت شیخ در کشید نه
آن زمره که شد نور عتین مادی ایشان	در مرتبه صدق جو قرآن مجید نه
بر طور دل از شوق جو موسی از نی کو	دیدار خدا دیده و در کنت و کشید نه
پست شد بجای یافته راه از سر تحقیق	ایمن شده از افق رب شدید نه
خورشید پرستان طریقت جو پسیمی	از فصل اسلمه در غل دید نه
اشیعه افوار صیغه	

انکو نظر بر روی تو کرد و خدا ندید	محسوسم شد ز بخت عدل لغت اندید
پنا بوز معرفت ای جان بجا شد	آن بی بهر که در همه اشیا ترا ندید
سودای زلفت انکه خطا کنت سبب	فکرش خطا بود و غیبه از خطا
عشق تو در دیار وجودم بسی کشت	غالی ز محسوس روی تو یک ذره جانید
زاهد جو ذکر زلفت تو کردم تابست	چی مسل این دقیقه باریک را ندید
خفاش تاب دیدن خورشید چون نه	عیشش کن که هر درختان بر اندید
ای دل جفا عادت یار پست و بس	بنمای عاشقی که ز دل بس جفا ندید
ای صوفی از مشایخه دل سخن گوئی	کافور غیب باطن بری صفا ندید
یارب ز روی لطف فیسی باز پست	زان کشتنی که فتنه وصلش صفا ندید
ای شمع از آب دیده من دم که پدید ام	زین کوزه بخت زفت که صفا با و ندید
داعی که دیده در دلم از جفای دوست	جان پسیمی آن کشید پست یا ندید
و ایضا	
پیر جبه باشد که خدای مستم یار کنند	یاد دل دیده به از زده که درین کار کنند
بقدر جان چه بود جز رخ جانان دیدن	عارفان بقدر جان از رخ دلدار کنند
کی تواند شدن از پسرها ناامنی و آفت	مر که اورا غم است که بر دار کنند
خبر از جنت روی تو نه از آنان	کار روی من در غمت کلزاک کنند
در دمدان تو هر کس که می طلبند	تا به ام غم عشق تو گرفتار کنند

شرطش اینست که بر دوار به پند خود را	هر که با پیر تو اشتراک پند دارند
پیش روی تو بود بجناب بایقین	هر که به کوه نظر آن روی به یار کنند
ایل تحصیل که دارند ز معنی خبری	پسین عشق تو در بر پیر بگرار کنند
آن که روی که در انظار دارند از مشت	هر که پند رخت را به اقرار کنند
هر شوند از می اسپر او واقف زان	یا لها خادیه خازن خوار کنند
و ایضا له	
انجا که وصف پسر و کل اندام باشند	جانها بجای جان به بدیش قیاس کنند
انان که یافتند اثر کیمیا فی فضل	پس را با لغات نظر کیمیا کنند
ای چشمت که پنجه از درد و دوستی	لی در دگر کن که ترا چون دو کنند
یکدزد بگر و بد رخش کن که بی ریا	مردان راه رو به بگر بپای کنند
ای در هوا سیاه هر تو سر زده جوهری	هر چشم پاک این به هم رو بپای کنند
از ران بود بجان منیر تو کینفس	وصل ترا به سر دو جهان کر بپای کنند
روی ترا بچشم حقیقت نه پدید اند	انان که نیغ دیدن روی خدا کنند
فاک در تو کو هر کمال بصیرت	رو عایان ازین شرفش تو تیار کنند
چشمتی که لوح چپس نشوید ز نقش غیر	کی با خیال روی تو اشنا کنند
چون در میان چشم دول افتاد است	کو جمعی که پریش این ماجرا کنند
جان پرورند از نقش روی روح بخش	در مجلسی که شعر نیسی ادا کنند

روح الله و	
ماه به راز روی خورشیدم حکایت میکند	این سخن در جان اهل دل سرایت میکند
هر که میخواهد که ریز خون خلقی چشم او	زلفش از روی کرم چندین حمایت میکند
شهر دل معمور است از عشقش	لشکر شوقش برای دروایت میکند
کی تواند محرم اسرار عشق او شدن	ایلی کو کیمیه بر عقل کفایت میکند
سکر ایام و صلاش کل جدا اند بپای	هر جای غار ناشنایکات میکند
انکه پست چشم خوابانیت ان غموم	شوخه عشقش بین معنی جانت میکند
پست با حق در میان کعبه و دیوار	چون نیسی سر کرا فضلش هدایت میکند
نور الله و	
باز آینه بی رویست شد سپر از جهان جان خود	یارب مباد ای بگلش دور از جهان خود
ای کنج چین لب سری دیوان شد از قلم	باری نکاهی باز کن بر کوه و بران خود
تا کی مرا الولوی تر بار در چشم ای صنم	در حضرت لعل لب در دانه دندان خود
پست از غمت پوزان قلم با آنکه دایم در	داریم آن پسر و روان از دیدن گریان خود
جز وصل رویت روز و شب غایت نخواستیم	لیل به خوابد از خدا غیبت کل خندان خود
در دگر پس از وصل تو در پانت لب	یارب به سازم چون کنم با دردی در مان خود
شد و در غم می رخت تا کی مرا روزی شود	آن شب که پنجم در نظر روی به تان خود
من و ارواث خاطر	

شب قدر چرخ اران پر زلف یار باشد	معمد نیکنجتهان رخ آن رخسار باشد
من پست زنده از غم زخم خار فارغ	که نخورد دلم از آن می که در و خار باشد
بکند زلف او دل براد خود ندادم	به بلا شدن مقیده نه با خشیار باشد
ز غم نگار از آن زو شب و روز میبارم	که غمش نمی که ارد که مرا قرار باشد
بله پس کن ای مخالف که بطعن ترک عشقش	کنند کسی که او را غم عشق یار باشد
ز رقیب دارم افغان نه ز جور دلبازی	دل پستند طیل المشن ز غار باشد
کن ای دل آه و زاری که ز روی بی نیازی	کل از آن به پاک دارد نه از زار باشد
نوازیست دلم را بکرم جو و عده داد	مگذار پیش از پیش که در انتظار باشد
پیر ما ز پر عشقش نبرد دارد آرد	پیر محرم اما الحق سر پای یار باشد
تو یار برسم دشمن نظری به دوستان کن	که نوازش حسان نکند نه عار باشد
بجز از موی کویست کند موی سیسی	ز محبت تو روزی که کنش قیام باشد

وله ایضا

تا از لب لعل تو به عالم سیر افتاد	از کار بسی کوشه نشین پرده افتاد
بر طور دل افتاد بشی پر تو رفت	جان پست تجلی شد و از پای در افتاد
بر دایره از خواب خوشی خیزد	در میان کل از ناله مرغ سحر افتاد
باغین بکو حاجت شمشیر زدن است	کمان زخم که بردل زده کار افتاد
از بختن پرده ای سر زلف سیاست	حاصل عیاین بود که خون در مکر افتاد

مقبول نظر باشد و منظور است	با آنک ترا از مهر حمت نظر افتاد
آمد بر کوی دلم و دوشش خیالت	جان نمره زنمان از جسم تن بد افتاد
ما از مو پس هر حال تو همیشه	از روزنه در خانه و از در بر افتاد
شرح کل ریشار و لب لعل نگار است	اشعار پیسی حوزان خوشتر افتاد

من واردات خاطر

از پیغامات نظری بر من زار اندازد	بر سرم سایه سپر و قد یار اندازد
دور از این یار و دیارم نظر بعد کجاست	تا مازان از بدان یار و دیار اندازد
آنکه شد هست غم روزی نه ادا و روز	منظر با شش که خود اش خار اندازد
پس بی یازده یا که طبعیم نظری	بر دل خسته بی صبر و قرار اندازد
من که باشم که شوم گشته تیغش بکارد	از کرم پایه بین صید ترار اندازد
پیر عشاق کرایت پر زلف تو این	ی با سپر که بین را که اندازد
پیش بروی کانه از تو میرم که دلم	پیر ترکان مسبه بر عاشق ترار اندازد
که بر روی تر زلف تر باراد بچین	خون دل در جگر شک تا رانده اندازد
که کند چشم تو بر کوشه نشین نظری	پستی و عریه در صومعه دار اندازد
چون شد از دولت عشق تو پیسی مقصود	وقت آنست که سر بر سر دار اندازد

روح الله روح

در چشم تو دارم دستار و بر باد	جان و جهان جوار زدیم و ز بر باد
-------------------------------	---------------------------------

گفتی تا ما کن جان و سر و دل و پیر	ایضا به قدر دارد وین مختصر باشد
در عشق اگر چه دارم صد کوزه غصه بدل	زین پوفا کشیدن باین قدر باشد
گفتی بر حسن مردم بنوازمست پستی	زین همه اگر نکردی ای سیم بر باشد
ای که عشق خوابان در پرست کوی	هر بی پسری بداند کین در پر بر باشد
در خرقه کار زاید چون پست خد باری	کز آنکه عشق باز صاحب نظر باشد
پیر تر آب عشق مست مدام داند	مشیار چون نخورد پست او را خبر باشد
پیش لبش که عیسی زنده شد از دم او	روح انفعال دارد شد و شکر باشد
مرد از غم تو جانم لذت بخش زده کرد	با باد اگر فرستی باد پسر باشد
میران حسن رویت شد دیده و نسی	ای غیرت تجلی شمس و قمر باشد

وله ایضا

جان میب تا نرسید از تو بجای نرسید	مانش دل بجا خون بقای نرسید
آواز دست غمت خون بگر نوش کرد	از کف پاتاقی مقصود بجای نرسید
آی شود محرم انوار تجلی در غمت	چون کلیم از لب است آنکه بجای نرسید
نیست از اعلی سلاطین بیتن آن محرم	کز لب است پهلوانی پهلوانی نرسید
دور خوبی چنان که به بی آمد و رفت	بجز از دور و در حالت بر او نرسید
آتش غم که غیب من پسوخته بود	منت از فضل الهی که بجای نرسید
دل من رفت بزلت تو بجز در شمعان	کین چنین بود و دارد بدای نرسید

شب جوان تو روزی بسد آید بر من	کی شبی صبح برآمد که بشای نرسید
تا زنده بپزداخت که ایی باز نش	بوی جان در همه عالم بشای نرسید
بروای زاهد ازین زهد ریاسی بگذر	کاکه نکند شت ز ناموسن بشای نرسید
تا فتنه چشم نیمی ز غمت لولا بار	کو نه نظم بر شکست نطنانی نرسید

روح الله روح

عارفان از دو جهان صحبت جانا طلبند	تنگ چشمان که املک پیدمان طلبند
افتاری بخدا اهل دل آن طایفه را	گر نه از جسد لغا و خنده رضوان طلبند
باب چشم من و زلف تو ذوقی نه به	که شر آب و شکر و شمع بشناسان طلبند
ارزومند تواند از دل و جان اهل نظر	لاجرم وصل حالت بدل و جان طلبند
من که ای در آنان که پیدایین جهان	همی که طلبند از در ایشان طلبند
که به بر پهنه شاهان بود انواع طعام	لذت عاقبت از خوان کدایان طلبند
بهر پر زرش غار بجا چون کشد	بیلای نه که وصال کل فندان طلبند
خبر از لذت عشق تو ندارد آنان	که پنازه بدیدار تو در طلبند
عاجت از چشم تو خواهم که باشد مقبول	عاجتی که ز حسن گوش نشینان طلبند
شده ام بر پسر کوی عدم آباد میسم	که نشاست ز من بی سرو پایان طلبند
چون نسیمی ز دریا طلب حاجت خویش	کمال اطاعت خود از در زردان طلبند

نور الله مرقد

پای پیسین بر باد می بایستید	حرف رندی بر سپهر سجاده می بایستید
روی نماید جو بر آینه باشد نقش نمک	صورت آینه دل پیاده می بایستید
نار بر روی گماند از شش بجان ای دلکش	کین گمان از عاشقی افتاده می بایستید
بر سرم روزی وصالش گشت خواهم پند	منت پایش بجان نناده می بایستید
سره از یار آید ای دل تا که جان دادی جگر	بر سر عهدش بجان پستاده می بایستید
در غم رویش ز چشم در فشان مردم را	باجرای شک مردم زاده می بایستید
تا خالتا گشت پروازت خود در جمن	صورت آن قامت ازاده می بایستید
ای نسبی چون زمان پستی جامیت	با حریق آن موه باده می بایستید
حامل سجاده را ای رند صاحب دل بگو	کان لعل آمد سپهر سجاده می بایستید
و ایضاً	
عابدان حق سجود بکند رویت کنند	عارفان حق بجان طوف سرگوش کنند
عاشقان و برادر آورده مغرور لبکس	ابته ای طوف حج از مشر موت کنند
روزه داران طریقت از برای روز	عسره ماه از مال نون ابرویت کنند
لیل القدری که پیش حق بهست از الف	اهل دل قهر آن شب زلف مندی کنند
غنم سحر آفرینت چون به چند دنیا	افزون بر معجزات چشم جادویت کنند
در سجود آینه از قطب افتد بر زمین	چون گرفتار آن سودا وصف کیست
شیر گریست آموی چشم تو توان کرد	شیر گیری ختم اگر بر چشم آمویت کنند

انما

انما آید قولوا ثم وجه الله ویه	حق پرستان از سرور روی دل آید
راج اندازد طریقت پیش صرافان عشق	تا وجود سرور عالم چون ترازویت کنند
منه وان بعد زلفت چون قبول افتاد اند	از سعادت یکجکه بر فتنه و زانویت کنند
ای نسبی از ابروی گماند از شش	تا گماند این معنی طرح بازویت کنند
اشیعه افکار ضمیمه	
چه بخت بود که از غیب پیدا شد	که سر که واقف این نکته گشت شیدا شد
به بجلن است و چه زرم که از می توب	محیط قطره شد اینجا و قطره دریا شد
بخت به نقش نمود ای صمیم درین راه	که طوطی حسد آمد بطن کویا شد
محیط بر همه اشیا از آن جبهه شام	که نون نطق آله حقیقت باشد
بنسب مردم جنت به فتنه گردان	که جان زنده و دلان پین ایرودا شد
لقاب زلف پوشان بر آفتاب رت	که سپهر سرور جهان بر طبق مویا شد
یاد سپهر پنهان از اسم آدم جو	که پستی سجد ملک باهما شد
دل ز فتنه دجال از آن شد پست این	که روح قدسی من عدم سیمیا شد
مرا بوحده و سرور و سر کاه روز	که لعل بایر سحر کام دل میا شد
من ز سپهر نهان بعد ازین دم ای سحر	که سر بر در حق غیب بود پیدا شد
نیمی از دو جهان فی عسیر از اندر کرد	که نور دوست تو بمن وجود ایشا شد
نور الله مرشد	

ماه نو چون دیدم ابروی تو ام آید بیا	چون نظر کردم بگل روی تو ام آید بیا
طره میکش شب دیدم پیل پیل	پیل زلفین مندی تو ام آید بیا
معجزات اینی خوانده ارباب نقل	بجو چشم پست ابروی تو ام آید بیا
از شب زلف آتی تفسیر میکرد آفتاب	تغیر بودای کسوی تو ام آید بیا
حاصلی از بهر پست آویز روز آخرت	فکر میکردم شبی بوی تو ام آید بیا
دی ریسات بخونم سینه میکرد دیتخ	پاچه پسیمن بازوی تو ام آید بیا
عابدان از قبله میگفتند سرگشته	کوشه محراب ابروی تو ام آید بیا
وصف بلخ غله میکردند با سم زایدان	جنت آباد پسرکوی تو ام آید بیا
پایقان روضه میکردند در کربلا	ذوق دلجوی می فصل تو ام آید بیا
یزد اشعار نیسی دم زانقاس سبح	سر قفس جان بخشش بوی تو ام آید بیا
اشیعه انوار صمیمه	
پست جام من یارم سر دوش در حمار	سایا این پست را پمانه زان می یار
حارنی کوشه زاپسه از اناحق خبر	بر پیردار طامست کور و منصور دار
کر کشد عشقش ساید ایت ای عاشق د	پای دار اینجا جو مردان کان بانه پای
نیستم پاک از رقیان چون که می نیم کام	کرده در کردن جایل پست ز کین بکار
بر قرار عهد زلف یار در رخ دل منه	زانکه سرکز پست ای دل عهد خوابان قرار
عسره در یای نورم تا بدیدم ذره	تاب خورشید رخ آن سروده کلعه دار

بز حساب زلف خالش پستم کار دگر	پش حق اینست پست آویز من روبر
آن درختی کاتش شکست امانه العز	میوه اششوی تو پست آن رگ آورده
انکه در عشق تو پست از کار عالم پست	کر شود مشغول کاری کی رود پیش بکار
پست شیدایی شود غلوت نشین آید	از پسیم صبح وصف من بدوی زلف باز
من وارد است خاطر	
نیکه کن بفرست قنای دل ز جوان غم خور	نوبهار آید شود عالم پستان غم خور
گرچه جان سوز پست دل در در جوان صبح	کز وصال او پس روزی در مان غم خور
بی کل خنده آن ماند و ایم اطراف حسن	غنچه باز آید شود عالم پستان غم خور
کرچه در درد فراق ای دل ز پا افتاده	از کرم دپست بکیر و فصل رنج غم خور
کرچه خوروی مردم از خوان فلک صد گوده	هم بریای کی در می بین فرخ کردان غم خور
کر پریشان روز کاری بی سر زلف نجا	جو که پستی دل دران زلف پریشان
بی لب خندان او شبها شدی کرانجا	باز پنی روز وصل ای چشم کرمان
نیکه و روزی روز اگر کردید بر عکس مراد	این چنین و ایم نخواهد گشت دوران
کرچه شکل می نماید بر دل عاشق فراق	خون کند وصلش عنایت کرده آسپان
در از ل جوین پسته با عشق او عهد پست	با تو عشقش هم بران عهد پست و چمان
پیل و کور و جیات مدن و حور و	وصل یار پست آن جو حاصل کردی ای جان
نست از ترس و طامست عاشق از خوف	کر تو زبانی یقین از ترس بران غم خور

کرم دنیا را نمی زندان بوسن گفته است	چون نخواهد ماند زندان زیر زندان
چون ز فضل حق تعالی عارف اسماء	پیم اعظم را بخوان از دیو و شیطان
وقت آن آمد که بکشایه نسیم از روی	نازد آن بعد زلف غبار افشان نسیم
کرم به نوری زینج دیو باشد خلق را	حزبان عاشقان چون ست قرآن نسیم
جو کردون کرم بسیار است و قدرش بی شمار	رحمت رحمن جو سجد است و پایان نسیم
کرم از قتیله با جوج پر طوفان شود	چون قوسی بانوح در کشتی ز طوفان نسیم
چون پواد الو بر فی الدایرن حاصل کرد	کنج قارون داری و یک سیلیمان نسیم
هم روی روزی مقصود از در شکی	میدهد کام دل درویش سلطان نسیم
چون نداری پیش حق چندان وقار و کرامت	گرفت جمع آن ترا خوش باش خندان نسیم
گشت کز آن غمخیزا در اکبری دیدیت	چون قوسی کمر شناس ای کوه گران نسیم
چون ز غواصان در بای الو میت شدی	در دل دریا شواز کرد آب مان نسیم
از تهمیم چون شراب موقت نوشیده	بس قوسی خفزی که داری آب حیوان نسیم
جان عاشق را جو سکن روزه دار البقا	کر شود روزی میسر هم پیران نسیم
ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل اله	قید و زندانش بر لطیفست احسان نسیم

نور الله مرآت

ای ز آفتاب رویت روی جهان موز	دی از نسیم زلفت کون و مکان موز
بمنزل بر روییت در نماز و نماز و دل	مردن زمان خست بر خاک و خاک بر

ای کرده از دخت رو خورشید و در بکر	دی زینبالت بر مو آوار مشک و بکر
ای از بهشت رویت بر دوس یک خیمه	دی از شراب لعلت یک شربت کیم
الحیات حق خال و خط تو مطلق	ای صورت آلی دی رحمت مصور
مشنو که دید با تشنه چشم ز ما چون تو	پیسمن چون نگاری بکینه چشم و غمور
یکسوی شمع رویت بر آسمان گرفت	روح الامین ز مهرش بر آتش انگور
هر رخ چو مامت جان پر دست از زور	نام دخت نهادم خورشید در زور
ای صورت خدایی جام خدا می	جامی کان بصفت جم سپاس کند
ای دوزخش عیش و پیشه و پستاد	نفس تو در نسیم روی تو در بار
پودای زلفت ای جان آیت آسمانی	پرونی نمی توان برد او را یاری
چون زلف جبریت در آفتاب کرد	کو حلقه که دارد خورشید و ماه کرد
پودای زلفت آتش در مجسمه دلم زد	تر پسیم که بر آرد دودنی جان کرد
زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی	کز خاک بای تعلیم بر سر نهاده ای

من واردات خاطر

اگر او نماید رخ صمد جو خور خور	شود از از جالش لشش مخور خور خور
منش منم گویم کم که در مرا بنام شده	دو کیسو پو پسل پسل و طره و بغبه
کل چن چن ز بعدش شش اگر بر کشاید	شود از از پسش شش و ما غم غم معطر
از خاش نشش جلاله و ششش شش و ز کس	دانش نشش چو پسته تر بلانش نشش و شکر

عشق می کند کل کل ز خطش طش میان	خجل می شود و دزد قدش شش صنوبر بر
دلش شش خوش خواهد شد ذن کلاش	شرف و نکر دود و غمپسین سین جو دهر بر
مردم دم بحسره او دنا شده که باشد	وصالش شش بمرم دم دی می میسر بر
از نیان پان عشره نما یا بخت یا سی	توشیح شیح پیچ جع رصع صع مکرور

من و اردات خاطر

ای کل روی ترا چمن بهای دگر	زلف تو از مر که نازک شای دگر
کر به سحر رنج را فاخته بخش شفا	در لب جان پر دوت پست شقای دگر
ناز عشق سحر دم پست جز این کی بود	عاشق عشقه در بارک و نوا سی دگر
چشم تو از سر طوف کرده جهانی سیر	زلف تو در سر سپری کرده موای دگر
کر به چشم دم زده بارت از دوستی	در رخ تو جو که پست نور و ضیای دگر
بر پر کویت پر ممر که برد کو بسیر	باتو بهان پیسته ام عهد و وفای دگر
خوش شود از غم دلم که ز پرده سر زمان	بر دل محسوس روح من از تو جفای دگر
با تو د بالای تو مر نپس ای جان دل	دل بهت مبتلا جان یلای دگر
دم من از جام جسم بارخ یادم که پست	آیه طفتش ز سر نوا سی دگر
آل جبار فنا پست فراوان و سیل	بجو نپسی بیار آل مای دگر

اشعه انوار ضمیر

رق مشورت رویش رقی کر	چشم جان بکش و روی حق کر
----------------------	-------------------------

پور و دلیل زلفش باخوان	از رخ بچون شش و اشق کر
ما جوالی برشش شقیم ای سر	این قند رین دین جو لن کر
ای میته کرده در بحسین کتاب	بمهر این آیت مطلق کر
کتبه بر نشود و اطاعت کرده است	فکر خام زاید احق کر
ذات اشیا با پسای الف	بمجوی با پس حق ملحق کر
شد نیسی و اصل حق زان سیر	عالمی اندر فتنش با حق کر

روح الله روح

در خرابات عشق وقت پیکر	راه بردم از انک به درم
در خرابات پر عشق کفت	اندر دن آبه میسکنی بر دم
در خرابات چشم دیدم	بجلی با سزار زلفت و
پایان سری بود پر زوری در	داد پاسه مرا و کنت بخور
چون بخوردم کی از آن در	زود پاتی مرا گرفت سیر
دید و بکشت دم و یکی دیدم	پاتی و خویش را بهم کیم
در تقجب شدم که جلالت	صورت مختلف شش مفر
گاه شاه بهرم سیکه شود	گاه پاسه بهرم کبی پاف
من نیم مر ج پست جلدم است	من ندانم حسرت این پان دگر
شش پسی ز خویشش فانی	در فروغ جمال آن دگر

وله ایضاً

زلف یارم دانه تنه و لبری کار پست بوس	یا هر یویی نزارش جان گرفتار پست بوس
قندی یار و شیرینی و مان تنگ یار	تا پنداری که یا قوت تنگ یار پست بوس
انتم از سودای حشیش بر خور با شمس	و سوزن مردم بآن دل دزد و یار پست بوس
می کشم خواری ز دشمن سوزنها از رقب	بر من عاشق نه تنها جور آن یار پست بوس
صوفی خلوت نشین بت تیر دارد در غل	ذیر دلی آفرین تنها بسته زار پست بوس
یار یاردم ز جورش یار یار دوش دل	بر دل من بار جور او نه این یار پست بوس
هر پری پابند بود ایست در بازار عشق	در حقیقت که خدایک بودای یار پست بوس
هر که از جان و دل یار دیو جان پست	صورتی دارد ولیکن نقش دیوار پست بوس
که بکلم شمع کو بای انا الحق کشتیت	بر سیه میدان چراغ صورت بردار پست
دست بر کن من نه کن خلق را کرد وین	کز تو عاشق را نه تنها بر دل ازار پست بوس

من واردات خاطره

باطن صافی ندارد صوفی شمع بوش	دست ما و دامن دردی گمان جود بوش
ای مخالف چند باشی مکر عشاق پست	پیر تو خد از می جکت نمی آید بکوش
ای که می گویی یو کوش از روی خیال دیده را	هیچ شرم از روی خوابت نمی آید بکوش
ما صلاح خویش را در شاه روی دیده ام	بعد از من ای مصلحت پس مصلحت خویش کو
زاد پست ناپست و داری در میان غرقه لالت	رو بنوی من کن ای گندم نای جو فروش

ای جهاداری نیم زلف کیش	کین چمن مست و پریشان کرد و مار بوش
باغم سودای حشیش تا دلم شد منفس	یکشدم چون پیر زلف تو از دست بوش
که جابش نیز پستم در پریشانی و سیل	بی سوز زلفش بشی گذشت بر من بخودش
محو عارف در حقیقت بنده کامل شوی	که جوی یکدم براری در غم خنای جوش
هر که داد و داد ازین می چون پس می جود	تا ابد پست حشیش کشت در وقت از بوش

وله ایضاً

ای صورت جمالت بر لوح جان کش	پستم ز فکر زلفت آتش و شوش
تا بنده مجبور ویت و لجوی مجودت	ماهی که دید روشن پردی که دیدش
انتم ز چشم زلفت دل را نگاه دادم	ابر و شش کت سی کردی بر غلطش
کیش دلم ز حشیش ای ماه عجب ابرو	پر تیر عشق با داپوسته مجورش
در دل خلاص شمت صافی شبت و وفا	زاتش جرباک دارد قلب سلیمش
یکایم از قف دل چون شمع از دل من	کاشش نمی پذیرد هربان هوش
پیرانا الحق از ما چون کشت اشکارا	منصور پست را کو مار ابد از برکش
خوش کرد و میویش ای باد وقت باز	ای باد و وقت و ایم جودت ما خوش
چین رخ جو ما شش از زلف می فزاید	بنامی که رویش خوبی غایب ابروش
خط ترا پسیمی نامش نهاده دیگان	پهوپست این محق بر هوا و قلمش
در باغ چمن خوابان ناپست بود و پاش	سی و دو آب و خاکم سی و دو تاش

اشیوه انوار ضمیر

رشته پر تاب جان تا چند سوزانم جوش	بر رسم از دل بر آتش جانم جوش
خند سوزم بی رخ یارای صبا شریف ده	تایوی زلف جانان جان برافشانم جوش
گرم در کمر ای دل استیکر زان سوزش	تا من این پراسن جان را برافشانم جوش
از لب شیرین جانان بر کنار افتاد ام	زان جبهت پر کمر استیکر دمانم جوش
رشته محرم بپایان رفت و جان آمد	پس ز دل تا سیکر بود باقی فیدانم جوش
حاصل از جواب شب خیزی و ذکر این کین	بر شبی تا روز بزم آدای زانم جوش
کی بنور آفتاب آید پس قدم فرو	گر بر افروزی شبی از بزم آیدانم جوش
ای نسیمی باز دل کنم یو شام و سیه	فانش گشت از سوز جان پدا و نهانم جوش

نور الله مرسته

نشینم سخن فضل خدا در کینک	زانکه مظلوم شدم بی سپرد و پاد کینک
کینک بوش از ان رو شدم از روی نعتن	که نباشد در کرم روی ریا در کینک
کینک پوشش جان وصله در ویشا نیست	بگذر از اطلب و خارا و درادر کینک
سکر از بخور و مزاج کینک پوشش نید	تخ الا بزنگه کردن لا در کینک
کینک پوشش علی بود که پوشیدند	شمر دان جهان سپرد و ز مادر کینک
ای نسیمی تو بگو از نه و ستر سخن	پرا سماء خدا را بنماده کینک

روح الله در ح

دولت وصل تو یا فقه ام در کینک	نظری لطف خدا یا فقه ام در کینک
یا فقه در کینک آنچه طلب می کردم	توجه دانی که چها یا فقه ام در کینک
کینک پوشش و از طایفه های دگر	شرف این بس که ترا یا فقه ام در کینک
مکن ای فحاجه مراد کینک پوشی	زانکه من نور خدا یا فقه ام در کینک
چون نسیمی کینک پوشش شد از فضل الله	بخت وجود تو یا فقه ام در کینک

من واردات خاطر

ای صبا پست رخ یار بغایت نازک	دوم فرو بند و گفت دار بغایت نازک
از من عاشق اگر زانکه مجالت باشد	باز پر پس آن کل رضا بغایت نازک
زانکه آهسته بگو حال دلم با جشش	زانکه باشد دل چهار بغایت نازک
پیش چشم و لب او باش مان بسته که باز	باد و پاکیزه خا و بغایت نازک
جو شوی پست مکن عیده با عسفن او	که بود عسفن و له از بغایت نازک
پسجد و شکر کن از من بر آن پست که پست	تا شش فتنه و قمار بغایت نازک
بالبس کی زنده از نخت دم صدق کر	که لبش پست جو کتار بغایت نازک
بر دها نشن بر پان از دل تنگ خبری	همچو آن تنگ شکر با بغایت نازک
چاره این دل پر درد ندانم حکم	پرده شد پاره و اسرار بغایت نازک
بود نازک ز غمت جان نسیمی محراب	در حمتی کن که شد این بار بغایت نازک

وایضاً

در خیمم روز شب نقش توی بند خیال	جز تو نقشی در خیالم صورتی باشد محال
پست باشت مرا بپوند جانی تا ابد	جاودان زان با تو من هر جا که پستم در حال
دارم از خورشید رویت آتشی در جان دل	وز خیال نقش بروی تو پستم چون طال
قامت پسر و کل اعدام تو در باغ بخت	شکند باز از طوسین را بحد ابدال
آرزو مند جمال کعبه وصل ترا	آتش شوق تو در جان خوشتر از انبال
واقف پیر موداد و الود فی الدار نیست	هر که این معنی نجست از ایجان زلف و قال
پیش رخسارت کل از شرم آب کرد در زمان	گر کنی غم کپستان با چنین من و جمال
آفتابی شد نیسی در سواهی او سیل	درد را خورشید سازد صامت صاحب کمال

و ایضا

ای رخسارت علی العرش استوار همان	ان یاسینه سوا کمال من کان النیل ا
اگر چون موی منی بنسب و از ناز و جنت رخت	بجز عرشش نماید در نظر چون آب نیل
طالب حق کی شود واقف بذات لم نزل	خط و جنت که بنا شد طالب حق را نزل
اگر یک علم فضل از ایحد رویت نکرد	رو کار می سر در قیطیل کم کرد آن علیل
ناز غیرت سوز رویت بودی روی و ریا	آتش شد آن کل صبر که در میان خلیل
و ارب صورت بخت اشباح را شمع وجود	تا شد از کف کن از ذاق اشیا را کفیل
بر جمال عالم آرایست که داد حسن داد	فتم شد فو فی تعالی اندر نی فضل جلیل
طالب ذات خدا را سی و دو خط و خشت	در جنتت هر کی انا هدینا پس

قطره بود از دانات چشمت کاند رست	حق تعالی خواندش فیانیسی پس
نمندی که خال و خط غیر نیست اینستم	حاصل دینی و عقی پیش او باشد قلیل
جان بوی وصل زلفت میدسم لیکن	گر به پست آید بعد جان انجان علیل
طیلسان زلف مشکین تو بود انداخت	بر پسر نور بخشی در ازل طل لیل
صورت روی تو پست آید ذات خدا	لیک این معنی کجا داند عزای مل غریل
نامه ام کتاب از مصحف روی تو بود	لوح محفوظ اگر کرد آورد قرآن جبریل
خط مشکین تو چون از رخ بر انداخت	در حالت دال و حیران شود عقل قلیل
دست قدرت بر رخ تو چون مشکین نهاد	آسمان حوذا فرود بر دازد چسب آب نیل
ارض حق را پی و دو نطق تو بود افعال	و من انا پس بستی بود از ان قول نیل
کی شدی واقف از عیسی که نبودی آمد	در ازای سی و دو خط و خشت علیل
چون نیسی را اگر یابی بطن از فضل حق	بجز سی و دو زنده مانی تا ابدی قال نیل

اشبهه انوار صمیمه

خامان بیرون در پستان دشت کل کل	رنک کل کل رخ مل از نغمی مجلیل
پنجن داری تو در برابر بشوخی پست چون	دلت جویند مردم در زبات بجز لیل
پسینگی جو که که که به سختی با دم صبر	در آمد در جمن جسم جمن ز شد غافل
حق بر عارضش نم نم زده شدم دم دم	کنش کرد غم غم غم غم غم غم غم غم
فی دانی جوان خویشش کردی کردان کوش	پسیدی دید آن رویشش قدا اندر پس

روح الله و روح

این چشم است این جبار و این جبار است این عاشق و لکوی بالای تو شد پسر چون واله و سیران شود صورت که چمن را که بر جمالت پست و جبر غم نه غم چون کنم رخ ناز چشمه چشم جو میدانی که خوب چشم دوران جز بد و زلف و چشمت با خیال زلف و خالت عشق می بزم و در غم روی تو مردم ز آتش دل چون قلم میکنم بر یاد ابرو است نظر بر ماه نو چون نسیمی وصل آن گل جبره کرداری	در مقام خویش بر یک و بر می صاحب کمال ابست اندای نگار نیست حد اقبال صورت با کیزه چون روی تو در خیال شرح آن شکل و شمایل وصف آن حال می نماید عکس ماه بر در آب زلال کشته طالع در شب قدر آفتاب بی مثال پست کار عاشقی بود ای شفته حال درد و آه و ناله ام در سینه می خور کرب و دشت از کمال من ابروت بلال در تن عاشق جو یل نفس داری مثال
--	---

و ایضا

حلت غایبی ز امر کن مکان ما بودیم نظا اول که قوت خواند بان در پیش ذات پنهانی که پست از آفرینش بی نیاز ذات اشیا را حیات جاودان از کنج مخفی آنکه یحیی در حجاب پند	بلا اشیا در حقیقت چشم و جان ما بودیم صورت و خویش یار و قوت بمن ما بودیم چون نظره کردیم در نیتش آن ما بودیم ز آنکه ما نطقش دخی جاودان ما بودیم شدیقین از فصل حق آن کی مکان ما بودیم
--	--

در دیار مرد و عالم غیر ما و یار است مقل کل باین سپهر و چار و کار روح مشت سیه بازیم با من رخ خود جاودان صحف رچسار ما را کس خواند غیر ما چون مکان ما یم و بی نیست ای طالب مکان پیش از آنکه قوت آید عالم صورت قبل ای نسیمی چون شوی بی و دو و نطق لازما	ز آنکه پستی زمین و آسمان ما بودیم ز آنکه زمین سپهر چار و کار ما بودیم ز آنکه عاشق ما و معشوق نهان ما بودیم کین چنین مصحف بعالم بسجده خوان ما بودیم چون مکان بی ما نباشد در مکان ما بودیم قوت معنی و ذات پستمان ما بودیم می توان گفت که ذات پستمان ما بودیم
---	--

نور الله و نور

من آن بچشم که در باطن هزاران کنج زرد دارم من آن معشوق پنهانم که پسر کرد چمن خود من آن چرخ پر افروزم در اقلیم الوهیت من آن غنای لاسوتم درین سنگ آشیان تن بر عطاران برطل و من جواشگر خورم چون پسکون جنبش اشیا تنم در اسفل و اعلا انما الحق از من ای عارف اگر ظاهر شود روزی کن پیش من ای صوفی عصا و خرقه را عرضه جو زلفش در سر آن دارم که در پاشش دارم	من آن بچشم که در باطن هزاران کنج زرد دارم من آن معشوق پنهانم که پسر کرد چمن خود من آن چرخ پر افروزم در اقلیم الوهیت من آن غنای لاسوتم درین سنگ آشیان تن بر عطاران برطل و من جواشگر خورم چون پسکون جنبش اشیا تنم در اسفل و اعلا انما الحق از من ای عارف اگر ظاهر شود روزی کن پیش من ای صوفی عصا و خرقه را عرضه جو زلفش در سر آن دارم که در پاشش دارم
---	---

الای عابدی کز من بستر ازو قبله می پر	عبادت کرده ام بت را بر ازو قبله کرده ام
خیال روی شمشادین را تا مونس جان شد	نه در اندیشه ششم نه پروای ششم دارم
به ام حلقه ذکر مبدی برسی بوی کوی	در اور حلقه زلفش که باز کرد دارم
جو شیران در غم مشتش مدام ای آرزوئی	هذای من بیکر زان شد که من شری بگردارم
براه مشتش ای صوفی ترا کرد پست روی	بیدی رفت قدری که من زبان بکند دارم
بیان آتش موی بیاز جان من بشنو	که من در جان از آن آتش بی شود و شرم دارم
به یث خط و خال او به دانه بر خطا خوانی	تو از من بشنو این قرآن که تو پیشش زردارم
پنسی را ز فضل حق جو کام دل میرشد	فلک را پس ده فرماید که تعظیمش دارم

اشیوه انوار ضمیر

تا نور شد بخور شید رخ او دیده ام	در عیاشیا ظهور صورت او دیدم
از ذاق جان من ذوق دم می رفت	تا جو موی نطق آن شیرین دهن شنیده ام
کافر مگر دیده ام بی عشق او چندانکه من	کرد اقلیم وجود خویشش کردیده ام
کی کنم چون زاهد عالم آرزوی خاقان	من که در اینجا چون می پالم با شیده ام
ای بختی فرد و دوا در دو عالم عزت	بلکه کریمت من زان قبله بر کرده ام
دارد از دینی و عتبی هر کسی بگزیده	از مدنی و عتبی من ترا بگزیده ام
تا سینه زلف از لب دوده جام او را	صه فرید و زار حشمت جام بچشمیده ام
از چسب روی بودم از پروای زلفت میبار	تا شدم بچار چشمست تو از دیده ام

دو شش روی پای طاعت نید انم جودیت	کز خار شش تا بروز اشب بر غلیظه ام
تا ز وصلش بشنوم روزی برای چون	بر دوت شهاب زاری تا پشم نایله ام
سر زمان می بوشم از تو خلعت در روی نو	از تو چون بوشم من اینها که تو من بوشیده ام
برقع از رخسار گلگون تا بر افکندی سینه	بر کل خود روی خندان در چمن خندیده ام
ای دلم به بخور سودای تو سر جانیه که او	زین پس سودا به بخور پست از و بچیده ام
ای بقدر افزون ز قیمت صد رمت با هر دو	یک بیک پیوده ایم و موبو پس چیده ام
کنت حشمت گای نسیمی از جوی کنتش	جام سودای تو در روز ازل نوشیده ام

اشیوه انوار ضمیر

منم آن دهنه ماسی که بر اسپهان نام	منم آن حقیقه موی که بر اوج کاف نام
منم آن سپهر شمت که برای روز دوست	منم آن لب که درون رخ و سر بر است نام
منم آن ایر که شور که میشت در دیارم	منم آن شمع که شبت ز جلیت با نام
منم آن کلام صادق که بود ز پیکر	منم آن کتاب صادق که صفاتش نام
منم آن معانی غیبت که فراز حشمت دارم	منم آن جهان معنی که بر و انین جهان نام
منم آن که شاه سپهان کند از درم	منم آن که هر که درون کفایت سایه نام
منم آن که فرق فرق قدم می سپارم	منم آنکه بر دو عالم سر و پست می نشانم
منم آن لطیف پاتی که با شنان سر	منم آن غایم می روح می حشام نام
منم آن شکر حسی که بطق چون	منم آن زلف ما و رویان بنخت و نام

منم آن زوید و غایب که همیشه در حضورم	منم آن وجود ظاهر که زوید با غایب
منم آن در پلاست که صراط نام دارم	منم آن نسیم باقی که بهشت جاودا نم
منم آن که اندر آشیان شده ام حرف پیدا	ز موز و حی بگذر که من این زمان عیانم
بقیم و حادث زورم و دای حکیم عاقل	که من آن وجود فردم که سینم و جانم
تو جو عیسی ای پسی می که جرج جان درو	منم آنکه روح روح منم آن که جان جانم

روح الله و روح

من کنج کا مکانه در لا مکان کنجسم	بر تر ز جسم و جانم در جسم و جان کنجسم
عقل و خیال اینان بر پوی من دارد	در پرسم ازان نیایم در عقل ازان
من جسم یکدم خد و جهت ندارم	من پسیم و مکانم در ناودان کنجسم
من نقش کایناتم من عالم صفاتم	من آفتاب ذاتم در آسمان کنجسم
من صبح روز دینم من مشرق یقینم	در من کمان نباشد من در کمان کنجسم
من جنت نفیسم من رحمت برسم	من کو بر تدم در جسم و جان کنجسم
من جان جان جانم بر تر ز جسم و جانم	من شاه فی نشاتم چون در نشان کنجسم
من رکن خدا و فصلم من بیت زاد فصلم	من روزه دار فصلم من در زمان کنجسم
من مصحف کریم دلام فصل میسم	من آیت عطیسم در لا مکان کنجسم
من پسر کاف و نوغم من بی جواد جوغم	خاموش لا تحرک من در بیان کنجسم

من منطق نصیسم من عدم پسیم	من کانه پسیم من در منت خوانم
من قرص اقامم چرخت اسپایم	من لبت بر زبکم اندر زبان کنجسم
من جانم ای پسی یعنی دم سینم	در کش زبانه زو صغیر من زبان کنجسم

من واردات خاطر

بشی چون شمع می خواهم که پیشم باشم	ولی آن وز دولت کو که بادله باشم
نشستن بی پای جو در باغی میرشد	چرا در خلوت ای زاید جو و تیمار بشم
نشستن با قیاس شب و روز از غمش مارا	یوی وصل کل تا کی حسن ای غار بشم
لب جان پرور یارم دم روح القدس دارم	کجا بگذارد افغانش که من بیمار بشم
جو زلفش تا تو انم کرد که در پاشش پرانم	چرا کار دگر جویم سپیدایم بشم
خیال یار تا باشد آسپس و همیش من	شود بر من کل و در یحان اگر دنا بشم
لب میگون و شیم او مرا چون در خیال	شب و روز آرزو دارم که با تار بشم
مرا چون دام و وصلش بیت افتاد تو انم	که یکدم می می و پای و بی کلزار بشم
من آن خورشید فیاضم که دارم خانه پاز	نه صرف سر آن ددم که در بازار بشم
زیرش و سبب عالم جو فارغ میتوان بود	روم بی پیش و سبب قلندر وار بشم
نم دستار و فکر بر مرا چون نیت اندول	چرا در فکر میاید نسیم دستار بشم
منم سینم آن عالم که بر و شش شیان دارم	نزاغ و کرکس دینی که بر مردار بشم
منم سی و دو منطق حق که در آشیان شدم	محالست این و نامکن که گفتار بشم

جو پست از ظلمت و پستی دلی چون آفتاب برین		نیمی وار میجو اسم که با انوار شینم	
اشیعه انوار صیمه			
باروی تو مگو که ز کلزار فارغیم	کز پستی دو کون یکبار فارغیم	ای شیخ کتیر یکبار ز اسکار ما	اقرار کن که از غم اسکار فارغیم
با نور و ظلمت رخ و نقش الی الیه	از شمع آفتاب شب تا ز فارغیم	اغیار نیست در ره تو جید اگر بود	با ندر بیان تو که ز اغیار فارغیم
مار از ماه روی تو دره جو حاصلست	از منتهای منت شیش مار فارغیم	شمع رخت که مطلع انوار کبریاست	تا دیده ام ز شعله بسیار فارغیم
پست از شر آب صافی بجانده بچ	تا کشته ایم و از می خار فارغیم	پیر و کون چون ز رخت کشت اسکار	از نکتی ای نغنی اهر از فارغیم
منصور کشت کار پیسی ز فضل حق	از مباد ارد پست که از دار فارغیم	روح الله روح	
در غارم پایا جام جسی می بایدم	محسری محمد خدایم محمد می بایدم	دارم از زلف بریشانش شکایتا و	خلوت بی مدعی با محمد می بایدم
خسک شد لب ز آتش دل در جگر آیم فاند	ای ز دریا ی فصلت شبنمی می بایدم	شادی مادر و دو عالم فرغم عشق تو نیست	زان تو هر پاست از عشق می می بایدم
تا دلی محسوس خود را یک نماند	از پستان غم او هر جسی می بایدم		

م

۴۴

تا کنم قربان پاست مردم ای جان جهان	سر نفس جانی و مردم عالمی می بایدم
در طریق کعبه وصل تو جان مردا از عشق	ای حیات تشنه آبی زمزمی می بایدم
تا نباشم در بیابان بحیره زلیخا	مجا برایم و عاشق آدمی می بایدم
سینه از درد فراق چون لیلی شیشه	از دی میسی سیه اکنون دی می بایدم
حاصل زنی و جوی در حقیقت یک و پست	تا شناسد قدر این دم آدمی می بایدم
نقشه روح الله پس دار پیسی نفس	ای که میکوی پیسم می می بایدم
من و اروا است خاطر	
ما حاصل از حیات رخ یار کردیم	روزی که عید پسته و اقرار کردیم
منصور کشت بد و لست عشق تو کار ما	بر دار بر که غم پسر دار کردیم
ما منت ز زید و ربای می نویسم	زان رو کینج خانه حمار کردیم
صوفی بزید خاطر اگر خسر میکند	ماتر که بت پرستی و زمار کردیم
مار اعصاب و خرقه و سپح کوبش	آن خرگشک ماست از آن عار کردیم
چون حسن الی الیه پست و از غفل	برین عهد که با محبت دلدار کردیم
سردم بوی وصل جالش هزار شیش	با محرومان پرده اسپر کردیم
کند ز علم و ز با که مایه این معاط	دخا نقاء و در پر بسیار کردیم
هر کس طلب کند مراد پیسیا	ما اختیار خود و خ دلدار کردیم
نور الله نور	

فصل آله یار شد یار و کرد می کنم	قوت دلم بحر غمش خون جگر می کنم
بر سپهر گوی و حدتش کنج بهان می کنم	تا باد غشی شد هم کنج و کرد می کنم
پیر و خود کن لکان از رخ و زلف شد میان	غیر نماز بعد ازین قول و خبر می کنم
دید و دل ز روی او چون عمر من نور شد	نور بهر پس این قدر کل بهر می کنم
از لب لعل آن صفت کام جو شد می کنم	من عمر شد و شکرم شد و شکر می کنم
سی و دو حرف روی او ذکر پشت رود و شب	در زبان غیر ازین شام و پیر می کنم
تشنه و تشنگی بود و سحر و میزاد	بهر ازین من ای ملک تشنه و تشنگ می کنم
سی و دو حرف لم یزل از رخ او جو خواهم	حرف هیچ و عشق را ز رود و بر می کنم
قد پس دلم فردا گرفت آتش و شمشیر	کار لقا تمام شد طود و خسر می کنم
آنچه بگشت ز ملک در طلبش بی سپر	یا نه شد بشهر من من بهر می کنم
فصل نهاد بر پرسم تاج شرف پیما	آب و قبا بکارم تاج و کرد می کنم

روح الله روح

شد طول از خرقه پسین دل من چون کنم	ساقیا جاسیه به تا خرقه را گلگون کنم
کو لبالب پیافری بر باد چشم مست و دو	تا تار خود پرستی را ز پر سپردن کنم
ای صیبا ز پیر جعد طره لیلی کجاست	تا علاج این دل آشفته بخون کنم
دویش چشم با خیال کت بگذر از پرسم	گشت کی گشتی که چون بر می چون کنم
اگر برادم دود آه از سینه برود و خویش	که را از ناله دل پسوز چون مامون کنم

شبه خنم تشنه لعلش پایا جاسیه به	تا به کی جان از شراب آتشین بر خون کنم
ساقیا قیوم گوید که سیه خور نامم کو چو	قول ناصح بشنوم یا پند پائی چون کنم
با من شیداد و خوشالتی میگردان	آن پری خوانو اینمیدانم که چون کنم
ای که میگوید بی پروشان از رخ خوبان نظر	اگر کنا پست این بدانم که از خون کنم
ختم گرفت از بار دل پشت نشی چون لال	دال خوانم یا جو ابروی تو آتش خون کنم

اشیعا نوار صمیمه

پشم یا پنا بختی شد یا بختی پنا شدیم	صورت حق یا قیوم آینه اشیا شدیم
تا شدیم از نکتة بحر شش جو موسی با بر	نوح را و اهل قوم شکر گرا دریا شدیم
چون کمال معرفت کردیم و کب از فضل حق	عالم تسلیم علم علم الا پنا شدیم
در محیط قول موافقه واحد کشتیم فرق	لاجرم در ملک وحدت واحد و یکتا شدیم
صورت نقش مرغ او در میان بر روشن	خون برین معنی رسیدیم از تو کل شدیم
چون زینر گشت که از راه حق بریدم راه	محو خود شدید از دل هر ذره پیدا شدیم
با خود صفای ازل بریدیم در تاف قدم	نعل جا کردیم از اینجا این زمان چا شدیم
نقطه بر کار پستی را پیر و پنا شدیم	زان جهت چون دود ایم علی پرولی با
چون نسیمی یافت امروز از دایم کام خویش	لی ساز از کار امروز عینم فردا شدیم

روح الله روح

کو من کنج خیمت بحیثیت مایم	نور ذات جبروتیم که در اشیا مایم
----------------------------	---------------------------------

کر طلبکار خدا یزدان را بدو انکار	از پسر صدق بیاید که تا بنمایم
گرچه در پرده غیبیم چو پیر از زمان	از بس پرده خورشید فلک پیدایم
ما سمانیم که بودیم سمان خواب بود	درد و عالم اگر امر و زاکر فردیم
گرچه پرشته و دانا شد مکن باز غلط	ز آنکه در عالم تو چند سید یکتایم
منظر نور خدا و نفس روح اناه	طور موی سی و مناجات و بیضایم
زشت و ز پامه ماییم و ز ما پیر و نیت	یک ستاییم اگر زشت اگر زیایم
ای که از کوی حقیقت خبری سطلی	بر تو زین باب بیانا که دری کتایم
ای نسیمی شدی قطره کار وجود	چند چون دایره کرد جهان بایم

من و اردات خاطر

ای که نیکو شستی ز رویش بر صراط مستقیم	تا به کمر او مردودی و شیطان چیم
غالیه رخال پسایش دان و ویش روی او	تا به چینی روی حق در جنت آباد نسیم
کز آل الرحمن علی العرش استوار اری خبر	از در طایه درای طالب رب حکیم
که تو پستی از بنی آدم بگو با من که چون	پست آدم بی هم الله الرحمن الرحیم
بر پست آینه مواسن پس که مواسن	در سوال من جمال خویش تا باشی سلیم
در جهان از امر خلق و کن و کان از سر و	آدم پست آینه ذات خداوند مستقیم
که بودی غلظه ذات الله آدم کجا	پست من و ابجد بودی ز علام العظیم
آتش رخسار آدم بودی دوی و دریا	تا که میکت از درخت انی انا الله پاکیم

فلت لا خوف در پوشش انوار فضل المسین	تا بحق رویایی دایم شوی از خوف و بیم
صفت چشمت درویش چشم و بار و پور	قامت زلف و دامن چون الف است و بیم
بر نسیمی چون ز فضل حق در منت کشود	میخور با حور و علان پس پس از جام نسیم

نور الله مرده

چشم پشتم خواب می بینم	کار تقوی خراب می بینم
دیدم را از خیال لعل لبش	پای خنجر بر شراب می بینم
پس رویش میان دیده هام	بجو مای در آب می بینم
پش زاده اگر به عشق خطا پست	من عاشق صواب می بینم
سایه یی بیار که پندار	ز به زاهد غراب می بینم
پش کله که مار منش خیال	فخر را در نقاب می بینم
برود چشم شوخ پر پشتم	فقه ییش و شاب می بینم
از خیال رخ و غم زلفش	عجب شب آفتاب می بینم
ای نسیمی نوشته بر رخ و پست	شرح ام الکتاب می بینم

اشیعه انوار ضمیره

من توفیق خدا ره بخدا یا مست ام	فانی از خود شدم و ملک بقای مست ام
در شفا فانی روح القدس از دست سحر	خود را هم تربت صافی و شفا مست ام
کز پیچد غراب است روم عیب مکن	که خدا را من عاشق عجب غایب مست ام

خاطر از محنت ایام دول از رنج خلاص ذوق میثی که بران دست پلاطین نرسد جز تو کام و کرازه و جهانم چون میت شرح اوراق کتبخانه اسپه دار ازل در طواف حرم کوی تو ای کعبه من نار و پیروز دل از آتش عشق است مرا نیستم منتظر جنت و فردوس و لقا ای نسیمی ز خیال رخ آن ماه پر سپس	در پستگاه آمده از درد و دوا نیست ام از وصال من درویش که ایام نیست ام چه کنم مرد و جهان را جو ترا یافت ام از خط و خال و رخ و زلف ترا یافت ام سروم از مشعر موی تو صفای نیست ام مکن از یش که از باد هوا یافت ام که رفت جنت و فردوس و لقا نیست ام کز خیال رخ آن ماه چایا یافت ام
نور الله مرقد	
صورت رخس من آن روی که داپسته ام گرچه با من باد صبح آن بوی پرورده ام خاک رو به کوی شمع در جنت چون صبا و قراطعات بر من کوخون ز ابرو کن شپش از جان و پست شمع طالب صلیح جان قد و اعط بخواند ای عزیزان پیش من که در ارم زرق و پیالوسی مکن عیسم که من جان زلفت ارم سپارد که کرم شمش	چشمه جوان تراب کوی او داپسته ام کز کجایا از که دار و دمن بود داپسته ام ما ز فراش طریقت رفت و در داپسته ام که بر رندم حاصل این کنت و کود داپسته ام پاک شمع طریقت چیست و جود داپسته ام زا که من افسانه و افسون کود داپسته ام رسم شاید بازی و جام پر بسود داپسته ام انچه من ز اخلاق آن پاکیزه خود داپسته ام

ان زلف و غنچهش ادم که طفل عشق در ای که میکوی که خواستی شد ز عشق او هلاک چون نسیمی شسته ام از فرق و سجاده دست ناگزیر پست از جهان جکان و کود داپسته ام نیستم ندان من این معنی نکود داپسته ام الله من چه بیکوشت و شود داپسته ام	پشم بجه حالت که فرو شانه دارم بجو روی تو کردن اگر گناه شاپسند مرا بخور تو اگر پست خالق و سیاه زدم بدامن تو دست درویشیدم بوصف ابرو و چشمت گرفته ام و جهانم بر ایستاد نفیست نهاد ام مرطبات شیر روی تو در خاطرم بگونه دایه جو خاک بر پسه کویت قناده ام شرفان پس ز رفت تو بر آوردم از دل آه و کرب نسیمی از سینه سوی نظر روی تو دارم
من واردات خاطر	
تو شاه چینی و غیر از تو شاه دارم فقیه دیو طبیعت جز این کناه دارم ترا بحق پرستیدم و آله دارم که روز جنته جز این ناز پسیا دارم که بر قبح مالک جز این سپاه دارم برای آنکه جز این امید کاه دارم که بی شیشی روی تو چو شتاب دارم بچشم دشمن اگر صبح قدر و جاه دارم بر آوردم ز دل چسته چون جزاه دارم کناه دار منی چون من این کناه دارم	پشم بجه حالت که فرو شانه دارم بجو روی تو کردن اگر گناه شاپسند مرا بخور تو اگر پست خالق و سیاه زدم بدامن تو دست درویشیدم بوصف ابرو و چشمت گرفته ام و جهانم بر ایستاد نفیست نهاد ام مرطبات شیر روی تو در خاطرم بگونه دایه جو خاک بر پسه کویت قناده ام شرفان پس ز رفت تو بر آوردم از دل آه و کرب نسیمی از سینه سوی نظر روی تو دارم
اشعه انوار صمیمه	
لوح محفوظ زلف و خال خط کلام قبله جان روی او دان از دو عالم نایاب با تو گفتم معنی پر لایق و لایلام گر بر لب کعبه ایمان داری دست الحرام	لوح محفوظ زلف و خال خط کلام قبله جان روی او دان از دو عالم نایاب با تو گفتم معنی پر لایق و لایلام گر بر لب کعبه ایمان داری دست الحرام

کرد و چسارشن و خط غمزن مکن طواف	آشوی حاجی و با سینه در پس لانی تمام
مظهر ذات خدا و ان آن رخ چون ماه نور	از برای انکه جای اهل حقست این مقام
جنت و فلان و حور و کوش و ماهیمین	در رخ و زلفش بین چون نوره دیده و غلام
قامت و زلف و دانهش هم ولاست و الف	کرنداری صدق و دانه عنبر زده و القام
کر مویساری غازی کان بود متول حق	ابروش محراب پناو چشم پیش با امام
معنی توحید و فرمان شرح اهل و زبور	از خطش بر لوان که پستاه عوض هم نام
چشم جان بکشا و در مرآت رویش کن نظر	تا به پنی رویت الهی را فی ظل الحسام
ای ز رویت آفتاب و ماه را نور و ضیا	وی ز صفت حور و فلان لطف و خوبی و دوا
صورت نور بخشی روی چون ماهت نمود	مجموع مصباح زجاجی باد و آرد و پیش جام
قابله ات الطرف لم یطعن باین حسن	دانه جوز گشت معصومات از دنی القیام
سر که اجل المیتین زلف بمن پای نوبت	مجموع کاف و در ظلمات می زد و پود ای جام
ای پواد و لوجه فی الدایرین خط و خال تو	داده کار سرد و صالم را به پایسی تمام
تا بقصص حق نیسی بنده روی تو شد	روح و باه و آخر و خود شیده پیش و غلام

روح الله روح

بر من جبار غمخ یار پست و السلام	خون در دلم ز دست نکار پست و السلام
ای صبح دم ز مهر من کا قناب ما	در چسار آن خجسته غمخ پست و السلام
ای باد اگر زلف نکارم رسیه بگو	دل می تویی شکب و قناب پست و السلام

آپست جام ز کس شملای او شد	کارم همیشه خواب و خمار پست و السلام
جل المیتین و سر و ده و شقی و اهل مال	آن جعد زلف خالیه بار پست و السلام
بی وصل کل پر پس که جو پست و غلب	جون و اتقا که مدم خمار پست و السلام
ای خنبر زیار که بر پی نشان یار	دینی و آخرت ممد یار پست و السلام
ای پاکک از مقام انما الحق بهر سال	پر دین که بر پر داری پست و السلام
با دلبسری که طالب عیشی بکامل	پانی رسید فصل بهار پست و السلام
از فی حکایتی که میان پست و یار	شب تاب و زبوس و نکار پست و السلام
زان دور رسید کار پیسی بر که او	بازلف و بر شش پر داری پست و السلام

من واردات غنیه

سران نشی که می بندی نکار انامش نام	بر اشیا که پود می درون جان او جام
سران خاطر که می پنی منم صورت بعین او	سران خاطر که در پانی در و پست پنهانم
منم وین جهان چاست منم نوح در شکی	بودن پس یکم فرعون و من موسی عمر نام
دلم یونس هم جو پست و ایشا بحر ی پان	هم عالم یک حله عیسه که به بنام
هم وین پست و پاکری کین بهتر مکان	هم کرد و نوح دلم جنت که منظر کاه جان نام
محمد عقل کلم شد نفیس آمد براق او	علیم عشق و تن دلدل به شرق و غرب و یام
پنخن خود شیده یار اوان دمان و کوس و	هم رخسان بود چشم که چون صبح کرد نام
انار نفیس شیطانی و روح ادراک و باه	هم کرد و اک او داری و دانی سر جیده نام

حقیقت تیغ صمصام بر عالم علاف من	اگر عالم شکست آید که من بس تیغ بزم
ببجو بر که ز کرم بر خشک و تر نظر کردم	نشان بی نشان یار افسی و امید افر

اشیعه انوار صمیمه

بامیه سپید و دیر و پاک کن بجای اتم	مدم در دی کشان پانچ و پنجاه اتم
تای صافیت و چهل یار و کج میگرد	بی نیاز از خاقله و کعبه و بخای اتم
تور ووی شمع رخسار تحلی تاب و دست	سر زمان در آتش افتاده چون دانه اتم
مخ لا سویم و آواز از محکم کن بگل	فارغ از پشاده و تسبیح و دانه اتم
باد و در دانه است در یا خاقله خار ما	چون صدف در قعر دریا طالب در دانه
نمرکی در عاشقی افشانه کویند و ما	ایمن از گشت و شینه و قصه افشانه
هزه دار از پستی خود گشته بی نام نشان	در موی موخ و شیشه رخ جانانه اتم
بابایی که ز فتنه و کلاه غلی	فارغ الباب از لبان و آفرینانه اتم
نیت ای دینسی ابر و دای	تا پسر زلف تو ز پسرمت و نای اتم

روح الله روح

طالب توحید و ابایدت دم بر لادن	بعد از آن در عالم و مدت دم از لادن
شرط اول در طریق معرفت و الی که هست	طرح کردن سر و عالم را و پشت پا زدن
اگر شوی چون اهل و مدت ملک ملک بود	نوبت شای توانی بر ملک چون از دن
و امن کو هر دست آرد از کمال معرفت	تا توانی چون صدف لاف از دل دریا زدن

انگرددی محرم اپرا را پاسبان ملک	لاف دانش کی توانی بادم از حوا زدن
کی تواند پر کشیدن بر ملک چون سبیل	دانه کز خاک نتوانست سر بالا زدن
ای مقلد چند باشی بسته ظن و گمان	در که ز زینها که نتوان کن بر اینها زدن
رنگ و بویی در حقیقت کربت آورده	چون کل صبر برک باید خیمه بر سر زدن
تا گویای ک پسر اندیشه زلفش کن	بر پیری دست طلب توان دین دریا زدن
که ز از دینی عتبی تا توانی در عتین	آستین از بی نیازی بر سر کشیا زدن
ای نسی با مقلد پسر حق ضایع کن	از تجلی دم به حاصل ریش نایا زدن

نور الله مرقد

گر بشی باز آید از در شمع جان افروزدن	بر چراغ موز و نور و مسج خند و روزدن
در مراد و زی خیا ش روی نماید بخوا	مطلع اقبال کرد و طالع فیر و زدن
تا پسر شرب و شمع از آتش جوان	دید و گریانیت و میسو زد دل پر سو زدن
پیش ابروی تو میوه اسم که جان تو بان کنم	پرو و پرواز از رخ ای عید من و نور و زدن
تا نشان کردی رخ از من شمس غالی نشد	صورت روی تو از چشم خیال اند و زدن
کی تواند کرد عاشق کوشش با پند او پس	ز محنت خود دید می ای پسر پسر و زدن
چون نسی هر که باشد بنده و غنسل آفر	کی تواند که بنده شمع جان افروزدن

من و اروا عینیه

عاقل و انبیا ایت پسر پسر	پسر خود باز کن در رخ جانان دین
--------------------------	--------------------------------

مصحف حق او ایست جلستین بوی او	لی حسد و کمر پست هر که نداند پست
کیش من و دین من و در حسد این بود	کافر سینه دین بود هر که نداند پست
خط خوشش لی کمان خانه ایزد نوشت	پست یقینم دست نیست که نام بر
نه با زبانشه لعل لبش سیه	روز قیامت نشان چشمه با معین
طینت او را پرشت حق بهل صبحم	کرد در روز ازل زید قدرت مجین
تا نزد بر دلش سیه جافن اش	آن بت ابرو کمان کرده ز سر سوکین
پهل و سینه دین شود که بخورد سیه	از می لعل لبش زاده خلوت نشین
صوفی صافی کیت اگر بر آرد چون	او بخوابد است عشق پست جل ابرین
کنت نیسی ز جان سر که بخواند روان	سر نفسش هر زمان باد مراد آفرین

نور الهدی

طالب یار او را چون یاری باید نه	بعد از آن با عشق او در کار می باید نه
تا نماند خرد وجود یار سیزی در میان	زود تر در خانه عمار سیه باید نه
تا به پر کشته کرد جو یای پر قطره	در طلب چون چرخ ز پر کاری باید نه
ای که میکوی مرا شیار بهش و می بخور	از می غفلت ترا شیار می باید نه
کر پر بازار عشقش دای جان جان	شده دل چون بلبل آن بازاری باید نه
تا ز روی شاد غمی کنی کشف حجاب	اولت پوشیده چون پیر ابری باید نه
از انا الحق سر که خواهد که بماند پای دار	بجو منصورش پای داری باید نه

آه جو پوسی لن تر سینه نشونی ان لب جو	قابل تو نیستی آن دیدار می باید نه
خانه اصل مرا چون در جهان عشق و شوق	زین سرای شش جهت با جاری باید نه
بجو صبی شو بخسرد کرد و عالم پیش دوست	پاک بازار از اطلال روایه باید نه
چون نیسی بر در شش کر قرب میخواستی نام	در نظر چون خاک را شش خواری باید نه

من و اردات غنیه

من ز عشق یار توانم بجان باز آمدن	ز آنکه پست این من در عشق جان باز آمدن
تا پیوزم ز آتش عشق خوش پروانه وار	کرد شمع روی او خواهم بهر دواز آمدن
سر که در عشق جانان ناله دیوزیت	کی تواند با نرای خوش و مساز آمدن
جان باید داد ای دل در عشق تا چون سبا	با پیر زلفش توانی محرم دواز آمدن
ز حمدا دارم ز عشقش بر جگر لیکن جویی	پش مرا محرمی توان با دواز آمدن
دیدن روی نگار ای دیده کرداری سو	از خیال غیر باید خانه پرواز آمدن
خدم آن دارم که در پایت اندازم و یک	چون رویت بر پرسم که از دواز آمدن
پست از بویش دم میسی ولی مرد دل	کی تواند مطلع بر پسر اعجاز آمدن
بی تکلف مردم آید بر پرسم یار کرم	کر چه باشد عادت خوبان با غراز آمدن
راز جان ظاهر کردان کر نمی خواهی لا	چون زبان شمع مردم بر پر کار آمدن
سر که او را چون نیسی کام دل می باید	از مراد خود که شستن در زمره باز آمدن

اشعار نواری صمیمه

شق شد پموات و خان بلوچ روی
 شق الترم نام طهر آن آمد دلیل دیگر شق
 بشکافه نامه رخویش ناگز از خوان
 بر پس که او آید نیاز در شکل سی و دو غار
 چون نام خود چار و کر آورد از چار آسمان
 ای پاک راه خدا و روی سی و یک
 تا چون یهودی سیر از وی بماند بی نصیب
 او گفت با خود این بار که آیم جو باز
 خلق خدا میدانشند زیرا که بود آن قول او
 قوت که است او ذات حق می بین او را
 چون این سخن نقلت از و اندر بگشای
 قول پس است این که من پستم محیط کل
 که جسم غایب بود آن ایراد یوسید و رفت
 معنی که یکایک در وجود که خلق نایه در سیم
 خلق که با ذات خدا چون نور خورشید است
 گفتی که آدم را خدا بر صورت خود آفرید
 و در اشارت را پس چون کرد روشن فصل حق

آن پسر در شاه رسول آن شوای هر سل
 هر منقده سی و دو غار آورده و اندر حجاب
 اگر که دم بار با این دم مزید شش میکنم
 روشن چو شد پسر از لطف پاک فصل حق
 در صورت پسر اقیل چون نقشه بار او دید

از هر نطق حق بین سیه کرد و جلی غیب
 می کرد با سوز و نیاز تا خوش آمد و جهان
 که شرح این خواهی مجوفه از کتاب بود آن
 این دم بر او آید و پسر از او کرد در ایگان
 حشر غیبتی اجمیع کردن غایب از میان

من و اردات خاطر

پانی پس همه کل آمد شتاب کن
 برو به باد حشر و پیشین مایه
 بر و در و کردش سپرخ احتمال نیست
 بریت بوی خوش سو با صبا بیاع
 بجز چشم نیست اگر باد پیش نیست
 آتش به جانت که درنی زنی بخواب
 اگر میکنی بگشتن از باب التفات
 ناموس پس شمع و غیرت ز بهم حجاب شد
 آتش بی برقع از رخ چون آفتاب پیش
 با من کذا دیدن خوبان اگر خطا است
 نه حیات مرگ کن جز بوی آفتاب

باب الفتح میسکن راقع بایکن
 ز من یک دور و ز می صاف تاب کن
 جام قدح جو ز کسین شراب کن
 کلر از آتش افکن و ز غیرت آب کن
 از باب ذوق را به پست و خراب کن
 طومار شوق ما و بکر با کباب کن
 آغا ز ناز و عشوه چشم و عتاب کن
 برقع ز رخ بر افکن و رفع حجاب کن
 ماه و دمنده را ز یاد و رقاب کن
 ای پسر خاقان تو فکر ثواب کن
 با خود جی بری بقیامت سیاب کن

ز رشد پسیمی از نظری کیمیای نفس

آفتاب دور حادثه کو انقلاب کن

بیای کج بی بایان جو خود مارا تو انگر کن
تو بحر کو سر و کانی تو بر آب جو ایست
لب لعل تو چون دار و بجان بخشی بیضا
بعالم بسجده بوی کیسویت روان کرد
آفتاب از آفتاب رخ بر انداز ای نگار
ز پیودای سزانت پر م سودا گرفت انکو
بناز و مشو که خواهی که عالم را بسوزانی
بطقت در حدیث آو و زلب جان بخش در عالم
ز سودای خط و خالت کی کور و کردانه
هر انکو عاشق رویت نکشت ای غافل
دل از پیش صوفی ملول ای مطرب مجلس
ملک را می نه خطش جو طفلان لوح درد من
یست و جوی دیدار تن جو دیشد ای عاشق
جو پست از روی شمس الدین نشانی شمع خا
بخوبی در میان باد بهی فرقت و دیشد

روح الله درو

پس بی قیمت مارا با کیر نشسته ز کن
وجود خاکی مارا حیاسیه بخش و گوهر کن
جو عیسی دعوت ایجا بعل روح پرور کن
شام قد سپیان بیکین جبار پر زنده کن
سراسر دیده ایشیا بروی خود بنور کن
نه از در و سپهر این سودا بر و کو خاکی بر
بیا و وادی این ز چسار انشی بر کن
دم روح الله پس در دم جبار کان شکر
رخش در مجمع خوبان سید چون روی دفتر
بنی آدم مخوان او را تو نامش سنگ درد کن
ز خندان آن لبشیرین سخن کوئی مگر کن
الا ای حافظ قرآن تو این منتایت از بر کن
هر کوی قدم در نه بهر منظر پسری بر کن
بیا و روی شمس الدین سجده پس خاکی کن
اگر باورینه ادبی بیا با هم برابر کن

دلا با وصلش از خواهی که ذات متحد کری

بسالوسی جو زرقان سپیده تا کی گئی جان

جو پاکان از در فضیلت خدای می شود ای دل
نیستی مسل حق شد آلهی عاشقانت را

من واردات عینیه

نقد زلف یار داری در پسرای دل می کن
دولت تو پسیدن پیش تناسلی کنی
عقل میگوید غنیم ناموس خود بگذر عشق
که جبر و آزار و جود از حد رقت پسندل
پیش شمع روی او پروانه شود آتش تر کن
کنش از عشق بازی تو به خواهم کرد من
سیکته پیودا که روزی در بر آری عاشق
درو باطن پوز جانم عرضه کن پیش طلب
وصل ما پسیم پایانه ام نه برین طلب
بام می نوشش از گف پایتی که در دورش
چون پسیمی از لب لعلش طلب کن پس

مرد این سودا نه بر لبسرای دل می کن
نیز سو پس تا سر بازی بگذرای دل می
عاشقی نیست اینها در خورای دل می کن
چون تو این کردن جدایی بین درای دل می
جان نخواهد پوختن فکری برای دل می کن
پیش ازین تیر کاری دیگر ای دل می
پرو پسیم بر نیاید در برای دل می کن
چون نخواهد شد بهرمان خوشتر ای دل
سی میو داپست کردن بی برای دل می
تو به کفر پست از شراب و پانه ای دل می
تجرب بر فردا و آب کوثر ای دل می کن

نور الله مرقد

بیا باده که چیدست در روز میخوردن	که خوشبودی ناب روز و دگر دن
نوی صوفی خلوت نشین پرکشش را	جرا بطاعت جوانی نمی کردن
بحال نور تجلی جوید چشم کلیم	به کفر پیاسه ایمان نخواهد آوردن
بجود قبل روی تو میگویم زار و	که پیش روی تو گوشت بجهت ناکردن
بهر محبت روی تو در دل سوزان	نه آتش است که سرگز خواهد افزودن
ایا که منکر میخساند و خرابایتی	بیا و گوش به سپیچ باده کن دردن
جو پر که روج عجب کر ترش کند صوفی	طریق صوفی غایت غوره افشودن
جو کل یوی رخت جاده پاک خواهم کرد	میان ما تو نیست پر من در تن
جگو ز پیش وجود تو تنی خود نگنم	که آفتاب رخت محو کرد پستی من
طریق پرسم و پستی را کن ای اول	که یک حشت و امیت است روح و حقین
بیا که چشم پیسی بوزر خیار است	جناکت دیدن یعقوب بوی پر امن

نور الله مرقد

ما اذ یجان از سپرخ و پروین	که بالا رود و در دی است نشین
کسی اندر پند جندین بماند	بعد از شرف از یاران پیشین
خدای ارجی آفرینشی	از ان سلطان شانشین
دین ویرانه جنبه اند پیکان	چه پکن پاخی ای پیکرین
جه آپاید بهر بهلو که چسبد	کسی از غار دارد او نهالین

چه بپوندی که مراف و قلاب	چه نیست زانغ را با باز و شامین
چه آراسی کنج ویرانه را	که بالا نقش دارد زیر سچمن
چه اجازت یارای بجکت	که از زمره مدت صد چمن و پچمن
نه زان جکت که مایه کت و گوشت	از ان جکت که جان کرد و خدا پس
تو که هر شو که خوانند و بخوانند	نشانه ست همه بر تاج زرین
ر با کن بس روی چون ای کج	الف میباشش در دوا پش
کلوخ انداز کن در عشق مردان	تو هم مدی وسیله مرد کلچمن
عروپی کلوخ با کلوسی	کلوخ آرد تار و پندک کاپن
بگو رستان بر و بر خشت بگر	که نشانی سر با نشان زبایلین
خدایا در رسان جازای جانها	از ان راهی که رستند آل پین
دعای ما تو ای شاه از آموز	جنان که ماد عاده و ز تو آیین
عنایت آنجان فرما که باشد	ز ما چنان اندک و ز تو تحسین
ز شهنشاهی بعلانی ریان	بر اوج فوق برین عالم طین

روح الله روح

ای بخت پسته خدان من	خاک پایت سپهر حیوان من
زلف و رخسار تو ای خورشید من	لیله القدر و نه تابان من
جان شیرینم فدای لعل تو	کو بی شیرین تر پست از جان من

در بهشت جاوداغم تا که هست	رو خدا کویت پراستان من
داروی درمان من در تو بپس	ی دوا ی در دین من
ز آتش عشق تو مردم برود	بر فلک دور دل سوزان من
روز بخت منی رحمت تار یک شد	ی سپهر آغ دیده کریان من
ترسم انجام بطوفان درخت	رستخیز اشک چون باران
پسبخت در سر زمان داعی بند	بر دل محبت روح سرگردان من
دل آتش چون کباب افتاده است	تا غم عشق تو شد مهران من
کفر زلفت با نسی می در گرفت	ای رخت دین من ایمان من

اشیعه انوار ضمیره

با چشمن من آن چشم گزنی حجاب آید	آفتاب از برق دماه از نقاب آید برون
تا بود مهران چشم من خیال چشم او	ز پر چشم کجا بود ای خواب آید برون
گر جوشع از آتش ال چشم بردارم جوشع	سر کراپوزد غنسی از دیده آب آید برون
پو ختم دور از رخسار می نزدیک آمد	کز دل پرا چشم بوی کباب آید برون
کز خیال چشم پیش غایب می بند خواب	ز درون صومعه است خواب آید برون
آنسی وصف لعل شکر افشان نکست	ز دماش من صدق در خواب آید برون

من واردات خاطر

آنکه ماه از شرم رویش نی نقاب آید	از گریانش بحر چون آفتاب آید برون
----------------------------------	----------------------------------

کشمش بر عارضت آن قطره ای زالد است
 آنکه دعوی میکند در نزد چشت زایدی
 کی برون آید بخت از عهد بوسی که گشت
 که بگویم قند شوق تو با جنک و رباب
 از جگر خویش که ریزم دل غدا پیازداران
 بر آید دین رویت پسیمی روز آخر

شیب لب خندید و گشت از کل کلاب آید
 خرقه اش را اگر پالای سی شراب آید برون
 چون محالست آب حیوان کز شراب آید برون
 ناله ای زار از جنک و رباب آید برون
 قوت آتش باشد آن خون که کباب آید
 بخور ز کس از کدیت و خراب آید برون

روح الله و

کر بشی ماه من از ابر نقاب آید برون
 تا بجای خواب که در صورتش جا در نظر
 پست بمنگ شراب اشکم دام از خون دل
 عکس رویش کز شبنم چون عکس ماه افتد در آ
 سستی را وقت آن آمد که بایا و لبش
 نون ابرویش که کلک کاست قدرت تو
 از خیال چشم پیش در خیال آرد اهام
 از صدای دگر سالو پان خود من بهرست
 شربت وصل تو کشتم روزی ناکی شود
 پیش اعل دل شود و دشمن که خون ما که بر

دیگر از شرمش محب کز آفتاب آید برون
 دیده می شویم بخون تا نقش خواب آید برون
 بخور فانی که از جسم کباب آید برون
 آفتاب است مجرای من از آب آید برون
 سر زمان از آستین جام شراب آید برون
 پست حرفی که ریانش صد کتاب آید برون
 چون بسجده در رویت و خراب آید برون
 پیش حق صوفی که از جنک و رباب آید برون
 گفت آدم کباب حیوان از شراب آید برون
 که کنار از خانه باد پست خضاب آید برون

ز خیال نظم و نه انش نمی پرس
وید چون بر هم زده در خوشایند بر د

نور الله مرسته

عشق اگر باز کسی باروی لاری پس	دور پس از کسی در پای عیار پس
بیکش خود را از لغزش زاپش بوش	خود پرست او چه دانه قدر زار پس
باز از لغزش می کشم بر جان و دل تازه دم	عاشق پس باز اگر باری کشد باز پس
پیش چشمت میرم زانکه بسیار ای بکار	خوشرست از مردم دن پیش پیار پس
ز او پالو پس می پوشاند از خوبان	گر کسی را دیده باشد کی کند کار پس
دشمن از دستم گریبان بر نفس کو بار پس	من نخواهم داشت دست از دهن یار پس
گر بجان و دل توانی وصل زلفش فتن	ترک این پروا کن حلیت زار پس
دار و از حلیت زلف تو بنه کرد غم	کی پس از قید چنان چه گرفتار پس
ز غمت میخوارم کی خواهم ریا کرد و دل	با خیال آن دوشم پست قمار پس
گر چه پست این مردم عاشق آزاری	کی دل از زده ز جور مردم از آزار پس
دل نمی خواهد که باشد بی غمت یکدم	بی جان غمسم کی تواند بود غمخوار پس
پیش حق بودی نسبی بت بریت اندر غار	گر نبودی بتی از زلف و رخسار پس

من واردات خاطر

روی پست ای غم روی نورای من پس	از رخ بجز مصحفت فال برای من پس
یار بخواه خون من ریخت طلال گردش	جور و بجای او که محسود و نای من پس

نه مشک چین اگر با تو دم از خطا زدم	روی سیاه را بگو زلف و نای من پس
پیش تو بر زمین خورد مردم دیده اشک را	گشت با ببلوان سنگ و پتای من پس
گشت مرا و زده کرد از لب عاتق خود	لطف نکار من جفا کرد بجای من پس
لعل لب تو بپینه داد بخوبنهای من	طالع و بخت نکرد و بهای من پس
نبیل زلفت آرزو کرد و دام اختیاری	نقش و خیال مختلف فکر خطای من پس
امن دلم بکف بخت زاده و عمر شد	آتش جان که از بادل باد هوای من پس
و غم پرست را بگو بکه ز این کمان فلن	در رخ یار من کرد روی نای من پس
ی پرو پای عشق شو چو فلک سیما	پیر الیت و کم در رویای من پس

اشبهه انوار ضمیر

گر طالب بقای دل فاطب کن	و نه رفای مطلق غیر فاطب کن
بر طوطی جو موسی که عاشق لقای	بکشای چشم باطن و زحق فاطب کن
ای طالب سویت فانی ثواب نیست	ایچا پس خدا را بخواهد فاطب کن
کم کرده کرد و ایمن میباش و می جو	کم گو بجای شش جویم و بخواهد فاطب کن
ای زاهد ریاسی آید بیان قرآن	بجای جو سر خود و بخواهد فاطب کن
کرد و عشق داری و زایل در عشقی	پوسته درد او را هر دو فاطب کن
کنتم دل غم پریم در شهر عشق کم شد	زلفش شیشه کنتا در دام فاطب کن
جون مرجه کاری ایچا فردا ترا پست	ایچا برای کشتن تخم و فاطب کن

این صاف باید تا در درون نماید	این را جلاده بینی صفا طلب کن
در ملک بی نیازی سلطان که است	سلطانی و امیری دارد که اطلب کن
حق را بطن در حج توان شناخت ای دل	بر فرق بنوت پیر پنا طلب کن
کرد پست و پا و چشم و گوش و من دارد	بی گوش و چشم و بینی و پست و پنا طلب
اگر ار که خدا سی در خانه دو عالم	در خانه که خدا شود که خدا اطلب کن
می و و آیت حق کرد در خورش بیا بی	در شش ماه رویش بر آستوا طلب کن
دار و دم پستی بوی دم پستی	اوداشت اندم اما این دم را طلب کن

اشیعه افوار ضمیره

نوح وید نه پسیار از بدایت حسن	ملک صفت بشری چون تو در نهایت حسن
به صورتی که جمالی ملک مین اند	کمال حسن همین است و مدد غایت حسن
ز آفتاب جلال زوال یابد آورد	کز و با وج رسید آفتاب رایت حسن
ز پیروان ملاحه تویی چون اند	شنش که بر و قتم شد ولایت حسن
کجا برم من عاشق ز دست خوابان داد	که خوب روم جا پست در حمایت حسن
خرد تو به مراد نمود و حسن عشق	ز سی ظلمات عقل و زسی بدایت حسن
قبول حضرت سلطان عشق آن دل شد	که نیکوخت و سیمه آمد از عنایت حسن
مراد دانش عقل این قدر کفایت پس	که تابع سخن عشق و کفایت حسن
لمو لم از دم و اعطی کجا پست اعلی	که همچو کل در سینه خواند از روایت حسن

نوشته پست شوی چون نیمی ای زاده

من و احوال غیبیه

ای دل از بخت عشق طمع جام کن	مدم باد و نو و فرسو پس جام کن
از در خویش بر پستی قدمی پس کن	قطع این منزل در و فرخ بنین کام کن
منزل اهل یقین که می پست ای دل	بمنزل ز می کفین پس آرام کن
از ریای پاک شوی زایه آلوده لب پس	شبه این و پوپ راز در و دروغ نام
دور سجاده و تسبیح گذشت ای زاده	مین سیکه و اندام ساز آن دگری دام
کوهر طاعت حق چون بخت پست ای دل	بجز از سجده آن سپهر و کل اندام کن
نام نیک و دل و دین جمله حجاب است و دو	یک جهت باش به نینا طلب نام
گر کنی رقصت امروزه فردا تو بل	کن این فایده نیک پر انجام کن
چون شدی باد من و چشم و لب یار تو	بجز عیدت شکر و پسته و بادام کن
پست چون عاریتی دولت در روزگار	تخت بر دولت در روز ایام کن
ای نیمی جو برآمد ز لب او کاست	همه کام ز پستی سخن از کام کن
بر خدایت که اسلام پست آن خط و	شکر گوشتش غارت اسلام کن

روح الله روح

آینه دل پاک و آرای طالب دیدارم	شاید که اند از و نظیر بر آینه چسارم
از مصحف رویش بخوان می و و نطق لم یزل	تا ره بری بر و است او واقف شوی بر اول

ذاتی که بود از جسم و جان در پرده غیرت میزان عدل آورد و پست آن بر برای شتری میزان عشقت ای صنم صافی شوی دل مجبور بکند بجز اوستی نیای طایب لب خواهی باشی پاک دین چون طهرین طایرین از لوح روی بران سی و دو خط حق بخوان کرمی توانی چون خیل ای عاشق حق روشن گشتن نسیمی را بعم کارش نه امر و پست	دچار بنمایید عیان که بشنوی کتار او قلب دغل بکند اگر داری سپهر باز او زان رو که نتوان داشت سیم دغل دگر راه صراط مستقیم از قامت و رفتار او حاصل کنی ایمان یقین از زلف چون زنا اسرار ما و حی کر از چادر مست و بار او در آتش نمرود و او آنکه پهن کلزار او کز لطف خود با عاشقان نیست دایم کار او
--	--

من و ادوات خاطره

نکار بالی پر زلفت پریشانم بجان تو بزلفت غمناشان کن دمای مکرین بهتر بغیر از سجده رویت ز من مرطای کلاه مرام با به دل شد رسول ناله عشقت ز رنج و وقت دوری شد بخور روزگار بکن در دریا در مان بصرای از روی جان شب و روزی خیالم آن که بر من خیم انداز بیان زلف و خال خود هم از حسن و جمال خود	بجز زلفت نمی خواهم دل و جانم بجان تو علاج رنج سودا را نمی دانم بجان تو از آن کردار چا حاصل شیا نم بجان تو ز آصف پسته ام صفا سلیمانم بجان تو خلاصی بخش ازین رنج و در نیانم بجان تو که این درمان بسی نخست و در مانم بجان تو وصال این معادست را که با نم بجان تو یر پس از ابر بر پس از من که حیرانم بجان تو
---	---

تراس چون بری خوانم نمی خوانم بجان تو بچین کر چشم نامحرم چه بنام بجان تو به از دست مهر و شمشیر کار نام بجان تو نه عدم در زخم کشد نه پناهم بجان تو من از گل و پسته شست کشت نام بجان تو به پایسی که میخوانی بخوانم بجان تو	پری و جو و ماه و خورشید را بنده اند جو قوس شد مبداء لی اعمی نیامند جو پستم بنده عشقت بلکه دینی بقی بنا عهد و پیمانی که بستم در ازل با تو چمن کر زانکه می نازد یکس دامن گل خود مرا خاک در خود خوان اگر خواهی نسیمی کو
--	---

روح الله و روح

وجود ما پسوی او را بکند از دیکتا شو در ادراک حلقه زلفش جو یکرنگان شود دل خد و جنت بر کن مکان بکند از بالا در استیا چون کو قتی باز جا بکند از و بالا اگر در دانه میخوانی در ادراک دریا شو تو که میخوانی اندم را بیا و عدم باشد اگر نفسیر میخوانی این من سرا سما شو جلاده و دیده دل را بحق فنا و دانا شو بیا در صورت خوبان من حق را و پنا شو بد و زلف خالش جو خالش نی سرو پا شو	دوی شکر گشت از و بکند زنده با شکر بجان تو سر تو جید اگر داری جو یکرنگان شود شو چون عیسی مریم پسرخ چارمین کا تو کنج که سر جانی شود در آب و گل نهان بنا شد معدن لؤلؤ کنایه شک بخوای ل پسح از قنچه آدم مصور گشت و دم و دم رخ و زلف و خط و خالش کلام از و پا شو اگر چون موسی سمران تنای لغا دار جو پست ایند مو من بقول مصطفی مرا جو ککان پسر زلفش فلک را پا و سر شکن
--	---

چو منی معصوم ریش سخن زانما قنجا کو	جویانی عقد کیش با الرحمن و طایا شو
ببین و میم و دال مار موزکن فکان دریا	برنی وضاد و لام مادر اشیا عین اشیا شو
ز حرف کاف و نون کن زامور آمدی پرو	خاری اول و آخر بر و خالی ز فردا شو
نپسی شد بحق و اصل بفضل دولت زدا	تو نیز ای محبت اگر خواهی فدای بوی زیا شو

من واردات خاطره

ای جان عاشق از لب جانان نه اشنو	او از ارجی بحسان بقا اشنو
از پیاکنان عالم جان طاب عیشم	چنین هزاره دود و وصل و لقا اشنو
عالم صدای صوت انا الحق فرو گرفت	ای پیامع این حدیث بسع رغبت اشنو
ای انکه اهل میسکه را منکری بیا	از صوفیان صومعه بوی ریاض اشنو
صوفی یک و ذوق می ناب از کجا	این نکتہ را ز در کشت با صفا اشنو
از سوز عود و نواز جنگ و نوای نی	شرح درون چست برورد ما اشنو
بر سببم شمای آن زلف عنبرین	ز انفا پس روح پرور باد صبا اشنو
ای پرونا ز بر پر چشم ز روی لطف	بنشین دمی و نقد این با صرا اشنو
گفتی ز روی لطف که ادعای نجیب	بنگر بسوی مادران و عا اشنو
بعد از وفات بر پر خاک عظام من	بگذر بنا ز غلفه مرصا اشنو
یکدم عنان زلف پریشان بیت با	بگذر و حال ناله مشکب خط اشنو
روزی خطاب کن بکرم کای که اگا	کو پس جلال و عظمت کبریا اشنو

شرح غنیمت نیمی اشفته مو . ای باد و بسجدهم از ان سر زلف و دما شو

نور الله مرقد

زانت بخت ای سیم تن رویت به تابان	خط و برکاری که پست اندیشه سرگردان
نی شمع رویت کی بر دجان ره نور رفت	ای زلف شب پرانت کفری که پست ایمان
روزی که با ششم در کدای جوهر من بگری	سرفده از خاکم در و شیر دیکای جان در
با انکبلی جرم و خطا خواهی به پستان ششم	باد اطلالت خون من کرمی نمی و پستان در
جانا بر میری ز من حال بود اندوه	از تیر تر کانت بین بنشست صد پکان در
چون چشم ترکت ای پری درم نشین شد	مر خط را ای یزید جادوی من پستان در
از چشم کو سر بار من اندر کنار من بگر	سوی که جبین در بود پاکیزه و غلطان در
باغیت ای دلبر دلم گرفت در خیانت	پوسته می نیم در پرود کل خندان در
بی جان که از می کی بود جفا شوخ از پند دل	جای که آتش در ز عشق رخ جانان در
دغم که با پسنگین دلت دم در نمی گیر و	آه آر کند و فدی اثر آه که قماران در
دار و نیسی در جهان از پستی کون و مکان	جانی که پست از دلیران صده دمی در پان

اشبهه انوار ضمیر

در عشق تو ای درو عاشق جو منی کو که	تا بر سپرد ویرانها چون گلکوه زنده کو که
پود و بنسم و پیاز در عشق تو جان	اگر نظر اندازد بر روی تو از شش پو
تا بر اثر پائیت مالم رخ و پشای	افتاد و خود ششدم بر خاک پر مر کو

ای غیرت ماه و خور بردار قباب از رخ	آپش رویت بر خاک کند و رود
درد و پر زلفت کی امن و امان باشد	چون در رخ جانانست آن خال فتن مند
پر نور کنم چون از چهره دو عالم را	از زلفت تو کر روزی افتد بگفتم یک مو
ای بخت من از چیت با دولت پیدار	صد رحمت حق مردم بر حسن آن جادو
ای در طلب وصلت چون چرخ بر گردان	هم عابد یا موزن بسم قابل یابین مو
چشم تو دل عارف کیسره جو بصد آید	سی که به قنایت آن شیر شکار آمو
ای دوی ترش صوفی مغرورش با پر که	کز یاد لبش باراشد پر ز پهل کند
ای بر سپه دار با تپسج کمان بشنو	فریاد انا الحقنا در حلق آن کیسره
معراج پیسی شد تو بین دو ابرویت	ای شمع شب پیری وی در بلال ابرو

من واردات خاطر

دل مردم بجان آمد ز پست آن کمان بر	تعالی الله از ان چشمان جل الله از ان
بخوان روی نگارم رایحان آن پادشاه	که چون روی دلارایش خازد روی آن
دلای ترک بان و سپه کن سپه دای ابرو	که نتوانی کشید آسان کمان آنجان ابرو
نهان از غمزه با مردم نکفتی راز و نشینی	که با مردم پیشش نبودی در میان ابرو
بطاعتش نه جهان رخ و زلفت خال اما	بچشم و عنسه خون خلق میریزد نهان ابرو
برای فتنه عالم بس است ابرویت ای دای	مرا زده شمع می بسندی و کربا بردان ابرو
بال از خون ابرویت نشانی میدد کرم	به چشمانی مکرنا مشش بند از دستان ابرو

ترا اقلیم زیبا می سلم گشت در غنای	که بر خورشید تابان کرد زلفت پای بان
ز رویت ای گل خندان بر اکن برقع ادبی	که نیست فتنه پیدا کرد و آشوب جهان ابرو
اگر خواهی که بکشای جسیام روزه دارا	برابر طرف بام ای باد و بنمانا کمان ابرو
ز ما ز اغ البصر حرفی بچشم پست روشن کن	که کرد اسپه دار ما دمی ز شرکات بیان
پسی قبل جز رویت نخواهد کرد جند	که باشد بر سپه و بالا ز چشم و لبران ابرو

اشیعه النور ضمیر

باز آمد آن خورشید جان از رخ قباب	از غمزه تر بر رقی بر آفتاب انداخت
شیرین لب جان پرورشش بکشت باز ابرو	پودای چشم سر خوشش از شراب انداخت
ای سبقت روز مراد چهره چون شب پاست	وی غمزه است بخت مراد دیده آب انداخت
تا دیده صورت مکران حیران ماند در زشت	پست از خیالت نقشه بار خاک و آب انداخت
ای مونس یوسف لقادر خیمه میعاد ما	زلفت تو از سر جان بنی بخت طایب انداخت
ای رشته جان و اشع جگر سوز زشت	چون طره غمزه شکن در سج و تاب انداخت
با عشق رویت در جهان ای آفتاب عاقل	پر تاب بر کجیم دلی رو در خراب انداخت
این آتش قدسی مرا بر کز نخواهد کم شدن	سوزی ز عشقت در دلم در جان کباب انداخت
ای شربت قند لبست در آرزوی وصل خود	جنین نزاران تشنه دارم در شراب انداخت
مار از بند و زاهدی دعوت کن پیروز چون	پست آنکه عاشق می شود چشم از خواب انداخت
ای بر ریاض عافیت زلف میددل و دوز	جان من اشسته را در اضطراب انداخت

ای برده زلف کافرت آرام عقل مردود	دی چشم جادویت فغان و شبح و شتاب اند
ای برده زلف کلفت انوار کوکب رخسار	دی چشم جانت صدف در خوشاب اند
تا بوی زلف و عارضت شد بانسی می نفس	بر آتش آتش کاشی مشک کلاب اند

نور الله مرده

مایم دل ز عالم در زلف پارسیده	از دست پرنگارش دل در کار بسته
پودای چشم پستش در جان دل نشسته	در خاطر از خمارش فکر خار بسته
باشد زمین زلفش باد صبا کشاده	از مشک روید شده راه تار بسته
ای پرده ز پسندل بریا پس کشیده	دی بقی زریحان بر لاله زار بسته
ای صورت خدای طاهر بر آب و خاک	وی پکری سیاه بر باد و نار بسته
ای زلف بی قرار ت بیگیت چون دل	همدی که بی دل و جان آن تیر بسته
وقت صلوة و پیچده دارم حضور دل	نقش تو در دلم پست ای کلفد بسته
ای خال غبنیت بر بی نهاد نقطه	وز مشک پوده خط بر کلفد بسته
ای زلف جان شگارت در حلقه ای	جان و دل سیران چندین تیر بسته
از گشتن انا الحق پسر تا بدیده	آن جان و پسر که باشد بر فرق بسته
زلف تو بانسی می ای نور دیده تاسی	باشد لیکن میا زاجون روزگار بسته

روح الله روح

ای رخ ماه پیکرت شا به بر بری	من تو در جهان جان تحت پیکندی
------------------------------	------------------------------

روی تو پیش الفضا خط تو زن و عظم	لوح و دوات و کلک را بر پرستری زده
دقتر لاله زلف شسته ورق در آب جوی	خاتم حسن نطق را ختم پمبری زده
چرخ طلعت ترا ای تسه منیر من	طلعت آفتاب را طعن بر انوری زده
خطبه چن بر فلک کرده جنت بنام	برند و پسم هر را پیکه و پمبری زده
جان پیچ بادست گفته که همه سیه	از دم او بصد دخی خیمه بربری زده
معکف در ترا عشق نهاده مشکا	ساکل عشقت استین بر پر و پروری زده
بر پر کوی و عدت عشق تو ای خلیل جان	از کل رویت آتشی تربت از روی زده
خاک نشین حضرت یافته دولت ابد	در ملکوت لا مکان نوبت بنجری زده
ای ز در توانگری پیش کدای کوی تو	صاحب تاج و سلطنت دم زلفه ری زده
پست نیسی چون توان عارف آشنا کرد	بر در کعبه صفا حلقه حیدری زده

روح الله مرده

بیا دم اگر عالم بسزایارند اند	پروانه آن شمع کر نازند اند
از جامی باقی یعنی لب آن پاتی	پستم اگر این منقلب شیارند اند
باغی سرخی کویم پر پهن عشقت	کر شرح و موز غیب اغیارند اند
پست از کرم چنت محروم قسای	کر لطف دمی سی میم دارند اند
در صومعه با صوفی ده کار دراکو سی	ای زاهد اگر عارف کردارند اند
پهلوت پر خود را بردار و دزدن لیکن	ای پسر از بی عارف کردارند اند

باروی کل خندان لیل نظری دارد	این مرد و نازک را که خار نداند به
در مضطبه سیغنی بی صورت پای کوب	و ایام ختم ام سکنجی که مار نداند به
اشعار پسی را صد معجزه است اما	کر پسر بی بیضا پس را نداند به

نور الله روح

ای بر کل عذارت ریحان تر نوشته	وز مشک سود پنی بر گلشک نوشته
سی و دو حرف موزون مانند در کون	ایزد بران رخ چون شمس در نوشته
ای مصحف جمالت خطی که پست قدرت	بود از برای پوسی بر لوح در نوشته
تا کنگکان بداند اسرار حسن رویت	نام رخ ترا حق بر ماه و خورشید نوشته
ای میم و جیم و دالت بر جان اهل معنی	مردم ز لوح صورت حرفی در نوشته
صورت نگار ایشا پند زخمت را	نامش در آفرینش صاحب نظر نوشته
ای چاره ساز عشقت در مان در دمار	داروی درد شربت خون جگر نوشته
ای ملک منشی کن بر آفتاب حسنت	پیر ارادت کنز اسرار بر نوشته
ای حرف خط و حالت چون آیه قیامت	بر لوح چهره تو بر شورش و شرم نوشته
تا وحدت جمالت ثابت شود برهان	پست از رفت نشا بنا بر بحر و بر نوشته
بر صورت تو آنکو عاشق گشت و حیران	نقشست او بر آسن یا بر حجر نوشته
تحصیل نیک نامی او را بود که باشد	نامش در آفرینش اهل بصیر نوشته
صوفی و ذکر خلوت و او شرب و شاد	در قیمت این زحق رفت ای چرخ نوشته

وصف ترا پسی چون در عبارت آورد آن هم زمین نصبت شد این قد نوشته

اشیعه انوار صبر

ای جمالت پند اسما پسی آمد	ای جسم ابروت ما اوجی در و حاد آمد
آمد تفسیر حشمت ز ما زاغ البصر	روی و مویست را بیان پس طام آمد
بسته از لعل لبث یا قوت را خون جگر	در دندان ترا لولا لا آمد
منقش نیست و ناز را و شرح آن	دیدم ام آن عارض و آن قد و بالا آمد
نزد است با عاشقان در شوی ملک و	کر چه رویت مصحف انا قتی آمد
در ظهور آفتاب رویت ای بر رخ	مرد و عالم در پستان از عشق زده آمد
سجده روی تو می آمد پسی و ایما	ای جمالت مظهر از دتعالی آمد

نور الله مرقد

ای زیمان و سدران من تو بر پر آمد	کل ز رخ تو منفعل لا بحسم بر آمد
دیدم ندیدم تا کون پستی لطف قانت	بر لب جویا بر جان من و پس بر آمد
کر چه نهد بر آسمان پسند من روی	سلطنت جمال را روی تو در خور آمد
چشم جهان بخواب خوش میج ذی کون	فستنه چنین که در جهان جسم تو دلبر آمد
طبع مزاج آب و گل مست تر از جان دل	ای مجسم و جوهرت روح معبود آمد
کر چه خوش است در نظر حسن و طراوت تر	پست بچشم اعلی دل روی تو خوشتر آمد
توبه بکوز نشکند کوششش که در جهان	چشم و لب تو میر کی بای و پیاغ آمد

پست پیسی از که از آنکه ز فیض فیض حق دید ز عشق بر تو شش معدن کوه آمد

اشیعه انوار نسیمه

دلیل باشد آن پستی در العیش میخانه	یا که از دونه ی پیام غسل جانانه
به در دانه خاشاک دل و جان را نمی پسندم	که در دام نرغش تنیاد پست این دانه
زمانی در سل پیش را طلب کارم کجاست	منور از زان بود دادن و عالم را بشکرا
زمان زرق و پیا لوسی گشت ای زاهد فنا	بیامی خور که تقوی را لب لب گشت پناه
جهان و جان و دین و دل بود در کارش کن	که از مردان مرد آید همیشه کار مردانه
حدیث عشق کو با من نه زید و توبه و تقوی	که عاشق کوشش کی گیرد بهر افسون و آفیه
بجو بآتش رویش تقرب کرنی خواهی	که دور از شمع و پیارش پیوستی چو پریا
جو روشن نقش صورتی که نه پند صورت دیگر	بسر چیده آنکه میگرد و دیرین نسیر در کاشانه
در کج معانی را لبش منتل غیب آمد	ز سی کج و زنی کوه مسدود می مفتاح دانه
نیمی پای دل بکشت ز بند زلف او مرکز	که در زنجیری باید همیشه پای دیوانه

روح الله روح

باز اطراف جن سنگ نشین	بر کل آتش زده و آب سمن خن
چشم دور ز رویت که بختار فصیح	آب لولو تر و در عدن خن
ورق و قمر کل را بر رخ لاله سحر	کرد و آب سحر و در محن خن
دست بر کن زرقیان بر اندیش	تا نماند تو خون دل من خن

جو فضا فی ارواح مقدس بر خاک	بشراب لب یاوت شکنج خن
بب لعل شکر خنده بر جان خوشاب	صدف روح را در زدن خن
خاک ربه بر پر سپردن از فطرت کامل	بسی سر دقه و پیسم من خن
بر کنار کل ز پسین شکنج سمن	از آنکه جو بود چمن خن
ای نسیمی شش صاف تر از باد و روح	بر سپردد کمر و زدی دن خن

نور الله معرفت

ای ماه من چو اچتم از پر گشت	از من چه کرده ام که نظیر بر گشت
ای زلف یار من تمیای که در دوش	برقع ز آفتاب رخس بر گشت
ای شمع جان که از که با کر پیسنه	معلوم شد که از آتش دل در گشت
یا زاهدان صومعه سپرد ای کوی	ای رنق ششاس که پیان گشت
بیزال دارد وصل اما نمی نهند	ای آنکه راه پیچیده خبر گشت
و امن تر از پرده که فشان بکایت	ای عاشقی که در امن و بکر گشت
تا بر گرفته ز رخس برقع ای صبا	صد خنده بر من و اول تر گشت
کر پست عمر ای غم اگر نیستی جو	رویم بهشت آید در گشت
روی زمین جوار بهاری پیسیا	از آب دره در درو کو گشت

روح الله روح

بر کل از عنبر تر قطره بودار	آتش اندر جگر لاله مر از ده
-----------------------------	----------------------------

از خط و خال و رخ و زلف و بناگوشت حسن	شکر آرد و بر قلب دل باز داند
پای در دیده ماکر به نهادهای بخیال	با خنجر شو که قدم بر پسر دریا نشاند
چشم ترک نیست مگر که به چینه داند	که بسی راه دل عاشق ششید از داند
تا شد از لعل لب روح خزان طاهر	طعن با بر لب خنجرش سیخ از داند
تا بخواند ز روی جوهرت آیت نور	نقطه خال سیر جوده بر اسماء از داند
آستین بر پر مهر و فلک و ماه نشان	که پسر پرده چمن از همه بالا از داند
عارف در اک کز شیشه پر یکی ز خط	بر غدار از پس خنجر سار از داند
پست ز کین منما نشوی فاش ای دوست	که بشیر جفا کردن و لما از داند
بر پرسی زده تیر جگر در مشر	آفرین بر قطعت باد که ز پیاز از داند

من واردات خاطر

ای ذبت جمال تو در ملک جان زده	خرج تو کوی در زمین در جهان زده
خورشید خورده جرفه تو جمال تو	خود را به در یک دیوار از ان زده
ماه و معنه تا پیر از هر طلعت	هر شب ز رخ برین آسمان زده
تشبیه خویش کرده بلبل تو جام	صاحب طریق میکند آتش بر آن زده
پیر از زلف و شمع و مان تو خلق را	بر لب نهاده مهر که بر زبان زده
در درو جام لعل لب مگر کسی گشت	از توبه و پست شسته و از می گشت
ای تا ابد بنام رخ منی مشال تو	فرمان نوشته چمن و ملامت نشان

پودای لعل و خال تو در راه قتل دین	صده شکر خار تیره و صد کاروان
ای چشم جان شکار تو مردم بهر طرف	تیری ز غم زهر جگر عاشقان زده
بر روی جام لعل تو صوفی هزار بار	خود را جو حلفت بر در در معان زده
شکین کند زلف تو بر پای من چرا	جنین کرده بطله ز غم فشان زده
پست از برای قنبر بران رخ نهاد	شکین خطی و نقطه فخر بران زده
خاک از شود وجود پرسی بود هنوز	در زلف دلبران جو صبا و پست

اشیوه انوار ضمیر

ز پودای پیر لعلش سرمه دکت و پودا	بیای ای که پسر صوفی پس تا در چه پودا
تو دنگ باده و نکی ز از عشق خدا دیکه	از ان پو پسته چون نکی بعلت مرد پیا
تر پودای سیم در هزاران پسر و سیم	ایسر و بستل کرده بر بود مثل و دانا
جهان از قنبر چشش بر آشوبت و پر غما	جوازین فتنه غافل جراد جنگ و غوغا
جباب خویشتن چنی زده بر دار و چو خدو شو	که توان روی حق دیدن بخود پنی و خود را
مال حق دین عالم پس امرو ز حق پس	که فردا اگر خواهی بود اگر موقوف بر دا
یکی را دیده احوال ز کز پنی دوی بیسند	بنه تن که ز احوال به تنهایی که تنها
بخط و خال زلف او شده اشیا جمله محمود	تو تا کی آتش شربت ز شش موباد پیا
بر محبتش نواخواهی که پنی روی لیلی	که لیلی را نمی چند بخون ششید آید
بخشش دل جوادادی که بر من نکر برین	که عاشق چون نکره دارد دل از تو کان نینا

بیای صورتی که آمد روزان دست
 شب اراست آن کیسه و کوسن آن خم ابرو
 شدم در قلم دریا جو کیسه و کوسن آن
 دلم پر خون شد از سودایا قیال دل بکشا
 صفات ذات مطلق را تویی آن صورت
 از از و قبل رویت به آلاء عالمین آمد
 توان یوسف لقمانی که در مهر اله است
 که شد عاشق رویت از از و میکن بخت
 توان خورشید خوابانی که در دینی و در عقبا
 بحسن و صورت و معنی تویی آن واحد مطلق
 زید از اول فطرت جهان تا آخر خلقت
 ز اشیا چون جدا و انهم ترا ای عین اشیا چون
 وجود و مری می بینم تویی در ظاهر و باطن
 تویی آن عالم وحدت که پستی منشی کشت
 نهان چون گویم ای دبیر از دیدگاه
 بیای بی نظیر من که خوابان و در عالم
 پیرای مرد و عالم را القابها و نیست کن

که نشست آن رویت را القابی پرده بنما
 بیای حق را دین سپهر این کرم و پیرا
 دین دریا تو هر کس را کجا چون در پست
 که شوق آتش محض است و ذاتی عشق صفا
 یعنی که به از وجه ذکر اسپای چسباید
 که حق را مطلق کلی و کج پیرا
 عزیز حق شدی حق را هم اسم و هم
 به نیست این تعالی الله بین خوبی و زیبا
 بر چنان رفت جانها زلف آرام و لیا
 که چون ذات الویت بخوبی خود و یگانگی
 جو رویت صورتی ز از و که می ماند و چنان
 محیطی تو همه اشیا و من جمله اشیا
 به عالی کوهی یارب چه بی از از و دریا
 از ان در جانی کی که هم در جاد و چای
 که در مردی می بینم که چون خورشید بیدار
 بچرخ خود غنی سازی بروی خود بیازا
 که عنوان سیر را نام و جو رسیده بالا

نیمی نیمی در آشیایه مردم
 بیای شده بجام کز آن پس سیجاری

من واردات خاطر

جام و شراب و پانی زیبا و بانگ لی	بسی العظام و حی زیمم بفضل سی
خورشید عشق پرده ز رخسار بر گرفت	خل ظلیل عشق ز تشویش کشت سیط
جام غایبی عشق که از نور او ماند	در چشم عاشقان بخار و دشت سیج
تا شد اسپر چاه زندان او دلم	عار آیدم ز شای کیوان و جابه
بیزار شد ز حسرت و بکشت ز غافقا	پسین نیمی بجا بابت بر دله

نور الله مرقد

فضل حق می به هم مردم از ان می جا	که ندارد جواب پستی او انجا
شرح اسپر از تجلی تو ز فرعون بر پس	کاشش انی ان الله را ندانند خاسیه
صبح و شام همه بازلف و خوش میگردد	کو مبارکت است ازین صبح و کلو تر سیه
دور چش ابدی کشت بنا شد من بعد	خالی از مهر خوش در همه و در ایامیه
انکه شد پستی عشق رخس در همه حال	باویت ارج بود همه در دشتا
بخت آن دل که رسد از رخ و زلفش بختا	کی دشت دید مرادی و گرفت آرایه
زلف میگین و لاو ام من آرام و پست	بی پر زلف و لاو ام که دید آرایه
پست خنیت نیمی و بین منی ال	پست از هر طرف روی او ضاد و لا

وله ایضا

ایا معبودی نقصان چشم خلق نهایی
ایا مظلوم پارس و من ترا جویم و پنهان
بیک بشیر و یوز آسوم کونید کای یا سو
در آن دم تو که در جنت نبای در تجلیات
تویی معشوق لی مستاتویی محبوب ما را
کنم اقرار من دایم خدای سپه اوار
پسیمی از غم عصیان ندارد و دید و گریان

وایضاً له

بخت جان و دل دارم بنم زان چشم از زان
جو چشمت کوشه گیرم ز چشمت خون کده
بار و سر نفس مثبت دلی می در دوازدم
به روز پست ای صنم ریت که روشن میکند
سجای پر زلفت یحان کنم که بکشم
پسوی ای دل چشم که پست آرام کا
اگر وصل رخ خواسیم جو زلفش جان
خو زلفت فتنه با پرون نهاد ابرو زنی
کن در درم و در مان بزرگ عشقش ای صبح

ملک در صورت پنهان خو کرد ظاهر
پسیمی را بفضل حق جو وصل یار حاصل شد
به نوری یارب ای دلبر خداوندی به پنهان
بزرگسندی شاهی و بر تاج سلطانی

نور الله مرقد ه

از می عشقت کنون بستم زنی
جز کند زلف غنچه حسین را
ال ز جور عشق میکوید خبر
ای که می کوی یحان چستی ز عشق
جون بدارم دامن زلفش زود
با پر زلفش دلم عهدی که بست
عروة الوثقی است آن کیسوی
عهد قالی پست ام روز است
دام زلفش مشت و شصت حوت
جون قدش را پر و خوانم یا بلند
تا پسیمی حق فتنه پرتا قدم
بی عشقش می بستم زنی
نقش ز ناری در بستم زنی
من حریف این چمن بستم زنی
من یحان از عشق او بستم زنی
من دزان بود اذان بستم زنی
بشنوی روزی که بشکستم زنی
جون تو انم گفت بستم زنی
من جز این قالی آن بستم زنی
دل بکن آید اذان بستم زنی
در ری حمت چمن بستم زنی
یک زمان از پای بستم زنی

من واردات خاطر ه

اگر میسرم ز ناز ناز بر سنی
غلام نکست آن زلف کردم
بر افتانم ز شادی اسپتنی
که پسین پست شیش خوشه چینی

روم در کوشه چون مردم چشم	در آن خلوت برادم اربعینی
بقصد مایست چشمش زیر ابرو	نشست مجو ترکی در کینگی
خرد پسردمان او ندانند	شیدم این حدیث از خود پندنی
نثار خاتم لعشش توان چست	اگر ملکی بود زیری سکنی
نسی می محبوبان دارد کرای	گرش روی بپست افتد تویی

نورالعنه مرسته

بیای ای پس صورت بیای کل معنی	بمیدان الویست که دار غای این معنی
و مسالت جنت عرشت و در دل اعلی	جز این صورت نمی بند که باشد جنت اعلی
مراد از دینی و عقی تو یسی مارا و کی باشد	بجز وصل تو عاشق را مراد از دینی و عقی
جالت را همه اشیا بخیلی کرده است اما	جو همچون عاشقی چند خدا را در جلی
خیال صورت رویت بچمن کر بکر در دود	شود بر کافران پسته در تنی ز مانی
بنار و نعمت دینی مبارزای صاحب کشور	که نادان از ابد و نازش بنار و نعمت دینی
مگر با مکر رویش حدیث آن لب و دندان	که در دجال با پنا گیسو دوزخ میسی
نه پند زلف او زاهد از او دل نمی بند	که بر پناح پیر ماریت و غریب مجو پوی
غم عشق بری رویان مگر با سپا کن خلوت	حدیث آفتاب و مکر بادیه اعلی
نفی از آیت خطش بود حق نشد چنان	ز غر و میکش لعشش مکر در دیده افی
اگر ای کوی آن شام که در رویش در اول	طیفیل عشش باشد سراسر افی کبری

ز درش روی خود بکشت آفتاب می صورت	که تا از لوح محفوظش بخواند آیت کبری
نسی می را تو معبودی دین و قبله و ایمان	تو خواهی حق پرستش خوان و خواهی عابد غری
جو عاشق بر محک زاهد کی آید بر رخ و چون	که رنگ عاشقان خوشت و رنگ زاهدان

اشیعه انوار صغیر

ببر دارام و جبر از من بری بیکر و لاری	چه باشد جبار و کارم نمی دانم دلارام
ز پودای کیه جشان کن عیب من ای	که در پیری ز در کس پس بقدر خویش بودا
حدیث طوبی ای دانا برو بکده از بانسردا	که دارم در پیران پلحت حدیث پرده کالا
بجشم دل توان دیدن خدا را در رخ و بان	پرویدار اگر داری طلب کن چشم چنان
مر اجون تن زبان ای جان دارم زرد و زار و	که پوند تو جانم را نه امر و زست و فردا
نکنم در همه عالم من بی پسکن پسکن	جو خاکم بر سر کویت سعادت کرده جا
گرفت از روی ماه تو جو رنگ آب گلگون	چه رنگت آن کر و کر چمن و کتاب دریا
سعادت طوطی خطت زبان نطق می بند	عجب کرد جهان باشد بین خوبی و شرک خا
طریق پاک عشقش در دانه پاک خلوت	قدم چون در ره مردان نهد سرست و رفا
ز نور ظلمت او خواهی متور دیده جازا	بیاد بست دل کن رخ خورشید سیما
نسی می کشت پودای زلف او برین بودا	ز فکر نی سپردی باسی به افزاید پر و پاکی

من و اردات خاطر

بیارای پاتی موش می کلنگ رودا	که از زده خاتم لعشش بعد ملک سیلما
------------------------------	-----------------------------------

نکار آتار کند نقاب از چهره کلگون	خجالت دارد از رویت کل صبر کسب
صف را کاشکی بودی جوانان دیدن	که تا از دوج یا قوتت بریدی کوه افشان
همانطور زیبای زخوبان جهانستان	که بر حسن تو ختم آمد کمال عین انسان
مرا جمیعت خاطر بر این دیگر نمی یابم	که پستم چون پر زلف تو درین ریسمان
ترا چون گویم ای موجود جان گویم صد ناز	برخ زیبار از خوری تن ناز کمتر از جاب
مرا حال دل ای لبس بر حاجت بعد از این	که پستی در میان جان دیدم آنم که میداد
رحمت در عالم وحدت بنیادی پنج نویسنده	بر اوج لامکان اکنون بر آرد تخت سلطان
بنور عشقش ای زاهد جلاده دیده دل را	اگر بی پرد و میخوای رخ مشوق بنهاله
جمال کعبه وصلش بویس داری کردیم	تر فرض است ای زاهد که از خود تا نکرد
پیشی در رخ خوبان جمال الله می پسند	بیابش ز گفتار روشن بیان پر سبزه

من واردات خاطر

نه بر سر خوبان دل نصیب عقل اگر دار	که خوبان هر بانی را نمیدانند و دلدار
پیر و جوان و جهان ای دل نثار عشق خوبان	اگر بالوسه ان داری دل مهر و پیر یار
ز چشم زلف او گفتم که درم دل خود	ولی دل سپردن ایشان بجا دوی و عیار
دل آشفته می پستم ز لعلش کشت ای عاقل	کی افتد در بنسین بندی دل هزار بار و بار
رخ از عشقش جزو کردن باستانی توان کن	بیابان صرف عشقش کن اگر مراف دیدار
جفا و جور محبوبان و فایده نیش چون من	ترا چون گویم ای خوری که محبوب جنکار

بهر دانی و هر دردی که میخوای بشمار	که مار نیست از قشت دل آزادی پندار
ز آزار تو ام سرگز نخواهد خاطر آزار	بهر دم که بسوزانی بحورم که بیازار
مگر در چشم بیارت غمی خواهد که باشد خوش	ولی کو اینچنین سود اندازد چشم چهار
بعد جان طالب آنم که زلفت را بدست	زلف تو نیند آنم دلم را کی بدست آرد
ولا در عشق اگر کشیری جگری بایست خود	که باشد عادت شیران ز دست دل جگر خوار
تو می پنداری ای ناصح که چندی بشنود عاقل	قبول اهل دل بسگر چه پنداری چه پندار
ز کار دینی و معنی توانی دست اگر گشتن	در آرد کار عشق ای دل که بی سنگ مرد این کار
نسیسی دل پردای جان زلف غنچه افشان	خوشی بر ارعاشی بایک که جان مردانه

اشیعه انوار صغیره

ای باغ بهشت از گل روی بوی	وصف کمال حسن تو مالا نهاده
آب حیات از لب لعل تو جود	پیش لب تو قند شیرین چکانده
در سر پیری ز زلف خیال تو صورت	در سر دلی ز مهر حالت پیرانه
سر در دو غم از تو دویای و سر	سرور و سر جفا ز تو فصل و غنای
انگو کرد در طلبت نقد عمر من	چا صل ایست و نه از کفای
با آنکه جو عشق تو بر من ز حد گذشت	حد شکر می کنم که نه از مرگ شای
چون حسن با ملاحت اگر دار افتاد	زیبا بود و باد و باد و باد و باد
دارد نسیسی از همه عالم ترا و بس	ای ادلی که هیچ نداری بد آ

نور الله مرقد

وصال عمر جاوید است بخت سعد و فخر	مبارک صبح و شام انگو شود وصل تو اش رود
بیای رگب باه و خورشیدی با بار و زلف	که دانه زینت رویست بشم با صور و زلف
مکن دعوت بشب خیزی و صبح ای خرد	که ذکر شاه و با پست در دماشبار و زلف
شب جوان بیایان رفت در روز وصل با نام	بیای غمزد اگر مشتاق امر و زلف
کند منع از می و شاد مرا زاهد مدام آری	باشد اهل جنت را در شیطان خور و زلف
بیاد محرم دندان در دشت عارف تو	ز نور غیب اگر خواهی که شمع دل برافرو
زینک آواز تسبیح نیاید چو کوهستان	چو عود بی تو باشد بجان خویش اگر پوز
ی وصل انکی نوشی که خود باشی می و پاشی	رخ یار از زمان منی که چشم از غیر برداش
الا ای پاکن خلوت نزن با من دم از تو	که دادند از لب خو بان مرا عیدی و زلف
در امر پادشاهی صفوی ترس از محبت کوی	ز روی شیر چون تو پدید بر و بکه از این پور
رخ از خاک پر کویش مناب ای صاحب پسند	نسیم وار اگر خواهی که بخت و دولت اند

روح الله روح

لله فیت عن الیض لا وجود یو اسی	ان فی وجودی ثوبه البقا
وجود غیر جو پسندم شریک دوست	خیال شیر جوی پزی و غیر چرا
ان البقا ولا یلت من عدم	حکمت جده شی ان بقاء و لا البقا
مواپسلام موا المؤمن موا الحق	حقای خویش پس کرد در آرزوی لقا

لوا و جک نور ضلالت یتم	نملها تمسک لان ملک لوا
جو اسپم عین پناه بود ز روی حقیقت	پن عین خدا سی ترا که من خدا
انست من الحب ما انا لی منها	شفاک فی شفا شفا فی شفا
مرا سوای تو ای عشق لم یزل زلفان	محبت به آب و به خالی محبت به ناز و جوا
لله شرب شربت جیاد ابد	نصار متحذ ذلک شراب و ما
بلای عشق تو خوشتر ز جان پرست	به آفتی به عذابی به مستی به بلا
سوا ای کوی دلا رای و لبرست نمی	محبت مدار که جانها از و کند که ا

اشبهه انوار صمیمه

کر کنی قبله جان روی نگاری بار	در بری عسر بر بارخ یاری بار
کار عشقت بر و پست به از کار	کر کسی حرف کند عر کار یاری بار
زلف او عشر جانست و لا پس کن	که در آن حلقه در آبی شمار یاری بار
دل به ام تو در افتاد ز می صید	کاشکی زین عوی بود شمار یاری بار
غرق در یامی شمع زلف با لب شک	بر و ای خواب تو بختین بر کار یاری بار
کر به پیش توانی که شوی پست	باشی غن غن شوخ نگاری بار
ای نسی ز خدا دولت منظور طلب	عاشق اگر شسته شود بر میرداری بار

من واردات خاطر

زلف را بر سر و رخ جایی کنی	غارت جان و دل با می کنی
----------------------------	-------------------------

مید ی پانصد ز پست پر خمار	پاکا ز پست سودا می کنی
در جهان از زلف و چسارای	هر زمان صدفتنه پیدای کنی
وزره آینه مارا در و	صورت خود را تا شامی کنی
پرده بر سیه دار از روی کو	کنج حق را آشکارا می کنی
کو شکیسران مرقع پوش را	می بر پست عشق و پروای کنی
دانه می پازی زغال منبرین	دام دل زلف پسن سامی کنی
میکنی با عاشقان ناز و قباب	مدی را آفرینهای کنی
پیدی را مردم ای لیلی جو من	عاشق و مجنون و شیشه ای کنی
شکل مرد و جهان حل میشود	چون ز یکسو یک کرده ای کنی
کس ندید پست این قیامتنامه	در جهان ای پدیده بالایی کنی
اهل معنی را رضای دل زلف	همچو نقطه سینه پرو پای کنی
طور پسینای تجلی تو ام	ای که ما را طور پسینای کنی
ای نیسی از دم روح القدس	مرد کا ز احش را حیای کنی

روح الله روح

کرشی دولت بد پستم زلف یارانه حتی	پایه اقبال بر من روز کارا انداختی
چشم پستش کر نظر کردی با اهل خانقاه	مردم خلوت نشین را در خمار انداختی
دولت دینی و معنی وصل یار پست ای رفی	بختم این دولت شبی که در کمار انداختی

غم ز بیماری بودی که طیب در دشت
تر ز کاشش دلم را ناو کی بودی
از سر سعد فلک برداشتی قدم کلاه
گر نسیم بین زلفش صبا کشتی رفیق
گر بگوشتن که خوبان رسیده ی قلم من
کا شکی برداشتی برقع ز روی کل صبا
که نبود ی بنده قدش صبا ز آب رود
گر ز کتار پیسی با خبر بودی صدف

چشم رحمت بر من چمار زار انداختی
چشم تر کش کر جنین لاغر شکا انداختی
بخت اگر در گردنم پست نکار انداختی
تا در چین کاروان مشک تار انداختی
هر که در کوشش بودی کوشا را انداختی
تا بر آتش لاله را ماته خار انداختی
بند ابر پای سپرد و چو پاره انداختی
از دمن لولوی رطل ایدار انداختی

نور الله مرقد

عاشق روی تو کم یا بند کم چون بایکی	عاشقانت که به بسیار نه مازانهایکی
چون نیار و سجده پیش آن قد و بالایی	چون مودن قامت آرد که به پند قامت
چون پر زلف تو در پر پستم بود ایکی	هر زمان به چشم زلفت پست بود ای
زان جهت دارم من ابرو در کرد دل	بخت فردا و حور و پند را بنود چشم
میکنند از هر طرف زلف ترا سر مار کی	پش فاضی ز خست مردم به عوی پدای
در محیط خطا و چون جوهر شردایکی	ای که چون پرکاری پری در انکارم
تا بدانی پند پسینا الذی اسر ایکی	ایچدی و دوحرف از لوح رخسار من
زاکو موجودی نی غنم که مت الایکی	ذات آن مشوق الی ممتای من نیست

میکشم که جور ز گفت ای صدم که ناز چشم	عشو این سر و پود چون کشد تنهایی
تا ابد با عشق رویت یکدیم و یک حجت	نما که چست را باشد تا ابد محبت
ای نسیمی نزل وحدت مقام عارفست	کز پر تحقیق بی پند و آشیای

اشیعه انوار صغیره

کمان بر که بعد جور و صددل از آزار	دل من از تو بر خند مگر به پند آزار
به جفا که تو این یحیی از ارم	که پست عادت معشوق عاشق از ارم
بدان امید که واقف شوی ز ناله من	که شبت در سوزم ناله و آزار
نظیر بزاری ما که نمیکنی به غیب	تو شاه چینی و ما عاشقان باز آزار
دل از رقیب تو رنجیده است و باز آزار	گر شش بر پیم دل از آزاری تو باز آزار
بر او جان سوزیزی پس سوزیزی من	که میکشم ز سوز خود این همه آزار
به عاقبت که ریزی بصره خونم	جو چشم ترک تو اشش میکشد به بیمار
دلم بر دی که هستی دلت به پست ارم	جو بر و دل من چون دلم به پست ارم
نسیمی از تو امید و فاسیه جوید	بگو به سر که با کس این وفاداری

نور الله مرشد

ای بر دل پروردم سر و دم ز تو آزار	کی بود و کجا باشد مثل تو دل آزار
ای جو و جفا کار است تا کی کشم آزار	جز جو و جفا با من سرگز نمکنی کار
ریزی بیجا خونم آنکه کنی پر پیش	مثل تو که با شد سرگز بجان یار

بر روی کل وصلت ای غمزه لب پست	تا کی شکنی سر و دم در پای دلم خا به
بی دانش و دین و دل با دای پست	جانی که نمی خواهد از زلف تو آزار
ای از نظرم نهان روی تو به پنهان	از دیدم به لب و لب روی تو کله آزار
در د تو به پست دغای بند بر دل	ای شعله زان از تو در سر جگر آزار
کسی نظیر از ازم بر زاری زار خود	ای دلبر عاشق کس کو به محنت یار
در محنت و غم صابر در جور جفا کامل	کو خست دلی چون من با بگو تو دل آزار
کاهی جگر دم دوزی که خون دلم ریزی	جند از تو شوم مردم آذر خسته بر دار
محنت زده چون من در عشق تو کم دیم	کی دیدم کسی چون تو بی رحم و جفا کار
در عشق رخت تا جفا ای یار جفا پشه	صد گونه و فایا شد بر من زرافیا دار
صد باره دل ریشم کردی بیخا پر خون	از روی و وفاداری تو خاشه بار
در بند نسیمی را پسر از تو می جو شد	کو محض صداقی یا محرم اسرار

من واردات خاطره

دم حق دیدم در مادام فضل لایزال	به دم مبارکت این زیج باب فضل عا
جو جباب ذوالجلالات همه بر کمال دیم	کنیت اگر نکویم که تو ذات ذوالجلال
صنما ز طرف برقع رخ مجو ما بهمن	که پیرای کن نکان شد ز وجود غیر خا
بمال و چمن خوبی نکتم پستایش تو	که تو بمن کسیت همه چینی و جایی
پست که کوئی حدت سیری ز جله خوبان	که توان به یلخی که بحسن بی مشای

عدم وزوال نقصان بجوراء از آن نه از	که توان چپسته مری که منزله از زودا
ز فراق در دوری نگویم حدیث از از	که جو نطق و روح با من شب در زود
بنا بخلق مسلم رخ و نئی با پوا کن	که بصاد و عین برده ره آن بچشم واد
ز کمال اگر تواند صفتی فرو تر آید	نمای تا بگویم که فرو تر از کمال
بشری بصورت تو نشیندم اندام	چه جیل پس و خلقی چه لطیف زلف و خا
شب قدر اگر چه بستر ز من از ماه باشد	تو بقدر در رفت افزون ز من از ماه و سا
بجوین غنی بنایم که بوصف در نیاید	که بی بی کرانه ملک و جوی شمار مایه
ز شراب فضل مارا قدحی ده ای نسی	که تو جام آفتابی و شراب لایزال

اشیعه انوار صغیره

گوهر دنیای وحدت آوست ای آد	که جو آدم پسرا پمارا بدانی آد
جان اگر خوانم ترا یا رب بین معنی کن	که ز پر خستش میدانم که جان عا
که به پنی صورت خود را بچشم معرفت	روشت کرد که نیم شیده و هم بام
زنده باقی بخوازی و دو نطق لایزال	ای که بی نطق و نطق عیسی صاحب
که بدایت یابی از من غده علم الکلی	هم سلیمانی و پیم غفلش را غای
چون که فرودی و فرعون و دجالت ز	هم خلیل هم کلیم و هم مسیح مری
بر رخ خوبان که آن آینه کیست بپا	صورت حق را بچشم دل بین که محو
از خیال پیش و کم فارغ شود و پاسود با	تا یکی در فکر آن باشی که پشی یا سیک

کی شود روشن بخورشید رخ او چشم جان	از محیط معرفت نایده چون یک شینه
در بیابان خیسروالد و پر کشته اند	حیدری و احمدی و زنده پوش واد
ای نسی وقت آن شد کردم روح القدس	نقذ چون صور اسرافیل در عالم

من و احوال خاطر

یارب ای پر دمن امشب در کنار پستی	دوش بودی یار من امروزیار پستی
صبر و آرام از دلم بردی و رفتی از	ای قرار صبر و دل صبر و قرار پستی
بر دند و امن ز دست و ز کار بخت من	ای کنار من بپست روزگار پستی
جام در خون یزدانی علت امشب دیدم	ای بی نوشین روان دفع خار پستی
ای به تیر حسرت ابر و کماند ارت مرا	کرده قربان پیش چشمم آفرینگار پستی
میکنم مردم بخون چناب بی روی کنار	ای بصورت فتد عالم کنار پستی
خار بودای تو ام زدانش غم در جگر	ای کلیراب من پسرین غدار پستی
ای بشیر محبت خون خلقی بخت	داروی درد دل امیدوار پستی
بجاست لولوی ترمی بارم از ترکان خاک	ای صدف پاکیزه دری شاموار پستی
بعد ز لغزش را بی نشسته می نیم سیر	ای نسی مرتوباری در شمار پستی

فی التذرع

داریم نشان سینه شانی	داینم زبان سینه زبانی
مایم جواز منی کد شستم	پر چشم آب زنگار کانی

طفلیم بر دوز کار پری	بیسیم بهالم جو آسین
سلطان دوسالیم اگر چه	پو پسته کنیم جان فشان
روسی آسین کوی زینار	کامی که ز نیم ن تر آسین
مایم نسلان کوی مارا	کام و در نسلان بن فشان
مارا جو مکان نباشد این دم	کو نیم نشان لا مکان

روح القدسیم واپسیم عظیم
روبی که دیدم شد در آدم

مایم امیر حسن دوجا	مایم جد و پدر دایم
یک قطره ز بحر آب شبنمی	یک نقطه ز خون مایه آدم
ز بحر محیط مایشی موج	حاصل شد از دکنی شد آدم
میشی و منن دم بر آید	کر ز انک دیم دم بریم
کر راپست می ز دل بر آزی	مید انک بار سی یکدم
ای مرده داد دم کی سی	تادم دمت پیچ دم دم
از بوی دشت جو زنده کردی	سیکوی جو پخوان دادم

روح القدسیم واپسیم عظیم
روبی که دیدم شد در آدم

مجموع حق ششاپن مارا	از ما طلب ای بسعدارا
---------------------	----------------------

مغانی نوبه توتا رسینه	رندان محلا صف را
ز وین عاریت بقا کن	واکجا بیفکن این قبارا
سینه جو کدز کنی فشان	بی واپسته جو مر بقارا
در عالم مار سی یکدم	کر بشکنی این طلبهارا
ز خون تزد دم از ده آسین	موسی جو بینک عصارا
پو پسته نشان لا مکانی	سیکوی جو بشکنی موارا

روح القدسیم واپسیم عظیم
روبی که دیدم شد در آدم

بابر پسر کینات شای	دایم زاده صبحکای
بی ما نتواند ای پسر بود	یک دزه ز ماه تابمای
کر ز انکه ز دیم بحق انا الحق	دایم بخون خود کو آسین
در مانر سی از انک دایم	در بند زرو پسر و کلاسی
از ما طلب ای پسر خدا را	مایم جو مظهر آسین
خوا سی که شوی وجود مطلق	بگذر ز پشیدی و پسیای
جون از سیر این وان گذشته	سیکوی بحر زبان که خوا ی

روح القدسیم واپسیم عظیم
روبی که دیدم شد در آدم

ای کشته دلم محیط اشیا	دی نیک و بد افزیده ما
-----------------------	-----------------------

نشدان بر ما بود کیست	از تحت تری و تا تریا
ز چنار جهان فروز ما بین	در صورت سر که پست پیدا
از غایت چمن خوش که داریم	بر چرخ خود شویم شیدا
ای خنجر از جان پستی	کی خاک بود بکوی گریا
ماییم و بغیر ما کسی نیست	در شب و روز زیر و بالا
در سحر و خود ما ز پستی	کوید سر خط پسر در نا

روح القدس و ایسم اعظم
روبی که دیدم شد در آدم

مایم کنون سر ای بی	مایم محیط بر همه سی
ما با همه کائنات پیوستم	چون قند و شکر که پست بایست
چو پسته تیغ آفرینم	تا مرد و داده شود بی
ای بی خنجر از جان پستی	خواسیه که بری بکج ما پی
ز نهار بر پسر حسین را	از هر جهان و ملکت ری
ای پیاپی باده نوشن پستان	جامی و بنوشش تا شوی دی
چون بگذری از غم دادم	سیکوی بکام دل بیا پی

روح القدس و ایسم اعظم
روبی که دیدم شد در آدم

ای صاحب بعضی عظم و خاکی	هم رنگ نثار خوشتن باش
میری و شهنش بنیاست	در نه برب جبریان فلاش
خواسیه که گذر کنی ز کورین	خون میخورد جان نشان خوش باش
پردن ز وجود خویش ما را	ز نهار بخوی گفتت باش
گویای که بغیر ما کسی نیست	از خویش تو این حدیث تراش
مر نقش که پست ی شناسیم	مایم خود را و ملک نقاش
رو از پسر ما و من گذر کن	سیکوی جو پست و ز خدا باش

روح القدس و ایسم اعظم
روبی که دیدم شد در آدم

این جسم و بارگاه افلاک	از پاست پستاد کفایت باک
بنده انکه رسی بآب حسین	کر جبه عاریت کنی باک
از دینی دون و سینه روا	سرگز شویم شاد و غناک
اندر دل تو مست م کردیم	کر پاک شوی ز غار و خاشاک
آخر ز تو بی که گفت ایات	لولاک لما خلقت الافلاک

پوسته ز خاک آفرینم
عیسی جدیث و آدم از خاک

گروافت این حدیث کشتی	سیکوی جو مردمان بی باک
----------------------	------------------------

روح القدس و ایزم اعظم رویح که دید شد در آدم	
ای مرد چسپی رو هواست نه رسته مر قبا به باسیست	خسره تو پر تو خداست جون جو مر عالم عباسیست
نسر خون وجود را نکون شمنت مصر جان ثوی وود	جون صاحب معجزه عصا جون یوسف اگر زجر بر آست
دیوانه ثوی پست و دشمن پسرون ز وجود خود خدا	گر چمن خود بخود ناسیست ز نهار جو سی که خود آست
میکوی پیسا جو اروز	دردانه بحر کبریاست
روح القدس و ایزم اعظم رویح که دید شد در آدم	
ما مظهر ذات کبریایم ای تشنه بیا که در حقیقت	ما جام بسم جهان غایم ما آب حیات جان غایم
ای در فلفله از ره دوسینه معلوم شود که غیر ما نیست	آیا تو لجب و ما کجایم از چهره نقاب اگر کشایم
ما را عدم و فنا باشد ای طالب صورت خدای	ز از روی که عالم بقایم جون بگری از روی خدایم

شمنت اعظم ایزم کرجه	در کشور پیستی که ایزم
زلفت جو دلیل پستی ای	در پیانه دولت مایم
ظاهر شود آفتاب عالم	از مشرق غیب اگر برایم
ای خواجه اگر تو پیش بینی	از روی حقیقت آنچه مایم
روح القدس و ایزم اعظم	
رویح که دید شد در آدم	
ای پایسته روح پرور ما	لعل تو شراب کوثر ما
رخسار تو آفتاب عالم	کنسار تو شهد و شکر ما
پودای در از کنت و کنز	زلف تو نثار بر پسر ما
فرد پس و نغمه جادان	لی و صیقل رخ تو در خور ما
در ظلمت آفرینش آمد	خورشید رخ تو بر مهر ما
کی دل بر ما قرار گیرد	تا پست رخ تو دلبر ما
اندیشه نیست هیچ صورت	جسته روی تو در برابر ما
در بحر محیط عشقت ای جان	پرورده شد پست کوهر ما
از مهر تو گشت قلب ما	شایسته شکوه شد زار ما
ای مصحف بخت و فال دولت	پسود از ان شد خستار ما
ای جوهر یاز روی معنی	شناخته تو جوهر ما

روح القدس و ایزم و ایزم عظم روحه که دیده شد در آدم	
ای کو هر کج لا مکافیه	جانا جان و جان باسینه
در صورت نطق آشکارا	در باطن اگر چه بس نهانی
از عین تو شد ظهور اشیا	ای کو هر که لا مکان به کانی
بر لوح وجود اگر چه سر فی	آن نقطه قوسی که در میانی
چون رفیع نقاب کردی از رخ	ی پرده شد آب زنگ کانی
ای پویی حق طلب را کن	بحث ارنی دین ترا فی
بگذر ز خودی بیسین خدای	ایست نشان بی نشانی
اشیا همه ناطقه و گو یا	لیکن بزبان سین زبانی
فانی شو و در بقا وطن ساز	ای طالب علم جاودانی
جانی و جهان جسم وجود هر	هر چیز که بود باشد آنی
در صورت آدمی اگر چه	در خطه عالم معانی
روح القدس و ایزم و ایزم عظم روحه که دیده شد در آدم	
خورشید جمال مایان شد	از ان ظلت و شرک و سنگین شد
انوار تجلیات حقیقتش	بر دره بتافت ذره جان شد

روح القدس و ایزم و ایزم عظم روحه که دیده شد در آدم	
بر چشم ریم چون نظره کرد	او زنده سیج جاودان شد
بنمود بر که جسم خویش	از سنگ بر میدونی کمان شد
هر ذره که شد قبول فیش	قبول زمین و آسمان شد
چشمی که شد از رخس منور	پنا بکمال غیب دان شد
از نقطه حرف فطرت و فاش	اسرار کمال حق بیان شد
شیرل کتاب صورت او	تفسیر عقاید حق جهان شد
منت آیت معصم جانش	منتاح رموز کن کمان شد
آن دل که نشان وصل او یافت	کم کشت و ز خویش بی نشان شد
چون قوت صوت نطق با بزر	رمزی که وجود خلق از ان شد
روح القدس و ایزم و ایزم عظم روحه که دیده شد در آدم	
شد کج غسان مایه	کنجی که از و غنی شد اشیا
کنجی که عطای فیض او داد	یا قوت بکوه و در بدر یا
کنجی که ز کائنات نون او شد	ترکیب وجود عالم انشا
کنجی که نصیب هر که شد	در جنت جاودان خدا را
کنجی که از و شد آفریده	امروز و پیر و دی و سدا
ای صورت غیر پسته درال	پسود غلط تو پست از اینجا

در ظاهر و باطن دو عالم	مایم منزه نمان و پیدا
ای چرخ از جهان وحدت	کند زرد و سی و با شش کج
ای مغفیل اگر بکج هستی	خواهی که شوی بصیر و پنا
منطق نظر از وجود خود کن	وز سینه و ثبات و لا والا
آپرتو آفتاب تابان	روشن شود این که لم یزل

روح القدس و ایسم اعظم
روسی که دیدم شد در ادم

مغمور نی شبانه مایم	همان شب معانه مایم
مفتاح خزاین پیوات	مفتاح شد اینجا مایم
پست لب پاتی پشم	در جنت جاودانه مایم
جنگ و دف و بر بطونی عود	اشعار تر و ترانه مایم
در کوی قلندر ان تجسیر	بی ریش و برت و شانه مایم
در عالم لامکان بی کین	مرغ الف آشیانه مایم
پوزند و شرک و پستی غیر	آن آتش یک زبان مایم
ای طالب ذات حق خدا را	کر مطبیبی نشانه مایم
چند و گران ایم اگر چه	حد منزه گران مایم
ای خواجه ز روی واحدیت	چون در دو جهان یکا مایم

روح القدس و ایسم اعظم
روسی که دیدم شد در ادم

در خانه روان گردون	مایم ز اندرون و پسر و ن
سیلی جویند بسند و اد	بر جسم ز خود شدم محزون
مایم درین جهان و مایم	در عالم بی پسر ادبی چون
ای طالب حق بین خندار	در صورت خوب و حسن بزدون
چرخ مایست اینک آم	از پستی مرد و عالم افزون
ای بند ز نفس شوم تا کی	دینی طبیبی رحمت دون
روزی که برای آفرینش	پوسته بود کاف با فون
مایم که بوده ایم و پشیم	بر حسن جمال خویش مقنون
کی بر شود این مریض شوت	رنج تو به نسیه فون و افون
دیوی که ترازد و نخوا	رام تو شد و چه خوانی افون
ای بی خبر از حقیقت ما	واقف شوازی از اشارت اکنون

روح القدس و ایسم اعظم
روسی که دیدم شد در ادم

مایم جهان بی معانه	با اعظم شان اندانه
پشیم ز غیر تا نسیم	در مرد و جهان بفضل حق شاه

میتز و زمنت کشور پاست	از مای منت بجز نماند
ای پسر بلند قامت دوست	دور از تو میست و پست کوتا
ای کوشه نشین زن دم از	ز آن که نه تو مرد این راه
آینه ماهیستره کرد و	گر ز آنکه ز دل بر آوریم آه
با تو نسیم دل بگو نه گویم	چون نیستی از غم دل آگاه
مایم عسیر ز مهر معسنی	چون یوسف دل بر آمد از جاده
عشق تو بخود کشیده مارا	چون بنده بکهر بیا تن کاه
ای صوفی اگر جو باد و صافی	می نوشش و کن ز باد و اگر آه
تا چون خط او شود محقق	میش تو که تا بکام دلخواه

روح القدس و ایسم اعظم
روحی که دیدم شد در آدم

ای ز سیر ما بعالم ذات	روی تو بحق پسج ایات
شایسته تاج پروری نیت	آن پسر که نشد قاده در پاست
ای مشرق آفتاب رویت	مشکات وجود جمله ذرات
بی بس و رخ و بیاد و قتل	فرزین تو کرده شاه را مات
ای سی و دو حرف خط و خالت	در ارض الله و در پموانت
انی لفظت اینها الروح	من را عکوا فاستغنی مات

در عشق رخ تو عاشقی کو	من صا دشمنید از مات
ای در طلبش زفته کاسیه	خواهی که رسی به کام میهن
آن زمره که لالت می پریش	انوار تو دیده اند در لالت
ای صوفی عسیر داده بر باد	می نوشش و بیا که ماصافا
مایم جو عین کنت کنز	مایم جو ناز و نور شکات

روح القدس و ایسم اعظم
روحی که دیدم شد در آدم

برقع ز رخ ای شمر بر انداز	ا پسر از نمنه در انداز
از زلف و رخ و آتش و آب	در جان و دل به و خور انداز
صد فتنه و شور و شر را نیکو	او از روز و محشر انداز
ظن مسر را بحق یقین کن	بنیاد شک از جهان بر انداز
بوی خطا فرست و آتش	در ناز و مشک از فرا انداز
مردم ز برای فتنه ر می	از غایب بر کل ترا انداز
ای عاشق پسر و قامت دوست	در پای مبارکش سر انداز
کنج و کهر پست عشق خوبان	خود را تو کنج و کوسر انداز
ای پاتنی پیل پیل کوثر	چمانه باب کوثر انداز
بکش پر خم که تیشه کش	این باد و کشان پانوا انداز

ای طایر سالم سویت دی سی و دو مرغ شبر انداز

روح القدسیم و ایسم اعظم
رویی که دیدم شد در آدم

مایم امین پسرا پسرا	مایم حیثیت پسرا
در صورت آب و خاک پنهان	در حال و خط نکار پسرا
مایم معنی که در روی	جمع آمد و است منت دریا
ای چسب تو در جهان خوشی	لی شبه و شریک و مثل و من
جز روی تو بت نمی برستم	ای کعبه چن و قتل ما
عین همه که نه جرایست	غیر از تو حقیقی در اشیاء
ای طالب که هر حقیقت	در بحر دلت دید بکشت
نظاره صورت خدا کن	در سی و دو و خط وجه پسرا
ای در طلب لغای محبوب	دل صاف کن آینه مضاف
سیمهات که حق نه پنی امروز	ای غنچه بود و بای فردا
چون از گل آدم ای پیسی	تزیینت وجود ما شد انشا

روح القدسیم و ایسم اعظم
رویی که دیدم شد در آدم

ای سینه خیز از حقیقت خویش از عرصه پیش و کم دلت ریش

دیوت زده راه و کرده مرغان	از چکوت عقل و دین و ایمان
در جبهه غول کرده کردن	پستونق ما و غنچه دامن
مغز و ریاست پنج روزم	چون کوشش نشین بر پروردگار
بر طول امل غنچه و بنیاد	سر مایه غنچه داده بر باد
بادی و شیرین و از خدا دور	ایلیس صفت بر پروردگار
جز محنت و چسرت و چسارت	حاصل بر شود ازین بخارت
دل داده با هر من چسرای	غالی ز محنت خدا سی
پر پیش گفته نه جو جوان	رو کرده جو غول در بیابان
کارت شب و روز خود و خود	طکرت محکارنا صوابت
مشغول مشو بلذت جسم	تا کم نشوی ز صورت ایسم
ای دور ز خانه طریقت	پیکانه عالم حیثیت
با بحره وجود آشنا شو	جویای صفات ذات ما شو
ما آب حیات پیش ذایتم	ما پنجه عالم صفا یتیم
مایم رهنای کبیرای	مایم کتابت خدا سی
پاسی و دو حرف لایزالیم	ما مظهر ذات بی زوالیم
قایم بود و داپت اشیاء	بی پستی و کجاست اشیاء
بکشت نظره و جمال ما پن	چس و رخ و خط و حال ما پن

مایم دم سحر مایم	مایم حروف ایم عظم
مایم بحق قیامت جان	مایم طیب کج نجان
مایم کلیم و طور پسینا	مایم لق و عین چنا
مالوح پند نجانیم	مال آب حیات کانیاتیم
مال کتاب و لوح و قار	مایم بیان و عش و ناه
مایم شراب و جام و پیاس	مایم اپا پس مک باقی
در پرده دل جو غم بهمان	جون کل ز پسیم خویش خندان
جون پای بکل ز عش و سر	یارفته منور و دوت با
آن دلسر کل عذار مایم	دل داده بیار و یار مایم

وله ایضاً

شبی بودم از درد دل سحر	جفا دیده از یار و دور از یار
پریشان و آشفته چون بوی	گرفتار کیسوی پردای اوست
نه آرام در دل نه در دیده خواب	روان از غم افتاده در غلظت
جوش از تنف دل تم در که از	بوسه بودم ناز آتشک باز
بگرشته از آتش دل کباب	زیا قوت انگم قدح پر شراب
ز یاری که با او حکایت کنم	چند اکر دون شکایت کنم
بگویم که در عشق آن پونا	جهان دیدم از چرخ گردون

مایم و غم و غصه ام منشین	مایم پس دلم نالهای سیرین
ز جور سپهر و غم روزگار	بر آتش وطن کرده چون زلف
ز واقف کس از جان پرور من	جهان کرد دل غصه پرور من
دل از غصه خاسی گنم کز نا	دی خوشن بر دم بر غم جهان
ز جام فلک باز نوشید زمر	ز خوان جهان خورد و ملوای قمر
کمی با سپهرید دل بکنک	که از دپست اوینه کوبان بکنک
نیک شربت آیم ز دلوز مل	نه پسینی کجام ز ران تل
نه بجای ز قوسیم نه از شری	نه از راطسیرنی خود پروری
نه مرغ را از زمر مست	نه در ذات او شیه بکرمست
نه عونی ز خورشید ناهیدان	نه در شیر طبعش امید امان
نه از جنک نایید دل را طرب	نه از کاو او عار مسلی فرتب
نه از خوش تریم نغم نصیب	نه با غده الامر الایحیب
نه از حسه من در مرا خوش	نه از لنگ کج شک هم خوش
نه از ناز و ما و مواد تراب	دل تنک را چارم فتح باب
درین حیرت افتاده شب تا صبح	دل از خویش و حال جهان بخر
به پیان سراپسید تنک دل	شده سیر از صحت آب و گل
خدا یی بگو شمشیر سپید از خرد	که ای کشته دور از رخ چشم

سحر و فلک نیک خواه تواند
 ز خواب گران بخت پیدار شد
 دل از پستی غفلت آمد بهوش
 ز جان و جهان شست بخیار شد
 ز ناکاهم از چهره منظور شد
 بیک فکر زور برد شد
 ز اندیشه در بحر حیرت غریق
 سعادت نظر کرده در حال من
 جو در طبع آتش فرار پست شد
 ز به فعلی یک باشد عیب شد
 بر ایت فیر و زو و لعل و زر
 دل آسوده دل چو پست شد
 کسی که ز از نظر ظاهر پست
 تنی که بر دی کند بال و پر
 بجز شر تر از این شیطان شوخ
 همه رای و بوسیله و خطا پست
 کسی را که طالع بود بخت شوم
 همه بسن باد کاه تواند
 خرد و بهر دو و لثم یار شد
 بر افکند بخت از طبق روی پوش
 ز جام می حیرت افتاد شد
 جراحی بر افروخت از نور پست
 جو پر و انداخت پوخت بال و پر
 جو شخصی که کم کرده باشد طریق
 بر آمد ز کل پای اقبال من
 جو خیر از دو سلاح ای سپهر
 کرد کرد و آزد و پای غریب
 فرج بخش رود و نور و بهر
 ز ناری که در باطن افروخت
 در آینه صورتش ظاهر شد
 به باکش ز پر خفت جو دیو
 که نفسیه بن به باد سگ و کلوخ
 ز کردار خود زین سب در بخت
 کند آرزوی حسرتی جو بوم

منم لعل و خشم آسن خرد و بخت
 جو یک را گزین بود در طباع
 کے کو شود محرم پست شد
 اگر به بود بزم سپهر و پر
 که ایدش خشت است و بنیاد
 و لیکن جو باشی تو کو سر شد
 ز نیک و ز بد هر چه می بدو شد
 مرا حق ز تر یاک اگر سر شد
 به ز آید ز پیش سپهر و کو که انگ
 سک ناکسی دون صفات بخش
 مرا معدن نوش و در و پست
 ولی نطفه شوم نخس و ام
 زین که شود اجنبی بار و بار
 جنین نقل کرد از کیت سباد
 که نفسیه بن بر بر زن نیک کرد
 و کر گفته است آن شر بختار
 که کر زن نگو بودی برای زن
 برای از کجا و منه پر لعل
 جو با یک انسان کند اجتماع
 ز چند جسد آید او پاکار
 تن شوم اضی به پستش یکم
 ز به یک کسی را گوی پس
 بخور غم که به بخت نیکی گشت
 همه گشته خوشتر میخورند
 به نقصانم از غریب کو ز شد
 ز دندان موسی تال و لعل
 ز نور شکر کی شود مقبوس
 به با کم ز ز نور پوزن ز شد
 جز آزار دانا بخوبی مدام
 از آن غرور زاید بخیر و مر و بار
 که روح و دانش حق شاد باد
 شاد و تحسین بران شیر و مر
 خردمند و روشن دل تابدار
 ز ناز آخری نام بودی زن

چنین است و حقا که گفته است	پنجه رنگ است جو در پشته است
جواب و زمین مرد و باشد تمام	زود در آن بوم شیرین گیاه
جو فصل است بعد من	باشد غیر فصل مقصود من
معینم جو فصل است و با وی هم	بین کوه نشسته م باشد کوه
مرا اینها زو خبر میدهند	به معبودیش جلا سر می دهند
وجود مویست بر و قایم است	قدیم است و دانش از آن دانست
جربست امر و صورت کاف و دان	جهان از پس پرده آید و دان
زمین را از گردون برانوار کرد	ولی خاک را کجای پیرا کرد
ز خاک پیچیده شد شکل بیست	کران شکل شد حاصل او شد
بین مشعل مهر و قندیل ماه	بین صحن شیر و دزد کون بارگاه
شنا پسند که گوهر نفس باشد	که پسر قلند و شنا پسند ترش
منم نور مصباح الله و نور	کرند حوادث زمین پست و دور
دور و دور راه به معراج نیست	پر خوک شایسته تاج نیست

قطع

نور و ماه خود فصل خدا پس	که بپشت فی و لام و صاد آید
ز کوشش چشم و پنی کر پسینه	کتاب جادوان نام به آید
پس فصل خدا در صورت ماه	بشوازی فی و صاد و لام آید

خوشت در بارده بش ماه دین	در آدم نقش صورتی دیدن
--------------------------	-----------------------

رباعیات

ای ناگاه روی تو قرآن مجید	چون روی تو دیدم بصفی خوش دید
تا کج خلقی میان شود سینگی کن	بر لوح رخ صورتت آید کشید

وله ایضاً

چون پستی ماز کاف و نون پیدا	بایست کاف و نون جوین باشد
اود را جو نظایر صفات اشیا بود	اشیا همه او و او همه اشیا بود

و ایضاً

حرفی از میان کاف و نون پیدا	ز آن حرف وجود آدم و خواست
از صورت مرد و سر کشته حاصل	پیرا شد حقایق همه اشیا شد

وله ایضاً

ز قاف خست که فوق قرمان شکست	مویسی جو بدید لوح یزدان شکست
پاسی دود و حرف و جهت آمد و بود	پر کار طپسم و کج پنهان شکست

وله ایضاً

ای دوی تو گشت صورت حق کرده	و از فرق تو سر ق ماه را شق کرده
مفت آیه خط و خال و جابجایگان	بی پرده میان ذات مطلق کرده

وله ایضاً

ای نان تو در کتاب جویای وسط	تا چند ج نقطه و در کردی خط
در میطبی بقعر دریا در شو	پیر کشته باش بر پیر آب جویط

وله ایضاً

ای وده بی داده و نا کرده و فا	از اهل و قابا شد این شیوه روا
دقتن جلوات کعبه چه سود کند	ای دین در پست و پستی صدق و صفا

وله ایضاً

از پیمت نفی عیسی دیمت	از دست مردم هیچ مریت
بر درت مردن جام جمیت	پست شفت سر قفس در عالمیت

وله ایضاً

ای یخسم و یخسم نام بت	آب حیوان بر و جام جمبت
روح قدسی در آتاشم بت	خون عاشق ریختن کام بت

وله ایضاً

ای عشق تو پیر دست پیر از وجود	منصور دل او بخت از دار وجود
جزی و دو حرف لم یزل از دهان	نمای کی که پست در دار وجود

وله ایضاً

اقاب مغرب از مشرق زمین	شد بید از صنع رب العالمین
روز دینی رفت و آمد یوم دین	چشم حق بین باز کن حق را بین

وله ایضاً

ذاتی که ببار پست از سی و دو رخ	عین دو جهان است بر طرف جگر
یعنی که حقیقت حروف از ذائقست	ای منشی علم خوان تو انصاع زخ

وله ایضاً

ای زلف تو کتب بر رخ ماه زده
حسن تو بر آفتاب خراک زده
منشور رخ تو از ازل منشی کن
بر چهره نشان چسبانه زده

و ایضاً له

ای آیت نور پر تو غیب تو
تفسیر و خان دو کسوی چون شب تو
اثبات مرکب شده ز می و دو در
آن سی و دو حرف نیست لابلاب تو

وله ایضاً

پنی تو میات الف دارد در آفتاب
ابر روی تو لام الف بود از ب و را
بادایره کوشش تو ای مظهر حق
دور درخت ارال که گویم در آفتاب

و ایضاً له

ای نه خیم عبارت از روی نیست
واللیل از ان کتاب هم نموی نیست
چون عارف بر قرب و تو هم نشوی
دانی که دو حرف تون ابروی نیست

وله ایضاً

ذرات جهان جو روشن از ناست
دین نقش وجود دور پرگار نیست
توریت و زبور و صحیف و انجیل و
این جمله نموز از اسرار نیست

و ایضاً له

من ذکر تو از مرغ سحر می شنوم
در لاله و پسبل و پهن می شنوم

پسح تو از زبان هر موجود است
من میگویم مدام دمن می شنوم

وله ایضاً له

گر حرف تو بحال را بنماید
بر تو در کج معرفت بکشتاید
لی صورت و حرف با تو آید بحدیث
کمان نقطه بصورت و حرف آید نایم

و ایضاً له

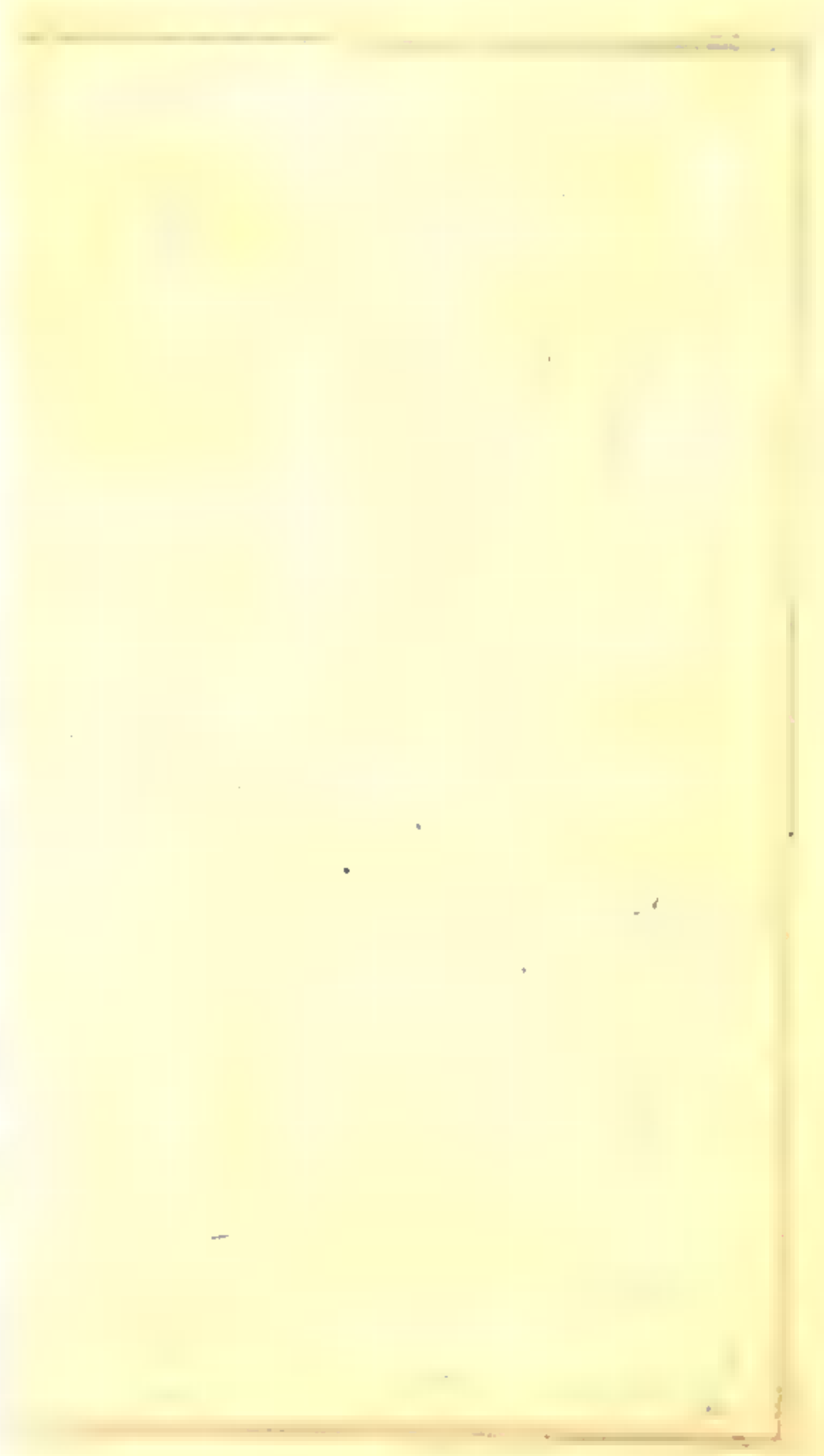
پدر روی کی که بد زبان سپید
لی جذبه حق کی که یکان سپید
روی تو که هست آینه صورت حق
لی معنی آن کی که قرآن سپید

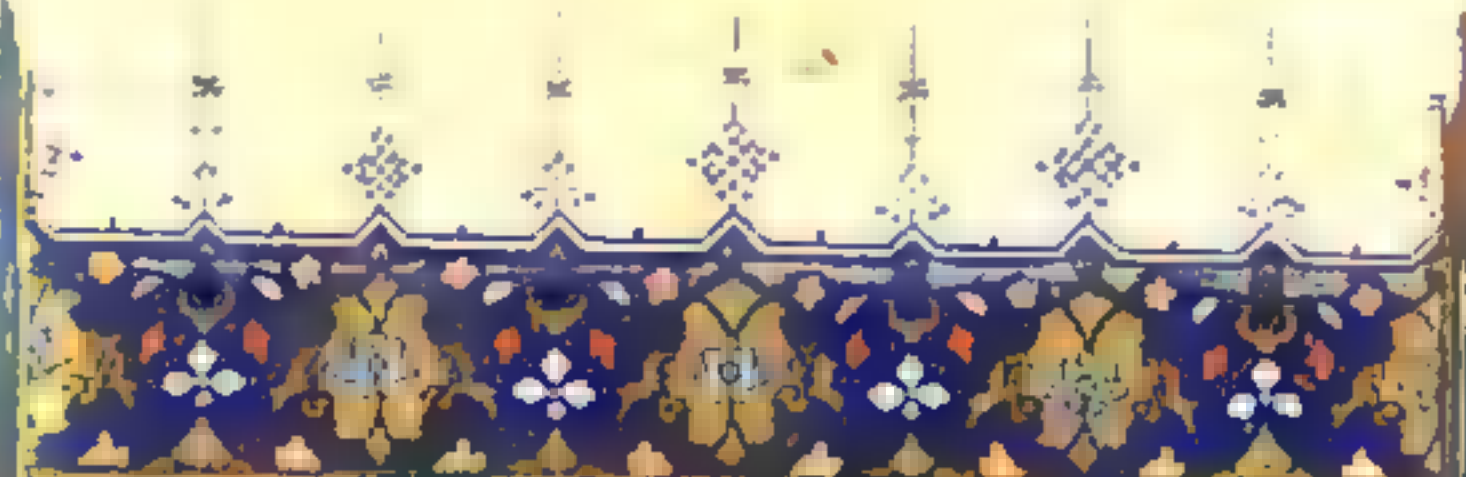
وله ایضاً

ای روی تو مصحف حیات دل و جان
چون روی تو مصحفی کی آید بجان
یک سوی سپرد و ابرو چادر مرده
یوسف تکاپست که تا مشرقان

و ایضاً له

سیاه کردید و بگرد کردون
تا مثل تو یی ز باطن آید بیرون
چون اصل وجود خلقی کاف از نور
بیرون مشوا از ادوات کن فیکون





الذی لا سواه

دریای محیط جوشه کلدی	کون الہ مکان خورش کلدی
پیرازن اولدی آشکارا	عارف نجم ایلپون مدارا
سر زره کونشدن اولدی ظاهر	تپسراغده سحر و قلدی ظاهر
عاشق بلند ی نقش اچند	لعل اولدی عیان خورش اچند
آچی سو شراب کوثر اولدی	خر زمره نبات و سکر اولدی
تریاک مزاجی دوستی آغو	لولوی بدور اولدی دارو
کلیر و کوک حق اولدی مطلق	سویزدن و چنگ و نیانا الحق
مشوق الہ عاشق اولدی پروا	محو اولدی وجود نفی و اثبات
مرقطه محیط اعظم اولدی	سر زره پیچ مریم اولدی
داش و کنگ اولدی درودین	فرهاد الچسره اولدی شیرین
پسودالہ پیاچه اولدی واحد	بسجده حستی اولدی پیاچه
ایمان الکنس پرشی اولدی	آچی الہ و التو پرشی اولدی

تکنت اره دن کوتوردی رحمت	واحد دن ابدی باب حمت
جان الہ تن اولدی پر حقیت	پیر کدی شریعت و طریقت
ششیا ایکی گدن اولدی حایل	باستنه احد اولدی لایزال
ای طایب اگر دکل پسینا	کور و عده کل من علیها
رفع اولدی حجاب پسینا	القدرت البتاء نه
غیر اولدی هلاک و دجه قلدی	بحسره اولدی سوکم و بحر الدی
کراخ و خایه بصر تنک باخ	کور پسند حتی و کیمه سیر باخ
چون مومنه مومن اولدی مرآت	مرآتیکه باخ و انده کور و ات
کور پسند سنی نه جسم و جان	مقصود و وجود کن کفان پسین
سیر کیمه که او پرودی بوسیدن	حق ابد اولدی ذات حی دن
پنسی اندی و اولدی رنپ	توحید یولنه اکدی چسبی
ای حقن ایراغ اولن غریزل	کرودی دکل پسین آدمی پیل
حقن پسند لا اقله کلدی	هم و اسجد و التوب و یلدی
پالنه ی قیامتک تغییریه	ای صاغ و ایشتمه کت صغری
ششک کونی کلدی و یخودن	اینازه پسند کوزکی آج کور
ویخودن این که بحشر اولدی	کور نخ زمانه بر پسر اولدی
صورا و نی ایشتمدی و لا	داینده ی بو کور و ده ایانک

بیرون جگر کلدی دایت الارض
 هر کیمیک که دایند ی بوجانی
 چون سن کچمن بواپستوان
 یعنی که بواپستوان در حق
 حقدن بوجراطه پستی
 هم خاتم و او شش الله فرمان
 بوسی نیم او شش عصا الله
 شد کین ایدر موعده حق
 بخلقک از بصر عصای
 هم جنت و جود هم لغادر
 آدم و تجلی قلدی الله
 شیطان رچمه اوید زینار
 یوزنک بوجندن اولدی عصا
 آدم کلی حق اولدی بل کل
 فضل الله اسپک حقیقه دار
 کیمات ابو الفضل پسی
 انفا پس نیسی کور زجان
 او شش هر فی الیه مپسند عرض
 پر تریه پسندی جانی
 آزاد اولد پس خنی بلادن
 اول ملک ملک حق مطلق
 یعنی که بی در حشک پیغمبر
 یعنی که نیم بکون سیدمان
 حقدن از یله قلع بلمده
 ای وای انکه کم ایشتی الزرق
 یعنی که بلنک بواپستوانی
 رحمن الله شش اپستوان
 قل الله سجد الله کرا
 انک سوزنه ایانه ای یار
 من فیض المناق
 پسجود حقیقه سجده قل کل
 سبی الله بواپش قالد زینار
 مطلع و به اکلا بنا نیسی
 در یای محیط و در کان

حق جو پسی آیتندن
 کل او خنی بکون بنایندن
 پر بصره دایله در پسی
 یعنی نذر اول زرا ال پسی

سینه لغت

حق اهل یقین ایشن بوج
 نفیسی کیم که بلدی بلدی حق
 حق ایستین کل اپیان اول
 کرد لر پس بعدادت ابدی
 پیکر اولدی قوسی اچا فک
 طوبی آغاجی تنک نذریشی
 حور و غلمان نذر بشارت در
 کوثر و پیل و مار معین
 نذر یک در پیک بیان ایل
 نذر عسل در نه مانه غم و بلن
 بوزنک اصلانی نذر بل
 بوزنک بلین نذر بلش اول
 کیم که بلدی بواجده پسندازی
 فانی اولدی او زندان اولدی حق
 بلن نفیسی در اهل نظر
 نفیسی بلین لر اولدی شتی
 قور و داش اولد لعل و در جان اول
 و ایسی بل که پنچون اولدی بی
 تیه و ویرد اذی سوله ایر غنک
 حق آتی اریار ابدی یوفد شتی
 مومن سوزنه اشارت در
 مقصد صدق الله مقام امین
 بوجتن پسندی بیان ایل
 شول که قورانه حق دیدی روشن
 کور شیطان سن الله الی دل
 آدی آتک اوتی خلش اول
 خوییدی الدن جهان عناری
 بلدی کم جمله حق اشش مطلق

عشق و معشوق و عاشق اولدی
لیسن فی الدار عشیره دیار
نور کمره جانور جاسینه
حضره پور خضره آب حیوایی
ای پرسی سوز کمره آب حیات
ایمن آنی قالدی فی الظلمات

حرف الف

ای صفات بحر ذات شک کو مر ذات خدا
معدن فضل وجودی ای پول کسریا
آمنک جسمی و جانی پسندن او تر و اولدی
سینه کونین عالم یا محمد مصطفی
کنت کمره پسندن ابدی وجودی
ای یارنگ انا فتح ای جالک فاتر
احسن تقویم پسندن ای علم شرح پاک
معدن جود و پنا پسندن ای ولایت مسکنی
فاطمه معصوم اولوب در اول حدیقه محرم
کیر بو بحر سیر اچیزه داله کور کور کم مرم
کافر نمک نفسی زندن او تر و کل کور کور کل
آدم آل عباد در پسندن بن العابدین
اول و آخر هم اول در ظاهر و باطن هم اول
خیر و سرور و مکان در چون تقی و بابایی
پسکری در شانه کونین منیع جود و کرم
معدن فضل وجودی ای پول کسریا
سینه کونین عالم یا محمد مصطفی
ای یارنگ علم اشراقی خوش و دل
ای یارنگ چون قل تبارک کلدی پر الهیها
ای رخک شمس القربون دغدی شمس و الضحی
دل آتی کلدی ینک شاک علی المرقضا
معدن خیر الینسا و معدن خیر الضیاء
عشق الزن اغوا جودی اول من خلق از
کر شید المفع در پسندن چون شهید کربلا
شول محمد باقری کور محرم دل کبریا
جعفر صادق و کاظم هم علی موسی رضا
نجباء در مقتدره و معتقد ادر محاسب
جمعت القایم محمد معدن اول کان و فاء

درونده اولدی وجودم ستمندم پسندن
سر که پسندن پر نظر بول بول برین صفای
جون پسیمی شکر کمره حشره زن ابدی کلدی
نیر کمت اولدی قلوبی و حدی قلب العقی

وله ایضا

ای صیقل الیل اذا نعشی یوز که روح الضحی
یاد پسین شان که کلدی هم یارنگ طارونا
قالب تو کسین الکی قاشک و صفت او اذایل
هم الم نشرح لک صدرک میویش حق مکار
فضل ب العالمک بر کزید مظهری
عالم علم الی کاشفت قل انا
ملکت افلاک پسندن و اینه نور الهی
هم پسندن شاکمه منزل اولدی لولاک لما
پسندن اول نوری که آدمین باطن کن
اول زمان بنا قلور دک جلیه پسندن بنا
ای بعدی میوردک که ختم اولدی کلام
صدق ای سید که پسندن ختم جلیه انیا
استوا خطین قلدو که ظاهر و شمس القمر
چون پاک کلدی الرحمن علی العرش استوا
هم رایت برقی دین لیل المعراج حسن
رحمة للعالمین بن سینه کونین هم
ای حبیب الله که ایمک یاز لودر عرش هم
پسندن اول ذات مظهر ای مبارک طین
اول ولایت کانی در سلطان دین شاکمه
احمد شو لکم و دی من شهر مسلم قاپو
فاطمه نقد ک پسندن اولدی خدی محمد مک
یاد پسین شان که کلدی هم یارنگ طارونا
هم الم نشرح لک صدرک میویش حق مکار
عالم علم الی کاشفت قل انا
هم پسندن شاکمه منزل اولدی لولاک لما
اول زمان بنا قلور دک جلیه پسندن بنا
صدق ای سید که پسندن ختم جلیه انیا
چون پاک کلدی الرحمن علی العرش استوا
پسندن اول فی صورده حسن کونین و جلیه
شمع رخسار کدن اولدی کن نکان غرق ضیا
احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی
قل کنی کلدی سنو ک شاکمه بانه قل کفا
تاج داری اولیا یی پسر فرار انیا
ادل سیله مخصی اول علی رضا
بو پری نوا پسندن اول پری شیر الینسا

شیر و شیر که یعنی شاه حسن و شاه حسن
 اول یحیی بن محمد بن اول که شهادت
 اول شاه حسن و نوشته خلق حسن
 اول وجودین مطهر مظفرین حسن لطیف
 منور عالم و آدم شاه زین العابدین
 جعفر صادق کم اول در پناه ای اهل دین
 کاظم اول علم آنکه معانی بعدنی
 اول تقی و باقی کم مصطفی کمالی در
 شاه تقی کم نور چشم رضی اول در حقین
 شاه و پیالار جهان در عسکری هم جلالت
 مهدی صاحب زمان سن اول و آخر جو حسن
 جان و دلدن مصطفی و رضی مداری هم
 کوری شیر و زید و کوری مروان حسن
 خاندان مصطفی سی پوسین طعون
 ای سیم شردن شر که جامی پسین

اول کی دین حسن و ذات بی همتا
 اختیار عاقلین مقبولین کسریا
 اول شهید زمر عشق و دوستی که بلا
 سر فرازان سپرد و پورانی آن پیرا
 هم محمد باقر اول سلطان دین بدو جا
 اول امین سپرد پناه شاه در پای عطا
 هم امام ششمین در شاه علی موسی رضا
 مظفری الطاف رحمت معن جو و پشی
 اول امام عارفین شول شاه سلطان قفا
 مادی این و ملک در پناه و پشوا
 قاتل کفار و صاحب شنج صاحب لوا
 هم بواون کی امامه او قرم روح شاه
 مصطفی ملک خفته قلعه بن التج
 او قرم بی مد و غایت که لغت دایما
 اینا کم پیری پس اولیا و امینا

و ایضا له

ای منادی وی مدلل ای ندای طای و نا
 ای که تیش می حرف است و پای کا و نا

صحر که متنی در راناه پناه پس
 رقی منشوری که یارب چون جالک و سونک
 که چنگ تا شکله ز لعل چون در رام الکتا
 ثابت اولدی جمله اشیا ده کوز که پیر که
 نوحه می در شیرین لک روح الامین
 حور عینک صورتیه چون که فی جنات عد
 عرصه قلای قاشنگ ن چون صراط المستقیم
 یوم دین اولدی که عاشق لر بودیز کلید

و السموات العلی الرحمن علی العرش استوا
 صورت است ایما او قرم سه خط خدا
 کم قبول اپنے صلوات اولما دیدی مصطفی
 کم اما طه قلعه غن چندان و شدر بار
 جاودان اچسان قلور جابر بخت طوا
 اولدی بوکن چسکا آینه کیتی غنا
 اول و آخر صفا که ردیل و رسنا
 سجده و ایچون هم جالک دن سیمی ولدی

وله ایضا

عاشق بلا یولنده که کم حمل اولا
 که به مجده جو و جفا جو تک یار ادر
 یوقه و نصیب عشق حقیقی دن ای کوکل
 سر عاشق که یار که اولدی چرا و چون
 کم شرح ادر پیم آیت چسنگ کمالی
 ناز و نعیم حبت جاوید اچنده در
 شیرین علاوت اولیش اولاکه پیدن
 ای غایت امامت صیاع ای طین

معتوق دن که که کلپ قبول اولا
 چون جفا دن انجمن غمدن طول اولا
 شول پالک که مرشدی ناقص قبول اولا
 عارف قنده آدایک و الفضول اولا
 سرایا چنده فضله یوزنک فصول اولا
 دلبر دن اول کوکل که مرادی حصول اولا
 ذاتنه خوب خلعت شیرین اصول اولا
 لایق در راوک که ظلم و جهول اولا

معراج حق در روح نسیمی بر آفتاب
شول لاشدن نه فایده کم لا ذلول اولاد

وله ایضا

شول لب شیرین یارب کر شکر در نسیم نولا	دل کنش طلعتو آیه کر قدر در نسیم نولا
ادی شکله مشک کورمش و فک	دل جعدن کر سکا خیر البشدر نسیم نولا
شول کل از ره طاعت غنر خفتلو پسند	غنر و ریحان عجب یاشک تر در نسیم نولا
ببین عشق طریقتن شول خبر پسند	جون هدایت و لمش کر خبر در نسیم نولا
پسینر ای جان جهان بر پوله دکر کائنات	سیر و دکر پسند کر بود در نسیم نولا
کر یوزک این کورانه ای جهانک شسته	شیر حق کورن صاحب نظر در نسیم نولا
مکه حق پرده پسینر یوزکده ظاهر کورده	بی بصیرت و اکبر بی بعد در نسیم نولا
نور ایمان در یوزک سر کم که آفتاب	کافری مشرک در اکا دیو اگر در نسیم نولا
ز غله رخصار که ای پوره نون و دغا	بن بر معین اکاشام و بحر در نسیم نولا
جون نسیم مقامی قانش صفاین	شول معلقا قدره کر حالی کسر در نسیم نولا

و ایضا له

انسانی هر پسند ره طوبی مثال مشها	دی جمالکدن در الرحمن علی العرش استوا
بی طبعی قد کک مدی نه مقدار یک در	بلد کریم طول ستون در اغاتی اپنا
حیم جمالک بر میدر طبعی جو مشرقن	شعله ویردی سر در جدن شویله کم نورضا
وال دلیل اولدی دیاکرم رمزنی بلدی	بلدی بلدی دی رسولی سم علی المرتضی

ی هدایت ایلدی چون مهدی قرآن چین
داو و جهک بکیمه سیر مر که قلدی بچود
زی که زیاده ز بدله زین اندی تاج و خور
می حیات اودی بکدن خضر زنده اولدی
طی که طاپو کور و جودم انکر کیم باطن
ی یوسو مدن خلاص و ملق دلر سدا
کاف کلام اندا لک سبج المانی در یوزک
لام لبک اولدی سبج جونکم یوزک صبح
سیم ملک صورت لود لبر پسین ایا بدر
نون نوری پسینکا در کیم تعالی شانه
سین سجادت دارنی وردی سلیمان تختی
عن عین اولدی عیان عین الیقین اولدی
نی قنادارنده سر کم بو لرا و لوریه نبات
صاد صا د قد ر شول کریم صبر قلدی ای
فان قوسین اولدی قاشک عاشقده محراب
ری رحمان الرحیم اولدی صفات الجلال
ش شید اولدی شو کریم حق یولنه داولد

بلد اشیا خلقدن بیره اولدی منها
ادی دیو اولدی انوکون قلدی بچود
باطنی قلدلوت ذکر فی قلدی بسا
در دمنده عاشق کد دوزینه جون اولدی
اچد لرجام مصفا بولد لر صدق و صفا
اوقی اپسم اعظمی پسین کندو که اور فل و
زلف و قاشک کر چکدر منف بیضا خطها
ز لکک پیری قرد یوزک کک شمس الغنی
چین یوسف پسین تجلی ایلدی نور ضیا
افقابی مرد و عالم جام بسیم کیتی
انکر کیم صد قلد بویولده چکدر یلرجف
حق کک کیم کوزن اچدی کوردی اولد دارقا
کرفایده در انک کیم عمر فی قلدی بسا
دلبری یولنه کور کیم لطیفه اودی مرصفا
سجده کاه اولدی انوکون شاه دین انیا
چون اودر که بسیم انه اینکل ابتدا
غم ز انکر که بلدی حقد را کافان بها

<p>فی تراپلر اندن ذوالقادر شیر و پتبع فی ثواب اول انو کون حق یولنده ویری خی خبر دار اولیا تک تحفنی دیو آلهی پل ذال ذکر صوفیلر چوق ذکر مشغول اولدی ضاد طاهر اولدی جو کیم فضل اطهار ظی طاهر دن کوزدی آلمره کم کوزد ضین غیر طو کشیلر غافل اولر کنه لام الف سی عرف اولدی بکله کیم غیب ژا و مژ چشم و ابر و زلف و رخ بو خط و کاف کوکلی در پشیمک مجتهد نهر چیم چهار غفر کیم مظهر یزدیشیک پی پناهم رنیم حق پوده وارم در بنم</p>	<p>قاهر و ابروردی قدن هم یوردی مصطفی درون قدن دوادر زنجیه یوز یک شفا نیم اولدی اوزدن شویله قله ی غمر کبدی رشال اشلی آل طاعتی زرق ویر جسم انو کدر نطق انکدر تن انکدر جسم کور مینلر کوز لری کور اولدی شویله کیم عشق اری قدن انا ز نپسته و در بلدی اصلن مرد فک کیم دیدی بر مرد صحفی قدن معین کرا و در تک طالب شول شهاکم کو کله سید ظل سیمغ و سما یونده بولدی حق کلی اولیا و انبیا پادشاهم نیم اولدر با که ویردی پشیا</p>
<p>وله ایضا</p>	
<p>مر کک کم رهبر صدق و اخلاص صادق القول الایمن اول وده پشیمک هم تنی سیکه وجود ک شرنی ویران پیر ایمان خبر بلک در پس جین</p>	<p>اولدر و این اچنه بنده خاص چون بلور پس صادق القول اول ایمن بوفاده فانی اولیکیم بول پس مطلق مشقی اول مشقی اول مشقی اول</p>

<p>شیر اولی پس کپنس پاده شاه مرد مبع مکان پسر مسکن اولاجت الماوی اوش بلورم بل کی آرزو سچون دایا سر زمان و نه پس بن کار و بارم امر و لو کلم آغز یاد ی کم کیه کوزدن بوقرا بو موایلن بزی یا ندره سیفه ناز لفظ موتی کشف ایدی رموزی پسر ایا</p>	<p>یسکری بکی نجو نقیسه سی بن حنیفه شول محمد مهدی کبی عدل اید و اید نجو کم قدیم نصیحت شهبو غلغله لیک بن کجه کدز فکر و ذکر م شاد و شمع و شرب کوز لرم آغزیری بو چهرت یاشن دو کمان شول محمد مصطفی تک یوزی صوی حق چون پا مقام شربتیدن بنیسمی پست اول</p>
<p>وله ایضا</p>	
<p>ای شکر لب یار شیرین لامکانم حیا ای حبیل وی جمال بحیر و کانم حیا صورتی عظم و عظم و عظم و جانم حیا جون ددی ملک لمی قان قانم حیا مر جفا خوشش آدی ای مژده دارم حیا</p>	<p>مر جفا خوشش کله دای روح روانم حیا جون لبیک جام جم اولدی نور روح القدس کو کله خود پسندن ایر و پشیمک لایق کورم ای ملک صورت لودله جان فدایر بول نزلده یار جون که کدی ای نیسی نجو پس</p>
<p>وله ایضا</p>	
<p>طواف کعبه کمره ثوابی چو قدر ای مولا یری کوکدن و آیه اعلا کوکل در بانه ای اولر کیم عاشق محمد در لرحور و علما</p>	<p>کوکل الله اید بر جون طواف ملک انی اول کوکل اچنه بولدی لر رموز پر ما و اح که حور و غلغله و غلغله طیفیل عاشق شیشه</p>

کل ای جن پس طالب مدس ایدی طلی ایت	که ز من پسیرا که کز کم پتر یک ای دانا
وجود که شرنی کوکز کوکل طور نه جان کدی	مناجات ادهی حلقه تجلی کوردی چون سوا
کشی سرینکم سوپراود درسم ذکر و تسبیح	تا کم دایا و امانق دلنده ذکر دی خدرا
میرا اولدی و صلیک نسیمه ایادیسر	خیالک مونس اید بر دین و کون ذکر شانا
وله ایضاً	
حق بن بلور بو کون عشق هدیش پر بلا	خو اله صحرای نیر اول اولدی شیدر بلا
قلدی نطشیر جافه اول شایزال سیر	حق قدیم کن و کان کور که نه بو کون سیر
اول ازلی پسیمی کور لم نزل طپسی کور	قل جانکی قد انا کور بو صفات با صفا
شیر و شیرالی آلدی در جانکی سیر سکاوال	بن بو شیرالی اچم کور وید که آغور سکا
شده اده دشمنک الی آلدی سوزیر الی	اچم آلدی شهید سن ای که خطا در خطا
محنت عشق یار اکره جکر جان بو کون	کونی پذیر کچو ر کل پس دون کونی بی
بکدی غمک پسیمی صورت اله معاینه	جان اکره کوشش ایدی بولدی بو عشقه
وا ایضاً	
جام صفای بره صون ساقیا	کم سو پیش بو میره امل صفا
شول بی کم کوشش تک جامی	او که بو یور دشمن و دشمنم خدا
شول کم اناک شانه اولدی	جامی علی الله شش دی ایتونا
شاید پسیمی اله اولدی حریف	تا ابد اولدی ایکی کدن جدا

عشش اله یای الراجره مرام	پستی و پنه اردن اولدی
کیم که بو منجانیه پستی قدم	بی سپرد پا اولدی زیر پرتیا
خود االه خست و مقتام ایدی	ما معین اچدی و کوردی لغا
خضر کی اردی حیات آینه	عسری ابد اولدی و ملک بقا
ای من رو نه بو یک سیر	چمن دلاحت و درختک منتها
پسکن ارواح پیک در سیک	لعل لبتک جا کور و دار اثنا
ز لنگی و الیسل او خرم سر کچو	یوز و سیک سر زنده پیش الفضا
کورد و پسیمی تیغ کم حبه	بوی پسیمای کی در جانقرا
نظم نسیمی که در زرد اادی	خلقه صائرانی و المزهبا
وله ایضاً	
ای یوزک نفر من اده ای یک فتح قریب	دی بشر صورت لمور جان دی ملک سیمای
والهم پسکه ای شیکن بکدن تفصل	جنگ با فنده در جان بنگل چنند
زلف در خیار ک در الرحمن علی العرش	کجه نک عرابی فاشک فقه لو عینک خطیب
عنه افشان بنگل ایدری اولدی ایشکا	کله دی روح اده مینوخ اولدی زنا و دپ
صورتک لو حنده اندر دی کتابی خیر تل	ای جالک حق کلامی از شعی عجب
عاشقک ایدری حق بن عارف بلر	اشنا عالین دیون نفسی بزر خرب
کیم که بود پسندن اولدی سینه شیدا کور ک	شرین ترین لنگ در منی نطق طیب

ای ایوب اوی در راه دایکدن ابل و حدت	ایسم اول پنچون که مشق او اینی بزم ادب
خو برک عشقندن ای زاید منی منع ایلم	چون که عشق ایلمدی قنمت کونه بو پ
جنهت عدلک پستانن یکن در شک و کل	ای کشتیا کدر روح الله رضوان الله
ای پسی چون قنک یاراش یغنی آل	لطف الله قدر اولدی ادهم حساب اولدی
و ایضاً	
چون کم کوزوم کلدی مرکز خیال خواب	ساقی کتور بیال و دولدر شراب نایب
درخت ددر بو کچک کلک اپلی سی	شمع الی مطرباوش من کون شاه و شرا
مهورات شراب الی جان کلنی بوم	نچ بخریز آب اولدو کوزو بو کول خرا
ضایع کجور در قنک اکثر پفس	جو عمر نازنین جو بر پسن در شتاب
کل ای حریف شمدی نصیحت قبول قل	اوی ایلم حریف الی حاجت دکل خطاب
ز راق زاده ک اپلی قاتی صبح	مخروم فایتنک قلدی بغرنی کباب
عالمه اول که غصه قیو پسی غلبه	الحق ز می سعادت و اولد ز می صوا
سرکز زمانه ک خوشنود قلدی	سر فکر نه موافق و مر معینه ثواب
چون قلدی اسانه پسی سکه بر کون	بود و پستکای اپلی دولود و لو قاس
وله ایضاً	
شول تمام آیوک یوزنن جو کوزو رفع اولدی	خلک دورانی کچدی ظاهر اولدی اقا
دلبرک جام میندن جلا اشیا و شرا	علیت ای پاکیزه ساقی بارک الله ای شرا

ای یکانک چمرتن جنگ قلمبه ناز	وی دواغک شربتدن کوزک میته
ای یوزک عمر کلدن لاله تک جامه	وی کوزوک پودا لادن ز کیک پشته
حق تعالی تک کلامی صودک قنیری	ای یوزک انا فتحنا حقن ابدی بوا
کر کلک له زلف و قاسک قن کلامی درو	اول کتاسی بن بلر من حظه علم الکتاب
صودک لوحه یاز لیش حروفی یمن	بلدی صوم و صلواتی شمشین یو کباب
اب حیوان در دواغک روح قدسی	صودک حدر یوزک الله اعلم بالصوا
قاضی الحاجات امش لعلک مکر کیم ماشه	مر نه کیم حقن دله دی و تب کلدی بوا
دلبرک عشقند ای پاک ای کل پرده در	منگلک رفع او یمنو آره دن کتر حجاب
ای پسی بجه قل ثول ماسه کم حقن کسکه	واجبه وایا و ابجد و اقرب کلدی خطا
وله ایضاً	
مجوم تک کبر سیدی الهی الزکتاب	آبدی محمود و خدی اولدی صبرانی صوا
عشود و شدم یور و دم شول کلک قاپو	با خدی کوروی بن عاشق و الی جانی خرا
منه وی کاکل محب در کونخلی صید ایلمی	یوزی کون و ز سپاهی کچه قلز اوزینه نقاب
دواغک لعل به خشان دشلک در شین	شول حق او چون ای منم کم کلک برون خطاب
کوزارک الله و نور و قاسک قوسین	کر کلک تک او غلری لک کوه اولدی شباب
و ایضاً	
عجب لعلک شول باجان احباب	عجب زلفک می یاز نخر پرتاب

کوزدن آخن ای لیسر نمکن	عجب خواب می یاشک غنا
عجب قدک می شول بایرستان	عجب خدک می شول بایرستان
عجب بوزک می شول بایرستان	عجب دینک می شول بایرستان
عجب عینک می شول بایرستان	عجب قاشک می شول بایرستان
عجب شول مست پودای منعل	منم بخت می یاشم بر خواب
نسیبیک کوزی یاری نمکن	دینک درجی می دریا بحر سیما
وله ایضاً	
لوح پوی نیک بوزدن چونکه اچلدی حجاب	پرتو حیدریان اتمی دکنه لدی نقاب
استوار پسرین یول بولدی بوزکدن تاگا	خیزیل چکدی براقی بندی کندی چون عتاب
قادر حسین دکن کندی و درمادی سمان	کوردی جنک صورتی کلدی لادن بظنا
آیت سبع المثانی چون یوزدن بولدی	دوبن امتنه دیدی بودر اصل کتاب
کرچک فاشکدن لنگ بی آیت اولدی	بوییدی آیت پوایینه ویررسن جواب
فاتحه سبع المثانی چون یوزکدن فتح	روشن اولد پشکده علم آندن اولد ختم
یوزدکه قرش بوجود اتمی سم دیوین	دیدیم کیم ن اودم د کوردم او شوم
یوزینه قرش بوجو بکا بحد جو مشکل کورن	قلدی بجه و پشکا اولدی پری اودعنا
یوزینه بوجو ایلم اولدر مراد	ار که مقصوده جانم بجه ایلمدی شتاب
لعلک و صفینی کر شرح ایلمیم بر پر	دویدینه قالم آمو لایه کتاب

چون سیسی بوضل ابدی هدایت بابی	جا لکر چک در بانی اچلم نقل و شرب
وله ایضاً	
کلهشن خود پس ادر جان باغنی دکل	اتش دوزخ قور اول خلوتی خوف قیپ
در دیک در مانده کینه بولم جون علاج	یاردن اوزکده چاره ویررسن ای طیب
چون بلا خوان دو کرسن دست غم خورنی	بن یمک سبتیم قامودن پیکین شرب
دوقه محراب کر لوزی رنک ایدرام	اود و یقدی بنری کورک که آئین خطیب
کل یوزک شوقه اولن پرده عشاق رشت	خوش مجر پا زادر اول هم نوای عذیب
راحت جان اولدی لنگدن نسیب مشکدم	طاب قضا مسجدم کیم ایرکوز مغزین
وله ایضاً	
ایا لطیف زمانه ایا خلاصه ذات	بشت بوسوز لری بله پس اند بخت
شریعت امرنی مرشدان طریقه کم	کم اول طریقه الن اچ پس سن آب حیات
حقیقت اعلی اولد شک کوزنه مرکه دوا	دمنده معرفتک دن یولنه بک حیات
بوکون دوش اوزک اوجون اوجول اوج	یاز قی معده که رده بشت اوج عیبات
بوکون بود ارقا پرفیس درر بلنک	بو پرفیس ده فلک صد مرار صوم و صلات
پنی بری دوتن آنی بلودی سنای غریز	که پرفیس ده بله پس آنی بجه قدر و برات
پول دیند کونین مو من آینه در	بو مومن آینه پسندن کورندی جلوه صفا
نفاذات انفسک بواجی پر کچه	نفاذات ال کورن دوبر عقل ال مرآت

بقا المذنب ارشد که قیاده علم او خدا ک
 آنی که علم بطلب بد کس که کوند و زکی
 خدایات اکل پسین تا آنی بلکه او چون
 دلمی پسین که یقین اول و دره تجلی ر
 سخن که قل ادر من نفسی ادر آیت پسین
 دور و دشو بر معرفت خویشینه جمع و گ
 کتور دی ذاتی چون اول و غور و علی عالمه
 آنچه تشنه در یوز لر بدن اوله حیات
 دلم دن اردی قلم دن دو کولدی کاغذ دن
 بو کون نیسی سوزی یک ملا حقه ارن
 به قطره بحر حقیقت سوزنی درج ایک
 بو معرفت سوزیک پرنی بیان ادر او
 بو معرفت و طریقت حقیقت اولدی

وله ایضاً

ایها الراغبون سیف الاوقات	اؤر کونیا فی سیفیه قوقات
فوت و صفت کن جو دقت صفات	که بسی پ در جهان آفات
اردی پردم که صحنه ن آنک	منکه اجماعه و دندی التی جیات

عش کما عشش عاشق عیسم
 بیزه خضر و شش جوانی یافت
 نظر ادا و لوی پر ویر که کون
 و ارات النبیات فی الاقداح
 جلوه کر شد و و پسین
 می و عشق و باغ و آب روان
 اما الراح راحت الارواح
 خاصه در اعتدال از و زین
 برکات اسپه اول آدم
 لاکن الله خسر قدینا وین
 حاصل نیست عمر فاسیه را
 قلب الپسین اگر دی اوله پسین
 الدعای حیاتیه قد عاشش
 انک متعش بملک داد قرار
 قد تمک رفتنه صدر ملک
 انزلت فی النسبی والا پخل
 آیت عدل و بدل علم و عمل
 طارث النفس طایبه الاوقات
 چتر آب راد پسینه حیات
 رحمت اناری کسره آیات
 فقه الطیارات با الصوات
 چون بر افروخت رخ نباتات
 باغ غدن بود دی و دی بجا
 انت اشرب روح الکاسات
 کباب کوثره و جهان نبات
 که بو موسمه اتمیه حرکات
 کثر الذاکر ما دم اللذات
 جز ملاقات پاک ذات صفات
 حق آدن ایلیه پسینه آیات
 من یفوت و صاله قوقات
 و انکه حکمش ز کوه برد آیات
 صدر سینه و دی و در برات
 کجاست فی الزبور و التورات
 چار و صغش که در تو شد یک ذات

کوزک سطلی پسر شده مدام	بیکون ایمنش دوتی فرات
سگرا ملاک اچند وافر در	در حنگ دامنگ کی ایت
جون نسیمی سبک در در رحم ایت	کم اولیب در پستی بکات
نجه آید پستی ات بدین	صوت القلب عزت الخلدات
وقت در کم و عایورینه سینه	پستجاب اید قاضی الحاجات
روخته پسند رسول یزدانک	ارد کجی تجت الصلوات
هفته تکه یقین در دکم	دولتک دن یراغ اولنگات
وزنگ اکیول مسون دیله کجه	فلا تین معا علن فعلات

وله ایضاً

چشمه حیوان بنم بنده در آب میات	دور پنجه بریایه پس فی الطلمات المات
جنت و جوری بنم کور و طوی بنم	ناری و لوری بنم هم فیزم هم فرات
سپنج معلق بنم فاعل مطلق بنم	حق الام حق بنم ایت الیهیات
مانع الیهستان بنم تازه کستان بنم	کافره طوفان بنم مؤمنه فوج نجات
قبله و ایمان بنم لوح الاستدرا بنم	صورت رحمن بنم هم اود هم هم صلوات
جنت و برهان بنم موسی سمران بنم	یوسف کنعان بنم مصر القه و نبات
هم بتورن هم پین هم بتورن هم پین	جله بنم جسد بن دیر الیهیم کایات
کنج نمان اوکشن بنم کون و مکان اوکشن	بسم الابان اوکشن بنم واجب الی محنت

۲

شمع الیه زاده ام جسد الیه زاده ام
عش منقش بنم چارونه و شش بنم
بای الیه تحس بنم یوسف الیه یول بنم
ملک الیه مالک بنم یحیی مالک بنم
فات الیه عقیق بنم آب الیه سقا بنم
مطهر الیه محشر بنم صاحب کور بنم
احسن مقود بنم قله ی شیطان بنم
کم که دلارام الیه سمر فی صرف الیه ی
مؤمنه مؤمن و دوز کور کور آیت کوز کور
نفسی سر کسبه کیم داندی شدینه
بلدی پستی پستی کندی وجود بنم

وله ایضاً

سجده و میخسانه ام معبد الیه پوشت
نیم حسنات ایشلم هم قلم سبک
کیم که بو منسوبه اویند اولدی مات
مرشد پناک بنم عابد و اصنام و لا
جلیه حق بنم اسشته و انغ شش جات
هم که نرم در بر کامل زکاتم زکات
اوید انکه سجده قل لعنت انی نارک
مر کونی عید الیه عید مر کجه قدر و برات
ناگورده من بن پستی ذاتی الیه هم صفات
عارف رب اولدی تبدی اولی بی ثبات
بلدی پستی کندی و در مظهر انوار ذات

شول جمدن کور نور بو چشمه دایرست	جون بنی روز از لدن الیه ی اول یارست
پسندی خواجه بنی کم اولشم افکارست	پست در کام بنم پستم نوشه اب جزو
جون بنی وحدت میندن الیه ی اول یارست	توبله پستم تا قیامت داعی میشار او
کلشم قلوبی دن عاشق و خاکیست	رند و قلاشم مقام کوشه میخانه در
کاف و نون امر دن اولدی و جهان کجا	جوشن قله ی عقل کل کله ی وجود کارنا

انست چمنست و جلا و حسن و طهور	آب پست و باد پست و خاک پست و نار پست
جلد پسته تن آلوده به جهان یحسار	عرش مست و فرش مست و کوب بسیار
عشق سپهری مین مست آلودی شویله بل	عرش و کرسی هر دو عالم بزرگوار است
شویله بل تحت ثری دن تا ثریا سر نه دار	آلودی ای خواجهر پسته ابرازی مبارک است
آدم و حوا ملا یک خور و غلمان و شبر	کوثر و طوبی و جنت و رستوان و دیدار است
نوح و داود و سلیمان و ذکر یا شعیب	عیسی پست و موسی الی احمد مختار است
شاه مردان شیریزدان پشوا ی اهل	کاشف پیر ولایت حیدر کرار است
اولیا و انبیا و اصفیا و انبیا	آلودی لرحق مجپسندن شویله بی اختیار
قاضی پست و صوفی پست و صافی پست	جرعه جام اسپندن مومن و کفار است
خواجهر عیسی پست آلودی هم بر نشان	کعبه و بتخانه پست و خرقه و زمار است
کفر پست ایمانست و حله عین یکدگر	عاشق و معشوق پست و یار پست افشار
منکر ک انکاری چون کندی و کله ی دور	صوفی پست آلودی بومیدن آلودی اقرار است
جرعه جام آملی عاشقی پست آلودی	جام پست و باد پست و پیانی ابرار است
چون شراب جاذبه آلودی بزه خم خادون	آلودی آنک قطره پسندن بوی پرو و پستار
جنگ و نی هم عود و دف پست اولو باغیان	بو خرابا تک ایچده بویلین کتار است
پست اولوب کرشید عشقی کور پس اند و میان	صنوبرت خوابان عالم جاد سو بازار است
میر پست و خواجهر پست و بنده پست از جام	زاد پست و غایب پست و دور و دیوار است

پست اولوب سیرانا الحی عشق الی عالمه	یعنی کم منصور عاشق اولوبن بردار است
دولت دیده دار و صل اوله و ق ازل بولدق	غفلت او نحو پسندن اوله ق چونکه بزرگوار
کو کله نوریست چسبدر کوه طور	جان و مزید ار قوش اولدی موسی وار
دور ممدی در بهایت آلودی صاب زمان	و جهنی خضل آملی یزدان کند دی اظهار
برقی یوز و زن باجی ذاتی قلدی میان	آلودی کون و مکانی نور این انوار است
جنت حد تک پستمانه و میل در دلک	نقد جان نوزی مردم آلودی کل گر است
جانم وصل اولدی ختم کو کله اولدی امن	میتز مهور قلدی عشقه ممدار است
ای نیسی تیاست پوزکی تو دک نشان	معرفدن دم او زلمر بلر اشعار است

وله ایضا

ای رسول فخر عالم سید ذات و صفات	بحر ذاتک کوهی من هم صفا تمکین ذرات
قوت دار ازل دایم پسنگله پیقیم	حکمت دار ابد دایم پسکار محکات
مظهر سحر حقایق مطلع نور ازل	مظهر کان و قیاق منبع سر مغزات
احمد و محمود و قاسم شاه و سلطان بول	حکمت کتر احمدی هم کشف قل مشکلات
صورتک انوار تک بر زریه سی شمس و شمس	طرز جبر قشاک آلودی القدر و برات
کو سوزیای عشق قطره پسندن اریقین	هم در پسم و فوق و تحت و درت طبایع
ای مظهر کله گک دم سن وجوده اندک	کافرک دیری یقلدی تری لات و شات
علمه سلم و حیا و توبه و زهد و زرع	خلقه فضلک دن ارشی و زده و ج و زکات

سرکه ایان بن یقین اندی پکا ای پاک دین	لایزال اولدی عیثه جاودان اولدی چیا
مومن وضای موعده جان فشان اندی سکا	کرجه شرکه شه دن پاک اولدی اولدی بی کتا
وصفکی واپیش و انجسم و تبارک بویله	شا که طایا و یکسین کلدی خدن نیات
غز و اقبال کدن او تری اولدی ترک جان	میر و کوک اپن و طایک اصل و فرع کایا
یا شفع الذین رحم ایت شیه بکون	حاصلی ای جها و پس ای پاکیزه دنا

و ایضا له

ای جا که آقبای بر توی انوار ذات	کلدی سگ جها نقش اولالی کایا
صوره کده واضح اولمش ای پری نور آله	والضی تک پیش یوز که صیچک قدر و رات
اویندن خط و خاک عتقه شرط نجی	بو بساط کایات اچنن قلدی شاه
لایموت اولدی لکدن خضر یکی جان اول	افین اولسون پکا ای منع آب جیات
کورین پیایوز و کی و وندی خطه دن	او پسین شکر و دوا لک شرتن بولمنا
موسه و روی عصا لعیان زلفک پشور	کوزلرک عیب یکتیه دی نهران مجور
بیدغی تا کم رخ از رویه فریزین وار	آخر قل آنی فلان اولیا پسین شاه
یوز جا که کعبه پیته و قین بله صفا	اول جتدن پاچه اولمش مسکین و
قبله عرفان یوز که قشکر محراب جان	اکه سجده ائمه تک سجده سید رسینات
بلرک وصفن پیسی شرح ایچک جانل	او تر شیرین موزدن محو اولور قند و

وله ایضا

کوزلرک رمزی معین کوپسه دانا زشتا
طلعتیک قبله سینه قلدی رجا دن بخود
اهل علوی قوم پغان سیکله ویدر
کر تخلص قلدی کمر شترق و غرب و طول و عرض
شتری مرغ زحل هم عطار د مهر و ماه
عرض ایدر سگ قاسم کدن خیره اولور یوم
پسین کو کل دن نیسی یورای آرام جان

قشکر که مقهور ایدر شکر ای العادیه است
مسلمات مؤنسات قاتیات عادات
یوز که شمس و ضحای هم صا چکه و الم سلا
بو لیا لسا که بکر جمله خرم موجود است
حسکه تحسین او تور لور و بیچ پکون جهان
سویچک کوزلر لکدن محو اولور آب جیات
جان جانان حسن خیمت جها جانلر زکات

و ایضا له

ی یوزک بایستی در عالم انوار ذات
ی بلا که قایه تو پسین تشک معراج
نور نه بخور در قیامت قاسم کدن کشف اولان
لام لعلک جرم پسین عالمی ست ایلدک
قاف قرانه رحما لک کم بو یوز و خجی نه
مین غنیه جله و جها اند در رای میته
ظهور اولدی جوسه مظهر صاحب زمان
من ضلالت کلنی نوز یله معمر ایلدک
ش شمس جاودا سینه لم یزال

لام الف الارپ الا وجهه که جیات
و او اده یوز که هم صیچک و الم سلا
سیم موعده لردیدر یوز که دانا زشتا
ک کوردم خضر عیسی دن اچن بولدی جیات
ف فلک دورده بولدی کجنگ اچنده لا
مین علم فضل قدر حل ادر مر سگلات
ط طوق قدر طوق غایم قنده پس کتیه
ص صفا کب ایدی اذن اهل حق بولدی جیات
من سجادت و احبا اولدی نطق خدن کلنا

ز زلالی شرج اور کن عالم شیرین
 ذال ذکر در جملک آیتی صبح و شام
 خ خیال در دشتدن زلفک بوداری
 ج جلایه جملک معنی پر نور
 ت تعالی اند که مشک کور می جوهر
 الف اند که اولم نطق دانستن جدا

روان اولدی بولطک معنی مخوف
 دال دعوی بی بخی صوفیلوک اولدی
 ح حیاتم قیدی شوکت شکری العادیا
 ش ثریا و سپهبدان کستر انواردا
 ب بقا ملک سکندر ایلمی شش جیات
 او شش کتابه حی مطلق او شش مسیحی معراج

وله ایضاً

کوثر کچیندن آفرینده آب حیات
 دایما حق سولیم هم فضل حقن کلیم
 طویم هم پسیم هم نیم حیات و جور
 هم نیم مویسیه آتش هم نیم آنت و نار
 کنج پناه هم بپری بن پنهان سولیم
 ششم هم عالمک شمع هم پروایم
 هم نیم منصوبه جرج و عالم حکم اویان
 هم نیم موسی سمران هم نیم حقن کلام
 هم نیم افسر ملک هم آدمی خاک ایمن
 لوح محفوظ هم جرم هم نیم جی

سرکم اچدیم بولور اول خورش آب حیات
 حق نیم حق بنده در هم آیتیه مینات
 هم سرایم هم سرایم هم صبورم در هم فرا
 هم کلیمک نوریم بن هم تنایم نجات
 هم و جانم کن فکاهم و ایم هم حکمات
 معراج او شش نیم هم بیدار سونات
 بر رخ او نیامدن ایلم من شاهات
 هم نیم اول لعل و در جان سگرم قد و سنا
 بولیم هم مرش رحمان جل اولدم کایا
 هم غیلک کعب اولدم هم صوم و صلات

اد هم ادمه قلم مجده حق امریله
 هم نیم حشریله غش هم نیم یوم الحساب
 مؤمنک قلمی صناد هم نیم اول روح پر
 نسنی بر کیم کم تائیدی اول حق بلور
 بدی کم پسین نسین پسین او زکیون

دو تدمی اول امری شیطان لعین اولدی
 هم بویوک صاحبی هم اولم امل زکات
 هم صفاتن اولدی رعاله ذات و صفات
 عارف رب اولدی اول کم تائیدی بلدی
 سرکادن بدی پسین مظهر انوار ذات

وله ایضاً

یا شمع المذنبین ای صدر و بر کایات
 دالی ملک دیالت مهدی صاحب زمان
 اختر ایوج شریعت آقایی موفت
 قد و ارباب معنی کعبه اهل کمال
 کاشف و کشف کشتی و اقیانی پیر ارق
 مغزی دنیا و دین هم قاضی یوم الحساب
 فضل الفخر المعالی هم علم معرفت
 سیند کونین ختمی انبیا خیر البشر
 مهدی صاحب قران و فایده مناج
 جدی بعضین الرسول الله شاه انبیا
 احمدی محمود و مختار و بنی الهاشمی

مظری پاک ای رسول الله صاحب معراج
 مانع فسق و فجور و قاطع طغیان و لات
 معنی نور هدایت مشفق اهل نجات
 بحر تحقیق و دخی مشکل کشا و مشکلات
 مرشد و هم مقصد او پلمات پلمات
 بحری علم و علم و دانش صاحب صوم و صلات
 صاحب برهان معجز در لودر مینات
 مادی نوری هدایت مطلق ذات و صفات
 صاف منصور و سراج المؤمنین المؤمنات
 خواجه عالم شافع المذنبین مذنبات
 آج امت هم پیراج الملت و نوری مادی

اول نظام ظهیر و مطهری در سیمر	طاهر و پاک و مطهر از جمیع سیات
سینه الاولاد آدم انبیا لریرور	کلمه ای عالم احسنه انجلیا من سحر ذات

وله ایضاً

مر که طلب قلعه دره داری قنای سلطنت	ار یکی حاصل ای کل قری قنای پکت
چونکه عبادتک پسند خاص دکل خدا چون	زرق و دیالو اتمک سرگز اولانی منت
و آئی پکار بجه طاعتی سعتی در دگر کوی	آله کی کنس پستی کر حقن ارشیه مغرت
او بومیش بود میش دیون اوید خلقه سن	خلق زمانه دن پکار سرگز اولانی منت
کنده وجود شهنشک سرکشی بادشاه در	طلعه شمشیر کی خراب ایله ایله مغرت
طالب اخروی لیک دولت دنیاوی هم	خود بود که طالب اولدک پسل بر یکی مرت
کرجه نیشنگ پوزی وحی خدا در ریش	پن چون اولیک پس طالب قبلان موت

و ایضاً

ای طیب اخرو دل سته ایم قفل علاج	حق رضا پس چون بکار درویشم قل احتیاج
ستاره کوکم کوز کوسن سپندره وقت طاشنه	صند و فندن حکم بر دخی موت اولد زجاج
حق قسده حج قلندن یکد زبر اهل دل	بر پسنت کوکل تور یکد زخه طویر یکد زجاج
چند مغرور اولد شاه دولت بل بغله	کیم و فاقله جهانده یکسیر و تحت و تاج
کرل شیرینیکد یک جان بهای قلم محب	خاتم لعلک ایمون ملک سلیمان در خراج
کردل و جان اوینا مغرور شاکرک نظر انجی	قاره و لعلک انویدر در ملک مانه علاج

جاد و زلفک طره سی من فاینه الدی حراج	نوزل و کینجی ترکی روم ایله چلدی
نیشکم قدرن بن قاتنه سوز بولور رواج	ای نیشی سوزوکی غار قلعه خرج ایت ردان

وله ایضاً

جله تک معود پسین دایا حی و ابد	نفسکله بل بغله م یا واحد و فرد و ابد
ای صفا تک در صفا تک قل سوا الله احد	او قرم اپمکه و پسیم الله الرحمن ابریم
طاهر و باطن موالباقی و الله الصمد	اول و آخر سوا الحی الذی پسین لایوت
لم یکن ذات و صفا تک در لک کونوا احد	لم یلد پسین او قزلرای و لم یولد پسینی
طاهر اول کور دن اولدی جلده شیبانی	اول زمان کم لطفله بر کورمه قهرک نظر
قدر تکدن ابر یعن کونده تمام اولدی	کافله نونه نیر تک اون سکر یک کاف
هم دانه شول فیتیرک مردم ایدر یا احد	سینه ک کو کلهده دایم سندن اوز کله

و ایضاً

کیم سودی خوبی کم دخی یکد جفا پس یوخ	کر یک حدیث امشن بود که خوبک و فاسی یوخ
کم عاشق اولدی کم عشقک بلا پس یوخ	عشقک بلا پس یوخ وین عشقه دشمه کم
پت احراره اولد میش اتمک صفا پس یوخ	اتمک کرج اکره ای بان سن اولدک
بر انچه درود و دوشدی کمر کزد و پاسی	شیطان در اول که صورتک قلمدی یوخ
بحر کده نیمغک آتی دو پاسی یوخ	شوان جان که پسندن اوز که طلبا قندی
ترک خطا در اصلنه وار و خطا پس یوخ	مینک خطا پسنه ای بت جان تو کدی قانی

فانی جهان بخیر عسری بودیم	هرگز زوالی داد و جهانک نیاسی
یارب نه شمع امش بوانک یوزی کم انک	یوزی تشنه شمع نمی یک ضیاسی یوخ
بیمار عشقه جان و درای جان لبک و	منکر یوزی در که منو یک شغاسی یوخ
یارک کلر همیشه جفا سی نسیمه	سن سینه کیم نسیمه یارک عطاسی یوخ

وله ایضا

آج بوسه پرده کیر اچنه جان باخ	کوزنه بحلی فلور پر تو جان باخ
دوت کوزی که کوزک پیرنه کلکم کوزیه	عشق الی اذن دو نوب طلعت سلطانه
عکس کوز اول یوزک ایتیه کوزک	جان الی جانان کوزن آینه جان با
آبدی ایتیه حق کوزن کورک اوجون حق	کفری الله کبی شعله ایانه با
صومعه و مسجد کوشه نشین اولون	کافری کیوت کین پستی مسلمان با
کوز لری یک ایتی عکسی میان کسیر	دیگر ایسک بخیر صورت ایتانه باخ
بخون اگر شیر ایسک پشه دیر نهاسن	موز جودن اولو لردیه لمره ایتانه باخ
صورت شیرازی نی یا خشنی ارمه کم	انکلا که سپین اوین دولت پهانن

وا ایضا

ای بیک ظل الهی ای رخک الله نور	روشنه یک پردی یو یوک در عهد باجنا
ای صفا یک قل مواعدای جالک فاتح	اشته زقان اشته توریت اشته ایتل زور
قوتی پسو کدن قیامت ای حاکمان	او یخودن در کم ارشدی عهد من فی القبور

استوایی در یک انا پیرناه پس	جنت انکدر که قلدی ثول صراط او زور
اون پیکر یک عالمک آینه سی در صورت	کیم که بومر آیت کوردی اولدی من اعلی
اؤمک و جی در اندک کتبی او ش کتاب	ای کلام الله منکر خف من الله القبور
کنت کزیک پر دسپن غافل الذن اولدی	زاده استغفار کلدی مردم آیدر غفور
عالم الغیبی وجودک کاینا تک عینی	ای نهاتدن خبر سپر جانایوم انشور
لطف دتدک عتی معنده واحد درو	بولدی شیطان بو توحیدی اعد دن بدو
کیم که ایوبک بلا پسین یود و کدن جلدی	جکدی محبوب الیذن خلعت جید السکور
ذاعل مطلق دن ایرخ کیه یخدر اورد	کرسین ادر اک ایلمش من بلکه سنده نور
مؤمنک قلبی در اندک اوی ای اهل دین	ایس مقبول صلوت العبد الی الله الخور
روح قدسی در نسیمی یک یوزی ای زنده دل	کرسین جانک در ی پسین تپه کیم جانک صود

وله ایضا

تراپچاک که طلاستند در نور	نزدیک آدی نور سیله نور
یکانک دن عیان اولدی انا الحق	خمن صورت اولر کوزک و دپستور
نظیرک یوقه رای دیر نظیرک	زهی صاحب نظر پاکیزه منظور
که مقصود ایکی عالمه دپسین	که پسین جنت و جنت و کی جور
نمیدن ایدر دشمن تر کس برک بکم	بنی الله یشه پسندن قلدی همزور
بصفت در جوسنک آیتی کیم	بیان الله و کج عقل الله دن دوشور

بکر منصور بن برادر منشور	بکر منصور بن برادر منشور
که نویسی پیش نزد وزیر بنور	که نویسی پیش نزد وزیر بنور
ملک معینه عارف در غفور	ملک معینه عارف اول کم
بود دولت اولدی اول شاه مقدر	دست ملک جادوانی سلطنت در
که حشده اولدی و چالند یوگون صور	چرخ منقش تو لاک و ن کوزک آج
کرک ماتم دوست ای منکر کرک سور	پیشی و اصل اولدی حشده جادو
و ایضا	
بلندی اشته کوز نور سیل دور	بوز که در طور پسین رق منشور
بقصد جنت و رضوان و نسیم حور	تنگ در قاف تو پسین پیر و بیک
یری در کعب و نسیم بیت میور	بوزک دار السلام اولدی پلاک
کلام الله اچسده کور بوسطور	آنگ شانه در قفح شسته پنا
که اولدی جمله اشیا است منظور	را چشم ده در دوران عالم
یقین برده نیک و چون اولدی مقدر	قیامت کونی چون آلی شان در
ملک در قصر و خاقان و غفور	خنی اشیا پسین حاکم و شاه
بلندی حشده و نشه و نخبه و صور	سنگ نطق دن اولدی جمله اشیا
کرک بوزیر منقش اولدی منشور	جونا طن در کلام الله بوزک دن
وله ایضا	

دون و کون متطهر من که بوز کار	کردش چرخ فلک کینسند و وارذر
بود و قوز منسخ معلن دن اولدی تر	فلک آتد شکر کوک سیار ذر
فلک اصلی دن در ملک نسلی بن	آدمک صورتی منجه طلب کار ذر
یل و سو تو راق و ادب آدی غنم	انکه بحسده نه او چون ایلیمه انکار ذر
موسی و طور ذر شبلی و منصور ذر	ار دما اولن آفاج رشته الن وارذر
کعبه و دیر ذر غیر ذر زیر ذر	پسید و بستکده حشده دوز مار ذر
گلکه پرواز صنت عشقه تخلص بندر	بلور شول سینم کم پر تو انوار ذر
آی و کون اختر و انجم دن اولمش ظلم	شعله شمس و قمر کردش اطوار ذر
بو کم پس طبعه باج بال دن زیر دن	نیز پر پرده عجب کنج ذر مار ذر
کنشک قرصی دن یر یوز نه تحت و ذر	نیز پر شعله ده پر تو انوار ذر
علم و قران و حدیث و خبر و فطالار	جمله پس معنی امشن نی بو تکرار ذر
علم تو جه او بین مدرسه علم او غر	کور که بود و ضده اول نراله افسار ذر
کل او شعی که خمی مدعی نیک کور غنم	پسنگه آسان قلین نیچ بود شوار ذر
نزد و پسین انکله نه در حقیقت خبری	کند و پسین انکله بن اول نر یار ذر
ترک او نه پسین اگر مجموعی اولی	سکه بر کون دیه لر حده و دستار ذر
و ایضا	
کوزک آج کور کیم ای طالب عیلد کان سر	منجه عشقه دریا سیل در قیمت کور

محمد علی کان ولد سی علی بطن پان بلی	کامر بر عیان اولدی علیله خواجه فیر
علی در جمله تک جانی محمد در علی کاسی	حقیقه در علی شانی علیله ریای پیغامبر
مزاران در لوجیشدر علی امریکه اشکر	وایر یانه لکر کلور قشدر علیله جسمه جان پور
نه بلیون جابل و نادران محمد کدر سی علی	محمد صاحب دین در علیله رحلیه بر سر
علی اول علی آخر علی طاسر علی باطن	علی شمس منور در علیله نور لیل انور
علی در سر شئی جون جان علی در یار له مهمان	علی رحیم سی علی رحمن علیله رحلیه سرور
علی واحد علی احد سی علی فرد و علی صمد	علیله رحلیه رحمت علیله شافی عشر
علی سلطان علی سبحان علی جنت علی صواب	علی دین در علی ایمان علیله ریای کواثر
علیله راول دلی الله علیله نظری انه	علی نور زن ای واحد منور در بریدی اختر
علیله رحیم ری کر آرا اول الدی قلعه خیم	علی در قاتل کفار علیله رحیم بر شکر
نسیمنو کدل و جانی منور در علی نور	علی والا علی اعلا علیله سرودی صند

وله ایضا

شمع ملک چسکه پروانه در	جان و جهان وصله شکرانه در
جکدی سچک کوسیکه زنجیر نه	شول و لوسیکه کوز که نه دیوانه
نرکس پیشک اوللی می فردش	کوشه نشین مک پیری میخانه در
لعل بیک روح مضاعف	روح معده پس کی پیمانه در
طره لک بکره دوشی کواکل	فکر سینه کوز که نه پریشانه در

باطنی معور اوله تک به طینه	عشق رحل کینجه ویرانه در
جکدی سچک دامنی خال الد	خالکی کوز که نه بلادانه در
ای لب و دندانه او شش طفل	خنده که سپهر لعل الد در دانه
کیم که جاکک صفتن پویله	سویله کقصیه و افسانه
عشق پسی وری جایت	حق بر آسینه که فی جانانه در

وا ایضا

ای الذی یو سو پس طاعتک مبارک	اگر یو لک ضلالت جورک سوزک خطا
طن و کمان اچند و قاش پس ای تین	شکوک این کم ای زلفش عسل روان
جمعه ناز نه جون شرط اولدی مع جامع	شرطی بل اول اذن مشروطه صلا در
ای بولین بو مصری انور نه جمعه کم	جمعه بو مصر اچند و مقبول کسب یار
یوسف کبی عزیزم مصرک اچند و دیم	حتی بلن همیشه عالمه معتقد ادر
آدینه پور تن کله ی رسولک جمع	واقع بو حق نه یشه او شش قول مصطفی
آدینه پنچون اولدی آدینه مک ادی کم	بو پسری اول بلز کیم حق اله شناسا در
آدینه در قیامت اول کوزه در نه است	شول کوزه حشر اولیر شول کوزه باجرا
اول کوزه در حنا یک هم راحک غدا	اول کوزه حق فائده او جماع اینیا در
ای جمعه دن خبر نیز کوز جمعه بل کیم	اول کوزه و وعده حقن اجماع الیقادر
آدینه بلن لر مغفور و حاجی در لر	مغفور اولن جهانده جادی و پیشا در

معمود کونک صفاتی شرح و بیان کلمه	معینه که بر بعضی جام حبس نماند
چون جمعه یوم دین در عصر من و سجادین	چینی ایتر و شش اول کم آینه دن جاد
اول شرک و سپس در جمعی قلین کم	تولی و علی انک تزدیر الیه ریاد
چون حجت الپسین جمعه کوفی در آینه	مومن سور که مومن آینه سی صفاد
جامعه جمعه او شش هر کون منم قلن کم	قران امام اولدی دایم یوزوم اکاد
آینه ج الکبره جاد اذن اولدی	اول سینه بعرضه بسون برتری کیم جاد
ایمانی بو عهد انک کیم بلدی امانت	چینی ایتر و شش اولکیم عهد نه پوجاد
پیغمبر سوزی در هم شکر ی تک کلامی	بو عهد و امانت بل کم نه اذاعاد
شول عهد و شول امانت که پند و اراده	یو چیه بل ای ایالتیر کیم دین یز اول دفا
ای کفر و شرک ای عهد پسند از کنی مومن	اسلام و شرع فایان مقصود اولیاد
و حال طعنه پسندن نکرا ایله زینبیلی	نخون که روح قدسیه چون زمین خدا

وله ایضاً

دور قمر طاعتی پسند که احتشام اید	یوز که دایم الصور خوبونی پسند ام
لعل لبیک و صالیه جان الی پسندی کول	نور کماله کوردی و دوشدی خیال خام
عاشق حسته کما فی چون لکه طلال شش	عاشق فصلی نمن لعل لبیک مرام
نیم چوبانده که دردی صبح الی شام مجتمع	کوردی زلف و عاریتک و صلیت صبح شام
هر الزامه و شری سوز که بنده در و سیه	پیر و الی پندره و زنی فامتکه علام

نک کوزک خاری طاسیر اگر اید را پس	اعنیزه کیم الرینی هم دانی فکر جام
شرح دمان شکلی کیم سوزیر سیمه	بر یوز الی حکاسته مختصر و عام

وايضاً

نور و صلی طاسیر اول خالق پروردگار	آید و دندی عظم اول میردن اولدی تاروما
اول نورک قدیلنه یازمشی عهد و زمار	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
دو متدن نه فلک اولدی معلق بر کون	کو پکندن سیدی قی پروردوشندی در کون
اول فلک کرد و شندن سویله ییله کون	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
قدرتد بر یو جه قریب پای زرین کار	جهتد کم هم کرد و شندن دندی بولیل نهار
چرخ کردون انوک اسیمله دو تر دایم قرار	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
آدمه ویردی حوی له خلد و جنات و نعم	هم اکا پسند کوردی غیر شیطان الریسم
آدمه اندر علقه منده یز مشدی قدیم	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
ایو به قدی حواله سیدی بل ریج و عیب	رنا پیو یلردی دایم حضرتده ر بنا
اشیر اسمی یاد قدی بولدی اول فدن مجا	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
پامری فرعون ایچون سخرایتی باذن الی	هم نه ایردی موسی یز صلیت الی نمن حصا
لافتی فوا حقه کدی بو اسپلن دعا	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی
انصندن اولدی حواله حیرانل ادم	هم شامندن اوردی طالع ایتدی هر
چینی انک اسمی یاد ایتی بولدی سیمه	لافتی الی لایف الی الی الی الی الی

ناری کلزار ایلدی آکا چون اول بیل لاستی الاعلی لایسیت الاذو القمار اندر جن و طووسر مادی با حکم شاه لافقی الایسیط لایسیت الاذو القمار هم اینده کوردی در کاه اولش دی مزید لاستی الاعلی لایسیت الاذو القمار صد هزاران مرغزار ایلدی اولدی مرغزار لافقی الایسیط لایسیت الاذو القمار عالم انک ایلدی دینه و دتیه قرار لاستی الاعلی لایسیت الاذو القمار من بنی اول شاهک مدح و حیران ایلیم لاستی الاعلی لایسیت الاذو القمار	نزدیک بیخفتن تاره آتدی غیل بر مبارک اسمی کلدی ناره اوردی میریل تاسیلیمان بنی اولدی جهانده پادشاه خاتینک ختمه یازمشدی اسمی دلکش احمد و محمود قاسم چقدی بر عرش مجید بر نرید اولدی آکا بواپسم دولت بر مزید یکدی بویام کلدی دنیا ییصل ز بهار بیل و تنه ی مرق سویلدی وصفن مزید دنیا ی کلدی سیط نام علی شپور اسلام انک اسمیلد اسلام کلدی افکار تایمالله کول کلک سیران ایلیم بن پیسم شک مدحی مردم بویلیم
--	--

وله ایضاً

دیر از لعلک شبنم و ماه تابان کرلدر حرف حرف انک یوزده ختم شده ان کرلدر شول بسندن و لبرک آینه حیوان کرلدر اول سهاک غمز پسنده زخم پکان کرلدر	دیر از لعلک شبنم و ماه تابان کرلدر صور نوک صفی پسنده یزود را نافع بلرکدن دایما اقر حیات جاویدان طغردی غزک خدکی بفری فان ایلدی
--	--

کوزی کور کورده یوز کده ایمان کرلدر در دیک چون کم دو پس بلدی مورد دم عهد و پیمان ایستدی بسندن نسی ای کار	کل کجا غلک خور پسنده نور ایمان کرلدر شول بسندن کیم سندن در دکه در کان کرلدر عهد و پیمانده انوک عهد و پیمان کرلدر
---	--

وله ایضاً

پسنگ بر نه کوردی و دم او شش تابان صور کت اشکال را نافع ای کار ظلمت دورانی کدی اولدی چون خضر حیان کره اچسان انک کلک دایم جفا در عاشق رازی فاش اده ای تم شول بسندن ای کار کل کجا غلک پسر شدن ییل عاشق کیم لوح محفوظ اولدی قاشک کر پیک عشق ملنه چون پیمنک مقامی دیر اولدی اشکار	صبا چک بر تاره پسنده شعله ایمان کلور کم بر چک نقشک ایندن خندن ایش ایمان کلور شمی مورد دم لبرکدن جیمه حیوان کلور پسن و فالوسن و قاتل کیم جفا چندان کلور وصله وصل اولیغون دکه بر نمان کلور آه ادر کل چسندن در دله نالان کلور صور تک لوحه ای جان حق ددی خرقان کلور شول حیات جاودان ان ایدی کم جان کلور
---	--

وله ایضاً

کول درم جاز سینه و قار بوکا جان و دیلد و کله و یاق بناپی دارش اولیه جباک بوزک سر کرباقا پس بولد یلر	کول درمک آکا عین خطا در قادر بو فتنه فتنک بقادر قلیدی باقی شو کیم مصطفی در شول کیم انیس و اولیادر
--	--

بومک شکر ری آغودن آجی	بومک کلکدری سبیل بکا در
بومک ذوق و صفای سبک دست	بومک راحتدری ریخ و بلا در
تو پیرایه پس دردی زیانه	بودینا سید مرگیم آشنا در
زهی معون و کمد رشو کس	که دایم سینه پا خون مبتلا در
بناک جون بقای یوق بستی	انی قویب حقا دمک و ادر
وله ایضاً	
ماء طهوری بکلم حقتن بوکن نه ادر	یوم المیزه شش دور کل سجد صلا در
حقن حق کل ایست حیل و اصل او کلم	حق و عد و وردی که دو وجهه کونی لقادر
سلطان عارفیک قلیدر زمان کیم	مرکم بو قول بلر حقتن بوکن و قادر
اول بو تفکی بل مسم اند و بکی بل	کم کند و کلدی چندی مزه مصطفی در
مرکم بود مزای بلر یا خود بو پند ارمن	سی عبت در آنک جامعن اول جبار در
باروک یوزینی کوردم حق یقین حق اولم	وصلیه قانع اولدم کوردم نه خوش عطا در
جوانی پستریکن ظلمت غرق الورسن	یارک لبسنن اچکم لا ابتدا بت در
زرق و بریایی جو قدر صوفی یوز پند وید	نچون که دایم اسپی ترویرل ریادر
مصری نسیمی بولی قرآن امامی اولد	جامعه جمع قلدی مقول کبریا در
وله ایضاً	
اقل ایمان اسپری اولد مدد انکار ادر	جون سیتی جالب شمس نه بر دار ادر

۱۲

۱۳

تخلر قوی درون حقه باطل دیدر	خرا و لوب ایانه کلم کلک عار ادر
سیده جورالمیوب طلیله جتی خیدر	حسن قویله کوز کم نجبه انکار ادر
میلیوب پختلرین خون قیدلر بوتمه	صانعن بن پسکنی کورنجی بیمار ادر
حق بکا سوله دیوا مرآتیه بنده سولیم	یوزی دیستان ایدب عالمه مکرار ادر
یوز دیلر چتر در جو نکیم سیمین تن	یا پس اوب کوکده ملکدر جلسی زار ادر
ای سین و اصل اولدک خالق رحمان	جنت الموائی بولب سیردی کلر ادر
وله ایضاً	
ای نسیم صجدم باند که یارم خوشدر	شول جیسم دلبرم عالمه وارم خوشدر
شول مظر امک زلفدن بزه ویرگر خبر	شول یوزی کل قاتلی سرو جبارم خوشدر
شول لب لعل و کوزی آموی شملاد لمر پیا	شول صیقلیت کی مشک تارم خوشدر
غنج اچینه غنچه اولب درج ادر در عدن	شول جمن صحنه طلیش بهارم خوشدر
یل الوند صو کوزنده اودا جده خاک اولر	دایم اده شدر اولیجی بیره زارم خوشدر
جون نسیمی قیدی جانن عشقه بروانه	ای یوزی کلشن سکا بوا زارم خوشدر
وله ایضاً	
جاکل یارب ای سبزه نه تابان بار ادر	لم انوک آفتابنن ایکی عالم منوردر
روزک حرفدن ای مصحف بیان کنت کنز الیم	تعالی اند زهی قدر بود قدر قنقی دفتر در
رنگ خطیلد خاکدن چری چکشد رای الیم	زی شزاده عالم که خوش او غول لکدر

۵

۱۷

نارغنا پسر در دیار بویک عالمه دایم	کم امک شد و باسی می ایلمد پسر در
پری خلک کتا بدن سیکه جنت عیان اولد	بود جمله یقین اولدی که اول ذات مظهر در
نیالکن دکل خالی خیالم خالی بر پاست	همیشه صورتت ستمی بر باره مضمود در
لبک جامه دن اول ما کیم ختمک ایردی مقصود	جفت کندی فعلالتن بوکن اوکم سکنده در
یکک بسلام وایم کرده خال منده کی	یک شویله عزیز اولد کم اول خال حور در
نیمی فضل اللهک نوزک نوزده چون کورد	طوایت کبر ختم اولدی صفای خج واکبر در

وله ایضاً

شهاب چون صورتک فرما ندر	اول اون درت خط بر ذم تواند در
تشکله کرچک زلفک پروای	دلیل و حجت و برهان ندر
صفاته مغیره کفر زلفک	بیاض و سید و ایمان ندر
رنگ و جمله کی اولدی عی	علی الدش پستی رحمان ندر
چون ترکی قلمون سنگ ای جان	نکار بر او که جانک جان ندر
کل ای درویش اولن دوری قون	سورک دور انکه خوشد و ران ندر
اکنون چون عید انسه در حالک	پسری جان خوش قربان ندر

وا ایضاً

عید اگر در حالک جده جان تبر بان اولر	آب حیوان در دوا ملک بریم ابر جان اولر
کره عشقک مسکنی در کو خلک ویران	کنج بی پایانه لایق خنده بر ویران اولر

۱۷

۱۸

ای قاشق محراب بوزک قبل ایمان ایلد	عاشق پست احرامی صورت حسن اولر
صورتک ابرارنی زاهدت بلون یقین	قل سیکه بانه محرم خنده مر جوان اولر
ای قاشق در کرچک مسکن چک ام کجا	ال توحیدک امامی مرشدی قران اولر
جان موچن با آدم او خالی ای کوش خیارم	صورتک نقشه انبان داله حیران اولر
ساقشک اچانی در چسنگ تنالی شانه	قد رتی اول کامل ایلک عادتی اچسان اولر
یار ب اول پاکیزه کو مریم بشرد صورت	خفشی عالمه دن کلا اوتک ندن انبان اولر
ای که شکل در دیورسن واحد المنع یاراله	قوی سنی پسندن کچل کیم امک اچان اولر
نپنی مر کیم بلدی و دین تاندی	عارف حق اولدی آدی قیده کن پلخان اولر
دوشی سودایی کو کل اشعه زلفک دانه	دشمن شول غشیر زخمه پر کردان اولر
کل شی یالک لاریب الا وجه	کورد و وجهی کیم نه وجهک جهنم بان اولر
ای سیمی آب کوثر در بر نطقک ده کیم	بریم ابر شول شربانی پست جاویدان اولر
سورت رحمانه انکار ایلدی دیورسیم	اچین تقوید انکار ایلن شیطان اولر

وله ایضاً

بحر قیامه فایه اول کور که خورشید حیات	آب حیات اش ناکره آدی مات اولر
نمیه ولند عشق الی ولدش اولوب حوران	صورت اول که یوله ائی زمزم الزرات اولر
بان و جهان دین ددل او نمین بر حورده	شاه جهان اولر ایه شول رخ شامات اولر
نری طوفان تور دین فرق اید مرجهانی	کرشته کیر که جانکه اول سب نجات اولر

۱۹

غیر مینه اولدیم سرز که غیسر اورانک مقل ال نام و تنگکی وار اوته پال وچ ام قدی قاجو جودی قش وکم ایله سی شول کونشک شعاعه دره جکم که بلدی اول نکر ایدرم که یازیم دره جعش پسر فی عشق قنای مطلق اول کج بردان دطافه مرحسانت کیم پسنی طغری آپره جعش مسجد و خانقا برپسن صوفی مکت اولد غزیم دعوت پیره تا ابد اولدی سیسی بلور سر دولتی نه بودنی مکت اولد مینه ای ملک جان و جانه اور قفا عاشق ایشک کراچی کل ذوق اله و حضور اله عشق پریشانش ایله کیم	کریم کن فکان اید عارف ذات لالت اولر عارف ذات اولن جن طفت صفات اولر بلور پسر اولدی مر کیم اول عرقه بحر ذات اولر مر کونی عید و مر کچه قدر و شب برات اولر بحر مداد اغاج قلم طاپس ملک ذات اولر جوهر لامکان بخیر پسن شش حیات اولر قوت انک ادن جن کریم سیاسات اولر عاشق جلدیر و کوک مبعده دیوسات اولر کریم بود پسر محو اولن زنده کانیات اولر انک اوجون بودنی مکت دولتی بی ثبات اولر عاشق دهن سب ترک تعلقات اولر قلبی حضور پسر اولن طاقی لاصوات اولر
--	--

وله ایضاً

پروک مستند پدیده و طوبی روان اولر عیسی لیک وصاله اردی دبلدی جان مشکین سبک له جان اله سودایه و دشمن یا شون نقاب پیغمده که چسونه کن ای قر نعل لیک سراجی ابرهن روان اولر مر کیم که بلدی لم یزیه جان جان اولر پیرمایه خسارت و سودی یان اولر قوی بی فغان و فتنه آفر زمان اولر	نعل لیک سراجی ابرهن روان اولر مر کیم که بلدی لم یزیه جان جان اولر پیرمایه خسارت و سودی یان اولر قوی بی فغان و فتنه آفر زمان اولر
---	---

ی حور عینه بنکست دن اول صوسی و نظمتک او تاندر رملی اول زمانه کیم یوز و کده کریم ای اولدی او تو زکی چسوک زبوز فی نه ملک بلدی پسر مر کیم که حق حسن صورت کورده عشق حدیثی نه قدر جانه کریم وصلتک را اولدی سیسی الی الله	حوری جن بر لطف اله شیرین زبان اولر نظمتک حدیثی با شلر و کور نشان اولر مر کیم سی موعده یوز یک نشان اولر مر کیم جانورده جن بر بیان اولر حق تا ابد انک نظم دن نشان اولر پسر سخله کورده و رسیدن عیان اولر اب حیات و اصل اولن جادوان اولر
---	--

وله ایضاً

دور نظکی در دانه و کور مسرود در یازنج صورتکی مختص نقش وجود کر چنگ دن دلدن کو بکلی فاکله کوزک پوردم ارواح یوزک و صغنی حفا و فافا لکی جانمده پوردم که دن در اسیله زیر سر فتنه چک در ترک دورنده زرد پسم زلفه مرسل ز عجب یا کادیه زیر ظلمات چک دال دای فتنه دلیل دشمن اولدی یوز کوک مهر چک یوزنده	کور چک یوزکی خلق آیت اکبر دوردر یوزکی خلق اکبر روح مصور دوردر قودی برده آبی زلف معبر دوردر کیم مکت شرخه کلر بوکل تردد دوردر روح سید نوله روح مظهر دوردر ترک فتنه سی اول دور دور دوردر معجزات الهه مادی و پیمه دوردر عاشق شمع رخک زرنی ریمه دوردر بوجمند یوز که ماه منور دوردر
---	---

کلمه ال سوپسون اول کیم بیکانند بوشن		که بود مرا کلی تک فاده بخورد
و در قند و شکر لعل که یازب نژاد چون		کوثر ک شربت قند ال شکر دود
جنت خمری بیک راجی در اول معینه		سپاس اولدی لیکادی و کوثر دود
سکه کوشش کبی ای فتنه سجود ایلدیک		طالعی احسنه میسود و مظفر دود
ای سیسی ناریا رخ دلی جتن چون		نه که حقن دلدک بلدی پس دود
و ایضاً		
یوزوک مصحف در ای روح مصور		نعلی شانزاده اکبر
یکز قاپو سپید رجنات مدنگ		قشکه کرچک زلفک معنبر
الم شرج بچک و الپش لنگ		بویوک طوبی بیک دآب کوثر
عیان اولدی بیک عینده شول سو		که عنبر ق اولدی جهان بحرندیک
تنگ طینه اولدی خلق ارواح		تعالی اندزی پاکیزه جوهر
پسودا یلریخ وزلفک قشند		ای ال انجسم و خورشید خاور
رموزن بلین میت الحرامک		نه بلسون کم در محراب و منبر
فک چسونه چران در ملک مات		نه دریا پس نه معدن پس نه کومر
پسرا پس نور مطلقه وجودک		نه مائیت من ای ذات مظهر
کر شمع تجلی در جسم مالک		که نور مذن جنان اولدی منور
نسیسی تک پوزی حق رقی بل		که حق در کم آنگ دلد و پیو بل

کلمه ایضاً	
یوزکه در عالم اچسه ماه انور	بیک دینت اچره حوض کوثر
بجک و الیل یوزوک و الفعی در	طدر کوثر رک اند اکبر
بیک بمن حیتت سیسی	دشک دزد و مرجان لعل کوثر
جو شمعک پر توی در جلا فبلر	قشکه کرچک و شمشیر خاور
یوزوک در قلمه میسود و عتیق	من اولدک مسجد و محراب و منبر
قر قاشی انگ شگلی کوزم	دو خوب در ماه تابان نور انور
او تو زایکی یوزکه ن اولدی ظاهر	که نور که ن جهان دودلی سر اسر
یوزکه ن چون نقابی پس بر افند	رنگ شوقند اولدی جان نر
با فکده رنگ آل اچماغ کیلدر	آخر اجماع اچمه آب کوثر
نسیسی بلدی بو پیر حیتت	انگ جون و صکله جانم دوری
و ایضاً	
یوزک برک کل تر در کل	بویک پیر و بمن بدر پسین
سنگ شمع جلالک دن وجودم	معنور در معبر در معبر
خرامان قاتنگ بر خورشید	منور در منور در منور
ننگ پوسته شول محراب ابد	برابر در برابر برابر
سنگ نقش خیا لک جان اچمه	مصور در مصور در مصور

و انشم عشق بریندن دمام	معطر در معطر در معطر
ز می دولت که دهلک کاهای	میسر در میسر در میسر
حنیاع دن نه صفت در نسی	مکرر در مکرر در مکرر
وله ایضاً	
ز صغ پاک یزدان سن ای دلبر	مصور پس معبر پس منور
سجک در ظلمت و یلدا بش قدر	یوز و یک نور و زو عید و ماه کبر
تجلی دن که تا جدک تقاسیم	چشم طلعتک در مهر انور
یو فال و رخ می در یامیغ بودا	که قشش در میان در دایم
و صالک در م شیرین بکن	جوابم در که قد او پس مکرر
شوخت طوبی در قاشک کیم	کو تویش صورت و حافی در
شو جو در بر من حیرانی مسوک	که پیران کای در چرخ دور
دکل آید و پوز حد که پشی	کلام سالی کور بود صغی سولر
و ایضاً	
کو تو کو تو کو تو اول کاپه روان پرور	کو تو کو تو کو تو اول جنگ بر نوا پسر
درم و درم و درم اوز جانمی بن اول باره	ایم ایم ایم اول لعل شبد اول شکر
نجی بنی عیسه ز اوخی الله اور و بی	سنگ سنگ اول جاد و کوز لک یکیم
سوزک سوزک سوزکیر دن و یلدی قند و نا	یوز و یک یوز و یک یوز و یک یوز و یک

لک لک لک یزدن عشق لعل الله است	دنگ دنگ دنگ دنگ در بهانه پسر کور
سجک سجک سجک یزدن جو شتاب غفل	قشک قشک قشک یزدن دگر لک او غلر
و ایضاً	
نعمانی کو تو دی یوزک دن	انتهی بات لک دن شکر
بتارکت ای حق صور تلو کخار	تعالیت ای حق صغلو بش
سجک شرجی ای لرم هر یک	رنگ و صغی سولرم هر یک
بویک انت الله ز می اعدال	کوزک عینک الله ز می خوش نظر
فلک دن بک انچه کور دم تمام	ولی انچه دن انچه در جوهر
سوزک آب حیوان در افزک ریحق	بوصنی عطیسم ای لرم مختصر
کل ای سدره المنستی در بویک	بهارک تجسد در مبارک بش
ظهور الیدی جمله اشیا و حق	حق بر صیر تلو آخ بصیر
اسیر المین چسوز کور اوی	حجر در حجر در حجر در حجر
جوا علاده ایتقل ده کور دیم سی	عشقم کور جهان اول ز پرور
کل ای تاجر او شش یونی پانوی	که کاتند قیمت پسر اولدی کور
حق بل حق کور حق دانی کم	که حقدن اولور در بحر و دوبر
پشیمی کبی و اعد اول یار الله	ایکی لک صغدن ایکی لک پشیر
ایکی لک و قال من ستر ایل اولر	لک سیرت انسان اولی انی کور

وله ایضا

تعالی الله بعد پسودن پرا در	کوز کله کر چک فاشک فرا در
بلا او پسته بر ابرخ بلا در	بلا در عینک و جاب کرک کم
کیم آنک قشنی یازن چند در	بیان ایلر خط و خالک یوزگون
اگر یوزک در ایدر پسم رواد در	کلام الله ان پیج المثنی
الهم قبل اودشش یوزوم سکا در	بنم دین و عتبی و پسین
پسینی حق بلین جفتن جدا در	پسینی کیم در دین کم حق دکل پس
که الرحمن علی العرش استوار در	دلیل اولی خطک طغی غلت
کیم آنک طاعتی نرق وریا در	بواپساری نه بلسون ثول غرازیل
که صافی ایچم بک ایچی صناد در	کل ای صوفی صفاک صافی آج
لما فی السموات العلا در	او تورا سیکه خطک در ثول علم کیم
خطا در زایدک کفری خطا در	و دی زاید بنک کیم سوخوینه
والله یستعبر الله البیت در	پسینی جو کرم و اصل اولی

وا ایضا له

یوزک این اهل صفا در	یوزک بودر و در مردم دوا در
بویک طوبی بک در آب کوثر	شراب الطهور نطق خدا در
قشک حرازه عینک املی	قلوز من بحمد بانه رولده

چک التور و فزی در فیه	پواد الوجه سینه الدار القادر
صفاک حق کلامی ظاهر اولی	که ذاکت بده امر و سپرادر
جاک طعن ایدر بسته عورده	علا یک عکلی شاه و کده
کریم و راحم و رحمن سن ای دو	کریم بر کرم لادن صلا در
نسی یک کلامه ایشدک	که جانی کنته ان اشناد در

وا ایضا له

جاک قبل اهل صفا در	وصاک کعبه رکن منادر
پسک بر تار موز لنگ اچند	یکمی عالم انکه یارم بها در
ایانک تونهای روح رواجش	جهان بین چشمه جون توتیا در
خط و خالک کوردم نور خلعت	چک و ایلل یوزک و الضعی
شمره از قفل پسین کوکلن	که اول سلطان امام و پشواد
علی سینه بلین نفیس سپر	روانی شرک و قتل بدادر
امام جن واپس و میر کوثر	که حقن مدعی آنک انادر
دسیله در اول قرآن ناطق	آسینه بین بین ایشی خطا در
حسین در وارث علم نبوت	حسین شاه شیهه کر بلا در
جودین العابدین در میر کونین	آنک جون آدم آل عباد در
امام باشر و پیالار صادق	شهم در کاظم و جافم رضا در

نمی در باقی پسر ولایت	بی کم پکری صاحب لرا در
امام مهدی مادی او شول کم	جراغ چشم جملد انیب در
بوسری بلین اول در صاف	کیم آنک طاعتی کلن مباد
مخالف بر ایت که اولد حسینی	حجاز اولد صفتدن بی نوادر
از لدن قل ان ال جاییه	پسپی وک که اولدی نوادر

وله ایضاً

کیم که اور وصالکده عیش و نغمه	وصلکده ارمین کشی بلکه جسم
ظلت جرو فرقتک مثل جیم انشی	نقطه عالی وصلی که نور عظیم
آب حیات ایش اولدی حیات جاودان	ظلت ایچه قالکده ظلم دریم
جون که اور تن حجاب عینه بدل اولم	بنده اند کم کنک قلمی سلیم
اولدی سلامت اول کشتی کیم طلب آبی	استمین سلامت بی رخ الیم
صورت خورده می بخد دیو حرام	یوزی قزایی کورده کز عظیم
قلدی طلب وصالکده عشق اولدش نیمی کم	وصلکده اصل اولدک میثی نسیم

وله ایضاً

وصلکده کیم که بلدی در دوزخ	لعلکی کم که سوردی شنبه پیراب
کم که سبک له اولدی صبح از لدن	تا ابد اول قرا کوکب نجمی
کو کلم ایچده صورتک جان کبی قلم برین	کو سرکت کنه کندی کور کیم

شپس و شمر اگر یوزوک تابد و تمه	عشق اسیر اولن کبی آتش و آب
قد ال بال و شکرک لذتی تمشم	تا که بنده لبرک ناز و عتاب
زهد و نالت ایلمرم عشقه در صول	بن ز شمار و ششم اولد عذاب
پیر سقیم رهم زاهد پور رسد آنی	عارف رهم بلر کم ز شراب
صورتک صفا تده عاشق و دال اولم	کو زون اگر چه صورتی طرف
شمع رنگ مرادی جوشه کوردی	کو رنج یاز اوت امش کم بوکبا
زلف و رنگ پسر زرق حسن و ای	چشم الون بوسن ال خشی کتاب

وله ایضاً

زلف و تاپسی مالمک علقه سی	شول که سازلی ابر سپاه
دشمنی کن زلفه عشق در وان قوی	طل الیه یا پسن ظل ال
کجه عشقه دارنک صدق و نیاز در	منه له عاقبت و از رکم کور
جانوی بر نگاه ال الدی حرامی کوز لاری	شول بوی سپر و کور کرمی
عالم ایچده بی کمان پسین امیر دله	کو رکه یور سده بادشا خشی
صورت خورده می بخد دش پسریم	یوز قزایی کور کفر و کناه

وله ایضاً

نزد و فغانه دوشه جان و فغان	پن بو عذاب آتشی کور که
نود بر احم که نکل من سکر دوش اولدی	نجه بلا و جزن ال دازم

و صل رکن او ز کون و مکان بزم	کر چه گزسته و صلک کون و مکان بچند
عینم بچند قاشک پدیده سی پکن ایلی	پدیده هم اند و یار شور کاب روان بچند
بر خنجره دی آبی جانی بند و رنگ	کر بجه ناما مشملک کم بود خال بچند
یاری بندن آیرن مافتی او پسون قبول	آنی پستن بواشکر و کورنه زیان بچند
پندن اگر چه دشمن آید و پیکر ام	دل نه بلور بود و زدی کم ظن و گمان بچند
مالی سنا برای صنم بجز احک کل او نه کرد	کو شکلی باغ و بغری کور که نه قان بچند
و صل رنگ به پسته و رسم او خرا و کسوز	بان و جهان در نه کم جان و جهان بچند
سلسله سپند و بنیک جان وطن ایلی سیم	یعنی که جانک بری صحن جهان بچند
اولدی سیسی ای قرچسوز که قند نیلگون	قند آخر الزمان چون بوزمان بچند

وله ایضاً

صورتک پاکیزه نقشی لایزال بند	بندن ایرمز به صورت او شش خیالی بند
کر چه کوزدن که و لک آوی فراق اولدی	هر جبت دن با غم و صلک صالی بند
نیلیم باغخ لال ویدره ایرخ تا ابد	چون یزدک بدری القاشک بالی بند
طو رشک در وجودم شول جتن لال	حسن رخسارک تجلی سی جاسیه بند
چون دود املک کوثر دن بولشم آب حیات	سل سلیک عینی و صبرک زلالی بند
زلف و خالک شرفی بن یازم حرف بحر	چون بونک نقطه سی مرکب شالی بند
عرش دهمان در جالک ذوالجلال ایدر	ای یزدک قران پان ذوالجلالی بند

زلف القاشک حروفی یازم هر یازنجی	ایچدی بولدوم بود رنگ چم و دالی بند
بولشم لوح سلیمانی و قارون کفچه	فضل حق دن چون و صالک ملک و مالی بند
غمره سی عیار و عیسی نانو ان در سنه کم	کره جان بلز انک اشره عالی بند
یونی و عیسی جالک و مسئله اولدی طغییل	و صلتی چون بولدوم انک اتصالی بند
کر چه قن در کوزک آیدر یکانک آلی کم	قند آخر زمانک مکره آلی بند
پیر و عشق قیل و قیلی رفیق و دشمن کم	بولدی دیوان عشق قیل و قالی بند
ای سلسله زلفی یک عقد و پیر کردان	کل بکه پور کم جوانی سم سوالی بند
تا غنایک ذوقنی بلدی لعلک جان	جشنک شیر و شرابی خمر و بالی بند
لا مکانک عالمن کریدر پیم نی	جیریم رو قد پیک پرو بالی بند
عشق محو اولدی سیسی تاکه ایرخ شمع	ایلیون پروانه کم عشق کمالی بند

وایضاً

ایله القدرک پمادی زلف پر تابند	والضعیف اقبانی یوزی متا بند
ای غار غنم سپندن قند او پرستن	کوزلری شول فتنه و زکم قند سی خوابند
ذوالحیات اولدی لیکدن غمره عیسی لایق	کوزلری قدرت معجزی کم لعل پر تابند
پور و سی یارب نه معصود و حسنک پور	کم حاجت نه کم در پس انک بابند
پیر بخور اولدی شیرین لیکر عشق جان	سم شپای شول و دوا غل قند و غنایند
یزلری میخانه دیو یوزی انک پست احرار	کوزلری پست و حق کم میخانه محرابند

ای بودن معشوقه کنک اسرارنی نامحرم	کر بور از ک محرمی من اوشته اجابند
آب حیوانک مزاجی کوثری خالصیتی	پس پیک ذوقی یارک لعل جلا بند
بحر ذاتک پرنی عارف بلزبور عارفه	کم بوجسری اول بلر کم جانی غلابند
طرز پسته عاشقک اشق کونخلی جلدی	شول پریشان مالی کور کم جانی قلابند
کلاشکر یازار کلمه بال او تا نور قیاد	شول طلاوت دن کویارک شکر نابند
چون سی کنک باو الفضل اولدی حقن کنیتی	عقل اسماک حروفی عین القابند

وله ایضاً

عالمده بو کون پنجلن یارکک وار	کر وار دیک بوج دزم وارکک وار
دلدار مجازی بولونه عاشق پیکین	نکله ز پیک تحقیق دلداریکک وار
محبوب قریب زلو پری چیره او کوشش	یکاهلری کل لعلی شکر یارکک وار
عشق فدا ای ششم کونخلی خشن	کور بخلین مخزن اسرارکک وار
کره کجوبی مطلع افکار دلداریکک	زلفی کی بر مطلع افکارکک وار
ای نیست ادن یوزنی کلزاره عیانه	یوزی دیک انک کلشن وکلزارکک وار
اثبات ادرم خلقه انا الحقی صحت ن	بر بخلین عاشق بر دلداریکک وار
عیاری الی طریقه بندن کوکل الی	شول طریقه کی دلداریکک وار
ای بوختی دردانه پستن جوهری بل	تا کم بله پسین لولو شوارکک وار
تاتاره بچک تو زنی شکاراله کوندر	تا کم بله لولونه تاتارکک وار

جان ال جهان یاره فدا قلدی پیسی

وله ایضاً

خنی بر عهد و پیمان بون یار	خنی بر قوسی کر جک دغوی لدار
سینه دورانه بر قلی زفل پس	سینه عالمده بر آریک دینار
خنی حق یمن بر کر جک ار کم	از دغوی انک دلداریکک وار
سینه صاد قلرک رازنه محرم	خنی عاشقک ربختیتم وار
خنی دلندن استدار ایلین کم	حقیه دلداریکک کولنده انکار
سینه اول انجولو آری صدف کم	بولونه آند بر لولو انجولو وار
خنی دینه یارب شول امین یکم	کم اند کز لند یک دور لولوپار
سینه منورین شول امل حق کم	اسپیله عشق اچند باشی بردار
خنی کر جک یمن بر حمت عاشق	خنی کورشن خنی بر امل دیدار
سینه غلت شرا بندن آسینه	خنی اسروک رک جمعه بهشیار
خنی عهد غه اول ثابت قدم کم	تویم انک ادن کر جک وفادار
یار ال جونکه یار اولدی پیسی	خنی عالم غنیمت کراولیه اعیار

وله ایضاً

بزم بن بندد دورب چونکه دلداریکک	سینه کم اند و ذکم بر سپا لاراند
زرقی دردی بی شمع ایدر ساری	یاری قل پسته افنی یار که اول یاراند

جان یکا ملک جو رہ سپندن بر نفس او طر جدا	قند کم واد بر کلی تر یس زار اند
شول مغپس کوز لر وکله کو کلی یسالم	جون بلور سن کم ندر لو کز لو پسر ار اند
جسم و جان و دین و دانش عقل و نیاز لغند	ویر ششم شمدی بلور سر نکم و ار اند
دردی آر تره لطف ایت شریکله ای سیم	جون بنی صیر و قلن شول جسم بیمار اند
و شلرک یکی سیمک کوزینه و شلی	کیش و جسرین او شش و لولو شوا اند

وله ایضاً

اول پری پکر که تاج سلطنت باشند	چین و ما چنی میخوای ملک باشند
توتیا حشیم چنادر آیا ملک تیرعی	سجن ار زولر اول قوسی الی باشند
بو قمر ورنده سر کز کو دسبون شایم	ایوج او تو زاون یا شای او پسون انکی باشند
سحر الی ایلر امانت کوز لر ی عاشق لر	سجن ازاده لر شول قوس تک باشند
شربت و آب شراب و آه در دوزخ دل	ای سیمی بل حقیقت عاشقک باشند

و ایضاً

در مضار و وجود ک حق نشانی خند	طاهر و باطن جو سپن بس غلانی خند
لامکانی در وجود ک قل کنی نهندم آتش	ای رخک اما اینا بویا سینه خند
کر ملک توریت و انجل و زبور ک پری	دورت کتابک معنی سبج الماشانی خند
تا بان پس نور و الرحمن ط کیندک	بلدی کپس پنی کم عدان و مانی خند
بولشیم ختی که مر اتی دوزخ زمان	مقلد سخنر بو حکایت تر جانی خند

ایه لولاک اوخی و نخ نون و القلم	ایسکه معلوم الی جان و جانی خند
ایسن بقوی می بل مکتوب سبحان الذی	اشسته معراج علایه لامکانی خند
صورتک اما بدینا در حالک و الفعی	معنی اند اکبر کن دکانی خند
جون پسی می نرا بر اسیم و ماشم در بکون	کر سکه و اصل اولی جسم و جانی خند

وله ایضاً

شرین مدینک بر سوزی یک کو میگرداند	انوار شمعک و جنة ای الی کون پروانه
روزک در اول تابان شهر انوار تابند انک	خویشید و ما ملک مشعلی دایم دوشمش یانه
دورنده عینک پناغوی صاحب طریقت یانه	پیر معان اولدی آدی پیر حلقه میخانه
پسبح الی سجاده فی الدن براخ ای	شول زلف و عاله باج انک کور کم نه دایم
عاشقک جانانه سی حقه حقه و در جانکی	پنچون که جانیسز قالیس پیر جان که بی جان
عشک مدین کل ایسته افسانه وارا ویم	قرانی پاتن و افلک نعلی افزون افانه
دشمن غارک رنجته و عدت میعدن آیه	شول پست حق کم پاقی شول نرکس پستان
شیرین لیلی در دلیه که عدت یک پمانه	ای زاید اول پمانه دن پست اول کز خوش
شول صورت رحمان اول پیاده که در دوا و	اول اهل حق کم سجد پی شول صورت رحمان
عارف کوزدن ریشی کل برکی کور عارف اول	شیطان لین عدت بکون مجنون لک بکانه
سکین بک زخم نده و شندی سیمی ای صنم	زخم ز لکس قیده ضید اولین دیوانه

و ایضاً

شمع اولدی گنیم او شمع فراغده یانه در	ایشی بور پند در دوشک عشقه یانه در
عشق دهر اخی که فکدن از قضا	باجم اول مذکنه گنیم شانه در
شیرین خیت و دلو کلا میگردن اوز که پوز	عاشق ک قلا غمت پیغمتر پیانه در
ای صورتک جمال طلا حده بی نظیر	کل کل که چسپن اچنه جمالک بکانه در
شکین بجک دغایردن وضع اولن برک	اول دام اچنه من بزم کم ندانه در
من یار او چون که پله قول اولدم بیانه	کم در بهانه پسند قلی پاتن بیهانه در
معدن پسرتون اولمز دکان پیر دکل کمر	ای کومر بکانه رجوعک نه کانه در
ای غمگینی مراد الحرف امک استین	ور د لبرک وصاله کم جاودانه در
ای خانقا طاعت اوی در دین قیاس	میخانه بچخت کور کور کم نه خانه در
یارک وصالن ایستد بو کون قوی یارک	یارک وصالی یارنه قویغ کمانه در
زلفده پسکن ایله ی مانی نسیمی یک	بخون بخت پسکنی شول آستیا نه در

وله ایضاً

صورتک شعله پسند نور بکلی ددر	کور من شول صورتک نورنی امدی ددر
بو یکمه سر و صنوبر بنجه نیست ایله در	نظر املی بو یکمه پندره و طوبی ددر
قتلرک عکسینی کوزم کور ایله در	دری مات امدی کورک دشلر ایله در
یوز که بقوه یک جان جهان نگر ایله در	بو یکمه جان و جهان دینی و قبیله در
کوزک موری قنور صومش تندی	شول حرامی کوز که سحر اید راغری ددر

نچه کز تدر امک صاچنه شای عجب	شول سیدن کم انک صاچنه لیلی ددر
مومنک کوز کسی بومن دوی جان امل نظر	انچون کوز که صورت و معنی ددر
ای نسیمی دم عیسی ددر لفظکده یکم	نفسی ارضی بک کم دم عیسی ددر

وله ایضاً

دور لبلر و که شربت کور ددر	کوزر و ک شربت قنده لاشک ددر
یوزکی کوردی پسند کم بو سیدن کم	لکا انیس دکلک جله پسند ددر
نچه در یاد کلور کوز بک ابرندن جان	دشکرک نظمنه در دانه کومر ددر
بو یکی پندره میشت کور ددر انگر که کینوک	بو بلا قاتلکه پسند و صنوبر ددر
یوزکک بلغمه جنت دوی حق امل نظر	کوزکک کاتک کلنه کور بخت اهر ددر
زلفک کوز نه کدر که خیال اید ای جان	یا بشوب زلفکده یک جانله غنیه ددر
کوز بر مننه صیقل در قورک دورند کم	بو سیدن یوز که ماه منور ددر
کوز بر خطایه صیقل دن اولی قنده دلیل	عاشق زلف در حک نور نه میر ددر
ای نسیمی دلوک باردی قندن بونوک	پکا قندن دلوک اولد میر ددر

وله ایضاً

بانه یوزک طلعتی خورشید آبان کور	شول سید اعلای کور پر و خرامان کور
چسک رموزن شرح اور انا قننا ای کنار	داخی بو مطلق شرفی عالم ده پنهان کور
ایته ی فراکک دشمنی مریسی کبی بر تادم	فرقه دیانن عاشق کور کینم بجران کور

دینار کوزده زلفی دست بوی پیرین	زکیم ساسک کوز بخه ایلان ایمان کوز
لولوی نایک و صغنی آفتی غدن کوز لوم	کوز کیم بخه مر قله سی دریای عمان کوز
کوز دودا نایک و صغنی جان صودی هر عاز	لعلک شرای خفه کوز کیم آب حیوان کوز
اولدی خیا لکن ضعیف جانی تنی نیمی نیک	درمان پسندن پنه کیم درده درمان کوز
وله ایضاً	
جون است زکیم کوشش آه لرد ویش	پس الوب و حدت پس نوش آه لرد ویش
کوز لرد بود سری کیم بر باه کوز دمت پسر	ال کپ اذن فراموش آه لرد ویش
بلترینه شرع منتوی لینی قتلیدر کز	بس طریقه و که دل خوش آه لرد ویش
خرقه فستری خزانده ای انکله معطف	اوز لرینه آتی سر بوشش آه لرد ویش
بولد لر آه خشت ده کمال معرفت	عالم و حدتق جون جوشش آه لرد ویش
شوق تمیینه یقوی پروانه یکی بال	اولد لر اولد دن اوک خوش آه لرد ویش
ای نیمی اولد لر ملک بلاد جاودا	جون قنادار دن ال بوشش آه لرد ویش
وا ایضاً	
والصفت صفا کر پیکر ک صبی	والزاجرات زجرا بوچر کوک می
فابلقیات اما اتفاق چسک ای جان	آدم دکلده راو کیم بو معنی دن بری
ای نور امل ایمان و جبک کجای قرآن	یوز که پناه اولدی سر کم که آدمی
ای امل بین وینک اولدی میان وظا	حق کوز من پسینی ای جان عینی میان می

۷۷
۷۸

مجر حاکم ای جان مر کیم کوز مزایان	بی سنگ دکلده رانشان اولدی و خیری
ای صورت آلی اولدی میان کما	از ماه تا با سحی چسک که مشتری
اولدی پسینی قربان در راه عشق جانان	عاشق لره بواچسان از فضل آزدی
وله ایضاً	
بندن یوزک یشره کیم سجد کاسم اولد	سیر ایدم بو جرخ خورشید و ماسم اولد
چسک چراغ ای جان بروانک کچدم	تاریک اچند روشن کوز را م اولد
پرمیزا دای عاشق ای عشق منکر اولن	در سن که ترکنی ادریم خوشام اولد
کروکیلده فاسک اولمشه راسم اعظم	دیو دن دخی نه قرقم جون کیم پام اولد
حق و عوییه شهادت ایتدر لر یه بدن	بنانی بولشم کم میت کوا سم اولد
ای دینه لک غنسی با که مستیر بتمه	بن پنج منطیس اولم جون غود جاسم اولد
سن پسندن اولد غافل استا که تا بولا پس	آنی تاش پسن فصل الیم اولد
پسیم که دوشدم بوزک کلنه آیرد	بیسل یکی جمده فریاد و اسام اولد
وا ایضاً	
هر رنگ تابه دوشدی کوکل یانه در	شع رخک تابه نیسه کرک یانه در
ی م بدرک یوزی هر رنگدن عجب	شع آت جاتی کوز بخه پروانه در
نقش خیالک بنی نقش خیال ایلدی	منکر عشق جانی اسبک لکه یانه در
لف و رخک پرنی نمیسنه آیرم	کفراله ایمانه کعبه و تنیانه در

۷۹

جام پستیم اچو دله اندن مام	کلم که اتمک پاقی شول کوزی پستانه در
جو که و صاکک لاهم لیل و نهارای مام	جام بسم اوش بند کور مک پیلیمان در
لعل لبیک که کوزک سیه اچو در لاسکه	من پنج پست اولیم چون ایکی پستانه در
دینی الله عتبی وصله دکنه مام	آسی پستانه بک باشم جان الله شکرانه در
مشت رنگ پکنی غلغلیه در کولک	کنج جیاکت یری کوز که نه دیرانه در
دشمن اولی مقلیب دیوال دیوانه در	

وله ایضاً

اوروی فرنگ اودی اوش مگری یانه در	کلدی جانده وصله مودی یانه در
آخین یاشمی دشمک حد اینجوسی در	باخ اتمک ذوقینه کوز که نه در دانه در
دو کوز خون جگر م دن کوزک بادیه	کل بنی پست ایدین کوز که نه پیمان در
کلم که حسنوک صفتن سولم اتمک سوزنی	پنجم میجه که بی فایده ایاپانه در
ایترم یوزکی بر آینه بنت نه اوجون	کوزک شمعنه کون آئی الیه پروانه در
ای قنچ پسنی بک سلسله پسنن غافل	کیم که اول سلسله دشمنی دیوانه در
بنی آشنه واک عالی کور غلغله کم	زلفی دامنه بنی صیدان اول دانه در
های انا الحق ابراع اوله ی پسی مفسور	یان بو حمرته کم اول دانه در

وا ایضاً

کوز دن دم بدم آخن مکنن بوکل قان	لبک قدنن ای خان کل سوپش جانی قان
---------------------------------	----------------------------------

وجودم شرنی قلدی سخر لم یزل مشنگ	بوشهر پستانه جوشن اولسون ملک ایم که خاقا
قشنگ لکه کر ملک دیمی بک کلدی بلدی	که پسنن عرش الیه کرسی یوزوک یاری قاندر
کل ای حوری صنت دله که غدن بوزنگ ای	صفتن بختیج بکوز که بغری تو بلوقاندر
انالله بک اودن جون یاکمک شکرکی انیدی	لب لعلدن آفاقی جیاکت آینه بامدر
رنگ ششمی فراقتدن کول بر دانه بکیز	السن وصل الیه بحرانی مسودک جانی یاندر
پکار بر کون اگر حوری حوسه پسنی عرض	رنگ بدون میان الیه یوزکدن آئی اوتاندر
جاکل وصله جانم سو سندی یوزکم نی	کول کل جگر دن اوپسندی بی کل وصله
خیاک کرب شاه ایلربی جون کاه کاهانا	فراکت غصه سی جحدر رنگ چله دیاپاندر
آخن یاشم فراکت دن بنی غرق ایلدی یوز	کوز طریانه کوز کم سلسله آفرین طوقاندر
نسی دن جدا قن یاری قدن جدا اولون	که یار دن جدا قن یاری بی درخ ایاپاندر

وله ایضاً

پسننه نیم غصه دشمن در داله قاندر	کل کل ده داک شکر نه جانی قاندر
او صلیکین یراغ ایلربی جانی قنیر	ایسم دون دگون آه الیه زیاد و قنادر
وصلک دلم جان و جهان اولیم غم	عاشق که وصل رنگ جان و جهاندر
ای سروروان با شمه لطف ایلده قدم باس	کل کوز که نه غنیمه چشمه روان در
زلفک رنگ مصطفی سهرنج بخدم	کوز دم ایکی بک چور بیده نورد
رفع کوزورای شمس قریوز که خلقی	پروای صفت شمع رنگ نور نه یاندر

ای خرقه کین یول از جی زاهد پالو پس	شکر گدن اردن سهر کلی کل و حدته باند
تقیته ایرن طایفه سهر کر الشتر	تشکیک الاول کم ایشتی بیکه کمانه
ای عاشقه کانه دین ایانه کل اوغون	کافه دمه عاشقه د بخون که بلا در
یا نبی منافق دروایا سپر و ملعون	ای خافل اوین کو کلکی غفلتدن او یا
عشقه پسی اولانی خلعه ملاست	مشهور جهان اول شتر و عالمده میانه
وله ایضاً	
معجزه شکرک شاه کل سیراب پر چین	پر چین در معاذ الله لر شک نافه چین
رنگ بافته شول خالک نه مند و بخت با	دلنجی اغرمی یا خود از هم بافته کل چین
پن ادل سلطان خربان سن بوکون عالمده	که قول کت جمله سلطان لر سیکه کین دنجی
خیال نقطه خالک کوزدن بر نفس کمتر	فرایسی کور که عینده خیال بخه پر چین
خطا در چند محل اتمک معجزه لفسکی بانه	که بر بر قلی سا بکدن خراج چین دما چین
کو کر چین یک شکار ایدی بنی اول ترکس قنان	یاوز کوزدن ایراغ او پسون که خوش شایانه
نه تابانه یا مهر پستی بکره د فرم بخون	که چسوزک سهر منتدن کون جو سئل نه چین
دما کندن سهر و روی و ان پرور بوزک	کور و فر پسته دن کیه انا فر سوزی کم چین
کوز کله لعل خوشی کک اگر بشیوه بی جدر	پسی نی بو سودا بر ارض شول منچین
وا ایضاً له	
معانی لر پیوزوک در چین	بیامک معطر روح الایمین

۵۴
۵۵
۵۶

شربک کوثر و ما معین	هوان اولدی زلال نظم و ترک
دراقتان منطکک پهر چین	کلامک مجری ظام در انا
بکر اسیل و فرعی ما طین	وجودک جوهری رطبه مانع
سپلم قلدی دبر ما بین	سکایتخ و قلم بهرام الیر
دیلمک جون بر المقتین	یقین اولدی که بش پس بدست
کرایان حق پیروش کم یقین	یقین پس اولد ایمان الملی بخون
علی احباب و العاشقین	پسی یک تجمیست و پسلای
وله ایضاً	
صباحک تو خوشندن معطر اوش	جهان یوزک کوشندن نوز اوش
شکر سوزن نه دیم کم کور اوش	لبک قنده کم اذن او تا نور آب حیات
ایکی جهان سکا شدن معطر اوش	دعا الین نه دلایین سبک بخون چین
باشنی اوینماغ انکه مقرر اوش	لمک که کوکلی دله یایا علی او میک
ازله نخن پسنا مقرر اوش	خسکی بخس پسی الی آه ترک جون کیم
مشام اعل محبت معطر اوش	سحر ملی کللی سبک دیارندن
کوزنده صورت حرم مصور اوش	نیمی ای شرفوبان خالکی کورس
وا ایضاً له	
یوزوک نور تجلی نظری	یوزوک د تلوسی اب کوثری

۵۶
۵۷

دعای شمع شمع شمع نور	فلک و تپس و ماه و مشتری در
و بم عیسی اولودیر کوزدی اما	دو یک دن خزانه عیسی در
فلک اسورتدی لر یوزایا فلک	فلک لر خد متکده چاکری در
غزایل قتی و صلیک قربین	انک جون طوق لغت زیوری
جاکلک مومنه مرات مومن	که دایم مومتک اول مظهری
بلاده پیک بلانی کیزه بلدی	ایکی لک عالمده دلبسری
صدق در جمله مخلوق و جودی	وجودک شول بند طر کومری
پنیمی بحر عشق کومری	بو بحره دالمین دیو پری

وله ایضاً

یوزوک بر جهان یک دانپسی	بو کونده ای و کون پروانه پسی
جهان و دین و دل زلفک جا غم	اگر لایق دوشه شکرانه سی در
یوزو کدراته الکرسی ایک جون	کلام الله محرم خانه سی در
سجک ز خیره دوشدی بو کوکل	سپسل زلفی یک دیوانه سی
دشمن عشق اودی جان پوردی چشمه	بودردی کم بو لنگریایه سی
یوزو که عاده اوشده پنیمی	پنیمی یک بوکن جانانه سی

و ایضاً

مرحبه وقتد بلیل کم فغانه باشلر	آنم ار تر ایله کیم اقر کوزدن باشلر
--------------------------------	------------------------------------

۵۸

۵۹

ایله فریاد ایدر اول چاره سیل در دله	کم انوک فریاد نه فریاده کله یی
بیزم زلفک مد سر تاره پس دام امین	یو چینه جان قصدن ایدن کوزد دریاقا
قند بر لیلی در پرده اند بر محسنون اولر	قند بر کنج آچلور سه میده انده باشلر
بارک الله دست قدرت طرفه یازمشکی	افزون اول نقشه کم جابر قلوزنقا
سفر شسته صورته دایما یک دیو اولور	انده کم قلاش دار در چوق اولور
اوردی باشش تر کن نمیشی او شته دینا دن	آته آند قند قله یی یا وخی قودا

و ایضاً

کم ایدر کم یوزک کلناره بنکرز	که یوزک نوره و هم ناره بنکرز
یک کلف جنگ خندان سیله	ولی آنک فراقی غاره بنکرز
یوزک الله در حسن صورته	کی ایدم کم اول رخساره بنکرز
پوزلش کوزلرک پیاغ و سلاط	ولیکن یاسه پیما ره بنکرز
سجک بوی سیحانک دی	کم ایدر نافه آتاتاره بنکرز
نه کونده ریاب ای بر جاکلک	که اختامی انک افواره بنکرز
نیکه بنکرز جهانه کپر یوزدر	مکر حوری کم اول بر باره بنکرز
سجک پسران اول زاده نعلون	که سپی انک ز ناره بنکرز
اگر جقتلرک در فتنه باشی	عراچی کوزلرک عیاره بنکرز
طل ای صوفی و ترک ایله بو پیری	که موسی یک عصا سی ماره بنکرز

گوشش بگرز دین شول آیه میباید	چن اول بدو سر پیاده بگرز
بجست حکم ایش در غافل اوله	بوکاری پسند کم هر کاره بگرز
منفا پس صد فی دایم قانیعولو	بو معیدن که بویت باز بگرز
نسیبی کت کزک مخزنی در	جده سیته لولو شواره بگرز

وله ایضا

تالک طلعتی کلزاره بگرز	دو انگ شرتی خونخواره بگرز
نعمک باغی بل کلزاره دست	اگر اولدی یوزک کلزاره بگرز
تاشای و صالک قل سوانه	یوزمکه قلین نظاره بگرز
یکامک جشی رضوان کلی	زی نرکس کرک میاره بگرز
وجودک مصر جامع در یک شام	خراپان و عدن بلغاره بگرز
نیم اختر بو مصر و شام ایچده	کواکب طره سی طراره بگرز
نسیبی تک وجودی یا محمد	انکه در دایما اتراره بگرز

وله ایضا

دو تک نسیبی یوز کدر لامکانی کوپتر	زی کمال نقش قدرت بانشانی کوپتر
سوره سبع المثانی در جهاک ای کش	صورت و معنی بجاک سبع المثانی کوپتر
طل ثانی در یک انا الیه راجعون	قل کفایت آتقانی خوش معانی کوپتر
چسکه کیران اولدور ماه و خورشید سما	آه خورشیدی گهای بیانی کوپتر

سعدن لولو و شکدر جو سری بلز آیه	جو سری کوسر نه بلون کم دمانی کوپتر
دل قلیدن کاف و نوک کاتتی ش ایلی	شهر دن شق القمر کوریم طانی کوپتر
عشق میداند کل دعوی ندرای پر	دعویه معنی کرک در ترجمانی کوپتر
فتاک فکینه دو شمشیر نسیبی لایزال	دار عقیده مکر روحی روانی کوپتر

وله ایضا

ای دروغا کم حب نده یار له عدم	خوبلر دک فکر دن اوز که کم بک عدم
ای کنش بوز لوجسم شاد قلقل پس بی	کم فرا قلدن بوجان و دل غین غسم
اگر انا نریک که فزک یقده کولم شهر	بس بو فریادم نمن در دیده قدن غم
و عده قوای کول خوش کور لوم کل بود	دو نکی کچی طکله غایت بس بوم خوش دم
زاهدک محراب ایچده فکر طاعت راشی	عاشقک معشوق اوکده چنک وزیر دم
بون نیم دارم جهان پسین ای کولم الن	دل پسندر جان پسندرتن نیم دم
بر نظر قلقل نسیبی حاله کوریم بجه	پوزلری فریاد و نالش کوزلری غم

وله ایضا

چن که پسین دلک نقاتی آیه دشر	قمر سحابه کر را قتابه پیاده دشر
شش آیه بجاک طلنی و کولکله پسینه	دشر یک اینیلن آیه شول حمایه دشر
نکده کور که نه علم البیتین امش کوزلر	کمانه قار انک کم کوزی بریایه دشر
سپا بجک دن او تندی که نادره چن در	اکمر که سلسله پسندن صبا حظایه دشر

خطا در آیین تقوی سوگند آید و بد	بر حق عاصی که در کم نجه خطایه دشر
اگر چه زلفک دایم بلا آتش فاضل	بود که کم که کلب دشمنی بپایه دشر
جهان معطر او لرزه سپرده بادضا	کله جو حلقه سی زلفک سپر سایه دشر
کد اباشنه و صالک سعادت و دشر	اگر دشر به خیم دگ غنی کدایه دشر
عجب شرباش ای سیاتی لم یزل مشک	که خوشن آید راجن آتی نه مود یار دشر
پنسی یاره اولشی اولدی سکره کم	دو تشی یورکی یاز یاز قضا یه دشر

وله ایضاً

دشمنه یوز که زلفک حبابه پایه دشر	کوشش بلوت که زلفا به آیه دشر
کو تو نقاسینه یوز کدن که نورال یوز	دو ترحتلی سپادن او ترسمایه دشر
بوده یاقین ای جان شانه حق بلر	که کیم که در دل نینه یقین شقایه دشر
ایچره زاهد و عابد لک مامدن	دوره ترک ایوه زهدی و موی دما به دشر
یولنده عاشق پیکین شهید اوله دشر	چخن که غمسن ادخی اول تشنه پایه دشر
اگر که چن او کرایک خطایی خوبلر نی	قاسکده درد کل اول کم خطایه دشر
بو کون پیسیده که کیم تشنه بکین در	زکات چسکی در کل که بو کدایه دشر

وله ایضاً

بر داخی کوز مک شکار کولم ای آرزو	چسته دره فراک درده در مان آرزو
کر پشی آرزو لرسم ای جان جانا نم نوله	تشنه و صکک بخار ای حیوان آرزو

ای یوز که بنت بو یوک طوی سوزک آب حیا	قوللوق انک تابو غنکه حور و غلمان آرزو
تا کپستان ارم رچسار کی جان کوزدی	لبس عشق بنی عاشق کپستان آرزو
کوردی طوی غنچه سیمین و جویکان زلفکی	طفل و حم نلیم اول طوب و جویکان آرزو
کو کله آرزو لدی که وصل جانا نی نوله	کیم یقین در آرزو لر دیوشن سلطان آرزو
باخ آفر خسته نیمی یک خیال نی	خاطری در بند و زندان حور و غلمان آرزو

وله ایضاً

تعالی شاه چسک صفاتی کم معلاد	که الرحمن علی العرش در اول صبح معلاد
بو چسک اثر اکنه و صالک لایر کما اول	بن آشا و صند قاسپ که عرض انک اولاد
حروف عین القابک بو مائیت در رجون کم	صفات ذالک حکمش بو اسمایم سما
ازل کونته رچسار کشتی کوردی پست و لدی	عجب میدر که اچر لر منور اول سپید
حکیمک شربی اوله کورک سودا سپنه باخ	و صکک شربی ایسترد ماغده نه سودا
وجودم لوحه یاز دم سیکه عشقک حود	نه پسن ای منشی آشا و وضع و بون آشا
بجکدن بلکه شرح اولدی الم شرح کک یار	جماک شمنی بس در یجا ملک بلکه ط در
معتبر زلفک قدن قیدی بابت اویش در	که سپجانا لذی سر انک شانه ایدر
یه میضا ایش چسک که موی در انکه محرم	تعالی شاه اکبره و انچه طور سینا در
بوزک خورشید خاور در انکه مطلع در ای	نه شمس لم یزل سن کم چسکا دی بختا در
بسیکس بو کون دوشدی کوزنه دشرک کی	زهی پاکیزه کویر کم حسیطه کوزنه دریا در

وله ایضاً

فرقت پانجه کو گلک یورکی پاره پاره	بغری کرد عصب دن کم نج پاره پاره
غمه دین بو عاشقه لطف و عنایت ایله کل	ای بت اگر چه یورک مرده و پستک خار
یاره لولایله ی بنی جوده سی اغولوبک	یاره لو قویه یارکی درد نه کورنه جاره
بن نه طریق و درد الوجود و جفادن او ستم	جو که همیشه یارک جو و جفا سی یاره
چینه و عاشق ایله ی جاننی یار و یانه دیر	کو که نه فتنه لور و راو که خوشه یاره
ناز و کرشمه شیوه سی یخدی بنی عتاب	دایم اشک عاشقک ایشی بودیم و کار
زود بختی شک و کز نه بر خشم	کل چک آنی کناره کم میلی انک کناره
آی و کونی زو جب الیوز که نیت الیم	چن رنگ فتنه جونای الی کون کسپاره
عشق رنگ نه نار ایش کم کورن آئی ستم	بجده فر ملک کبی و جی بود پس ناره
زرق الی شیده و صوفی لغ و زره جی ایشی	شول کشی نمک که رغبتی شول ی چهاره
زلفی نه یوزون آله ی من جان و می نسکی	اصلنه فار شودینه جعتی شول عباره

وا ایضاً

کو گلده نیم عشق جا ملک ازلی در	شول پسندیم اولدی ازلی لم یزیله
نفسی من در که یقین بنی بلدی	حقن بو مقامات ازلی بکده و یله
سر کیمپ که نفس تانی بنی بکده	انکار نه پیل با غله کیم تو سیله
ی یوزی تر شول کی زاهد یرون ال	پاتی بکده دلو شراب سیله

ای یارکی دینی و عشقی پستن کل
ایندره دی باشش احسن تقویه فراز نل
اوراک او مرصود که کورمین سیله
صاف اولین التون کبی مرکه جهانه
ای عشقه فدا ایلمین جاسیه عاشق
عاشقده ی نمک فانه بند دی الن دوست
جون بولدی پسی به ی عمر سحرک دن

بول پسندیم دینه یارک سیله
آئی براخن لعنه انک جد سیله
شول معنی کیم حسن و مالکده سیله
شول یوزی قرا قلب ایش آدی غلی در
مستوقیه آدی و در که مشتک علی در
شول قانه کیم دایم انک بمن آلی در
شول در لکی نسل که زمان اجل در

وله ایضاً

پسندیم تارک انه انوار لم یزل در	یوزک جهان احسن بی مثل یوزی در
عزفشان چک ل شول کون مینم	عالمه آدی انک الا ابد ازل در
عشقت ازله ای بان قابل کل زوال	نخون که ملک مشتک لکی بلاطل در
ای با دیتیم لعل بک شرای	اکراه ایدن بو میدن معینه ایشی غل در
هرک اودنه شول کم صاف اولدی و خالص	آدی ایکی جهان یوزی قرا ز غلدر
سن جان و جله عالم استباح ایش مستلدر	جانیسز بدن در لک کیم بوزنه مثل در
ای پسندن ایرد که کلم و حشی ایکی جان	عینک مجب غزاله چک غزل در
بان و ایکی جهانی طسرح ایشن بویله	دینی و آخرت بی علم و بی عمل در
ای بختک ریمی معلول و علنی قویله	اؤل بوجو سری بل کیم مبداء علل در

او چنانچه جو که خدای باری و دای و دای و دای	لعلک میگردد در هم غم و غم و غم
چون عالمی پستی خود تو روی شمریدن	و حدت کی قیاسی لیست اجل
و ایضا	
پیشم بچشم غم می دود افک کوشیدن	بومیدن ایچک نقل حدتک شکریدن
بسیار مشکین دمنم کم معطر قلش افک	معبر زلف پر چنگ عبیر و غنمیدن
اگر چه اهل توحید بچک جبل المیتین اولد	سواد الوجه فی الدارین انک سود اولد
دم میسی کی نطق در لای جمله اشیا	بو معوجان فزا لعلک منزع جو مزیدن
قیامت قوتی چسکدن جانندی صورت اولد	بو غوغا که یا یلدی انک شور و شرمیدن
بهشتک اسود یعنی که حور العین در	یازمش خلعت بر آیت جمالک دفریدن
فقیه ای چمن صورت پستی مبهودا اگر بلز	جو عاپسی دیو ملعونک خطاسی مبریدن
یوز که رقل موار الرحمن بچک عالم القرا	عجب ثول جانرک جانی نه کالک کومریدن
نکارک ز کس پستی نه قنار عین امیر کیم	نجه روح الامین اوسر و کخاری مبریدن
کل احسان عید اول قربان که قربان المین	آلدی قطره عید من نه انک المیزیدن
جبالک محنتی جو خدر انک در پیر من	که حدن دو شکر لک محبوب انک در پیر من
پستی ماسوی الله دن کپلدی لبری لبری	پستی نیلون ثلثون غایت دبر من
و ایضا	
عاشق قند کمره الی ایللام پیر	سرخه پکن ایلپه عاشق امیر

معشوقه کنک نظری بولمز جهانده چون	سریر ده کیم آنی کوز بهسن بی نظیر در
شمازه و کعبه معنیده فرقان	معنیده بالغ اولمش اول کرم پیر در
عشقک یولنده اوزنی خاک ایلش فقر	آدی جهانده چسر و صاحب پیر در
ای قانده تقال او چون قرعه پالان	دوذر عرسه کی که مبارک صمیم در
دینیه مال و ملکه آلدن ای سفیر	کیم دینی کنک منای غایت جتیر در
دوز لو جهانده پسلک انک کیم معنیده	سرین بر که اولدی میده اسیر در
ای کعبه کنک جهانده عاشق نیاز ال	میدان عشقه کل که معینان حیر در
مشاققه دلپذیر در انک بخاری	معشوقه دن همیشه جفا دلپذیر در
بر کیمپ کنک که یوز که آبلدی کوزری	صاحب بصیرت اولدی وادی بصیر در
آفاده و دوشی غلغلده چسکدن ای شمر	آفاده باخ و کور که نه آه و نشیر در
طرح ایلدی پستی یو کلد و وجودی	کور آنی کیم نه غنیم اولمش فحشیر در
و ایضا	
ساجی مک شبنده یوزی ایکی شقه لک نمر	بو پوزی یمن بلر کم بو طغر نجه نظر در
قره ز لعلی رخ اوزر کورلی یوزوم بخارا	دون ال کونم همیشه نمی شام ال پیر در
بنی قن تشبه شکر و نبات و قند	آدی اهل دل قنده کوزی باغلو جانور در
ایکی عالمک وجودی یا یک تو زنده کمر	بو ساخته کم بلر کم بو نه قیمتی کمر در
در جمال چسپی کور کیم اورر آیه طغنه یار	بو زحق صورتلو آدم بو نه معنی لوبشر در

کوزک یوزنه با فتح و ترقیه و صوت	کوزی کوزنک فسی بو کوشدن اول
یکایک بلک غدن بجه سایر و اولیم کم	دکوزن بیکه شقای بوکل اول شکر
ارمک کلن قور ددی قتی تته پسنک	بو پسن برک رخن کورده بخیط و ترور
کونک یکا غدن او ش بکرم دوشندی	نه بلور بو عالی شول کم قره کوکلنی
جنری بن جنیرک جنری اوزدن اولر	نرم پسنک ایشکم بو جنر مجب جنر
انارکم اودنه بجه یا پسون پسی	برانا الحک جرای ابدی جویانر

وله ایضا

شهابون صورتک فرمانر	اول اون دورت خط بزم فرمانر
قتله کر پلک زلفک پوادی	دلیل و محبت و برهانر
صفا شده مینه کفر زلفک	بیاض و جدا ایستادنر
رنگ و جهنم کی اول بی خطک	علی العرش استوار جانر
نه اوجون ترگی قفسون پسنک جان	از لده چونکه جانک جانر
کل ای درویش اولن دور قره	سوزک دوران که خوش دورانر
بو کون جون عید اکبر در حالک	پسی جانی خوش قربانر

وا ایضا

بی و پسین میم اوجون بشارت	الف و لام و می اشارت
الرحیم ادخی اکل الرحمن	پش و کم یوخ که کنج حمت

۱۲

۷۵

یکه معنی مترال کتاب	بولی یک نقطه پسند صورت
اول ام کتاب و فایده	که معین بلند ی غفلت
تلفک پر قل و اول دور	قل و فایکد و حال آلت
تته و ارایه معنی و صورت	معنی ال بلر که کپوت
صورت و اخای جان معنی	دادنه سورانی نه شربت
نه مرکب دوزر کور اول استار	سرکیم آپسرد و لود حکمت
سلی یا پیشک سر ایشاک	ایکی کپسیر اذ و حدت
اول کی کیم بو پیر اولدی درک	پن ذلک باشد غفلت
یه ی آیت لیدی خط تمام	یه ی اعضا که یه ی امت
یه قاتیر ایدی اخای کورک	انکه بو یه یه که آلت
نه دریدی بلد لک باری	نه در و صغی یا نه مینا است
کشی شکلی مصور اتمک لک	ایکی عالم اچمه و شوت
دیر موحسدر و محقق لر	بلمک و ایشک پسات
عالم اولن در ر قوی انان	یه و عفریت چن جهالت
نسی اکل بویدی سرفدن	جن نیکیز اتش صلات
ویو حیوان ناطک حقه	قول و قران بکسم آیت
مصطلاح استماع انیا نه	ظفر و قح و اخای نصرت

دادک اودی یک شغافین	ارتنی یک شمع طاقت در
شربتک تشنه سی او فحشی در	یعنی سودا که اول فصاحت در
آدمی یزدن حرارت دن	دانی در دجی سی حرارت در
جون سپیدمان فاتی بلدی	بس انکه انیس و جان رست در
نردبان بولدی سیهیم	کندی در رنگار قامت در
کله دی پوکر و محمد کوری	کوره و آخر شوکیب کامت در
مصطفی و حنه انجمنه	دیر جملواست شرط فادتا در
کرم الله وجهه که سیله	نکه دیدی جهانده خدمت در
شمس کبریا آدم اذقیله	که عظیم و بلا و افاقت در
بر کونش در نیسی کم اکم	نجه لرزه و سپید چهرت در

وله ایضاً

دیزه فراگدن کوزم پیشن دو کر قان	کعلک غمندن و بدم باقوت و مرجان
یانه ردی شوکت جانی دله ی فراکت نبری	عشکت بلا سیلانه کور کم نه طوفان
ککل اوتنه یار کی حالن کور اکم صور آنی	شوکتدن ای دردانه کور کوزدن نه عمان
تو مک کی سن اته کم قیلش ی طوفان قویعه	سپیداب شوخی سوله کیم چشم کر یا
در دکن ای جوری لغا شتاده شول شانی	کم شربتدن نفس یک در لودر مان
تا انجو صور ملود شک کلهش خیالی سینمه	افزندن اصدا فی اکم لولو و سلطان

سکین چیک جوکاته جون باشمی پویشتم	نعلک بلا پسندن یه اول طوطی و کمان
لعل لبک قیسری پیلر پیسی جانم	شول و ملن کم صایه سن خراب حیوان

وله ایضاً

ای بلن حکمت صفاتن پسر اسپاسی ندر	یا بوا سپادن مراد اولن سپاسی ندر
پنچون اولمش مرکزناک عجب میناشال	یا بوطاق نر کوکب سفت میناسی ندر
نسییدن در قمر که بدر اولر کاسی طال	سیری خورشید که بدن پاشنده پودای
مرصنوبر و بلونک عالی نه قنده و بحال	مر بر آمو کوز لنگ زلف مظراپسی ندر
جون جنادت خنده موجود بر حقد و عین	مومنگ بس بسج و کبرک کلیسی ندر
یا ز لور کن صورتی اشخاص مردم مختلف	متفق اوله و غی انواعک میولاسی ندر
چونکه قنک ذاتن اثبات اید و مرابیان	عاشق حق بیند مردم بود عواپسی ندر
ظاهر و باطنه چون بوجه حقندن اوز که نو	یا بومود اکم ر ایرد و غوغا پسی ندر
ای سیم چون یکا حقندن لغا در اوز که نو	نار و دوزخ دن نه غم فردوس اهلایسی ندر

وله ایضاً

ی قطن دعوی که صوفی نیم فتو خاکت ندر	کر صفا ایلند نیک حقه مر اکم ندر
عارف نفس او پنجه کپ بولر حقه یول	دعوی عرفان ادر یک کور شربانک ندر
ولیدین فانی اوزندن مرتفع اولر حجاب	فایم و پسین عیب بوزرق طاماک ندر
بوریا ی طیبیه خروندن یوق حاصلک	کج بوضو ترن اوزکی تانی کور ذاکم ندر

نور حق در آورد لاف ای کند زدن سپر	بمزد و ک چون پسند اول مصباح مشکاک در
پیش پس صورت صوفی لغی دکان کسب	بوذن اوز که واراپه کو شکر اما تک در
بونه پس محکوم نفس شو پس ای الهوس	کسید کا فردمه بوینکه کور لاکت در
دعوی ایله پس کین سیر و مقامات یلم	بلزم ای خربو یولده بند کوک اکت در
جون بولمیزی ریا عالمه بر صاحب کمال	ای نیسی سوزی کس بوخه معالاکت در

وله ایضاً

ای خلک پیچ المانی وی لبک با طهور	وی جمالک پرتوذن پیر سر عالمه نور
وعدیه يوم القيامت اندی حقن عارفه	روز حشر اولدی چندی و حدنگ گویند
خلقت شانه منزل اولدی امری امجد	بلدی شیطان بود زک شکر فی اولدی مغفور
شبه دن آیین و اهل پیاجه اول قل مجده	لیس مقبول الصلوات القلب الیابا محصور
خاطر جمعیت اول زلف پریشانند	شول جیت دن اولدی خالی خیالک از خطور
عیمه کلز جاکت ظلمتی بر شمشیر	جواکی عالمه پسین مردم عینده نور
حمد لله کم نیسی بولدی یارک صلی	فایز اقبال از غم دینی و من حشر النور

وله ایضاً

یوز کدر لوح موسی قاسک طور	خطک فرقان یوزک در رقی مشور
کلام الحک اصلی در شو خط	جمالک لوحه در اولدی پستور
صیقل در کفر یوز کدر ایمان	ز کفر ایمان اولر ظلماتن نور

۷۵

۸۰

جمالک کنت کنزی سن ایاجان	نیم کو کلم خرابن قلدی معور
کورن پسین نیم عینده یارب	نه ناظر پسین نه منظرش منظور
بو یک طوبی دودا عکاب جیوان	رطبه رشت عدن و خطک حور
پنسی کپ سوزنی فیکل تباع	نه فضل اولدی بوجده فضل مستور

وله ایضاً

ای یارب یوز کدر رقی مشور	محمد شاه دین اولدی و مشهور
طواف امر اولدی من بیت الحقیقه	رسول اولدی قدیدی معور
صفا کدر بلورم کعب مطلق	زیارت الیندر اولدی مغفور
صیقل جبل المیتن در صورتک عم	هدایت شمعدر که عرض ایدر نور
یکاک عک مانع در جنات حدنگ	یوز کدر کشف پسین جیت و حور
پسوک پستانه عینک سپهرین	روانه رپسل اوشت مجوز
پیچ بوجدر شیرین دیانک	که صحت بولان دن صوریه بخور
فکله کر پلک شکیں صیقله	وجود کدر سیلیمان عینو کدر نور
انالحن دیدی زلفک دار لغدن	چقردی کو که فریادینی منصور
صفا کت باطن ایلادی روشن	که عالم دارنه اولمادی مغرور
شول احسن صورته انکار اولدر	عزانه لدر که دوشدی تنگدور
نسیله تجلی قلدی غمزدک	کوزینه نور کو کلین اندی سرور

وله ایضاً

ای یوزک پیچ المثنی نزل الفرقان بود	وحی مطلق حق کلامی ق و القرآن بود
شول حیات بائی که بولدی خدائی غلغله شد	بولتم لعلکد یعنی چشمه حیوان بود
ی ارم کلزار یوزک وی دواغک سلسل	عاشقک رضوانی پسین و دغه حیوان
زرق و تزدیرک زمانی کیمی لای زاهدان	عشق طاعت قل کم اولدی حکم انکدن
ی قلن توحید و ایمان شرک و کفرک ادا	کل بوزیا صورت قل سجد کیم ایمان بود
احسن توفیق انکار ایلر ابا پس نه فقیه	شول عزاز ملک که آدی حق دی شیطان
کردیم حق پس نکار اعضاء الطیلس	در دیم انبان جو سینه عقلم کیم انبان بود
کوزلرک افند و نورک آیتن قفسیر ایدر	ای بومعین خبریه صورت رحمن بود
دبرک یولنده قربان اول فداقل جان	ای بقا پسینه جان عاشق جادوانی جان بود
عاشقک باشیده او نیز اول نکارک رلفی او	عاشق اول میدانه کل کم توب ال جوکان بود
عشق چون درمان بولنم کج اکلدن ای حکم	کل بولنم پسینه دل کج اکل اول درمان بود
ای دین خندان اغزلویمش اول کل کلمه	کل بورخپارک کلن کور کم کل خندان بود
کل نیسینک اندن باوه نوش ایلد کیم	ما یزالو عشرت اول در غصه نیر دوران بود

وا ایضاً

لعل با یک چشم پسند آب حیوان کرلودر	در ویا تو تک دن ای جان در و مر جان کرلودر
ملک شیرین دماک نی اگر چه نورال	آچار پس ارنی لیکن سپهر نیبان کرلودر

جامک جانی نمکد بر بوسیدن ای نکار
شول خدمتک عشق کیم جانده اوردی کوزلرک
عنبرین زلفند و یوزین کزلب درنی
ای طلیب عامال چک چاره اکلدن کیم
قانع اولدی در داله پسندن شمی نیکار

شاد اولر جانم که جانم دایم اول جان کرلودر
قان کدریور کدن اما زخم میکان کرلودر
شب نقابند همیشه ماه تابان کرلودر
عاشقک جاسته دایم درد جانان کرلودر
شول جستن کم پسنگ درد که در مان کرلودر

وله ایضاً

کرچک ایک کل ایستیه تابلدین نظر
کنج نهان آشکار قلدی بود مد قرار
کنج ازل بلکله مژده سزار صورت
الوج و سلم عالیدن عالمه جلد و ارق
ایره کله آدیه علنی ظاهر ایه
غیر تنی بن کیشی قورخونه رنه پلن اول
علم لدن طلب قلن چشمی خضر صنت کرک
بان و دلدن ورن کشی عشی اوزو شکار ایدر
دقی سعادت ایستین تاج و کمر طبع قلر
خالص و مخلص اولمغه ترک ارادت ایلد
شقلنی حق دو غور منجه قبا کرک بودم

بر نظر ایلد دودلو کور که جهان نهر نذر
کجی کلن قفا و جون کور که اکلد کسفر نذر
کلدی بزندی جمله سی کور که بونی کور نذر
علنی ظاهر اکلد زیر ال بوز بر نذر
جمل مرکب اولیسه پله بودم سر نذر
غیر تنی بن کیشی قورخونه رنه پلن نذر
جام السته ایه و چین آب حیات او
اندیشکار ادن قوشه قوت بال و پر نذر
فرصت بر نظر قل تابلدین پس نظر نذر
ترک ارادت ایلمن بلدی که شیر نذر
طلعت ایچده کور و بن بخش ال بوقه نذر

ملو نو

شمعی کور بخیر پسته نه ارغادی	براکه پور و کور بخیر دید که ترک پسته نه
مهر قنک کلن ورن طوطیه شکر آستین	کور بو پستی سوز لرن بیلده تازه ترند
وله ایضا	
وصالکی دین جان اله جاسینه نذر	شول آب کوثری ایچن نذر بوجانی نذر
بخت ایله عشق نذر نذر پدی	شول آتسی بوزیانی بلزیاسینه نذر
جما لکی کورن ای روضه کنک پستی	ارم سرانی یا صحن کنک پستی
رنگ نقاشی جانی که جادوان اولد	بو جسم فانیه ایرغ نه حاجت آتی نذر
بروک جاسینه ازرو لسن اولد	جمنده مرزه بتن پر دبو پستی
تشت بلانی باخن یوزک بدری نذر	زواللو کوشش دیار بر آسمانی نذر
سنی بشردن کور کور جوهر سن	بو کانیاته نه باخر بو بحر و کانی
حقیقت ایله صین البیتین عیان اولدی	یقینه او عشرین ایرغ خطا کانی
مکان پر اولدی نسیمی مکانی بو خدر	مکانه پشمین اول بی مکان مکانی
وله ایضا	
بحر محیطه دوشن کیم دریای اعظم اولدر	آدم دن اولد غافل بچون که آدم اولدر
روح القدس دمندن شول مود که درلد	معینه شویله بل کم صیغی ابریم اولدر
اپر ارنکته کنز اسر پسته محرم اولدر	آدم کرک بو پسته بچون که محرم اولدر
کرک رک او خدن براوخ بویانه کور	چون کم بویاره لرنک زخمه مرهم اولدر

۸۵

۸۲

صورتی کور به لبس معشوقه دروین	معینه بیلد بلکل عاشق و انجی سم اولدر
نمکینه شاد رخ در یارک غمی لبس کن	عمیکنه جوخ بلغم یارک غمی غم اولدر
شول عارضه کیم اولدی اینه مالک	عالمه شک کل کم اپکنده رجم اولدر
قالبیلده زلفک جان المهدم اولد	یعنی همیشه بل کم ارواحه مهدم اولدر
منصور اگر چه حقن رپوای عالم اولدی	اندن اکه نه غنم کم رپوای عالم اولدر
با پشیمون نه پلوسن انقاسی تی سچک	شول بانه سورانی کم بلدی که دم دم اولدر
ای کعبه حقیقی عشق نه زمرم ایله	کم سو پیش نیی ایدر که زمرم اولدر
وله ایضا	
یارب اول یوزک چراغی شمع خاوند	یارب اول سروکی کاغی در داحمدن
یارب اول مشکین سلاسل کم نقاب اولد	مشک تاتاری دیم یا غنبر تر دن
شول دود افک کورنن اسر و شوق	یارب اول جامک شرابی آب کوثر دن
ای شکردن وروین شول جان شیرینک لی	بانه آتی بخشیدن سور کور که سگردن
ای صبا عیسی نفس در جانغرا بونیک مجب	بو عزدی ارواحه یا شول زلف غنبر دن
برک نیرین اوزره یارب شول دهمش انجول	صیحه دم وقتنه دوشش خیر در دن
زاهد ایدر پوره خوبی غمک یوزنه	شول حبس یور کلو آسن و خیر در دن
دلبه ک جوری دو کمنه عاشقک بخش اولدر	بخت ایدر یارب بوجوری بو خیر در دن
حکلی کم یاز ایدر پسته کوشش اولور افواکه	شول لبک دگر ی غیب تر یاک اکر دن

۸۷

شول سعادتمند که کیم تو چو امانت پیلنی	طالع پسود ایش با قوت نردن مید
آدی محو اولدی پسیمی یک قلم یک دفتر	ای بود نردن خبر پس اول بود نردن
وله ایضاً	
عشق یولنده هر کم اول یارینه جان نشان کرد	عین یقین بود کم اول حبس بی گمان کرد
پروندک حکایتی ایشید لی بن ای مسم	پس و کلر خیال جبره دن ارعوان کرد
یار خیالی دهم کم کوز لری مک خیالنه	اب کبی روان کلر یا شکی دوان کرد
ای بی عیب اذن کشتی عشق ایشد نوکته	خوب لری مک خیالنه دره کو کلر جان کرد
یار اله صحبت ایملک بر دم ایکی جهان کرد	دولت امان که یار اله صحبت جوادان کرد
ز کس شوق اول مسم قننه آخر ایلدی	پروندک کوز نجه قل نظیره ی روان کرد
کر بک او خیل یار لو قلدی پسیمی کوزنی	کوزدن امانک یو مال الخطه بخطه قان کرد
وله ایضاً	
قامتکه الف دین کوزد اوزدن خیال اید	کیم که اودر دصا لکی آرزوی محال اید
اول له کوزدن ای کو کلر ساچمکه کوزد کیم	اویچود جمنه پس آنی اویچو نی بو خدای اید
زلفنی خاک ره کبی پسش ایغی الله	کوز نجه خلق عالمک عمرنی پایال اید
یوزکی پسترای مسم خلق جانه پردی	ناگورده لر که حق نجه صنعنی بر کمال اید
قاشی اله شول الله کندیدی سکره دین	که دوزنای و بدر اولر که اوزنی ملال اید
امک اله مال و ملک بر جود صنم ای صنم	کیم که اودر جمالکی با طلب وصال اید

۸۸

۸۹

شرح غمی پسیمی شول کوزد قاشق پیاده	کوز نجه مری پسکاشق میان حال اید
وله ایضاً	
کلگون زحک کلی سمنی شرمسار اید	یوزک خیالی کوز لری لاله زار اید
ماه اوزره زلفنی کجه داغتمه کیم سین	اشسته روزگار و پریشان رخ زار اید
افکار الله ن آدایه رم مرفس ولی	جوری همیشه عاشق میکینه یار اید
زلفک نه دایم و غمن نه اویخ در که کوز لری	عاشق لری امانک همیشه شکار اید
زلفکده کیم که کوزدی حسک قیامت	پله بچک چبانی ایرخ شمار اید
سینه کرجه جانه لعلک می اچور	چنگ شربانی در که بنی پشته اید
کل کل که شمع نار فراقک چر اید	کار ایلر بودر پس که جانه کار اید
ای چین کنار نقشه حیران دست او	کل شول کنار کوز که نقش و نگار اید
ای عاشک حیا قی و عمری بچک امانک	با پسته در کم آذنی سنگ تار اید
بودنی مک میندن اوش کل خار نه	عشق شربانی در که بنی پشته اید
وصفکده مریخن که پسیمی آچر آفر	جو مرد لندن آچر و کوسر نشا اید
وله ایضاً	
پنسلک ابرنده یوزک ماسنی پچان اید	کافری ایلا کیشش غارت ایمان اید
ای کوزدم نوری کوز و دم دن کتیر رخ اید	جانغی یاخ غمک نلوکت بنی کریان اید
بشرافشان زلفنی داغتمه پسین اوزره	عاشق بختن پریشان حال و میر کرد

۸۷

۹۱

کر چه لعلک جان و در جان پنهان کر چه کونشدن در تابد ماهک طلعتی کل بنی قورتر ذرا فکدن که کافر جانند جان اله ایکی جهانی در کنار کصلین ال لعل و مر جانی کوز و مدن آخیدن دردانه پور و دردک شستی در مان حکیم عالم کر یکا ملک چهر شدن بغیم پند حکیم زلف و خاک کدن پسی ایچی قلدی تمام	کوز لک پود امیندن ابر و شرفان ای فرخورد شیده و مای طلقک تابان دامواتر اول عذابی کم بکر جبران کیم بوسی قلمن سپر مای سی خیران کوز بوانغای بکر کم لعل اله مر جان یار و سورانی که عاشق دردنی درمان یار و شورانی که عاشق دردنی درمان شده یوز و کدن پان صورت رحمان
--	---

وله ایضاً

تابد و یوزک تابشی به درد و جاپطعن ای سپر جبران ملک یارب نه جانده کم یوز خورشید تابد و یوز و ککر طعن ابر و محب باد صبا عیسی که کر چه در لدر او کوی عشقه ای آرام جان کو کلم اگر چه پیار بکر و دغا کم یوزنی آیه پسی سوزیدن	فرخنده خلک کو لکسی لهما طعن ابر بر او دلش آید دق و در شش طعن عالمه روشن در بیکم سلطان که ای طعن عنه نشان زلفک دی باد صبا طعن ابر بر رخ ایش عشق او دی یوز یک شفا طعن شوندن که مر کم یوزنی کور شد رای طعن
--	--

وا ایضاً

کوکلی لسیع اوله کم نور بجلی بلر	بو پوز و ک شرفی پنایه سوریه بلر
---------------------------------	---------------------------------

یسی کم بله دکنی کر به بسون بله سر داره حج مخ بو فادارید منصوره و دو ای ورن کو کلنی چن نقشه اول صورت سوزنک کوز کوسی چون مومن ایش آج کوز آخرت ایلنه سور حالتی آخرت جنت اعلی ال حور و لقا کم دوقنی ای پسی نفیک کر چه پسی جادی	عافک عقی بن بلدی که یسی نه بلر اول انا الحق دیکم سرنی دعوی بلر قدرت صنی یازن نقشنی مانی نه بلر تا سکه کشت اوله صورت که معنی بلر که بو یولده اوله کم یولده شی دینی بلر جشک ایلنه سور جنت اعلی نه بلر مجزک رزنی ثول میم ال عینی بلر
--	---

وا ایضاً

پر سگ بلن ثول خطو عالی بلر فانش کوزی مجزک و می پس دراک نقل در روایات ال و اعظ او زادر پوز کر چه عیله شانه یازم اول شامه بن چن صورت ملک و صنی در ای س نور حک قیمتی حیره یان جان پوز ول صنمک صورتی کم که عیان کوری نزل اوله رشک شانه فون و القلم ما فظ اگر چه او حیر یوم نیادی وی	حاله خیر اولین خنده بو عالی بلر اول بلز آیات کم عینی و والی بلر نجه نه سویلر اگر دغند می مقالی بلر چپنه ختم اند و کی جل جلالی بلر کم که جو است در اول بو پوالی بلر فرقش جکین جنس و صالی بلر خنده بو و چه چس ای بو جمال بلر کیم که بو بدری او حیر برومالی بلر من بوندن اسیه انکه پوز که بلالی بلر
---	--

وا ایضاً

کوکلی لسیع اوله کم نور بجلی بلر	بو پوز و ک شرفی پنایه سوریه بلر
---------------------------------	---------------------------------

گرچه پستی بگویند جمله سن اولدک و سیه
 کیم بوسوزی غمیسم ایدر یا بوخیالی بر

وله ایضاً

لکه اهل نظر چشمه حیوان ددر	گرچه اجماع حوری جسمه اکه جان ددر
سکه بوپسن و جمال الہ ایا عین کمال	قورخ و لر حق دکره دندی رانسان ددر
صورتمک و صفتی سوردم ایدر طایفه دن	معنی ملک کوز کوسی و صورت رحمن ددر
پنک عالی بریشان دد عالی اکه	اندانه اجون مشک بریشان ددر
بر قن سقیمتے مرکیم سوردم ددی کم	کنج قارون الہ سم ملک پیمان ددر
دشمنک آدنی عاشقده سوردم کدر	ایشیدین جمله زکافره پیمان ددر
سک دکل کم یوزکی کورمش اولک پسی	حورینه بکرده لر یوسف کنعان ددر
هلی ملک و قنہ انج قن رنظری	قلیدین انج می یا قبل الہ یکپان ددر
اغری ایدر آندیشہ جن واقف اولر	جون عقول اهلن اکه نکته پنهان ددر
ای نسیسی دم عیسی دکل آیه شک	نفسی دوعسری لره پورنه اوجون ددر

وله ایضاً

بلدرک قنہ ز شکر ددر	جان شیرینه کورن لرد ددر
ددر کم دیانی یوزدر املک	مخبر لر عجب خبر ددر
اهل معنی خجسته صورتمک	معنی و ایت الصدود ددر
عنه افشان سچک له غنرکه	یا سیمین اوزره مشک نرد ددر

۸۵

۸۶

کرچک او غری قشک یاینه	عاشقک پسینی پرد ددر
حقن ایراغ ایشش کورالرم	پسینی نور حق بشرد ددر
کورامک یوزنی آلمک باخ	اهل معنی بودر نظر ددر
حان دمش لرد و فکده سی	بوسوزی کورنه مختصر ددر
شاه بکرده ددر قراچک	عاصمک یوزنه پسر ددر
قنہ دوشدی جهانه یوزکدن	بو جهندن سکر قرد ددر
ای نسیسی محیط اعظم پسن	کرچه الفا ضحک کهر ددر

وله ایضاً

دبروک زلفی شبنده ماه تابان کز لور	عزیزین زلفکده دایم عنبر افشان کز لور
سور تو ملک صغیر پسند یاز لور در انافق	حرف حرف ملک یوزنه چشم قرآن کز لور
بلبروکدن دایما اقربیات جاودان	شول بیدن بلبروکده آب حیوان کز لور
دوغردی غنرک خدکی بغری قان ایدی او	شول شوک غنر پسندن خم میکان کز لور
کوز لری کورمه املک کم کورمه نرد کدی	کل کچا غنک چدر پسند نورد ایمان کز لور
درومک چونکد واپسن بلادی اول طلیپ	شول سبیدن کم سنوک در دکه درمان
عند و پیمان ایتدی پیتدن نسی ای بخار	عند و پیمانده و انک عهد و پیمان کز لور

وله ایضاً

شاه لاشریک له سول منمک جمالیدر	لیس کشک املک نونک میم و دایمدر
--------------------------------	--------------------------------

۸۸

چو بهی گریه نمود که کشف حجاب ایروسیه	و چه اشارت این شول ترک هلالی در
صورتی که چو چشمنده جوهر کتوردی عالی	فشته قاینه آنک فاشد زلف و خالی
آخر تک نغمه اوله سرین و بقمه کم	حورله جنت و لقاحله انوک وصالی
گرچه مرآه بر کچه آیه کمال ایرودی	نور قمر ایریزانده کم اول ترک هلالی
هر رنگ نه و جمل قابل اوله زواله کیم	وصف جمالک ای کشش آیه بی زوالی
شبهه لاشریک له قابله پس که نه یون	کوز کویه بن بو کوز کوده کور که تنک مثالی
وصله قناعت انشم دینی و آخرت پیکا	عاشقه شول مشا به نفعت لایزالی
سکرایه کورالکد نفیس ای نسیمی کم	اهل جماله منطقک رحمت ذوالجلالی

وله ایضاً

جانک و خوی سن لاشی کی عدم در	پسندن جدا در ملک شتاد کی الم
روح القدس دمنن می این مریم اولدی	ای پنجر بودن کل کل که دم بودم
زلفک قیرالکوپسندن یوزک نوری کوزدی	مرقده شام الور پیر اوردنجه صبحدم
وارن قن غریت پت احرار بل کیم	مفتوحه ملک جمالی هم کعبه سیم هم
یارک غننی کو کلم کون و مکان دور	نخون که اول بلور یارک غنی چشم
عشق بنی بلا پس بزدوم قورالندن	عاشق در امله و ایم عشقک ایشی الم
ندق و ریادن اولدی بقول اگر نسیمی	یارک بختندن کور کیم بختشم

وله ایضاً

کوزک که بحر معانی نه خوشش پان	صفیات صورت و حتی خوشش پان
قشک کوزک نظری بل که حقندن	حسک نظر کنی بل که جسمان
طریقت اوردلار اسک حقیقه باشلر	حقه کو کل ورجک قش که نشان
بو کنج وحدت کیسه کوصفات کن فیکون	که کاف و نوز ایشش سن اوزن میان
میان کوزک آجه کور یاری بی مکان کور	که یاری کور چکن جوج پسکله پان
حدیث عشق و محبت وجودا پنجه کله	که نون و القلک سری بس میان
کل ای نسیمی سرشته جانی ترک ایله	که جان قفندن اوچر غم جاودان

وله ایضاً

دید ایزه شتاق اولدی جانک جمالن زور	جوانه قلندر کو کل یارک وصالن زور
یا خردی شو فک بزمی کورتا بشندن	جانم سوپنمش در لیک آب زلالن ایزور
یا تمنع کرک سن پیش ایله دم کوزک معصانی	کوز کوزلرک کر جک لیلن آنک جمالن ایزور
شده که حدیثی هم شکر خوش کلمه اول شتادکم	شول روح قد سک منطق شیرین مقالن ایزور
یارب نه جوری جوره در شول ماه تابان یوزلور	کورد که آنک یوزنی کونش زوالن ایزور
عاشقک بازار نه کور کم نجه بل بلبش	شول پونا عاشقک کچون و بالن ایزور
بر حک هلال و بدره کو کلم دلمز تخفنه	نخون که آنک یوزنه کور سه زوالن ایزور
پین نه پسینه و رویان میندن اوته دی	سربرسی شول دلیک زلف ال خالن ایزور
شعنه و قربان اولدی ایشر نسیمی یوزیدن	شول معینن کیم دینه سر شیکالن ایزور

وا یض

یا نرم عشق کن آخر کوز لرم دن یاش	فرغ کن دردی بخودی یور کم دن باش
مدی لر طعن ای دب بائنه قاجر عشقی	سینه به واجب دکل در بنچه ائمه داش
غمه ن اچندی بو کو کلم اولدی نیکی ای	کوز لره تو ش اولالی اول بلالی قاش
زلند تو ش اولدی کو کلم بلدی ائمه لم	زلنگا دجندن نه جوخ جوخ بلد او ش
نپته اولالی کو کل عشقه ای جان یار	پحرم جان مطحن در لور در لور اش
طاقم طاق اولدی یا نرم کچدی عرم اول	درده در مان نه پند نیم یولده اش
شویله یا نرم عشق اودی یور کم ده ای	کم دو تمش شعله پسندن هم نور دم یاش
اولشم درد فراق کن ضعیف اول قد کم	پیم اید فرخیا لکشی نقاش
اولدی عشق کن نسیمی او شنه دنیا دن	سن مراد ال جنانده پور ششم خو ش

وله ایض

کوز لرم دن جو ش لردا دلر پید اولر	میخه دو شش کر یکی جلا دلر پولاد لر
دلبرک بلش کنن سورده شمش خار	در پیون چپنوک کلن جوز یاد مر یاد لر
کیم که عشق حنغتی بلکه شاکر داو	باش قوی و کوزه اسپتاد لرا پستاد لر
نیمی یار د لرتکله دیکن پویه یلر	در مدی لر داد می شاد اولر پید اولر
جون بچ یور که یتدی یور کم درد اولدی	قلدی انه بارجه جانم نوره و فریاد لر
حقه و اجل سن نسیمی کل دکل ایان کوز	لی نهایت علن آجش سر بر اسپتاد لر

وا یض

قله دروزک تکارا قاشلرک محراب لر	صورتک مصحف ولی مشکین خطک اعراب لر
جبره کز چکی از لدن دشره بخدی پرده دن	دو شدی اکت شعله پسندن آیه کوز تا بلر
شخ اگر قسیم حالک دقتر دن برورق	هر سوزم بک فصل اولور فصل یوز بکایلر
عاشق بغری ققندن شربی دارای کم	قیمه اکت شربه قنه قنه العناب لر
مشق اودی اوغرا شتی شمعک جانته کور کم	که ینر که کوز لر یدن آینه پسیلاب لر
عاشقک ایزارنی عاشقده پور کم بوال	بلنه الا عشق اود بنه نمین خواب لر
توبو غدن دیلمدی لرتکله دیکن سویله	باشم جمع اولدی داخی بر بنجه قلاب لر
جون دیلر دی خسته کو کلم دهل المنع یار ال	قوی بنجه پور پور پیون بویله قضا بلر
جون نسیمی جادوانی یار ال بولدی وصال	خوی بنجه دوزر د و پیون بویاش دولا بلر

وله ایض

عانه دوشن عشق ال در داینه او شدر	شکرانه درن جانی جانیه او شدر
یا نمغن اگر قور خرایک شمع یا پتله	کورا تشنی کم بنجه پروانیه او شدر
منصورین جو شه کلر پوز لرا انا الحق	شول صنوین صافی که بوتجانیه او شدر
کتره دن دکن جام شربی نظر دن	هر کپسه که شول زکس پستانیه او شدر
پیش ال سجاده بر سر عید سائر	شول جاهد پاکک که بونجانیه او شدر
بنجه بچک شویله دلو قلدی سینه کم	صلن ایتور وور کم که بودیم اینه او شدر

افسانه پست عاشق افنون الی و اعظم	عاشق چمن اول قصه و افسانه او سر
کیردی حرم کعبه تحت سیم	حانه طواف ایله و منایه او سر
وله ایضاً	
یار و دلبر پسندن ایر و کم ددی عالمه	غانی پسندن اوز که دلبر غانی پسندن اقدن
جون نغم عشقم طبعی در صراط مستقیم	دوغری در حقن طریقم نیلرانه و یادیر
ای که رگگون کجاک جتک خندان	کل که انک فرقتن جانی نیدری یار
عشق انن کل شراب پسند که نرا	کم بومیدن کم جگر پسند پوگر در دغا
کل فراقندن کل ای بلبل صبر اول بغیر	قیش کچر خندان اولور کلشن کفر فضل
دولت پیدار پیدار او غزرای کر جک محب	کوزری آخ کر که عاشقک لیل و نهار
حکمتی کب ایله کل سن لجه مشغول اولور	کورده صورت کور پید مردم بلخی روزگار
جون بقا نیر در جهانک کلک مال و نیته	دولت منصوره یا پیش اسپسته عمر بایه
دوغری پوزد و عذر چو دیک ایچنی شول معنی	کافره اولدی نیسی کین پوزی جون دو
وله ایضاً	
دو تنی کلزار از جناب ابر که نر بار بار	باردار ابرینسان یوز شقایق و اوردار
وار نظر قل کورده از قدرت صباغ مانع	باغ اچنجه و یانه دیوز کوشه ده کلزار ناز
نار و کل نیدری طبعی که غم پرورده	دره جون دایم بولور کوشه کلزار ناز
زار زوی لاله پسند و ازاد اولر پرورده	روز و شب کلشنده و دمنه جز کلزار دیار ناز

یار اگر زلفن جورک کرد و ما دام ام	داده و شغی پسند اولغی ناز و تار تار
نازی چشم شقایق کیر و طرف جوی جوی	جوی جان بر آب عیش ات جون مجالک بار بار
بارغ دیدم نیسی قلعه از پسداد	داداله کو کلک توله جون لعل کورده
وله ایضاً	
یوزک خورشید تا پسندن جهان جلا نوز	خیال لبروک دلبر کجاقندی مکرده
دروون آستانه که یوزی پور و کم بوم	شوکم کعبه طواف ایله و دایم مشغور
نیم رب ربویت بنو طبع مدح و تمش	زیر اولدار مک شکلی بو کو کلک منصور
ایا و لبر تو لایر رسم طبع که اچن اشیا	لطافت معنی پسندن قرازلک معجزه
خدا نغم پسندی دیون حن عطا قلعه	بکده نیمه سنگ جورک میسر
وله ایضاً	
نقشبک طلعت ماه تابان پکزنور	واله و حیران اولد پرخ کردان چکر نور
عاشقک شریطی بود معشوق اچون باش اینه	نویلمک پروانه کو کلم شمع کریان چکر نور
کل کجاک جور پسند و زلف جوکان ایش	باشمی طوبی ایله دوم میدانه سلطان چکر نور
کوثر و کینی طوطا عکد برن انی صورتشم	اغزی یادی حیرتدن آب حیوان چکر نور
کلشن اچنجه صنوبر قاشکن او تنور	قل یازلمش قد و کاپر و خرامان چکر نور
جنت وجودی سکا اولر برابر سنده	پسندی کور تمش بو چاکه دوران چکر نور
نیدر اکبر در نیسی جان سکا قمر بان اولور	باشنوک ترکینی اورشش یاده قربان چکر نور

نسیسمی چن نی بلدی نثر ما ولدی عالم	کوزنده صورت و حسن و حسن و ذکر جانان
وا ایضا له	
صورت تک خط الای در نادان نبولود	دیو ملعون حق و سیغی قران نبولود
سرکه دعوی قله کم صورت و معنی بوم	کوزمش اول یوزنی صورت نادان نبولود
توریتله انجل و فرقان قوچسوک منتی	بوزنوک شرح خبر آتی شیطان نبولود
جن و انک دلی کرجه سیلمان بورد	پسن بله و گک دیلی سیلمان نبولود
کعبه میغنه جون کم بو نسیسی ایره مر	سیغنه بی عددی فار میغلان نبولود
وله ایضا	
کحل تردن کولجک عارضه کادولود	او خطا کور که بجه لاله حمراء و کولود
عینین پسنگه یا دصبا کم ارچک	قوییه کز لکمه کم غنبر سباراد و کولود
قره پیاچک او جی آیا فکریه پیا کولود	یغنه در نافه تا تار که سر جاد و کولود
عالمک باشنه یا بنده یوزنوک شمعون	خالک رحمتی در نور تخی و کولود
بجه نویسه اولین جون کوزی کبارین	قطر قطره یوزنه در کبی هر یاد و کولود
صوفیک کرجه دیانی دولود در پخل	اکچیک بلرکی لولو لالا و کولود
بجه کم جید ایدرم صفت فطکفی یازم	طک دیلی او جندن خمی بوداد و کولود
نانه از اولدی نسیسمی بلعکدن کنگ	کوزلرندن دون و کون لعل مصفا و کولود
وا ایضا له	

وا ایضا له	
عالمکده جام نسر مصفا و کلی در	
عمر زک که دور شهر دن شهر و کلی در	
جون شاه حقیقی پسن اولد و کلی در	
عاجت و کل مشاطه جلال و کلی در	
لم نزل خضر کوشه جام بکده در	
مری نسر که بلدی قدر و صاکی	
پوسته و دودی قانی پستانه کوزرک	
مرآت لامکان که رک افتاد و کلی در	
جان وردی چون نسیسمی بای و کلی در	
وله ایضا	
بو کدر پیده و طوبی و دوا عک آب حیوانه	
بوزک انا فتحد و صیقل و الیمن قد افلح	
رنگ کلزارنه و شوق زودی مغرب و کلی در	
خالک پرتوی نوری نور طه ی افان	
حدیث کور افشا کنگ ایتد رنایت	
و صاکی چهری ناری بی نقدی فراکده	
انوک ماییت ذوقن نه بیسون اولد و کلی در	
بر وجه احسن صورت و بنلا اهل عرفان	
طلوع شرقی زلفک نسیم بنه افشان	
دودانک آب حیوانه و صیقل طلعه و کلی در	
عقول اهل عرفانک انگ شرمه و میران	
نه ماییت پسن ای جان کم خالک خور و کلی در	

سرمه کم با خدک ایسه انده پس انده کور بواکی لک پرده پسندن کج حجابی رفعت کنج آیاته پوزندن کو کلهی ویرانه قل حج اکبر قلن ایتر پس کل ای زا به برو جان کوزیده با شک ایسه کایانک عینه منکر رویت وکل پس صورت حق کور که علم و حکمتدن بزر پس کل برو کل ای حکیم	خج و کم عزم قلک هم و ده الله کور کل بوبر لک روزنه و باخ بو پیر الله کور نچه پس تیر جک بلر من که کثر الله کور عاشکت قلبی ایچنه پس بو پیر الله کور اندن اوز که پسنه واری حسیسته الله کور باخذ و کنجه نظر و عین ذات الله کور پن نیسی منظمندن و کله فضل الله کور
وله ایضاً	
یار می بندن آردی صرخ عذار اوشته کور یا ندی نیدردی بنی یارک فراقی شو یله کم دردمک در زمانی پسین یاره کیمدن استیم و غردی غمدن فراگه بغری شول یاره دن ای کل خدایم آخر پرده دن حج غنچه تک جانمی آیت نارا شو قنده یندر به کیم عاشکت قبله سی یوز و کدر چک بل اللین عاشک و در و جان بیلک روح القدس کر انا الحق پویلیک دن و از اولیم نسیم	یور کم باش اولدی غمدن ایچی یار اوشته کور طاقم صبرم دو کند ی یازم زار اوشته کور جاده سی پسندن در امک در و با جارا اوشته کور یور کم کانی کوز و دن آفرای یار اوشته کور کیم بنی شو قنده بجران الیدی خوار اوشته کور اولشم موسی کبی مشتاق دیدار اوشته کور بن بودنی دو ششم پلمه ز نارا اوشته کور ای بود و دک عاشقی آچلیدی کلزار اوشته کور بو بنجه منصور ک اسلش باشی بودار اوشته کور

۱۱۶

۱۱۵

آیوزک کلاری تقدیر الیدی بدن یرلخ یا ندی شو قات بنی ای یوزی کلزار اوشته کور تا پسیمی کت وجودن نوز نینه ردی یار ناره دو ششم و سپه دن بو بنجه افیزار اوشته کور	وله ایضاً	یوزک جراحی هر متور دکل میدر رخسارک اوزره زلف معنه دکل مرکز وجوده کلمدی جوهر دکل میدر یواندن اول اولایکه کثره دکل میدر حق کورن نظر اولو منظره دکل میدر ایناه معوفت کور و زرد دکل میدر جنت کی شرب الی کوثر دکل میدر مشکین سچک له خال و در دکل میدر بانده که خوب ناظر و منظره دکل میدر ایسان بو پسین و لطف الی کوثر دکل کل باخ و حمت کور که منزه دکل میدر معنه و کور که ذات مطهره دکل میدر	لعلک شربانی شربت کوثر دکل میدر لور علی که حق ددی نور علی الیقین لعلک کبی سحر دم معتدل مزاج ایدر بنگه که کثره کبی و نیسی فیه تا کور ششم جالکی منظره اولدی حق ای سیرتک زوال کدر است معرفت شیرین لبک که عقل الی روح القدس دور قمره و مرکز ای شوب و فتنه تک بن طهرم آله عارف قنده بو ای دانش الی تراب دین قیمتی کور صوره تدن ای دین که منزه در راه صوره و کور آدی بشرد نیسی تک	وله ایضاً	تم کور را و لیل الف تک تا مشک پچان ایرور بی بشارت قله ی بزه دلبرم سلطان ایرور
--	-----------	--	---	-----------	--

۱۱۷

یا ندی شو قات

ت درین وصلی اوز که نیازم بود در	ث شاکل المنع اوجون او شوی جان تر جان
ج جلد خوبرو ک پهلوانی پس ای پر	ح حسن اچره کنارم دیست کمنان ایرود
خ خیالک یخدی اوت کو کلم قاشنی دینه	د دیوانه اولوب آنکی که بفرم قان ایرود
ذ ذوقم ناری اولسم تا پسند آرزو کند	ر روایت قدی بز که کوزلرک پیکان ایرود
ز یوز کر نیس که کوزوب جانم نه اقلسم	س سعادت کور پر من در با غم بریان ایرود
ش شرب آبک سوختی اچسم نه حاجت در مک	ص وصلک خوش جالک بر زبانت ایرود
ض ضایع اولغی کوزون آفت قان میدم	ط طلیعی سور ماغن کرد که در مان ایرود
ظ ظل ای یوزک در جلد حرف کاف دنون	ع عالم خلقی باره سپنن دشمن ایرود
غ غارت قلدی بز که شکر جان شیرینی	ف فراقک یخدی اوت او شوی کول ریان ایرود
ق قیقه قالدی ارتوخ او شش ایدی طاقم	ک کاف کوزلرک کیم پرستم دستان ایرود
ل لاپین بک تو شش ایدم زلفه الک بنی	م مپلس سنه تک کیم کوزیاشم باران ایرود
ن نیجه با غم من او شش شور ای یوز نه	و و الله سپنن جنت مک زندان ایرود
ه هوس پس لب درین شول ترک یورینی	لام الف تک دولوب با غم جهان حیران ایرود
ای نسیمی عشق الایدک غزلنی یار اوجون	ای لیک مک سگندن خلق نویران ایرود

وله ایضاً

غیب مطلق پس فی حق کرمه پنهان پتر	اشکارا کند وزن بر وجه انبان پتر
کردار پس کور پس حق پر فی حقین	بست تاویل و برهان پتر

یوزی صحت خلقی بسم الله خال و نقطه آ	پوزی الرحمن الرسیم مجموع توان پتر
هزه جنات عدن قافله با غلیدن	سوره سبع المثانی حورو غلایان پتر
درد در لودون اچمه که در دهم فی دهم	شیشو پرله کل یوم مو فی شان پتر
اول و آخر طاهر و باطن حقیقت عالی	قمر و طلیعی عاونه کمنس و ایمان پتر
یکه کوزند و زطلعت نور و جلال ال جمال	کردش و در فلک باکاجوان پتر
وصله و اصل من نسیمی بل فیت بود	کردش و در فلک باکاجوان پتر

و ایضاً

ای از نیس جان الی جانما نمر	عشق رخک در ایدی جانما
کعبه یوز که بر زه افضل حق	زلف و رکب قبله ایمانما
پر دی یوز کدن کو تو رای صوبک	عوشش آلهی الله ترانما
عینه سپنن نیکن اولدی جهان	خنده پس ای تاز و کپستانما
جون که یوز وک افسن تویم ایش	پسند و طهر ایدی پرجانما
اول و آخر دی یوز که دی یوزک	جونکه جانم جانی پس ای جانما
صورتک الله علی شکله	او شسته بنی مک پوزی جانما
کم که بخود ایلدی چشنگه	دیو لعین اولدی و شیطانما
دینی حق نمونه زندان دوی	مومنه خوخ قایله زندانما
یادی طلیعی رسول الیدی	ملکته بلدر دی پسلیمانما

وجه یازدی او تو زیکی مرد	حکمت اله منشی ارکا من
او بعدی عارف پوزی خوچ و اعظ	دیوه مطیع اولدی این من
تا بله کم نه ایس ای فقیه	آدم خاسیکه ال ایچسا من
در دالینه ردی نیسی تنی	سسم برایدی یار الیمانه
وله ایضاً	
ای یوزی کل لبسری مجانه	ای کوزی زکرس شه پستان
یوز که قار شوبخو دایلم ملک	سجدیه انکار ایدر شیطان
نون و عینک حق کتابی در دلی	صورتیک قیسری در قرائت
خضر اگر طلعه اسپر آبی	بلدرک در چینه حیوان
صورت ابه جالک در یوزوک	اشش بنی یک سوز لری جان
شول صفا سیر صوفی کور کم نجه	دم اوروری معرفت حیوان
ف و من ول در فیصل ال	فضله سببان اولدر جان
حکمه تسلیم اولر جان و کوکل	ای وجودم تحنه سلطان
ای نیسی جویری خرج ایلم	المنجبه شتری جانانه
وله ایضاً	
عمده وفا قلده یار دفا دار	یار ال کور کم نجه دوشه عجب کار
عشق جالک بنی کندویه مخو ایلم	اولدی تمام او شبو کور یار ال بازار

شده علاج اسپتور در نه سبر ایلم	کور که نه درمان قلرش دل آزار
کم یوزیک کور دی و مسلک جان ورم	یوزدر انک تقه بزه به اقرار
زاده اگر عاشقه منکر اولد غم دکل	حق بزه اولدی عیان قلدی انکار
عمده وفا ایلم کل تا دپسون مر سیع	قول و قرار او پشه زردی لدار
باطنه کار ایلمه عیش عشق رنگ شویلم کم	طفه اورور التونک زنجیر خیار
کرب نیسی سوزک دادنی وردی ویل	داده کوتوردی انک نطق سکر مار
وله ایضاً	
کعبه یوز و کورای سسم یوز که در بخود	تا کور لک آنی کم ناره دوشه چود
شع رنگ عرواتی ندر رای شربی	اوشو سیدن اولدی کم کور کله خدی
جانم ی براغشک آتش عشق اودنه	تا که صفا و ذوق العشق یاز عود
زلف و تشکله کر پلک محض در او خرا	کیم نه بلور بو عقد دکم نجه در عقد
بعود در صفات او چون ذات قدیم فرد	واحدی زواله در مرجع ال صعود
کاف ال نون ازله چون ملتزم در ای	جوهر لامکان بودر کم بلر اوز حد و
قاضیه پسته ورم رشوت او چون بود	قاضیه حق تقه چون عادل انز شود
سورت خط و خالز عابد و پسا جدرین	ملتزمده اولدر مشرک جهود
شمن او چون نسیم اولد ملول غم	اولدی ازل کونه چون فضل ابد و
وله ایضاً	

صورنگ نقشه خیال از رخ	کوزر که آله پسنه ال از رخ
بودی کو کلم پسنه شول صلیت	کم انک وصلنه وصال از رخ
شول قدر صافی لبک عینی	کم انک عینه زلال از رخ
ای میل اللقانه دلبه پسن	که رخک چینه جمال از رخ
کرده آیی یوزو که بکر درم	قشک شکله بلال از رخ
بوده زیبا جمال ایر و ریارب	که کمالا تنه کمال از رخ
زلفی چون بسم و فاشی دال و	زلف و فاشنه چیم و دال از رخ
بودی کور که رنگ و چه پسن	نه قدر ال ای و پسن ال از رخ
بخه کوشش سن ای قسه که پیک	تا ابد ذره زوال از رخ
فامک شوید معتدل در کم	اقتدالنه اقتدال از رخ
ای پسی سوزک مغرور در	بو پسیدن پیکه بلال از رخ
وله ایضاً	
کل که پسندن ایر و شتاده جان کر که	شتاده پسنه ای جان ای جان کر که
کوزار و پسر و کو کلم میل ایله انجون	عنه کدن ایر و ای جان پسر و جان کر که
شول پنه بقاتی بودم انک نشانی ایدم	یوزک کوزار ایر و رخ نام و نشان کر که
چون واصل الدک ای جان بنده ال جهانه	و مسلک قانع اولدم کون و مکان کر که
کوردم پسنی کما پسنه مرد و برک یوزنده	حققی بسته ایر و رخ غن و مکان کر که

سکین سینه انک وردی جهان و جایی	آسینه اغریانه قلیه زیان کر که
فامشکه کر پلک چون صید ایلدی جهان	صیید اولانه ایر و رخ تیر و مکان کر که
شیرین لبک میدن چون ابر و دی	فامش اولدی سر نهان شرح و بیان کر که
وله ایضاً	
بکله پسنه جان ای جان کر که	و صالک و اراکین جبران کر که
لب لعلک زلال آینه ایر و	شراب و پسنه حیوان کر که
نمک در کو کلمک تخمه سلطان	بر اقلیمه اسیک سلطان کر که
تیر در دک دو اشتهاده خون	که در دک بلنه در مان کر که
از لدن در پسنگ عشقه پیمان	که اندن ایر و جان پیمان کر که
کلیت تک کلی پسنه تجان در	که کل پسنه کجای جان کر که
کل عاشقک رضوانی یوزک	که پسنه عاشقه رضوان کر که
نمک صبر املک پسنه نکل	اکر مشکلی اگر آسان کر که
ایکی عالمده دیدار کدن اوز کر که	بکه ای صورت دمان کر که
و صالک شربتین اچمن مجرب	فراقت اغوی سی چنه ان کر که
کیمانه کر نه و صلیک دن نسبی	کوزدن آله فک پنهان کر که
وله ایضاً	
جان عشقه دوشدی ای کو کل یارب نه در پسر	جان نیلپون پچاره چون خدن بود مقدار

شکین بک غمتی بنی زنجیر چکدی بنای	یعنی که بزمنه نماز اول صلاه در پنجم
پاتی بدن و غمیشش اوز یعنی که بدن	فطرت کوندن تا ابد شول اید دن در شری
اصحاب کفک سرنی کورش لقا طور	یعنی که بطور اهل تک کهنه در قلم
شول کوزارک کر پکنه عاشق بنجید لسن	کور کم نه خوش در باین شول خم هم
جون قیر و قارک قیمتن بلع که معند	کافور و دندی قارم هم غبر اولدی قیر
نه و صلاح و توبه تک ارکان اهل دود	عشقه مرید اولدغ غبر اولدش عشق ابد
دور نه میسون کوزارک هم زایدک هم عابد	ذکری بود در دنده کم و ازرق و داتر
عشق اهل اقلند چون چسکده ای دهر	عکسده تسلیم اولشم سلطان در میر
شول پسل بر من الیه بود اید و شمع	تجاری یوز چسوک بود کعبات و کشیر
قرآن در آن صوری اید رسی تک کل	سکر اگر یوخ دیر اید او شمع و قفس

وله ایضاً

کل کل پوزی کم نه جاندر پوز	عالی اسپان مکاندر پوز
طول و عریضه و غمتی یلمنه	لونی و جدی بی نشاند پوز
بومیدیه نظر قل ای عاقل	اکلیا پس کبی کماندر پوز
شش جتدن منزه اکلیو با	شویله کم خالق جبار پوز
عشش رحمان دیدی بنی کوکل	جو که کوردی کوکله کاند پوز
دید ی یا کافض اعود بک	جون سیله بلدی مستاندر پوز

۵

غیر مخلوق در نه و یک اول	اکله کم شمس دایک اند پوز
عقل کل عرش و فرش و لوح	چار عناصره نه اسپاندر پوز
ظاهر و باطن اول واحد	اشکار او سم نه اند پوز
ای عقول و تقوی پس دن ادک	قامویه پوز و یکم سم اند پوز
سینه پاک آدم و احمد	مدی صاحب زماندر پوز
بویان در یک اکله پس	کم نه سی فندان فلاندر پوز
چاودان نانه کتر کل ال	تابلو پس کاپس جاندر پوز
عاقل اکله پوز و کی مختار	ای پسیمی که بی کراندر پوز
بس بومس و بوجاه یمیه	ددر فضل غیب داند پوز

وله ایضاً

زاکب بکین عاشق و مالک قدرنی	جمیله اولین و اصل جاکت قدرنی
شب پسرارده قوسنی کبک شایلی	بو معز دن اولن غافل جاکت قدرنی
دودا عکس پس پلندن خبر دار اولین	اکت مایستی اول در لاکت قدرنی
خیالکدن کوزن میر کیم براحدی اوز که منظر	بومعینه در ای جان کیم خیالک قدرنی
کونش باه تا کدن نه و اله کون او	نذن شول آفا پنی زواکت قدرنی
دور نقطه خالک بک دک عینه قند دم	نیک پز قاپسون اول کوز کیم جاکت قدرنی
نسی پلندن دکر کوکلم دینی کندن و سین	اک اول مالی کون خا بر جاکت قدرنی

کلام اندای لبر و زونک کرد دال اولدی	سرایگری باخک عینی بودا اکتی فی لمر
یوزک در پرده الک عینی کیتی مرکز	یستی بمش برکیم زوا اکتی درنی بلر
پسی سو و د کشر دی غندن کیه وکی شاک	کیم اول صوفی صفا پند درو شاک کتی بلر
و ایضا	
عالمده بو کون صمدی بتون یاراله کرم	نیز دی مکن مجسمی کلزاراله کرم
ناقص ملک اولدی خنی ملک قلی زغل در	سکه سی در پست آریچه دیناراله کرم
ای خسته کوکل کوردم بدن ایشد بند	دلداره حریف اولد که دلداراله کرم
ای عاشق اکنک عشقنه یا پیش که جا	بر آنجیلین دلبره عیاراله کرم
موسی دک اگر عاشق ایک کوکلکی ارد	صاف اولنج آست دیداراله کرم
سیناره لین سیرایدم دو کون اچیند	مثول سیرایدی کوکب سیناراله کرم
جون غم بولور غم و کل ای عاشق اگر کم	غم یوزاله کار ایلمی غمخواراله کرم
کل چهره پسک شمع بر وانه لین یابان	کاکمب کی جان یندر جی یاراله کرم
ای آخرتک دارنه عاشق یوسراون	کج کم کج سرمده داخی مثول داراله کرم
الفاظ پسی بو کون اول معجزه در کم	بکره اکنک بر بولوی شواراله کرم
و ایضا	
جان پندن مرند کم کلر لرا غمز	حق بلور بر نوشن و جون یکیش اوردر
یاری یوک دن میدر یا شنا غدن کم	چپی پیر تا قدم یوز کر سور لرا غمز

۱۱

۱۲

جمل و نامردک چمن میدانی اردن بخشی	ار بر بو قدر میدان کم قدر لرا غمز
شیشه می جون دانه چالدم حق اظهار	بنده احوال اغریدی صاحب بصر لرا غمز
فانی کنت که فتوی پسندن سید لرا حق	عشقم و کل پسندن شکار کج نظر لرا غمز
راهدک بر بار ماغن کس سکت چو خدن دوز	کوردو کجک عاشقی سپر پاسور لرا غمز
موفیک ای مرادار پلایخ لر سیسی کنتن	بوخه نامردی کورک برار پاسور لرا غمز
و ایضا	
کل ای بر سینه کور کم خج خوش یازم سن	اودندن آجی جواکب پوا اولدی افرم سن
خیالک کل شش ای لبر کوزم قار شومنه در	فراکتدن نیر باغم خیاله باغم سن
ایکی عالمده مقصودم خیالک لرا اوشم	خیمه نعلیم سپنن خج فال آجرم سن
سولوا پنجه لک شونی کوزومن ایشد	بولور معدن کورنه مرجان پاچرم سن
اما نیر زلفک مردم بویران کوکلک سن	اساپس رینی آجی یارم سن
کل ای محبوب روحانی که غدن بویوزم	فراکتک چهره کت شوکت طنبان باغم سن
سیسی عاتی شوکت بولنده ایلدی قربان	اکنک آدی بو معین قان الیازم سن
و ایضا	
لعلک میالت ایدی جام اولدی مستوز	خاص ایدی مجسم داخی عام اولدی مستوز
در مشدم اکه دین و دل و عقل و جانی	زلفک کندی بویوزم دام اولدی مستوز
شنگ اودی بر مشش امی دورلو اشلوم	پودایر کوکلر داخی عام اولدی مستوز

۱۳

۱۴

بوزک قاشنه چسبن پنت قرايم	نندن ايلار و خلعت امام اولمدي
بن چسنگ کتابني ختم ايلش ايم	کوکدن رموز و حي تمام اولمدي
ويدايرکي تحسلي د کورمدي کوزلوم	موسى ابن اراده کلام اولمدي
شول طفل دک که جاز و صلک فدايدي	فطرت کوته و وجه عظام اولمدي
نمودن ايم ازل کوني پس روننه کوني	خور و بهشت و دار سلام اولمدي
ايرش ايدى نيمه فصلک چاي	کون و مکان و صبح و شام اولمدي
وله ايضاً	
پسن کيه يار اول که کولم برداني يار	کوکک و لدی پسن اوز که دلد اراز
جستالما و اوزوک کلزاره شتاق	کم شول کلزارى کوردی اور که کلزار است
تا به مرمان ايش حقن نصبي کم اول	پسن اي دلبر ايلي عالده دلد اراز
کوکک مقصودی پسن حاجتي حقن بود	حاجتن اوز که کولم نه زهار است
کل که پسن کولم اي جان و بهانک حاي	کرن کلانک حاصلدن لدی نيز اراز
پوزده اي ديسر که کيم حاجتک بدن	جو که عشوق دن يراج پسن عاشق زار
کلک زلفنو کخيالن بنگدي کولم اول	دلر باسي اوله زانک اوز که زهار است
جون انا الحق دارني منصورالن در استين	اولين منصور انا الحق ليس في الدار است
استدي حقن نيسي و صلي بولدي مراد	مالک ديار اولونيد کج و ديار است
وله ايضاً	

۱۵

چهرت يشي مرقطه قلور بکزي پياز	بور دود کم پسنه بزه اولمدي پياز
عشاق ميدن سيله عشرت نودون	تاراپست کله چنگ حسيني پسر افاز
زکول صفت نالقب زار سپاهان	جون غم حجاز ايله محبوب خوش آواز
نه و جمله بکزي بوز که اي و کنش کيم	خود شيد نه لار رخ و غنچ اولماز
بر پستان اچره و دواغک رنگي سچک	عقاب زيار شمر و شيرين جنب اولماز
کوکلي حصار ايلدي اول و دي مبرق	کل اوله مخالفت بزه اي دلبر شهنار
جون پوزده کلوب عشق پوزده فليسي	عشقندن اوزک ذوقه کلور سچدي شيراز
وله ايضاً	
جانان بن بود کيم جان داخي بلر	جانم سوني دنده جانان داخي بلر
ابدال اولن بکلک اوزن عارف کيم	بو ساطتک قدرني سلطان داخي بلر
عشاق کيسن فرق ايد کورشي دکر اچره	کم بود کزک قمرني عمان داخي بلر
اي پياقي کور و دراييني دور و صوم	بود و راييني دورني دوران داخي بلر
بر صوفي اچر جام صفاي بود پ	پنهاني اچر داخي که شيطان داخي بلر
فهم ايلد نيسي بوسزدک معنسي کم	بو خوش دلد بر وني سليمان داخي بلر
وله ايضاً	
در دنگله يانه کي کل يار بولتمز	چوق درد ديار اوستي ديار بولتمز
عادت بويدي که دل دلد ارم و ويريد	دل کتي لومزون و دلد ارم بولتمز

۱۶

۱۸

نچه کشید دعوی با سلام ادا نا	لیک آرد بر خاطر زمار بولن
یارم دینی چو قدر امانت	دست یکجک میری وفادار بولن
میری منزه پنهان بله منصب دینی	صاحب ستر منصب و دینار بولن
خلعت علی آزادی و کمال فنی چون	بر چپسته کمال یا بجی معمار بولن
سکر شده بر جبه و دستار اولور نا	یک باشد بری لایق دستار بولن
چون حرج ملک جلیل زبان سوراودی	بس لاجرم او شش فضل فریار بولن
طراز اگر التور منم توخت رواد	چون قافله بر کیست بیدار بولن
زرقله ریا او شسته کپا و المدی فضل	علم ابله بر رونق و بازار بولن
دار اوزکی فاش نه نسیمی بول	عالمه و نوکن محرم اسرار بولن

وله ایضاً

صوفی دن صورت کم اول جانی بلن	که جانی بلین جانا سینه بلن
یلاخی زیدنه اول غرق اولدر	یلان پویلر یلان ایما سینه بلن
نقش بل صوفیک یوز قراذر	اکا سورمه که بو عشق آینه بلن
چغیر صوفیکم معبود بولدم	قرا او پسون یوزی چون آینه بلن
مغفلان خارده کردوشدی می	دوا پسوردنه در مان سینه بلن

وله ایضاً

ای جالک عرش زحمین با تو سین قاشکر	نقش ما اوجی یارب در سوک نقاشکر
-----------------------------------	--------------------------------

۱۹

۲۰

امن صورت دیارب پس نه زیبا چرسن	خود لزا ولدی قلک خوبتر خمی فراشکر
ای یوز مجتبت خطی رضوان دوا می	لا مکان بدرد بلالی در یوز کلا قاشکر
تا که زلفک قشکر کن کوز لربک جلدی چری	اولدی کون لا مکان کن داریغی فراشکر
صور مکنده و بس اویدی که حق کوردی	بعد قلدی یوز که بو عاشق قلا قاشکر
بر ذاکم کومری پس لایزالک صورتی	لا مکان پسونه خوشدراوش بو کون پردا
یوزکی کوردی پسیمی ای کوزم نوری	آپساکم سپیریم یاسدخم دردداشکر

وله ایضاً

موزیک انا فتحنا پطریا پسین قاشکر	خوبی یار اقمش در نقالی شانه نقاشکر
ای ملایک لربیکه قول ای ترشته جاگر	ای پری فرد پس اچنده حور لر فراشکر
قطعه نوبت پر عینک ذاتی پسین	صاحب پیر معانی پیر اله سردا
قبله کاه عاشقان حق یوز و کز دجی	کعبه آزادگان در آپستان و دوا
پیر بر کون و مکان کن داریغی پسین	کونده یوز یک باشی یولنده و دل تا
ترک دینی قل نسیمی که اطللس کی	کیم بودنی بی وفادار اولمیه بولدا

وله ایضاً

افز نامک فتنه می شولن پس شلاش	کل دوشن لک سودا پس کور کم نه خوش سودا
شکرده مجا اولدی جهان چنگه حیران اولدا	ای کتکته اکو مری عشقک عجب دریا
بینه و عفتی ده عمتا بولنم چسنگه	شول واحدی کور کم نه بی مثل و بی عمتا

دوشدی بچک زنجیر زانته کو کم نیلین	زنجیره و شمش درانی سرخند بر پیشه اش
شول آلی خوخ آله کوزک کو کم اوین یغالی	یغالی ترگک عادی سرخند برینماش
تسج الی پجاده فی عرض اتمه امل حاله کم	جبل المتینی عاشقک شول زکس شلاش
کروم وجودم شهرنی پسندن دودلو کو دودم	سرخند چون پسندیدک ندن پچاش
عشقه کن ای جان نخوی عاله غوغا درو کو	عاله دایم پسندون عشقک اتمه یغالی
ای طوبی آرزوین اول جو قلوبت کو بی	یارک قدن آرزو کم طوبی دن اول اعلا
بجذی نیسی یک یوزی موابه ای خلق حسن	کل کل که پسندن الی پرایه خوش اسراش
وله ایضا	
ای عشقک ندان کی آبی زانک غار اش	مشق و درک پسندن اوانه که بن شوار اش
پسند کر که کن فکان ای صودت رحمن بکه	عشق املی یک مقصودی چون کون و مکان
موسی خلی برنی کو دیک متا ایله	مطلوبه معلوم اولدی کم قدن انکو دیدار
عشقه یار اول یارل یار اوله قدن عاله	شول می کم حق الی یار اولدی ایغار اش
کر تاش پسندن نفسکی کر جک بلر پس ریکی	قدن پسندنک غم میه چون عشقک یار اش
منصور انا الحق پویله دی قدر پوزی حق	ایک خراسی غم کل سکا دن کردار اش
قالو بی یک عهده ای او تمزم او تمه کم	ایمان دوتیخدا املی یک شول عهده شول اقرار
کر منکر ایانه قد عیب الله ای فارغ اول	شول میغن کیم منکرک دایم ایشی کار اش
تو حیدر کله رشک قلبی یعنی احوکک	پن شول موعده لردن اول کا دی اولوالا بصا

کلون یکانک دن بکه کشف اولدی بدردجا	کلون یکانک جی شول باغ شول کلزار اش
مرزا بک کم بجه پسی شول زلف پرچین اولدی	دگری بیاومنه در بجا دی پسی زمار اش
حق صورتدن کوزیو مرزا بد خند بر بلزم	اول کزی خوخ شیطان کی قدن کر پزار اش
عارف قنده دینی یک مقداری یوحنا ازخه	مقداره چک درس آنی کو کم نه بی مقدار
نظم پسندی یقین الله نورک شریح در	مرکیم یوزی کو رندی بکه نفسی نار اش
وله ایضا	
ای جاکک صغی پسندنم تران بولدم او	صاحکک مرنا ره پسندن کفر و ایمان بولدم
جون هدایت ایشش حق یوز که نورازل	شوسیدن بن یز که ده نور بران بولدم
سوزکک معنی درای لبس یوزکک بر منیر	طلقکک شمش خجادر ماه تابان بولدم او
ای سکر جنات عذبی عرض اون زاهد بکا	بن برکن یارک جمالده بکستان بولدم او
جورنه قدیم تعلی سبر او ب یارک مدام	درد در مان اذن اولدی درده در مان بولدم
ای نیسی و بر الیک کلامی در یوزک	کم بود جاده اچمن نفسل همان بولدم او
وله ایضا	
ای ایگک جمله یالن قول دوزارک عیش	چن خبری سوله کیم مشک تارک عیش
بیج کون اولر که پیر میسج بر اولر نه پیر	سن یخه قیش سن سنگ تازه ببارک عیش
ای کو کل ایک اویسی سن سنده ظهور ایلدی	بحر محیط اولدی اوک حد و کنارک عیش
پسند آده آنی پسندن بولدم سن پسند آده	سن بکا یا اول آنی صغره یارک عیش

ای دلگوک کلینی یار الله کوک جمله بخار	عاشقیک کو بر خون الله بخارک پوشش
یار کو سین در بر نما معین در پی	پس بر پس بوی جو که خارک پوشش
زاهد و صوفی را دک کورنه احمی اولدی دک	ای ابو آداسین عزتو خارک پوشش
بولدی نیسی چون سستی چون انا الحق وید	ای بویوز منکر اولن و دقلو وارک پوشش

وله ایضاً

لبی اهل نطفه جان ددر کرچک اشش	اغزکی نطفه پنهان ددر کرچک اشش
خندکی لعلک الی صور شمع ارواح آینه	خضر الی چشمه جوان ددر کرچک اشش
ددر قاشکه پسر کمال اهل و سیه	خلق آنی پسندی که یالن ددر کرچک اشش
آدمک صورتی مجده قلن کر که پسینی	کوردی بر صورت رحمان ددر کرچک اشش
صورتیک منکر علم الی ایمان اسلی	انکه کم دیر الی شیطان ددر کرچک اشش
معجزات اهل یوزوک باغذای خست خور	خلد الی روضه رضوان ددر کرچک اشش
محکات اهل که یازوسی الی صور سیکه	لوح محفوظ القرآن ددر کرچک اشش
قاشیک پرنی مقن بن اول طایفه کم	عنبرین خطک زیمان ددر کرچک اشش
ای نیسی خبر اهل که وجودک اونه	لامکان کجسته دیران ددر کرچک اشش

وله ایضاً

زلف و قاشکدن پان نر جان اولدی قاش	حق تعالی ملک کلامی به رحمت اولدی قاش
ای فقیه بی مهارت کور بکون ما طوب	کل مهارت قل بکون کم فضل زیان اولدی

رحمة للعالمین پس و جهک اولدی لایوت	ای بن بوج حق اسلام دایان اولدی قاش
کر باشک طوب اینه امین کل بکون میزاک	زلف و قاشدن انک کور طوب و جویان اولدی
کجه در چون وجه جان میت جدر کجه کور	کشت کز اولدی عیان و پیر قران اولدی
مصحف قدر امام جله اشیا بر سر	کور امام اولدی عیان پیر در بان اولدی
لا تخرک آیتدن اولدی قاش پیر ادر کون	اپستوا عرش در کل کور که جانان اولدی
ناموا شیما سور ابرافیل دن ناطق کورک	ای یقین اعلی بکون نطق سلیمان اولدی قاش

وله ایضاً

نه پسر و در که بویو کدن قیامت اولدی قاش	کورک قیام الی قدی بویوز نکشباشش
زمی تراب الی عده ایلن یل الی اودیک	زمی سوا و پسته یازن بویوز قی قاشش
کنک که عشق الی باشی ازله اولدی خوش	خوش اولدی ایللی عالمده اول نر نر باشش
کنک که عشق میشت دن اولدی جانی	سن آدمی ده اک کاکمه رادی داشش
بجود کلیدی لایو معینه شیطان	که ناقصه خطا پین الی اولدی بولداشش
مراود ایر پسر کیمه حق سزای غافل	کر که شاه جهان اول جهانده بکیل باشش
ایغای لم یزپله کور پس ای پاکک	کپش اولد کون و تالی حق و حق اولاشش
انک لم اولدی نیسی ازله و حقن عشق	اگر نه شربت و معون کر که نه انک داشش
زاشش و نر ش از کوزه عاشق اول قاشش	که عاشقک ایشکده ملک در زواشش
جن و تاش اولی پسر آخرتده اول	که اولدی بوجانده بکون انکله دوشش

قلندرك صفتي در بنت الدخسه يه	قلندرا اول ايلي لكدن مجرد و طلاش
شراب و شاد و صوفي خن حريف او سپر	بورس كاله بويمش بر آل چي طلاش
يوز كدر اى مسنم اول صحت آتني كم	بولندي آيت و حرفه سرور و دلايش
پنسي كن سوزي جون كم بهالو كور در	بورع الدخ اولدي كه پياز آني بلاش

و ا ي ض

دولتكد دورانى كله ي در ده در مان بولدم	شوق يان جان حقدن آب جوان بولدم اولدم
كفرم اول مايك قرا زني در ايام يوزيه	اي بن ايان و كزى كوز و ايمان بولدم اولدم
زلفي در عاشقك جان پریشان ايش	شول سیدن دلك زلفن برشان بولدم
ايدرم كو كلم ده اوى در شول جالك عشقي	لعلى مك كني بودر شول كنج ويران بولدم
اي بنى دعوت قلن يارك كو بن ذياره	بن بولكون شول فاك در كاهي پستان بولدم
زلفي مك شانه و معنى ليله لدر آسته	طلعت شول و الصي مك ماه تابان بولدم
صورتك پرازه وقت ايلدم كو كلم اون	كعبه مك كني در شول كنج ويران بولدم
اي بشتي حوري او جون آرزولين شول مي	كيم كوش در آي الچسته چيران بولدم
كرپكي قاشي عي شيران در انك يوزي لوح	معصني پس كخله طاقك قران بولدم اولدم
اي قشك عيك ملاي عاشقك عيدي يوزك	بن لكك قرباني اولدم عيده قربان بولدم
كر اينا نر پس ك آدم شكري مك خراي در	حق تعالى مك سوزدن او شسته بر مان بولدم
ايدرم كو كلم ده اوى در شول جالك عشقي	بن انك و جند و بسم الله الرحمن بولدم اولدم

و ا ي ض

كل اى لبر كه چسنگ ايه دوش	يوزك كوشكشش سودايد دوش
پسنگ ز لكك بوي آق دوتدي	كز غنبر چك سودايد دوش
بن اول و افط سوزدن قورقتم كم	كلم اموزي انك فدايد دوش
كوزك دن خستنياميش جهانه	اچگون بو جهان غوغايد دوش
نه ينمايچ مغلين در بويارس	كوزك سوداكري ينمايد دوش
نه شيرين نقطه در شيرين دهاك	خبر در كيم دن افوايد دوش
دن دوش چك موندمنت كم	يكاهك لاله حرايد دوش
پنسي مك كوزي يارك غندن	طلوب قفسن سي دريايد دوش

و ا ي ض

اي جالك نور سبحان الذي اير ايش	عبد يلا طيكه پيچدي اقصايش
پوزلر و لك مبر بر يسي نخر روح القدس	لبز و لك معزني يحي الموتى ايش
طلعتك نور تجلي و الفضي مك مسمدر	قاب قوسين اولدي قاشك ليله الاپرايش
السايرش خدا نافتنا پوره پي	قاف و القرآن يوزكدر پوره اعلايش
مارضكه ايلي قاشك لايزالي كوروز	معني سبع المثاني علم الاپمايش
شكك پت المولم الهى صفاك مروب	كعبه يوزك اولدي ز لكك عروة الوثني ايش
ي نسي جو كد كوكك و حديث دريايش	ي نسي كز قن پسيه موج اور در ديايش

وله ایضا

دو تنی شول غمگین شامی خانه کاراته ای او ش	بویخه فرقت کم کاشول خرج خداده ای او ش
کرچه شول پستانه عینک سپاه زندان ابلی	باشم قدن غمگین کورده خواراته ای او ش
پویلم دایم انا الحق زلفه جان دوشلی	تا بنی منصور کی نه لغتد بر دواته ای او ش
دوشدی چون پانست نازک شعله سی پاندم	موسی به اول انشی کوریم نه انواراته ای او ش
دو کدی چون یارک فتنه یخ بجزینی کور کل	دشمن و ک عکسین کورلدن در شواراته ای او ش
چسنگه باقدجه دایم او قرم انا نسخ	لوح مخدظک حروفن حق چو اشکاراته ای او ش
پسرنی فاش اته یارک ای سیسی ایسم اهل	نخون اهل پیرا رختی عالمه اظهاراته ای او ش

وا ایضا

بعد زلفن عسیر افشان آیش	ناقد چینی پریشان آیش
جان و دل مردم بجه طوب اولسون	چون نگارم زلفی جوکان آیش
حسن ایچده کورمش مشک کلف	بویخه و دران کم بود دران آیش
عاشق قاتله یا خدوش الک	کور بوجوق پستان زو پستان آیش
کوزلری قاشی انا الحق چاسر	بنجه پسر کی کورده بنیان آیش
زلف دوشش رخ اوند اول صم	کافر چمن قصه ایمان آیش
عید اکبر در نسیمه بر کون	جانی شول مامه قربان آیش

وله ایضا

وله ایضا

حرامی کوز لر کت نیما یه دوش	ترسی یادو کورنه چودایه دوش
نذن دوشش معین زلفه تاب	کورشول وجودن کیم آیه دوش
انا الحق جاعز خنک ولی و لب	یلنجی لا الاله الا الله دوش
نه قان سن که پسندن ملا اورد	جهان ابدن ابد غوغایه دوش
می و شایه بکون شکسته حرم	کمه کم غضب فر دایه دوش
قرار اتمه کور کل زلفه کن آیرد	بویسره کردان اوزون پودایه
نه شیرین نقطه در اول کم قلم دن	دایم شول لعل روح افزایه دوش
ایا مکنن چکبک بایش کور توره	جانی کورنه عالی پایه دوش
بکافک اوزره بکک طایره بکوز	که سیری خست لاماویه دوش
کوز و ده انجود مشرک خیالی	کورن ایدر کوردر یایه دوش
نسیمی قاشک قربان اولبد	نه قربان کم امک تک یایه دوش

وله ایضا

ایکی عالمه پستن شاه مطلق	فتحنا شاه که کله سیاه محقق
جمالک والضحی واللیل صابک	کنش شاه که در آیات معلق
جوخته لدر پیکاطه و یاسین	قمر اولدی جمالک دن مشتق
پسک عشق بنی بندن آبدر	سایه رجبدر نه مائده زورق
از لدن اچشم جامه مستقیم	انوکون پویلم هر دم انا الحق

بنا کرده م فسادن صافی اولدم	بقا دن اچشم جام مروق
پسنگ ذکرک او خور لر بر عکاه	تزو بیل و شتری بطق
اولور کر بوکدا آفر بلر پس	پسنگ عشقک وجودن مغرق
پسیر از لدن جای سونک	از بکون ذوالیات اولدی عشق
وله ایضاً	
ز می سریت و شید ارجان عاشق	ز می و لکود بر مرقا عاشق
کوکل تخمده سلطان عشق بکمل	کتور کبر و کبر و کین بر کوشش
دو کر اپشت نار اشته شدن	مزا دن زهره قاتل سر عاشق
کوزت اول کون که جان قوشی بر	قاز قالبستی مانند عاشق
اگر کمر آله یارک رشکی بزه	کتور ایمان کو نور کفر عاشق
اگر پس امل دل پسین یقین بل	که پسندن ایر و پودر عشق عاشق
نسیس جون حقیقت حق کورش	یقین من بعد در پایت عاشق
وله ایضاً	
کوکلک ششتری جو کلم ایلدی نیغای عشق	صلدی عالم مکنه شو شری غوغای عشق
چندی پستم عالمه اسپرادی فاش ایلدی	عالمه بدم اولدن دینه سودای عشق
قالدی نام و نشانم عشق اچده درجه	تو شتم نام و پس و عاری اولشم پیرای عشق
عالمه کو مرصوبن نجس به شش ششم	صلدی کو کلم جانینه موجب در بای عشق

واحدیت ثابت اولدی شش اچده عارم	ملک الوینده اولدر واحد و یکتای عشق
ظفرش عالمه وجود عشقش قایم مقام	بیزه پستردی از لدن منتران وای عشق
حق قیسن کلکل ای بلر کپسان بر	پس قم میدان عشق کور پسین باغی عشق
پسین عای لامکان پسین کز کدن بی	کلک تا کم کور پسین منزل اعلا ی عشق
عشق الهم دم نسیس میرادر پسین کور	پسین اول عالی مکان دوا پر فقای عشق
وله ایضاً	
یارب نه پسین در اورطام قوتی	حق دن برودر جانم اول حمله مشتاق
اندن برودم غنیمت اول یوزگی کوردی	بر موی الایله ی جانم قالدی مطلق
کلزاره قدم بر صحنم سازا المطرب	عیش اید و ادک زرق الکرالیه زرق
یازم در ایدم نام از خون جگر دن	دو کولدی یورک قانی برود و قندی در
کوردی که دو کتم یازون و ف الهم	قتلندی بودره ضعیف اولدی قلم شاق
ی پسین ایسی عاشق برده حمت ایل	پون لطف الهم چاره یه بر جام مروق
رایتره ایسک یارکی بر کون طلب ایل	کوردکم بخیر اول کپستر راول پر محقق
انه الهم اول ایل نیاز اده ی نسیس	اوله سوچو کدن کجه لطف الهمه زاق
وله ایضاً	
ز می وجود مظهر ز می عناصر پاک	که خاک اولر قه مندن عناصر و اطفاک
ز می سپاس و معراج پسین یقین	که بایدی عشق از شش او پسته قلم

انکه شاپسی او خور و خوش و جلیطور	انکه ماضی او خور و خور و نیند و پاک
انکه صفاتی اید رحیل حی تدیم	کجا فرجت من العشق آیت الافلاک
ز نور احمد و محمود و ولدی افلاک	کلب بخود که قلدی جود که ای لاک
اگر وصال محمد باک و لر شکینه	اگر الدله کل قور غم پس ز صور
مقام عشق محمد بو کون نسیمه	کمال ایل سینجی در که قلدی اول ادرا

وله ایضا

کل کل که نور دیده جمالکده در سپنوک	دور سرده قسته ملاکده در سپنوک
اغزو که جویمم زلف و تشنگی نون و دشت	کو کلم همیشه شول میم و دالکده در سپنوک
طلحات اچند چشمه حیوان امش لبک	خضر که حیات آب زلالده در سپنوک
آفاق دوتی عشوه چسک ملاحتی	شول قندن که مردم شملکده در سپنوک
نار و زخمه نور پدایت در ای ستم	مصلح لم نزل که جمالکده در سپنوک
خطک چپانی بن اهل کلامه صور	شول آتیک که نقطه سی خالکده در سپنوک
ایست نیسی و سلنی قندن کو کلیده	نوک مرادی کام و صالکده در سپنوک

وا ایضا

دو شبدر اول کلی خندان خالک	که زلفک دام البدر دانه خالک
ز نخله انکده در اول چاه با بل	صالبدر عاشقی زنانه خالک
صدف اغروک ویشک اینجولیک لعل	پوزوک کو مردی در دانه خالک

نزل کل عارضک منجه دمانک	صالو بدو میلی افتاز خالک
مردن بلروک باج الد و فجون	حسبر کونه روی منده پستانه خالک
کلیستان بنه تخت اور بدر	زی طسره و جش شامانه خالک
سلاسل زلفنی بوینور صالکده	قلبر جاسیغی پروانه خالک
پنسیمنک آیلده آلدی کو کلن	قلبر قصدی شمدی جانه خالک

وله ایضا

عالمی قلدی منور شول یوزی های کورک	قدرت ایدر جمالک قدرت الهی کورک
خوبلرک شامی ازدن شول ستم در تالم	دولتی پسینی مخلصه بلغی شامی کورک
مؤمنک مرانی مؤمن دردش خیر البشر	کوز کوی صافی دوتنگ کوز کوی آلهی
کوز لری قاشی رخنی زلفی جری در پنی ک	لشکری یناجی شول قتان شمشامی کور
منه افشان جعد زلفن آرزو لک کلم انک	شول اوزون انیشه لوک پت کوتامی کور
راز می فاش ایدی اسم عالمه محمدی سینجی	عاشقی پو اقلن شول پرده در آسمی کورک
زادک مطلبی جنت عاشقک مقصودی	راستی ایک حق میدریا عاشقک امی کور
ناک در کاهک دن اولدی هر بصیرت	ای نظسه اهل کلنک شول فاک در کاهی کور
زلف الد چسارنی کیمپ کم کوردی	شام البدر برده جمع اولدی سوکامی کور
پر کفناک غیزنی مهر چسک یوسینجی	یوزنه بافک ز نخله اندکی چامی کورک

دلیک را سینه خاک اولدی سیی نمادی
خندن اولدی باده شست و جایی بود

وله ایضاً

بهار اولدی ابلدی کور یوزدن پروردگار
فرخنده فخرت کلگون یخاقل کل کی کلدی
کلستان نور قدیس اولدی بهارک نوزاد
چک در مختلف الوان نه میخندن دزدانی
عمر نه نچین کور کم نه طیب آفاقه کوندرش
نه بخره موی در یارب شقایق مجرندن کم
کل ای سیمن بن پاتی بک صون جامه سبا
اگرچه سبیل و زکس پان که کشته اید
جهان جنات عدن اولش ایلک صحنه جود
بو مو پستیدن ای سامع سکه کر نشه کشف اولدی
بو کون کر عالم الغیب نشان کور مک الیتر
اگرچه پس لین ایلکم کل پس نطق کل سوله
کلک بازار ایدر کلشن حبه لالون کلگون
نسیی کل یوزی کورده دم میی درای سکر

وله ایضاً

جانایوزرا پستوا پیده شق المکر کرک
موسی صفت تجلی دیدار او جون بنکر
ایضا نظر کج لری زلفک ایاسم
باشکنی طوب ایلد و مدانه کر متسیم
سربی بصر پسنی نجه یول پله کور کم
نا پاک اکن پسک نه بلر قدر و قیمتن
قیمت پسسی او بنج یاره کم ادر
اول بو بخورک بیانه خیر البشر کرک
حسن ال قاتلک کی طور و بخور کرک
خلوت نشینه شاد و شمع و شکر کرک
میدانه کر کمه سینه مدانه ار کرک
او جافون بکره روینه ایل نظر کرک
ذاتنه آدمک و اخیری کور کرک
یاره ادر شکره سینه یاردن خیر کرک

وله ایضاً

یوز کی بندن نمان امک در پس اکل
برک نیرین اوزره میکلن زلف اوزینی
جاننی وصلک شرابندن ایردک ای ستم
شکرک تو پسنه شکر کاک خدکن کر لب
تویشتم عشقنه بن کون و مکاک دار
رقعی یوز و کون آفر پس مکرنا محرم
بند در پس کوهلی عشقنه معلوم اولدی کم
رفضا مک او خنه قدک نشانه سینه فی
چونکه عشقک میکنی در کو کلک ویرانه
کوز و مک یاشن روان امک در سن اکل
عاشتی پخان و مان امک در پس اکل
غیمی کور مرفشان امک در پس اکل
ای کوزی پستانه فان امک در سن اکل
جان ندر کم قصه جان امک در سن اکل
کوز لو افساری میان امک در سن اکل
آنی رسوای جهان امک در پس اکل
ای نشان بی نشان امک در سن اکل
سرنه آنی مکان امک در پس اکل

و غیم عشقه فاشد کرکد دافع	قدیمی میک کمان امک در پس امکل
چون نیتن اولدی سیسی اغزی کند دارا و لغن	اول یعنی پس کمان امک در سن امکل
اوله ایضا	
زلفی جبرفتن امک در پس امکل	عارت دین قصد جان امک در سن امکل
بر قلم طریح ایلمش سن کیش چناره کم	فته آفر زمان امک در پس امکل
چون انا الحی دن کو زردی صورت کیمای نقا	سن حق چون تمان امک در سن امکل
خال و فطک مطلق الطیر اولدی اهل وحده	قوش دلی سن بر جان امک در سن امکل
کرکد دن جان نگار او خرد و دمس سن بک	فتلرک او خد کمان امک در سن امکل
باد و درش سن بریشان زلفی دغمغه	جانمیری بی مان و مان امک در سن امکل
ایلدی عشق محبت یزد قاتلان سینه	شمدی کچی کمان امک در پس امکل
لا شکر آیتی اندی یاکم شانه	اول پانی پس بیان امک در سن امکل
صورتیک کچی سیخه در پتر سن کو زکو	عالم غیبی میان امک در سن امکل
شبه سیر یوزد و بک چون کم غلک شاعر	لاشی آدنی بیان امک در سن امکل
غزوه دن مهری قلم درش سن پسر و کرکد	قان بهای سنه قان امک در سن امکل
حاشیه خوش جور ایدر پس حمد قلمز سن	آدنی نامر بان امک در پس امکل
ای سیسی حقن ایتد پس کو زکم پرده	اول بیانی پس بان امک در سن امکل
اوله ایضا	

یاره جفا قسم دکن اهل و فاد کل	یارک جنای سی بسملد و فاد جفا و کل
الا فراقت او تیه جمع رواد کل	مشتوقه حسنه قله رواد حسنه
بر آغود و شدی دینه اهل صفا کل	سر کیه نمک که قبله سیایان سن اولد
یوزیک بلا و محنت الی مستلا کل	خانی جهانده ای کو کل اول و عدت الی کم
کور ز کوزی عجب که بو عینی عا و کل	ای سوخه پسنی اهل جالی بکد دین
نعم البلاء در ایلمنه اول سیج بلا و کل	عشق اگر چه آدنی عاقل بلا و دش
عاشق کد و واپسی بو آبی بلا و کل	سیر که تر است کبره منفرج در ای حکیم
معینه بکد شاه جهانده کد اکل	و صکله اول کد اکم ارشدی صبا کد
اول در که حق تا تمش ششناد کل	سورته آدم او فلی و معینه اولن
فتح غنیمت اند که فکر خطا و کل	ای عاشق قایتد سو پسمنت خطا
معینه آدی مرجعه و کیمیا و کل	صورتده کرجه بکرشی جفدر پسیمی
اوله ایضا	
فرقتک دن یازم کم وصل الی کمان کل	کرجه عیسم دن نگار صورتیک پنهان کل
شول سیدن کم بورازک عمری نادان	ای کو کل نادان قنده رازکی فاش الیه
پومین شول سنه کم سو می ایشان	حق پور خجانی نه معینه بن آنی سویم
جبل اشس جبل اول مرض کم قابل دران	جبلکی رفیع ایله ای زاهد الهی تانی کم
شولکه بر غوغایه و و شدی بلدی کم آسان	کرجه آسان در پستار جان عشقنی بری

گرچه بیکر و فاد ن لبسای پسندن جفا موریک عشق گلب یکم قلدی جاتد بکاد ارزومند اولدی کو کلم وصله یارک و ای کو کل داز اسلام دینی یک لذت نفسنی اولدرین کر پرن و سهراب ال عشق میداشته بمکمل ار کر کدیم دره ای که سلطان اولمغ ایترن قیر اول کمن دوتم شیطان رچمک قولنی رحمانه او خضر ال عیسی بخار اولدی صلیک دن جفا ای دین مردم بکه کم نجه تو کس یوغه عقل ال جان یوحسد راول بی معرفت میداد ای نیسی حق قنده چون یقین ایمان شس	سن جفایی قوی و فاعل کم جفا چندان دکل شول کزن جنده کی صورتد جن در جان بیر و غمی تقدیر به بکمر مکنه فرمان دکل سند کم شول بی ثباتک عمری جاویدان قویه آدن بسلوان که رستم دستان هر منر سپهر ستمی سینگیری میدان دکل بی نوادر کم که در ویش اولدی سلطان دکل کم اوین شیطان جن در تابع رحمان دکل لعنکی کم در دین کم شمس حیوان دکل عاشقک آخر کوزی دار اول قدر نادان حور تک چسند وایم والد و حیران دکل سر شناوت کم یقین دن دشره ایمان دکل
--	--

و لریض

چسپن اچند و یوسف کنعان او کندن بکل کلمش شمشاد ویه تا عالمی عرض ایلم کر و لری یک کو کلمه پسندن بو کون خوشه اول نزدیک تانی و در عتک یوری دیوانه	ای بولد پس با پیک تابان او کندن بکل بن قیر و اجیم چسپان او کندن بکل بی میان ایله جانان او کندن بکل آره برده کریم حق دیوان او کندن بکل
--	--

شتری بازار کلمش در جوانی رستا ار سلام دیوبن دعوی قلدی صقن ای نیسی شول قرا یوز لور قسبه سولیم کم	کیمه آله خرمکس دکان اولدن بکل دلوکسین دار فایغ اول ارجلان او کندن در مسون صدی دکل سلطان او کندن بکل
---	---

و ایضاً

ای غیله و زکارک پند پسندن انفعال شاد پسندن قیغوسی چون قمر لطفندن زیاد کر کو لر شمسک یوزینه در که سوده مام حق عدو کوز در دوی اموالکذا اولاد کز همت آینه سوار اول کی سعادتشون یکم قیغوسن جفا نده مال و ملک نعمتوک ای نیسی چون که بود نیاد کل در پایدار	بلد کی کم قادر بو چسان به فعال بر زمان شادی قلوب بر زمان ایل طلال که و ادر آیر و قلز که بر کدر حب وصال پسن دوزن جمع ادویه با پسند گشت ایال سورارادن کبر و کیننی ایله نفی کمال کم و راجق برده سپکار ده اولما مال قلد دعوی کنت کون انم کسینه مال
--	--

و ایضاً

ایتر دوک جام شیدی دیوان او بخودن ای و فاسپردینی تک مهرن که کو کلکدن الوند بوطاق و طمطراقی قو که دورانی بود نیامک صدف خاص اولمرا نچه پسر و مری کلمه قلم بو کفتارک اشارتی درن در صعل اکاد مر	نه بولد وک او بخودن کمر نه فلد وک او بخودن بود نیامک کمر کز مطمع اولمزد دم او شش کچرمر نوحه طوطیک کر که آپان کر که کل بو پتری بلین بکلم نه فایغ اولدی لودخل نه بیسون اولین مجنون که لیلی کدر ای عاقل
--	--

غزای ملک پوزن دو تکه آنک و سواپه او	که با بیپ او یان او نه کو کل مقصود و وصل
پسینجا دانگن بانه ندن دیو اولتی اسپر	که مگر حتی در اصلک و کلپسن رجه قایل
نجه مغول و فاعدن نجه پسنل و پیایلدن	اگر دانا پس آنی پل که پسین مطلقا قایل
اگر کوز لو پس ای کوز لو وجود که شوره کور	نه معده پسین نه کور سن نه در یان نه شوش سایل
وجود که شرنکی محایت وجود فرد و واحد	که ذات فرد و واحد دن به نول اولدی اول
نه آخر پسین ای که که آدوک کز لو کنج اول	نذر خالک کم او کرسین او رکدن و اتقانی مایل
مگر حدن زیان کوردوک که باطل قول یا پند	چوردوک یوزکی حدن صفتن کم حق و کل مایل
مواجا مندن ابر کرسین موس و نجه شمشین	بو آغولوشه ای قوم که آنک شربد ر قائل
یا بنی نپسه اویش پسین خود رسن دینه یی	مگر حتی او تمش پسین که اولدوک دینه یی مایل
نسیسی نه او عیسی کهای که به شمشین ایلمر	تین ادراک ایه رانی او زنی عیسی مایل

وله ایضا

فرقت دن ای بخار ایدور کم قان اولدی کل	کوز لرم یا ششی جیاتی دوتی طوفان اولدی کل
جانمک و صلاک له حدن اتقانی و ابر	دولت و صلاکدن ایدور و دوشه جی ایدور
بلدی مشکین زلفکی آلدی ایلدن روزگار	شول پسین کو کلک عالی بریشان اولدی
که به خندان در فرج دن آفری آملش کلک	منه لیک کوز لری کور کم نه جیران اولدی
که به بندن صورتک فایده رای جود مایل	پسین کم کوز دن خیالک نشی پیمان اولدی کل
خفته اگر غلظه ایتیه چشمه جیواسینه	سوپش مشا قه و صلاک آب جیوان اولدی

فرقت شول درویش جانده که کرم کم	مگر نه دوشدی بودر دک قلی جیران اولدی
پسیندن ایدور و دوشه کم آغول اچوردی کور	وصلی تک تریاکی غانی وقت اچسان اولدی کل
یا جوراتش نسیسی خون دوا دهم که آنک	اوز بخار ندن بری ز نجره وزندان اولدی کل

وله ایضا

فرقت نینه ردی بزم یور کم قان اولدی کل	کل که دیدارک بو پایر و دره در مان اولدی کل
دینی کم ناز و غمی پنج و پستانی بکه	پسیننه ای سلطان خوبان نه وزندان اولدی کل
پسته ای ملک فراسیه بانی پنج و سی	شوقه نیمشس جانده و صلاک آب جیوان اولدی
دل کو کل کم دایا ایتی پسینک و وصل ایت	نینه شوقه ن اسیر و در جیران اولدی کل
بانمک جانی و صلاک در و صلاکدن ایت	تکم ایدری کلک سچار و پخان اولدی کل
عاشقک پنج و پستانی رکک کزاری	خشی کلزارک ایدری کلک پستان اولدی
خست معنده طوبی و الله و آشته حال	قامتک جسته ای سر و فرمان اولدی کل
آبسی تقدیر یزان ایلدی پسیندن جدا	کو کلک عالی بریشان دیدر کریان اولدی
بجواتندن یکا ملک حکما تندن پشک	خار و خاشاک جیوانک دره ویرکان اولدی
بحر سپه پایانه شوک جانی فرق ایلدی	کوز نه پده ایلدی جیوانک نه طوفان اولدی کل
آپسین پسین ایدر و بلدی کم یوزدر وجود	کوز و ایمان وصل جیران جلیه پیمان اولدی

وله ایضا

پسینم و صلاک ای چشمه جیوان رول	نجه حرکتی غنی کل ای جان بر و کل
--------------------------------	---------------------------------

زفتک شربی آید روانی اچسرم	ای بیک کشکری دردم درمان بود کل
ما شکست و اموسی یار من یران اولدی	ای جالک بمن در وقت رضوان بود کل
عنبرین نعل زلفک و دوشلی بدن ایرلغ	قی آشته ام ای زلف پریشان بود کل
کو کلک پیرتی کوز یاشنه غرق امدی	نجه اعلمه سینه ای کل خندان بود کل
زفتک قوری نی یخدی و اینجه ی عظیم	مدک خنده در ای رحمت رحمت بود کل
زلف و درخسار کی کورمک کلا چون لیل	او قورم سپنج مثالی القرآن بود کل
عالمی دندی بو کون من رنگ و پستانی	آزین پسندک ای فتنه دوران بود کل
کوز لرم یاشی آخر یاشه طوفان کوزور	ای پری چوبی پسر و خدایان بود کل
کریمک شوق اوغنی فری ای جان اوردی	یوره کدن کوزده مردم اخوان بود
ایلش جاتی چون شنه پسیسی تیسیم	نه زیان ایلا که قید الزمان بود کل

وله ایضاً

زفت آید یازم دردم ایله جاده کل	یار لودلدم او شنه کورم اچمه یاره کل
مهری غارت ایله ی قاپدی قرار کل	نجه جفای کم بکه قدی بوست اورد کل
غدن اگر چه زفتک یک چری چکی اوسته	من بکه بس سن ای مسنم قور خنده ویکساره
دوشد کم ایر و پسندن او ش یازوت اولدی	ای کوز و یک جراحی پس نجه بنی بوناره
زلف و رنگ و صانع شمش ای کر کورم	ای ترک فتنه یوزای ال کون سناره
مست اچمه غرقه ام فرنگه و دوشلی	چک صبا و اورتن زور قی کهاره کل

بنه ایرمه و صلیک خسه که شاد اولر عدد	یور کنی عدد درک یاره لویله یاره کل
دوششم آه و نالیه پسندن اولدی ایزد	کوزمه روبا و عالی قوید بورسم و کاره کل
نستظر اولدی و صلیک چهرت و دردی جوج کل	خوش کل آنی یندرک و عده و انتظار کل
بانم اچمه کوز لرم هر کی اول بچک کبی	شوق رخنه ای پری پردی اولدی یاره کل
جان دتی پسیسی کسین پسندن ایر و یوخ	دار اید پسندن ایر و کیر جان ایتده اورد

وله ایضاً

ای خط و رنگ و غدار کونیم فتنه یکل	اول جالک ذکر ی در ذکر م ذی ذکر جمیل
بانمی وقف ای لرم شول عارضک اچانه	آبیم قائم پیکر جو سپیل اوله پسبل
عارضک نازده کور شد و معنه غاسک	شول سیدن بی تکلف ناره دوشم خلیل
شمع رخسار ک نیم دعویه دانه بر بو کون	عاجت حجت دکل هر خنده روشن دلیل
اول کتابک کم بو عقل انگ و موزن بکله	غده غمازک او کراتی بکه ی قال و قیل
جون برادر در دام اول زلف و عارض شوی	من بخوک جور ک کشته اولدی و اچانک قیل
جون پسیسی کپ پوزی و صلیک و بنور تمام	بلزم روح الله پس تعلیم ایز یا خیرل

وله ایضاً

جانارخ و زلفکدن اگر مپس نامل	تحقیق ال اثبات ایه و در دور سپیل
ای صوفی صاف اولدی شراب خم و مدت	کل بجه و فخر ایله جوج قله قفسل
کر نسی نایه ک حقیقی شبهه داز پس	کیم کند داو زنی نایه ی صاحب دلیل

کاف و نوک بر اسم کایانک نشا
عالم ذات و صفاتم منبع موت و حیات
سویین مرنا طغک دلنده مندن اوزکه
فرخ الطوفان نجم بن هم بخاتم هم ملاک
هم فقیر هم رسم دنجی هم ملک هم بادشا
ناظم هم بی نظیر هم بصیرت هم بصیر
شاه هم ششم شرا هم پایتم هم جام هم
ظاهر هم ظاهر ده فاشم نظرم هم نظرم
هم بقا ذات الخلود که نازی و هم نیت
هم خیال هم نقش هم تصور هم صور
هم کلام هم ملک هم وحی هم روح القدس
ابتدای پس جو هم قایم پشی لایخیر
هم جلیل هم جالم هم دود هم رسم عدد
هم نجم دار الله پس هم نجم نار و شمس
هم جهان هم جهانک عینی و مبین
روح و توریت و زبور اعلی و رفان هم
هم برات و قدر و اسپر اسم صام و حج و عید

تم اودن تم فتحه تم روحی هم آدم هم ترا
 هم یلما هم هم انک ملکت لاسیغه
 کاتم لو هم دو اتم ابجد هم کلکم جا
 هم طبایح هم عناصر هم ربک هم بسیط
 هم ریسم هم حریف هم نجم صیف و شتا
 بنده ام هم آپسیاب هم غیر هم فطیر
 هم پواد اعظم هم مضر باع هم محیط
 هم نجم مادی و نافع هم نجم ضار و مضر
 هم نجم مقصود و مقصد هم تناسخ و تک
 هم طپیم هم عیلم هم طاب هم هم قیسم
 هم حروف هم کتاب هم کلام هم کلیم
 هم جیل هم گفت هم امیاب هم کتب اله
 ای نیسی سن وکل سن جمله اول در جمله اول

هم قیامت صوریم هم عشرک نادریم
هم سلیمانک قوشی هم فاقم و دستوریم
نقط ام حرفم بر لولک پیلیم سلطیم
جلانک اصلی و فرعی نادری مقدوریم
هم قشک مردودیم هم بایک محرویم
پیلپلک خمریم خادیم محمودیم
هم دوجرک کوسری سسم لولوشوریم
هم هم غضبان و حجت هم انک منضویم
هم هم سرشیده و ذاکر هم انک مذکوریم
هم شفاک صحتی هم علک رنجودیم
شونک منصوبی و هم کنه نک محرویم
هم قدم سیم خیم هم قشک عصفوریم
اولی که ایدر اول زمین و آسمان نک نوریم

وایضاً

جستک صحت و کی آب زلالی کور شمس
دوشدی صندی نایبی کجی پیر دبال کور
کم نجبو بخیلین ملک و مالی کور شمس

شول تمام ایک یوز ند بن بلالی گود شم
شول غزال آفج و بالی بر دکو کی بر ادو
غزو اوله ای شهر بودی ملک و مالنه

بست نه دن طشت و پنج سپه یوق	بوکلام ایچنه خیل قیل و قالی کورشم
ای نیسی فضل حقن چون فی بن فارغ اول	بند و اخی بو مال ایچنه لایزال کورشم

وله ایضا

تاکی یوزوکی کورشم چسکه حیران اوشم	دو شدم سبک بود اسپنه کورم برشان اوشم
کل کورنی باطنه کم نه کر کو کجیم خانه سپه	ظاهره کور بود صورتم حالمده ویران اوشم
لعلکسیه کا بهوزی عالمده ایجا ایلدی	اوشش بن و صالک دن انک سرتاقه م جان
حک کلامی بنده و سپنه بنی حقن یراغ	جون که کول در عرش حق بن عرش رحمان
آیت نارا سپنه سوچی کیم دین	کل پس بنی کورین کین اش نارا پشان
کنج نیا کیم یرم مکت کزک مظهری	هم جوهرم هم جوهری هم جوهر کان اوشم
اوشنه نیسی کیم کند و وجودم شهنی	فتح ایلدم حقن بکون خاقان دوران اوشم

وایضا

دلیر کله نه چشه جوان دشم	معدن رود عجب بن بخون جان دشم
نخل اولدم بو سپه دن که نکارک یوزنه	ارک کشتنی در دهنه رضوان دشم
لوح محفوظه عرش اولدی یکانک صفتی	بن بر میندن اگر صورت رحمان دشم
صورتمک اچن تقویم و یوزک قبله شش	بوسوز و یوق دینوک آدنی نادان دشم
سپتن ای صورت رحمانی و رحمانه بخود	قلین سجده پسکا دیوله شیطان دشم
سورتک منکر نه کافر و ملعون دوی حق	نکه اکاددی حق بن اک چندان دشم

دیدم دیکنی جوق بانجه پستان چون	که بن اول عارض کلکوز کپستان دشم
صده ملک ایچنه کار ایلدی بنخو اردی	که لیک کورنه نعل الدمر جان دشم
نفسی ناز نازده بهلا قلده کین	قیمتی هر قلنک ملک سلیمان دشم
ای نیسی سکه چون فضل الاولدی مبین	نجی عیب ایلده کم طایفه سلطان دشم

وله ایضا

اشدا کبر ای ستم چسکه حیران اوشم	قوس قزح در قشکرک یاینه قربان اوشم
یوز که رای حش کله بویک قیت پرورد	عشکه یین یسل کی عالمده دستان اوشم
کون و مکان دن کجشم معنی ثراین اوشم	مانان یوزنی کورشم باشن ایلغ جان اوشم
دعوی نیم قاضی نیم منکر نیم راسیه نیم	داع الدم یازی نیم بن کل دوران اوشم
سولی نیم صافی نیم ارنی حسیران نیم	کاسه نیم شانی نیم درد الدرمان اوشم
زاده نیم عابد نیم عامی نیم فاش نیم	مومن نیم کافر نیم ستم کلی ایسان اوشم
اوچاخ الد رضوان نیم موسی الدشبان نیم	وانا الد نادان نیم این اولشمان اوشم
که جشم غیبی کبی خرج او سپینه او ترشم	که وارشم یوسف کبی مصر نه سلطان اوشم
صاحب قران در دهرتم یا خود کان دشم	شده کبی سیم فاک الد حکیمان اوشم

وایضا

کلمه حقن انا الحق کورنه منصور اوشم	روح قدسیک تطهیرم سرتاقه نور اوشم
لوح محفوظی نیم روح الامینک مهدی	شرایخون میزان واپسرافیل هم صو اوشم

تا وجود کوه و دشتی که زده آبیات ایلمدی	موسیم انت نارا نورال طور او شوم
کرجه غایب در وجود کوه منظره و ایک	کور ز ناطر کور ز منظره کور ز منظره او شوم
لا مکانک بکنجیم کرسیم ویرانه	ایلمم معمرانی کوکم نه معمر او شوم
صورت و معنی نجم هم جان و جسمی جمله یک	کرجه هم علا و واپسمل و مشهور او شوم
به لشم چون کشوری نضک ییدی سیلینه	کیتباد و قیصر و جیشید و غفور او شوم
تا نزه ماه طوری مرطبارت سیر قنینه	بن سجاد بن بواب و روضه منظور او شوم
آتش مهر خاک با نده و تاثیر ایلمدی	بن بوادقن یا نزم یعنی که معمر او شوم
مصر جامع در وجودم اندر طعم حب	کور ز شوم کور ز محکم قعه و سوز او شوم
ذاکرم ذکر ایلمم یعنی که ششم موافق	کور ز کوچک آواله عالمه مشهور او شوم
ای نسیبی هست و حور انکارک و صلی	حون بن اول محبوبی بولدم حبت و حور او شوم

کو کلک ویرانه پسندن کنج پنهان بوم	اولشم شول با نده قربان یوزی دکان بوم
عشق تک در دنده کلکم ایلمد بخور اولدم	بلرک دوزخه مردم نجه در مان بوم
کر اگر ایمان دکلده بس بخوک دوشش که بن	کفر ز لنگ حلقه پسندن نور ایمان بوم
خضر اگر طلعه وارب استه ی آب حیات	بن دودا لنگ چشمه پسندن آب حیوان بوم
دشترک یکسی کنار کوکله نقش اولدی	کور ز لرم بخورده نجه در و در جان بوم
روغنه رضوان دعوت قلدی زاده	حون بن اول در کاهه صحن کستان بوم

بن نسیبی جاتی شول با نده قربان ایلمم

وله ایضاً

صورتک کینشدن کور ز یار ششم	او خرم شول خطا بسم الله الرحمن الرحیم
آلت الحمد لله یزیدی رب العالمین	قویه عشق یول چون با صراط مستقیم
تشکر در قاب قوسین و بک لیل طویل	ایسی در واپس یوزک شول مبارک خطیم
اولدی شول میم لیک عینا قوسی سیل	شده ی کوثر لعلک دکل جنات النعیم
سورک مایستی قنیر ایدر انا فتح	چسند کینشتی درس علی خلق العظیم
زلفک چون سیر قندی سجدم باد سبا	شول سیدن اولدی عالم از دست غنیم
رحم قلن بن نسیبه رخ بر منیر	کر خطا قدم ایله استغفر الله العظیم

وله ایضاً

دلبر این پسندن ایر و فان نالی بیلم	مال و ملک تاج و تخت کامرانی بیلم
استرم و ملک جهان با بولم درده و ذرا	بن سنگ چار و کم از که تیماری بیلم
پوق دعالر قلشم بن خالنگ در کاسه	چون مرادم حاصل اولم بن دعا بیلم
پسل طر یاردن ایر و ملک عالی نور	بن یار من ایر و دشمن بوجانی بیلم
ای نسیبی بخون ایلمد پس افغان و فغان	شده ی افغان ایلمم طسکه فغانی بیلم

وله ایضاً

عشق اله اولدی غم طسیتهم اندر قیوم	قدسیان حضرت اعلا الن اولدی بیوم
-----------------------------------	---------------------------------

منه وی اولدی انلدن در زوایای ملک	عشق اولدی قوت روح و بن عظام العظیم
تا که کردی گنگله نور تجلی بر قوی	پیشبر سرگز کور و نور جرات النعیم
عالم وحدت و ردی بر مستح بر لای عشق	قوت روح در منور از غذایای عظیم
خادم خواره و در دم جانمی بر سره یه	دار نعیم و غلای پادشاهم زان سپ اولدم
سوید بر با شدن آیان صابریم آه املن	حکم املک تقدیر انکه ز اول در رب رحیم
بون قیمندان بک قیمت بود بر بن نعیم	جله عالم در قنا شول تا پست قیمت پسیم
ای صبا از کوی لبر چون کور دک بوی روح	جان خدا و دیون قد مک ایا بادسیم
پوید برینه ردی لر کور نه خلافت طدی	دانع او شده عالم بلکل که رحمن الرحیم
ای نسیمی چون زلدن مخزن ایر ارایدک	فیر اگر گنگله کیسه بر تو فیصل قفل دوم

وله ایضا

نیم اول زبوز صورت زمی شبت نعیم	ز لطف اولر بوز معنی زرب عرس عظیم
نیم زلفه با شلاله جان شایدرم	نیم دوز که یلاق در اول نیمه نسیم
کوزنک بو چشم حیوان لبی که شانه	کلید آیه سیحی العظام و حی رحیم
کوکل مسبا فیندن در لای جان اولدی	قرایچکن انکه کوزنک کوزدی نسیم
مسلم اولدی پکا و لبری جهانه بو کون	که ای الکو نشن اولدی جا که تسلیم
از لده و ارایدی عشقک بوجان پنجه	زواله ایلیپ قابل بنای هند نسیم
کرک بوزاله اولدر کرک بنی ریز	نه قایق او دن انکه کیم انه قلب سلیم

سعد ایله ی پاک شیمی آفا سی

تفاوت انرا نی کر قبول قیسه کریم

وا ایضا

کارم دلبزم یارم ایسم مو پسیم جانم	ریغم غم غم سسرم روانم دردم درانم
شهم فاسم ذلار ارم حیاتم در بکم روحم	پاهسم کاهم و سلم مرادم حکرم و جانم
قرچسرم پری رویم طریم شوخم دشکلم	پیمن بویم کل اندامم زمی سرو پستانم
لطیفم باز کم خبیم حیاتم طرند محسوسم	حجازم کبیم و طورم بستم حور و صوامم
کلم ریخام اشجارم عبیرم عودم دشکلم	درم مر داردم کاهم عقیقم لعل و درجم
دلغوزم و فادارم بکر یوزم جفا کارم	خدا و زم جهانه ارم امیدم بکم و فایم
جراغم نوردم و شمم صیام یلدم ششم	عز ارم طیسلم کولم نسیمی بخشی الحام

وله ایضا

حق تا که یار اولدی که پرتا قدم یار او شم	تا که رشم دیدار نه مشتاق دیدار او شم
انت و نذر اشحنی موسی بنیسون کیم	انی بکه نور پس کین اول نورال نار او شم
ذکر م ان الحق در غم حق سوز لرم حق و انم	دارک اچنه و غیرا نسیم بنی الدار او شم
عارف مقده و حج و ذم پر اصل امش بن	کوزکم نجه بر ناطقک دنده کتار او شم
یار العبدن در دغای سر خوشک سر خوشی	من اچشم عشقک من مرست خمار او شم
خلدک کل خدانی در کلون یکا فک ای کوش	لیل کی ستم انک عشقه او ش زار او شم
کلش کی اچلشم بوی کلندن عار منک	کوزکم جاکل دن نجه فرخنده کلزار او شم

شکین بچکن بولشتم شول بیجان افزای کم	طنین انک پاسبان پس طبعی و عطار او شدم
شیرین دود اعلیٰ و صفی تا پیروز اولدی منظم	ای صحرای شک و غمی قد و شکر بار او شدم
یارب ز فغان ای امیش تا بند یوزک بدری کم	انوار تابندن انک تابنده انوار او شدم
پرو کل از انک کی عالمه آزادم و سلی	ز پنجره لعل قیده ز محکم گرفتار او شدم
سودا میدن پر خورشیدم پستانه عینک کد و سلی	خفت میدن تا پیم نچون که شیار او شدم
زلف و رنگ پر از لی تا حق بکه کشف ایلدی	یوزکده ام کنج حق ز لعلک پاسبان او شدم
هر کده صافم ز بکی قلب سلیم او شش بند	ای قد چشک پیکری عشقده و دیار او شدم
لولو ناک و صفی تا پیروز لرا اولدی منظم	سعد و سر سیمین برک لولا شوار او شدم
بر لیدی نسیمی تا پسند دانه شکسته شد پند	او شش جمعندن بری یعنی که پزار او شدم

وله ایضا

نرانا الحی سولم عالمه پنهان شدم	حقیم حق بند در هم حد ایشان شدم
هم لوح و تورت و زبور ایش و فغان شدم	هم بن کلام با طقم هم ختم قرآن شدم
بولم علی العرش کسوار حافی هم حدن	حدن عیان بل کم نیمین نورسیان شدم
هم آیه رحان نیم هم رحمت رحمن نیم	هم وحی مطلق بویلم هم فوریه دان شدم
موسی انک دیدار ز شتاق ایسکل او شدم	انست نازا با حب موسی عمران شدم
سودا لن پست اولشتم هم پچشم حدن تمام	پستانه لک جابیم نچون که طغیان شدم
من هم قلندر صفتین دودم مجرب بریم	اولدم فیه دسم که ام حکم سلطان شدم

لایب الا وجه کدی کنک و جمنه او شش	عالمه و چمک پسته بن و جبر پنهان شدم
پهن و جاک نقش کوردی از لدن کوز لکم	بن تشه ایران الشم هم مست حیران شدم
شکین بچک ظلمت یول منع اوجون غفر	لعلک تبران پچشم هم آب جوان شدم
کدی جانه شرح ایدر شده نسیمی حق سوز	کم آنی ادراک ایلد بن پسر پنهان شدم

وا ایضا

شکین بچک سواد ز شک خطا درم	شک خطا پسته درانی خطا درم
اول حق تا سینه کم یوز که کعبه دوش	معینه کعبه اول در و اهل صفا درم
عشقت بلا در دین اعتقاد الن	عقدن همیشه با شک کلبون بلا درم
پسینزج صداقه ناز و نسیم و غده	ارد و عذاب و محنت و رنج و عذاب درم
جام جهان نادر کرک چ یوز کی	حدن بن آنی آینه حق نادر درم
یوزد رو فاسی در به کو کلند و شامک	شول پو فایه اکمل اوجون پو فادرم
کو کلک بکدر در لوبغایی طر س قل	پسندن بکن جبار غن سینه جفادرم
دردک دو پان ایستین بکرا بسم اول	شول معیندن که درد که یوزد و دوا درم
ای رنج و دو چشمون دین اول و غری عاشقه	اول رنج و دو چشمون که بن اک شفا درم
اول عمری کم وصال الیکم نسیمی	بکمر سواد و سر ز به باد سوادرم

وله ایضا

خلق الله نیم که ذات الام	و حده لا شریک صفات الام
--------------------------	-------------------------

و ا ح د م ج ل ه س ر ا ش ی ا د ه	ک ن ف ک ا ن س ر ک ا ی ا ت ا ل ا م
ا و ل م ت م ب ن ا و ل ا پ س ی خ و د ک ل م	ز س ی ل و ن ب ر و ن ج ا ت ا ل ا م
ا و د ی ن س ی ح ل ا ی م و ت ب ن ی	ک ر م ا ت ا و ل ی ن ح ی ا ت ا ل ا م
پ ت و ش ت م ب و د ر ط ی ع ت ا ل	ک پ ب ل م ز ک ر ن ث ا ت ا ل ا م
و ح ی م ت ر ل و ش و ب د ر م پ ر د ه	م ب و م م ن د ه م ع و ا ت ا ل ا م
ف ا ط ل م ط ل ع ت م ح ق م ا ل	ا ی ت م ک ل پ ن ا ت ا ل ا م
ک و ر ل ا م ک ا ن ب م ن م ا و ش	م د ر ا ر د م ب و ک و ن ب ر ا ت ا ل ا م
پ س ی س ی ا م ب و ک و ن ب ن ل ر ب ن	ب ی ن ل ر ه م ش ک ل ا ت ا ل ا م

و ل ه ا ی ض

س ی ک ن س ی ک س ر ت ا ر پ س ن ا ک ی ج ا ن ه و ر م	ل ع ل ک ش ر ا ن ب ر س ی ک د ل و ج ا ن و ر م
ش ل ا ک و ر ک پ و د ا ل ر ی م د و ا م ا ت و ر ک	ن و ر ی ق ی ن ک پ ن ر ن ی ا و ل م ک ا ن ه و ر م
ا ی د ر ب ک د ر م ع ی و ر ی ب و ک و ن ی ا ر م ک و ن	پ ر پ ا ع ت ا م ک و ع ل ن ی د م ر و ز م ا ن ه و ر م
ن ا ز و ن ع ی د ی ن ی ک س ب ا ل ع ا ی ا ک ر پ و د ا	ک ل ی ز ی ا ن و ر ع ا ر ف پ و د ی ز ی ا ن ه و ر م
ت ا ل ع ن د ه ج ا ن ق ل د ی و ط ن ج ب ا ل و ط ن ج ی	ب ن س ی ک ن ا ل ا ر ا و ا ح ی ک و ن و م ک ا ن ه و ر م
م ش ق م ج ا ز ی ع ا ش قه ذ ر ق و ر ی ا ی ک ر ک د ر	ق ت ل ن ی ک م ک ی ه ن ک پ و د ی ز ی ا ن ه و ر م
ا و ل د ی ک ل ا م ن د ن ی ق ی ن ک ا م ن ا ن ی و ا ر ا ش	م ی ن ی ق ی ن ک ر و ی ن ن ک و ن و م ک ا ن ه و ر م
ا ی ب ک ر و ن ق ر ن ا م ک پ ر و و چ ا ر و ع ر و	ب ن ط ب و ل ا ل پ د ه م ر ی ن ر و ا ن ه و ر م

ای پنجمیست ل جوری تو تکمیل حق المین	بن بلد کم در دانه یک بجو کانه در مزم
یارک دوا کت و صفتی ای زاپه ایتهم کم	نطق بیج مریک مری زبان و در مزم
بوی سیکانک دی نطق پسیسی یک در	الدک بها پسز اند کم جان رایگان در

و ا ی ض

د ا ی م ا ن ا ل ح ی س و ی ل م ح د ن چ م ص و ر ا و ش م	ک د ب ن ی ب ر د ا ر ا ی ن ع ا ل د ه م ش و ر ا و ش م
ب ل س ی م ص ا د ق ل ر ک م ع ش و ق م ع ا ش ق ل ر ک	م ص و ر ی م ل ا ی ق ل ر ک ج و ن پ ت م م و ر ا و ش م
س و ی ن م ک ه ح ق ل د ا ی م م ن ا ب ا ت ا ی ل م	ک و ک ل م ج ی ز و ر ا ن و ک و ن ط و ر ا و ش م
ک و ر د م ق ن ک ع ر ا ن ی ک م ق ا ب ر و ی س ن ا و ل	و ص ل ت ش ی ن د ک و ر ن ی س ر ت ا ق د م ن و ر ا و ش م
ب ر م ا ن ل د ه ا پ ش م و ع د ت م ی ن ک ج و ر و پ ن	ت و ل ج و ر و ن ک م ت ا ب ه س ر ت م م و ر ا و ش م
ا ی ی و ز ک و ا ل ف ی و ا ل ی ل س ا ک د ر ت ر ا	ل ع ل ک ب ک ا د ا ر ا ش ا و ل د ی ب و ج و ر ا و ش م
س ر ی ا ک ک م د و ز ی و ز م د و پ س ت ی ک و ر ا ن ه ک و ز م	چ و ن ک م ع ک د ه ن س م ی ر م ش ا د ا ن پ س و ر ا و ش م
ا و ل ش ا ی س ی ن م ک م ک ا ی ن ا ت م س ی م	ا و ل ن ط ق ر ب ا ن ی ن م د ل ل و د ه ک و ر ا و ش م
ج و ن ا و ن پ ک ر ی ک ع ا ل د ا و ل د ی ج و د م	ا و ل ص و ر ت ر ح م ا ن ن م ک م ع ل د ه م ش و ر ا و ش م
ا و ل ک ر ل و ل ک ی ک ن ی ر م ک م ط ا م ا و ل د ی ک و ر م	ت و ل ک و ر م ک م ک و ن ک ی ع ا ل د ه م ش و ر ا و ش م
ج و ن ب ن س ی س ی ک و ر م ک م ی ن م ی ر ز ف ا ش ل م	ب ن ب ر د ل و د و ا ن ه م ک و ر ک م م م و ر ا و ش م

و ل ه ا ی ض

کل کورنی مشکله نجسی کریان او شتم	ترک جهان ایلمشتم حبیبک کورب جان او شتم
----------------------------------	--

دردک در دندن بنی عالم چه شد در	قایل دل لولدم در که چقدر که در مان او شدم
دورسترد که زارک بر کر قیاقه ی بجا	فلند و ال خونخوار که قایله فلطان او شدم
ای طور پسینا عرض قل یضا بخلی پس بجا	مویسی بکلیه اید که مشتاق و شادان او شدم
اولدم که یوزک کور شدم یوزی یزه پود شدم	ایمان شهادت کتوب اندر پیمان او شدم
ای پایا پس جان بجا ای صورت رحمان بجا	دندی یونم پسندن بجا چون ایل ایمان او شدم
مشغله موج اچندیم دنگلک پکن کور ب	دردانه دوکب کور زرم لولو عمان او شدم
کوکلن پسینک فرا ب کر قلده کیم شدم دکل	پسن کر ز کونجی بر شدم اندن که ویران او شدم

وله ایضاً

ای بیسم و صلی بن جان نیست شدم	کفر ز لعل عارضی یا نه نیست شدم
ال کجایک آنی کل بر کز بکز شدم	عارضک و جمنی بن رضوان نیست شدم
نه میل صحت اندای منیم زینج ر	ندمی نمک صحتن شیطان نیست شدم
عید اکبر در جالک جان پکا قربان اولر	عید اوجون بن جانی قلابان نیست شدم
یاندی عشق کولم اول کینج ویران المیدی	بن پسیمی کولم ویرانه نیست شدم

وله ایضاً

بر پوی بکر کجاری ماه روی شدم	شاد و شکل عریف جنگ جوی شدم
قلتم جود نه سر جند که جانم تنه در	اولم شمشیر جوی تیغ جوی شدم
کپسنگ آرسند رنگ بوی قانم	بیل زارم ازان رو رنگ بوی شدم

تایکوت یک دهرم غیرت الذن دوز	تیلرم جو که کجاری سپیدی شدم
جون پسیمی اولم مجنون دوزار و پناه	دلبری لیلی صفت زینج روی شدم

وله ایضاً

بند پیرا کی جهان بن بوجانه پسرم	کو مر لامکان بنم کون و کمانه پسرم
عش ال فرشت کاف و نون بند بطنی	کس سوزکی و اجم اول شرح و بیان پسرم
کون و مکان در آیم ذرات کور بیا اتم	سن بو نشان ال سیغ نام و نشانه پسرم
کیر کمان وطن ال اولدی حق الیش	حق بن بر کبر بن ظن و کمانه پسرم
صورت بلخ و معنی صورت اچند و تانی کم	جسم ال جانم ولی بیسم ال جان پسرم
هم صدم نم هم اینجیم شمر و مرآت نشر ال	نیجه فاشش درخت ال بن بود کانه پسرم
کنج نهان بنم بن او شش من نهان بنم بن او شش	کو مر و کان بنم بن او شش بورد و کانه پسرم
کریم محیط اعظم ادم ادم در آدم	دار ال کن لکان بنم بن مکان پسرم
بان ال هم جهان بنم و مر ال هم زمان بنم	کور بولطیف کبر بن دمر و زمان پسرم
دزه بنم کوشش بنم جار ال بنج و شش بنم	صورت کور بیان ال بن بویانه پسرم
ذات ال صیفات ال قدر ال دبرات ال	کلم شکر مرات ال بیست و مانه پسرم
انعم ال فلک بنم و می ال هم ملک بنم	چک و لکی و اکیم اول بن بولسانه پسرم
شده ال هم شکر بنم شمس ال هم شمر بنم	روح روان باغ شکر روح روانه پسرم
کریم نو کون پسیم با شیم قور شیم	بندن اولدور آیم آیت و شان پسرم

وله ایضا

النت صد که بگویند یا رسیه بولدم	که کلمه درون و بسره دلداری بولدم
و کمر که سپرد پوله جهان و از لنی پدا	بخون که کوزل سکه بود نیارسیه بولدم
پیراغ کن اول زمره که شتری اولدی	دلاله جاعنه کله کی که بازاری بولدم
نمن یزیم غنم نه قدر غم جوخ اولر سر	شاد لعل الی چون غموز و غموز اریه بولدم
فرد و پستی دعوت ایدن زایه و پویله	شول یکنی کورده که کله اریه بولدم
یوسف یری در کم که قول یازله چون کم	مهر کنده لب لعل شکر باریه بولدم
نا محمد فاششاییم یارسیه پنخون	محبوبت امین محرم اسرارسیه بولدم
ای تقدیر طارده ورن اوغول غافل	شول یوزی شمر طراره اریه بولدم
بنده کل ای قاصه ابر شول خبری کم	شول شعبده جی و بسره عیارسیه بولدم
منصور کی پسندن اگر جندی انا الحق	لای خواب عتاب ایله او شش اریه بولدم
جانی جرم یلرم آخسر بوجا سینه	نقد پسر اول یار و فاداریه بولدم
ای موی اگر یوزنه ششاق ایسک انگ	کورد پسند پسینی بویله که دید اریه بولدم
بختم کونشی دو غدی و ایخون اویندی	معنی سیه بودر دولت پدارسیه بولدم
دردی بسی کک کفر ایمانی پسینی	ای خرقه کین بندگی زانیه بولدم

وله ایضا

پسندن پیراغ ای مستم شام و خرم	و صکی آرد و لرم دانی شتر یازم
-------------------------------	-------------------------------

شوق الی شوکت اودی جانده کار املدی	کوردنجو تابندن ای شمس و قمر یازم
شع رنگ صوفی قار شوره کلمش در	شعده پسندن که شعله و شدر یازم
میرال آرا می قاپدی المدن نمک	باد موادن و کل غنمندن اگر یازم
جندی اچسیم دن تو تون مخرجه جندی تون	کورد که زنا شش و دام کورده قدر یازم
بندن ایردی پسینی شعبده سی جمن فلک	سرنه که تقدیر ایدی سیکه ادر یازم
یانه غنم یازده چون کز لود کل یندینه	سرنه قدر کیم انک کوهی دلی یازم
مدی یازد شش غده پسینی سیله	غنمده بیان یار یار چون کله شدر یازم

وله ایضا

کل ای لبر که ششایم پسینی کورمک در کوه کلم	نمکدن دو شندی زار ایسترو صالکدن ارم کلم
زانا شک بلالنی کورده و من تا بعد اتمک	دو شدر نارمه لکدن یازداری تر کوه کلم
یتیمم ربهم کله دی دودا فلکدن خبر یازم	سوپش دینه ایسته لکدن شول خبر کوه کلم
جانده جان الی کلم و صالک اختیار اتمک	زنی کور شش حق جانده می صاحب نظر کلم
نه کور پسین سن ای جان کم جنانک بحر کانه	کرم قدر و قیمت لوستی بولدی کور کوه کلم
نمک نازندن ای دهر کل قیر اچیم یازم	بورج و محنتی کور کم غم اوخندن بحر کوه کلم
سپنجه و دو ایله رنجک در دونه تاصح	ولی تاصح دوای پسندن اولر دم تر کوه کلم
کل ای لطفی نهایت یزینی و صکدن آرم	که شول عمری که و صکله کور عمر سازه کوه کلم
کل آره کلک اچمن کورایان کم فراعندن	نه آبی غصه لرا و تر نه آفولر اچر کوه کلم

ایک عالم بکے پسند کر کر او پسون کر بجک ز پیر سینه بدن فلک پاکد آری از لده صورت اید یوزک شانه کوردم و سا لکن بنی ایر و کرم قل لطف ایل کو وصلک دن مدام الخ در شام و بحر کلم نسی یار بنی در ز جهان دارنه اذن	جماک حاصل پسند آنی پسند کر کلم تم شرنده سودا دن دو لرا و لش کند کلم آلی صورتی مردم بومین پور کلم خیالی سود کم یادم کوزوم دن کر ایر جماک پرده پسند کر رک در آچوخ بحر کلم ایا دعوی قلن نادان دکل ادا دل کور کلم
--	--

وله ایضاً

زلفنی سور سلا نوک پسند مشکو دم قبله اولانی قاشلر کطان بصیرت ایلنه خط خطو که کم خطا پویدر خط قدر ایچ پلوکه اغزوی قوجه صوریم دین تشنه تلای لیلر وک پکی یله نسی	ایچ یونی کورجک جل جلاله و دم جان و کول یوزن کورب شام خود و دم جانله یومین سنی بانشه کم خود دم نیر قلی اکی یار بن شرنه صنی مو بود دم کوزلر وده شربله قاشلر کورن خود دم
--	---

وا ایضاً

تسلم منم ای خرم دای اب حیاتم سردم جنم باغ باریده سزادم روزم ششم دایو یلم منته و کونم قرآن و حدیثم حکم شش و نیم	بردم منم ای پسم و نور طلام طو طم شکر م شدم و قدیر بنام نور و زم و عیدم و لکم قدر و برام علم علم ذکر م صومیل صلام
---	---

ایسلام دسند کرم و ایمانم و دینم توایله زهرم ادم علم و حسیلم جنام و شام و مردم و صفایم شاید حسیلم بنیران صراطم هم مرکز لک کوکم در حبسه ادم لوح قلم و ششم و کوی ایل نظم موجودم و مقصودم و مطلوبم و تقصیم عیشم طسرم ذوق و معایله شاطم فی الجلب و نطقه کلام اکل سی	شام شرفم شرع و پسیم و صلواتم لقیم و تویم طبعیم و نج و زکاتم هم زهرم اید قلم و کیم عرفاتم ایسان ایل لطفم کر هم هم پسنام پسارم و پر خم علم سیر و نام بوجله صفایله نیم مظهر ذاتم هم باطنم و ظاهرم و ذات صفاتم سازیله مقاماتم و یوزم مقامم اقام و هم انفسم ارکان جنام
--	---

وله ایضاً

بن واد صادق قلم کم حفسری م نه خدم و ادر شها قلم دین بن اگر کلامه یک یونیه اغنم کیم بن که اولام محب اولاد چین نوری رضا در جلد چشم امام زین العباد در معصوم پاک امام جعفر صادق در آقا	حقیقت پسیدم حق حیدری م ولیکن قنریک چاکری م دیو یلین که شاکب قنری م ولی کر جک مجله چاکری م چین کر بلاک یاوری م محمد باقر ک خاص لشکر عالم صنور مشکری کم پس و دیم
---	--

موسی کا طبعی بدم حقیقت	علی ی تانم خاص جو سری می
مخزوریت و متنی مسم	نقی جانم سلام چکری می
مخزوری در چون حجت اند	اولا پر سوسیلردن بری می
نسیسم جهانم نه غنیمت	گزیده پنجمک پر دقتری می
نسیسم زیر بستم وار	از لدن من بخاری بر سر می

وله ایضاً

ای کجاک طوطی پنا و خطک و حی القیم	ای تجلی دن جو بدم حق یول موسی کلیم
زلف و قاش و کرکک دریدی خطلم الکتاب	فضل ایش کر بت بهم ان الرحمن الرحیم
پستو اگر طاهر اولدی حق علی العرش	مشق در مستجاب در مساجد و اکر ایم
احمد مختار کوردی اند و حق بر کپ	خط و خاک در بیانی کور و جنت النعم
بود اشیا زوج ایش پس چو یکتا لم نزل	کور یقین معنی بود رده امر اطاعتیتم
ربنا اتم لنا دن بولت ی نورنا	کور جو پیشی کم در لدر در زمان غنیم
جمله اشیا ناطق اولدی و جودن لایموت	و بر امیش باقی نیرای جادوان و شیط

وله ایضاً

من که درویشم فقیرم باد شاه عالم	روح سینے رکم اگر بر رکم کلام آدم
شش جهات و چار عنصر بدنی فاشن امن	یونپین کنجینه و معدن نور مجسم
عالم فیک منافی نندن اولدی اشکار	ای بعیرت پزینی کور که ذات غنیم

۲۱

انسانیت طوطی آریا و شیر علف	عالم حیت بقک جلد پسندنی غنم
سویمن حقد و بنم دیله مردم یونپین	چار عنصر دن مرلبی لیسان و اکرم
بنت فرد و پس اوجون و خطه فیک اولمزم	طالب دیدار یارم شاد و نام حسرتم
ای نسیسی جون مر اش تقدیر النذن اشک	فار غنم دنیا دن و متی غنم نلی غنم

وله ایضاً

یوزک کوتنه ای شمع نورم دشم	آفت نارالمشم اول نور و ناره دشم
دار پسای چنوک ای خشک یکله	دش از لده کور که نه کلزاره دشم
دشم چپاب خانه ای متی سینے	تپسج دعوت اند که ز ناره دشم
فکر مده در خیالی کوز کله لیک مدام	کور کم نه رجمه حسره و خار دشم
جان و بیانی و صل خاکب بهایسنه	در دم از لده کور که نه بازاره دشم
شیطان در اول که میرز که قلمه سیجود	شیطان شکرالمشم انکاره دشم
ای و ده تکشیرانه مشتاق الن سینے	پست پسته پور که نه پاره دشم
فانش الیدی جهاننا الحق رموزینے	دغی خنبر در آنک او چون داره دشم
کنعانی یونپنک لب شیرینی بولدم او ش	فکر ایله کم نه شک شکر باره دشم
پسزوک قدیم و عشق رنگ دایم الابه	یارب نه انجا ایش عجب کاره دشم
ای بسجدم بلی نه او کور پس تار یک	شکین بکد او کور که نه تار دشم
عشک حرد فنی بکه دردی بسن رنگ	در هم بواجده اولدی و تکراره دشم

۲۲

کوروی سیسی یوزنی مشوقه بک بر کون حتی کورن بلر که نه دیدار دشم

وله ایضا

دبرک بلر نه چشت میوان دشم	معدن رو جیب بن نه اوجون جان دشم
نخل اولدم بوسیدن که کنارک یوزنه	ارمک کشتی در و نه رهنوان دشم
لوح محفوظ اله و شش اولدی کیک صغی	بن معیندن انکه صورت رحمن دشم
صورمک چسپن تقویم یوزنه قیلدیش	برپوزی یوخ دیرنگ آذنی شیطان دشم
صورمک مکر نه کافر ملعون ددی حق	نکم انکه دیدی حق بن یکی چندان دشم
صوفیک ایچنه کار ایله ی انخوارید	که بکب جو نه لعل اله مرجان دشم
دده سرتیک پس باغ و گلستان ایم	که بن اول عارض کلوز کله ان دشم
زلفی سینه ناز آتاره بها قلده کون	قیمتی سر قلی بک ملک پیلیمان دشم
جون حقیقت پس ای صورت رحمن مجود	قلین بجه پسک دیواله شیطان دشم
کل خندان دشم فنجینه ایرخ نخون	که ییکا فلک کل خنده اتره خندان دشم
ای سیسی یکا جون فضل اله اولدی عیان	بنی عیب ایله کم تا که سلطان دشم

وله ایضا

جانده کدی فرنگ کور که نه نار ایچنه دم	کلدن ایراخ کل کبی جنت خار ایچنه دم
سورش کن لپی مدام جوه بهل ایچی	کور نه ی دیوار دن ریج و خار ایچنه دم
زلف و رنگ شماری در شام و سحرده	کم بلر اول شماری کیم بن نه شمار ایچنه دم

۲۲

۲۳

لعل و عقیق انجوسی پا جرم التون او سپنه
نقشی صورتی یوزک منده مصور ایله
زلف و رنگ عیشتی نجب او نودم ای
ای خمی خولرک شمی لطف و عنایت ایله کم
جانمی غنیرن بکب میله ایله کند
فضل اله جانلی ایله فدای سیسی پس

کور که کوزوم دن او شش نجب ذل و نثار
من بو کنار نقشش و چون نقشش کنار ایچنه
جون دون و کون ایگله ام لعل و شمار ایچنه دم
دوت الی که دو ششم عقرب و مار ایچنه دم
روم خطای دشم من و شمار ایچنه دم
اوله طول و دنگم بند و حصار ایچنه دم

وله ایضا

اگر چه راه عشقه اسیرم	شها اول آله عالمده اسیرم
متنا از جهان مارا جیمین است	که پیش حضرت پاکز نیرم
قدح صون پایا دور به کون کم	جو انجنت جهانم کرجه پریم
در و نم مخزن کج حنه ادر	فوله کر صورت حور و حشرم
جو ظلمه لونک باطنی اولد	در و نمده نکم دار ثونی درم
ایکلیک بلکنی ویرانه قدم	انجمن کوشه و مدت پذیرم
تو عالم بهین آواز و پرش	زاده و ناله و سوز نفسیرم
بولر جانم صغابندن جانده	انجمن مقامات حریرم
سیلیمانم جبهه ارسیه تو مارا	فرازی حق جو عرش اتدیرم
چرا مانم بغلتهن کر فنته	که فضلی رسنه دپت کیرم

۲۵

نراخت اولشم سو دزیانه	نسیم که درویش نسیم
وله ایضاً	
کرجه فراق و ششم عین وصال بچندم وصل رفک زلاله پویدم او شسته بزم نقش خیال صور شکسته که بنه نایرلم فرم ایذرا میزداد وصل رفک بنی و زلف اله قاشش و کبرلک ایچیم و الیش طالع پیچیدوله و زم کوک پیچده او و شش و مسلک ارمک ایترم کرجه که عینه امک بن نیم اله عک ال و شمه طاهر الممش یوزنه قاشنه امک و رای نسی جایی	کل نظیر اید حاله کور که نه مال بچندم کرجه کوز و دمن ای کوزم آب زلال بچندم جو که خیال نقش نقش خیال بچند وصل رفک بنی و شش جاذب چون که طال بچندم بن بوجردنی شکل او چون نیم اله دال بچند ای شرم سعادتم کل که و بال بچندم بن انکم کم آیر بشکر حال بچندم شکر ابو معین قال و معال بچندم بن برپسیدن ای ال بدرد لال بچندم
وله ایضاً	
ساقا ماه سیام اوله ی عام عاشقک پیرای یوزوک آیی در جنگ غمزی بک صبا سی توبه دن کج صوفیانه اندام چون ریاد حشره و پستک طایفه	کل برو پیون پانخسری و السلام ای تشک قبله یوزک پیت المرام اسپتسی من ذلک المخرای غلام باوه ضافت اولدی و کله دی درجام تمه نظیر میتن کاپس المدام

۲۶

۲۷

والضحی کبک شمس در یوزک وسیله
 قاتب قوسین قشکر محرابی
 مطلع انوار کبک زلفینی
 عارفک کوی معان اولدی
 سببه بجان دون غمسم او زم
 و اندسی فالک جانی دوتی چون
 کو شواره قل نسیم ک پودن

وله ایضاً

چشم سترم جامم جبارم
 مستور قدلو دلدارم
 که جان قویته اوچر کون قینه
 فراقک دردی بخند رویه بلین
 فکدن کتم اولدی بار حیران
 غلام هرگز کویر روی جایی
 نسیمی چکدی خشم آفت ناز

وله ایضاً

ای نور دل و دیده دیدار که ششام
 ای یار پسندیده دیدار که ششام

۲۸

۲۹

ای ماه پری سکر دی حور ملک منظر	ای لعل لبیک کوثر دیدار که شتاقم
ای لبس نهانی سیم معدن دهم جانم	ای یوسف کنعانی دیدار که شتاقم
ای چشمه حیوانم پسنیزه دم جانم	ای لعل خیشاقم دیدار که شتاقم
ای چینی نهایت پیرو لطفی بدایت پسنیزه	و الله که بغایت پسنیزه دیدار که شتاقم
ای دلبر دلدل دارم پسنیزه ابری دارم	ای یار و فادارم دیدار که شتاقم
ای جل جهان جانی عاشق کرب ایما پسنیزه	ای پسیم و کرب کانی دیدار که شتاقم
ای در پس در مان بن کوده و عشق جان	ای تازه گل خندان دیدار که شتاقم
ای رحمت الهی دی مادی کرب ایما	ای خوبرنگ شای دیدار که شتاقم
ای شمس قمر یوز لوشیرین دودا ملک دودا	ای شهید و شکر پیروز دیدار که شتاقم
جانم جانکه محتاج ای صاحب تخت و تاج	ای کوز کور و محتاج دیدار که شتاقم
ای زار پیموئی ای مظهر آسایش	ای جان و جهان ذاتی دیدار که شتاقم
ای بوی بهار پستان دی حور نگار پستان	ای دلبر پرستان دیدار که شتاقم
ای دلبر سیمن تن پسنیزه چای پسنیزه تن	ای پسر و گل و گلشن دیدار که شتاقم

وله ایضاً

صورت رحمانی بولد هم صورت رحمان هم	وحی مطلق حق کلاسیه فاف القرآن هم
هم نیم آیت نازک پسنیزه فاش ایمن	هم خلیل اولدم بونا ره موسی سمران هم
هم سکر رحمت موسی و هم آب حیات	هم حیات خضر بولد هم چشمه حیوان هم

هم محکم سیم کنار هم صف در دانه	هم بو بوک کور می سیم کور عمان هم
هم خیال هم عالم هم صفات هم طلب	هم نقوش هم سیم بونقش و اله و حیران هم
طلعت و موت و صفات هم حیات هم حیات	موند نوح و بنجام کافره طوفان هم
هم عالم هم سیم سیم شقایم هم سیم	هم بو بوک ریخیم هم در دله در مان هم
مصحف هم حرف هم حرف هم کلام هم کلیم	هم کلام طست هم حقدن اوشن بیان هم
پاییم ششم شرم هم غار هم سیم غیم	پاییم سیم سیم سیم سیم سیم بیان هم
هم صلات هم سیم زکات هم هم زرق و دیا	هم هم ایمان و توحید شعله ایمان هم
هم نسیم هم هم رحیم هم هم کریم هم کرم	هم هم هم هم هم هم هم هم هم هم هم
ای سیمی بن حق بل حش اقرار الکل	چونکه انسان و بشر پسنیزه چای پسنیزه

وا ایضاً

یوز کره بن سون رحمانی کوردم	فا سکره فاف و القرآن کوردم
جاکلک چینی ایر و لغدن	فان اغلر و شمره رضوانی کوردم
لبک کم معراج در اچسند	پسقا در چشمه حیوان کوردم
پسبل زلفک در هم لزدن	بریشان پسبل در یانی کوردم
قبردی فامک کوردی قیامت	کنا حسی چکن میزانی کوردم
همان مقصود خردیدارک اولدی	او قیدم و قدر دیوانی کوردم
حلاکه رکوز لرکب پحرینه معجز	نجه ریو ایله اول قنای کوردم

چاکلک شمع پر وانه او ش	یا زردون و کون م تابی کوردم
کوکل کوزینی از مازم یوز کدن	که معنی صورتند جانی کوردم
بقادر عالم یارب که سپند	جهاک دار یعنی فانی کوردم
گوروی مشکه ایمان پیسی	یوز که نوبله ایمان کوردم

وله ایضا

خدا عشق در بر چسبده جانم	محمد در ویل صدق و ایمانم
بنیدن صکره دین یونند و سپرد	علی در شاه م دای یوق کمانم
امیر المؤمنین اول کور پاک	امام در حسن و دوجا نام
چسبده خون فدای جهان و نام	زنی دولت اینکون اوقه نام
کوکلن محسین العابدین در	انیکون خوش مزیند و کاف نام
محمد باقر اولدر پسر مردان	اوک عشقینه پویر بوب نام
امام جعفر صادق بزرگ	که اولدر مردت ابراهیم نام
امام موسی کاظم در حقیقت	سبب چون سوزند ی کنج نام
امام ششم و قبله مستقیم	کوکلن اجل در راز نه نام
یقیند رجان و کوکلن مراد	نقی در رسم و مده دایست نام
خواجه کور کینه عسکری در	نیت و ایمان و مانع و بویست نام
از نر پسروری اول پاک دین	محمد مهدی صاحب زمان نام

۹۲

سورم بند افی اونی اما سی	فدی اولسون نیم انار جاعم
نقیرک میکک سید سیسی	نم اوله روی زرد در ار معانم

وله ایضا

دوشم غمزن ملاک شول م تابی جان	لشتم قربان یوجایه شول شویا جان
زلف و غمش رخ اوزره دورتر ایمانی	رویشش کافرین غارت ایمان جان
ارجا چسانی جفا در یارنه یارک دام	دایما شکر ایلرم اولدایم الا جان
دوشش محبط اعظم لؤلؤ شوارا پسته کم	جانکی دریایه آنکه کور غم جان
جوهر ک کاشنده بولدی مهر که بولدی مهری	جوهری دل جوهری بل جوهری مرکا جان
عشق میدانده مهر کم اولدی آشفته وار	مهر که پیر آب اولدی دل رستم دستان جان
جون لبک آب حیاتی حاصل اولدی خضره نه	ظلم اوله ظلمات وار من چشمه حیوان جان
ارجا وادی عشوه می شیرین لبک فانی	شرعه مکده صورن یرغوی یوزیک جان
ای نسیمی فصل خدن چون فنی من فانی	کور بودورانی قیرمه کردش دورا جان

وله ایضا

نم دلر پیر کور که یحیی حسن جان	کلسون او شش کورپون یقین جان
شکر اوله بوسوزی وارب کلام الله و کون	ایسن یقونم الله کو سپردی پانسان جان
من عرف حکمی الله کر نفس کی بلایه پس	حق بلور پسندن ایرمه که حیوان جان
جون تولا تم وجه الله ده نفس کلام	بونی طمس تحقیر شیطان جان

کنت کنز ابر محی قیسون دیمب شیر	وردی او شش آدم لیا پسند به پیکانان مهر
تا که امراته قیسی بو سیدن دتمک چون	زاده ای کور کم اورنش در پهلان مهرین
دایما چون کم پسی می کور رلاریب	دلبری یوزنده با نده کور ویزدان مهرین
وصف خوبه ملک اشیدوب کافین المیلین	راه عشق کن داردم خافین الغاپین
وله ایضاً	
وصف خوبه ملک اشیدوب کافین المیلین	راه عشق کن داردم خافین الغاپین
پاکه من الزار چون اولدی خطاب دلمه	جانچون او کم دکدر فانتین المی شمین
غیرین زنگه در انا هدیناه پس	کم بلور آنو کله کفر نه ایمان شمین
ما بیک محراب جان نویسه قربان اولیم	دل جگر دلدن که اکادر اکین الپاچین
میندی غام چشکه بهرم ظلمی ایتون	حق و مشه رفو بلور پس لایح الظالمین
کل شی باک معنای پنی اکل در پست	قله جوری کنی پسن دو تمه پس المجرمین
ایستاد ترکی سرگزیشی او چون	جنت ایستاده دی اکافا دخلو با خالد
وله ایضاً	
الله جان نه دیر پس	الله نه کور کور پس
پیشاپیش اسر شش دوا عکدن	عجب ای جان ز آب کور پس
یرد کوک روشن اولدی یوز کن	ای یوزده ای نه شمش غا و پس
مشک و منبر بکدن او تندی	ای لطیف آب وطن نه غنر پس

صورتیک پس اچنده واحد در	پس بو توحید او چون مشه پس
کنش ایلمر یوزک قشند بخود	شول سیدن که اذن او پس
قامتک دن قیامت اولدی فاش	ای چساک کونی نه حشر پس
قایم اولدی پسنگه لم خیا	کم که بدی که پس نه جو پس
سنگرک و ادنی جو کردی لیک	الله نه دلمو سدر پس
کونی لیه کوردی هر چه رنگ	ای او پخی شتر خوش او پس
هی سیام ایلنه یوزک الوعد	عرش رحمن و عید اکبر پس
صحنک آتی او تو زای کی در	باودان نامه پس نه دفتر پس
ای پسیمی جهانی دوتدی یوزک	عونک الله نه شاه کور پس
وله ایضاً	
دوشم نام ششی روز ایز و شول دلد او دن	ایسترم ختن که محروم اولینام دیر دن
یار چون نوشش ایلرم ایثار الدن یک غیا	کل وصال اسپین اولم بریشان غار دن
رایکان صوندی محبت ادم ویردم کل	لاجرم غم قدی باک اضی اول باز دن
اولا دشمن بجایا ششم در کم فاش اوز	جان اچنده سر نه پر کم کز لئو رافیا دن
صوفی قرار ایلد باق اچ کور کی کم قات	مترله ایر شمدی سر کز کیست انکار دن
پسجد و منجازه دن مقصود غر جان نه در	واصل ایک فایز اول تیسیم زار دن
نام و ناموسی رخ تا همدم اولد پاکه	ارمدی معنوقه عاشق کج خنجر عار دن

بستلا قلدی نیسی نزاران شو قلد قند کم پرستند قلدی پس بت عیار دن

و ل ایضاً

بو جلن پروانه دریا ز جلاک شمع آیدن	کو کل دار القرا اولدی بریشان زلف تابیدن
حیات خضره عیسی بر عارف نوح بولدی	رموز عشقه آردی دوا کک عیس آیدن
عجب جیم سعادت در کماکم پرده رفیع دلدی	دو عالم طولدی شو قند کنش حقیقتی جانیدن
منجم ز ابد اکلا نکه پسین احسن تقویم	از لدن تا ابد اولدی عیان پسین کتبانیدن
یوزک نوری شول آتش رکم آنی بلدی اید	شجودن مویسی آتی انا الله در خطا بندن
صویر آج آیتقه بریه چکر در بحر ک	کرم پست الحرام اچره ظلم تا سجده بایندن
نیسی نجه وصف اید که چسنگی نهایت	دلدی دیل افلاک پو ال اتم جوابندن

و ایضاً له

ای برگزیده صورت جان من دلی نه جان پس	هم اسم اله پس اسم جسم اله روان پس
چین خک صفاتی کون و مکان پس نغمه	ای کوهریکانه پسین کنج لامکان پس
ابا و امهاتک پسین خلاصه شکسته	ای کاینا مقصود مقصود و لامکان پس
لیل و نهار اینه پیش و تر کبی اوشش	مریانه یقینم انده عین الیقین حیان پس
یوزک کتاب مثل زلف و رکده آیت	اشکری ملک کلامی عالمه جاودان پس
جان و جهانی پسین نیز محب صادق	ای عاشقک حیات پسین و هم حیان پس
پود الوز کسکدن دوشدی جهان فوغا	ای پسین اچنده قند پر قند زمان پس

قند روی کاینا سینه قند و نباته لعلک	ای منیر و طابعت شیرین شکر دغان پس
حق صورنده انسان پسین کلن جهان	ای خالقک کلامی ایلده ترجمان پس
عرق ایلدی جهانی یوزنده کن فکری سینه	ای کوهریت شمع ایلده کم نه کان پس
عرض و معادیه و قد برورده پسین اید	ای جمله ملک وجودی ایلده در میان پس
مرشیه کبر پسین ای ان کنش دن اظهر	اغنی کوزنده لیکن لاشی کبی نهان پس
یوزک کتا بندن کلدی وجودی عالم	ای واعظ اسم اول کم یالنجی قصه خان پس
حقن کلن کلامک منور درای نیسی	پسین که کنت کنزک ایدر از نه بیان پس

و ل ایضاً

ای روح قدس نه پسین جان و جهان پس	بندن پسینی غایب مرم اوشته حیان پس
معتود و کجا چون پسین ایدک روز از لده	اول کون شه ایدک تا ابد ای قند نهان پس
زلفک قمری دور نه یک قند بر فدا	ای دور شمر قند سی قنار زمان پس
لعلک نه بلر لذتیه دیواله شیطان	سن خضره پورانی که نه آب حیوان پس
باغله تنی یقینه کراپتر یک خوش	کل نیند رانی نیمه کیم خوش نکران پس
چسنگ نه بلر قیمتی هر کوزی کورم	سن عاشقه صورانی که جسمه روان پس
بی نام و نشان اولی یک پسین وجودی	فکری ایدر نه انده کبی نام و نشان پس
دور پسینی یک جنت دیک جور نیسی	پسین فاشته هم جنت و هم جور و نشان پس

و ایضاً له

پسندن نی ایرن جو پسین	طاسرده و با طمده پسین
جون طاسر و باطن اولدی و	هم جو سر جان و عین تن پسین
حق واحد لا شریک له در	پسینک آردون کدر که پسین
بل جو سرینکه و جو سر ی اول	کر نه عجز که شکن پسین
ای عاشق صادق ایله بل کم	ممشوقه روان و پسین بن پسین
یاروگ آنگن قاچوردک الدن	دوشمشش و جزایه کندن پسین
فرهاد خسته دای نسبی	شیرین کوبنی سگر دمن پسین

وله ایضاً

کورشم نور بکلی روی زیبا پسند من	او قزم پسین المثنی قاشی طغرا پسند من
ایه و الیل بولدم او قزم ام الکتاب	جانیک بنداشتم زلف پسین پسیند من
برکلامینده کزلدن نطقه بولدق وجود	نیلرم دعوی ایستاد پسین ایستاد پسند من
عالمک بخورده حیران اولدی جلای من	در کمنون بولشم چون قهر دریا پسند من
عقل فانی پسین ایشتم روانه در روح القدس	جانله باش او نیزم هم عشق سودا پسند من
آتش نروده کرسم طکی ابراییم صنت	انجبت لر صمیمشم کبرک کلپ پسند من
من پسیم نه حکمن اولوریم زاهد	شاد و خرم یوردم کولم تپلا پسند من

وله ایضاً

جانی نیدردی شوکت ای بخارم خنده پسین	کوز لرم نوری ایکی عالمده یازم خنده پسین
-------------------------------------	---

بزمی قان ایله یابی فراقک کل ارش	ای لبک وصل شرابی خوشگوارم خنده پسین
فرقت خاری بی کورکم نه مجروح ایله ی	ای کوزی کرپس صمیم کلعه ارم خنده پسین
صبری ینالیدی ثو قنک قزاعم قالمدی	ای بنم ارامم ای صبرم قزاعم خنده پسین
تایوزدک شمعندن ایراغ اولشم پروا نکت	یا نرم لیل و نهارای نور و نارم خنده پسین
قانی ششاق اولشم زلف و غدارک بوینه	ای یوزی کمشش یک مشک تارم خنده پسین
پسندن ایر و کولک یوزد و فلولیارد و	ای جلالو پسین کامل ایر غارم خنده پسین
ایله ی عشقک بنی قلعان ملاست یتیم	ای کوزی قاشی بولکلوشد یازم خنده پسین
دلیدی جواکیم آخی عشقک ده بزم یازاوش	صورت و معینه ای چابک یو ارم خنده پسین
باداله کوزد بکاپاچک بوسی سر صمیم	یا نیارم کجی حدون انتظارم خنده پسین
عاشقک جنات حدنی چون جالک وصلی در	ای شراب کوزم کتمز غارم خنده پسین
یار او چون سر کوشده سیک یوا دلور دشمن کجه	ای سواد اعظم ای حکم حصارم خنده پسین
زلفک درش از لده حق امانت پرست	ای امانت دار امین کرد کارم خنده پسین
چون نسیمی در بوگون ایام عشقک خرم و	ای شکر لب یار شیرین روز کارم خنده پسین

وله ایضاً

نیدردی شوکت جانمی ای درده در مان خن پسین	جانده پسین جان دل ای درده در مان خن پسین
دسلک شرابی چون بنی پالیدی غارک تا ندر	یندی عوارندن اچیم ای آب جوان خن پسین
ای لطف چشک کسوری یازم ارشد و	چون پسندن ایر و کجه ده یوزد و با چسان

پندی المدن ز لعلی جور و جفا سی جوق فلک	شسته ام مجنون کبی زار و پریشان خنک سن
رفا بویک شوقدن او شش چهره یاز کوزم	قان اغلا شور لر سپننه ای پرو خرامان خنده
ای فخر آفرین یی زید دی جوک شیکنی	کل کل که سپننه فخری که دولدی ایچم قان
جور و جفا سی ز تنک طوفان کوزدی با	اندن بی تور تر معذای فصل نردان خن
غینه سپن رشتی کو کلم در کور مکا سپنی	ای حور عین رضوان الچه سنگه حیران خنده
سکین بچک ز نخره پلیدی سپنی کو کلنی	ایرخ نه حاجت در انکه ز نخره زندان خنک سن

وله ایضاً

کان و مکان کور و کور و کان و کان	کپه بو سپنه واردی شرح دیان و سپن سن
کون و مکان نه نخرم چون سپنی بولد مای صم	ایکی جهان ایچنه و سپن کون و مکان و سپن
سوی سیکه دیدارنی کوزدی از لاله کوزم	یخچه بی بونا ره کل شمع و زبان و شمش
درو زمان ایچنه و سبج بولد کی کپه رود	سپنجلین بولطف الچه و زبان و سوسن
سپننه بولدنی کور کور معنی سپنی ایچ	اوشبو جهان ایچنه و سن کنج نهان و سپن
قتلک الچه کرگلک قصه ایدر او شته جان	بندی دلدی ناوگک یرو مکان و سپن نه
بریکی سروه ای صم نیست این دلیل ال	اوشبو قراور ان عجب پروردان و سپن
اولدی سپنی عشقه خسته و سیر و سیر	کندی حیاتی کورده دن جسم الچه جان و سپن سن

و ایضاً له

اگر چه جانده سپن جانده نهان سپن	که جانده ایر و یوخ سپن بلکه جان سپن
---------------------------------	-------------------------------------

مرد و مر نشان سپنن اگر سپن	یر و کوک دپ الچه و نشان سپن
خنه کز لودیم بدن سپنی سپن	ینه که با خرم انده میان سپن
خجل ایدر رنگ سپن الچه آسپه	مکر سپن فتنه آخر زمان سپن
عرب کت نطقی با قلندی دکلدن	سپنی کم در دین کم ترکان سپن
بانی طسرح ای لدم بوزدم جابانه	سپنی بولد م که جان الچه جهان سپن
کورون سپن کرن سپن کوزده	سویلمنه و سیه کل الچه سپن
دجی مطلق در ای عاریت بوپوز لر	بوپوزی بل که اندن ترجمان سپن
سپنیا بو کون دوران سپنک در	عجب ز خیره و ایچنه زمان سپن

وله ایضاً

دم سیه کلر دودا غندن	ای سیکه نور آفریکا غندن
ساجی کنک طلسانی شول که در	که کنش نور الچه غندن
قامتی شول بخشه دکل که یینه	که کنش کنک جراحی با غندن
عشق الندن دودلویاغ اچرم	سم بودر الچه غم ای غندن
سپاه و کثوردی بولنی حقا	سویلمنه کیم که بلدی سپان غندن
جان نه قوشش که تور لکه دین	عبرین زلفی کنک دودا غندن
کلدی بو سپنه لن ترانی جواب	ارینه و قی طور دا غندن
کوزلری سم قرا و سم آخن	فرق ادنر قرا سپی آخن

زلفی ملک قوسنی پسی کی

قوسنی پسی کی

وله ایضاً

بوط فو شمع که آفر شکر دود افند	عجب که متعل اولم قریک افند
بتنه زلفه باطل تشبه ایرایش	صباحه بوجیالی امک دافند
میشه پرورد و انک بداعی بی بر اولر	کمر بوسر و کد بوسن بر برد افند
زمانه زلف و رخسارن بلایه پلیدی	نمول زمان که بجلدی قراپی افند
نیزق عجم اندی بی پوشیده	کله قفسج اید مر زمان قرا افند
اگر ایافند و دوشک مجالم اولیده	دافی کو تو مرز ایدم باشی با افند
زمانه چشم و جراحی پسی یار کدر	کوتور جراحی تیدر انک جرافند

وا ایضاً

شکایت ایزم دیرک جفا پسندن	کامک جفا سی بکایکده وفا پسندن
از له جانی عشق یولده جون تویدم	بلا پسنی حکرم دفرم بلا پسندن
نه در دیش عیب ای کو کلی ان عشق	که فاجه ایلدی خلقی انک دوا پسندن
نمکه ای حسرم اولدی کو کل قی ساید	قنی انک شکر ک شرتی شفا پسندن
بمانه پز پسندک جون المشر قل ای دیر	بو بنده رحمت استم کج بها پسندن
منور ایلد و صالک له ای تم کوز و یی	که فرشتک آتی اجدی تویتا پسندن
کوکل که دلشدی بکک له قابود	دیرم آتی بکک زلف و لر با پسندن

تراشک کبی دوشم یوز اوپتینه نیم

پسینی یک باشنه کل نمکن او لچک

وله ایضاً

کل ای لبر که قان اولدی کل عشق بلا	کرم قیل ال قور تری عشقک بلا پسندن
تعالی انده صورت سن بو حسن الی لطفاله	که دیدارک بکد کوریم کوزوم دویز لطفاله
بکد پر بر ایکی کوزه ایانک تو زنی و زوک	ایانک تو زنی بکد کدر حکیمک تویتا پسندن
بو کلکم درد نه یارب نه در مان المیم جویم	قنی حیران اولمزد طمپ انک دوا پسندن
بسی یک چینه چن در بجه اولون انکای	کوز و من غیرین خلک قلم حکم خطا پسندن
جفادن سر نم قلیک صابندن نگارای	که عاشق جورالد و دوزدار انک جفا پسندن
بی عشق اودنه آدن کلکل درای نگاراما	تیر بوزم آخر یاشم کوروم نکا با پسندن
لب لعلک فراقندن نیم کلکم بر اولدی	نظر قل یوزنه کورکم عیان در کهر با پسندن
نیمی یک سی شال کون که پیراغ ایلدی	بکد پسندن تیار ایلر مراران مر حیا پسندن

وا ایضاً

بکلی دوتی قاتی جمالک شبعی تابندن	بکریم طلقک ای عیان اولدی قی تابندن
نه خوری چیره پاتی پسن مطهر جسم و جان	که ارج و اح او سر دوش ایم بل لعل شتابندن
کرا شرط پاتنه در شکر کر لک زلفک	که حیران اولدی عقل کل بو تو انک حیا پسندن
عنانی شویله شیرین درد و دوا انک شویله	که عاشق جان آغز پاتر انک ناز و وفا پسندن

چهارک معصی یارب نه گویند نمرال اولاد	یکم حرف اولدی کاف و نون انکه چسبند
بوزوک دورانی عالمه کو تو زدی زده	بوزک آخر زمان اولدی اوینه قشنه خواندن
سوانه الصمد سوز لر خطک الحمد نه کم	یوزکدن پرده رفیع اولدی کشش عندی حجا
جلنا ثابت اولدی کم دودا عکله صنی در	که اولدی کل شی حی دودا عکله عین آندن
چلیدی زلف و خالندن بک ایمان و دین	بوزک و نقطه کور کم غرق اولدی باند
اگر چه ذکر تپیک ثوابی چوقه رای عابد	بنانی عشقه دگرین انکه کچدم ثابند
پسیمی خون وصالندن ارشدی حبت و	نه محشرون حساب المیزه دامونک خدا

وله ایضا

قالوده بنی پامی اچوردی شربانندن	اچوردی لب لعل خضرک اسوی ایندن
ای قشقه سی چوق عین ایدو بختن بایرک	اول قشقه خنی کا دل او یاندی خوانندن
یوز ونگه کی منت آیت کم فاتحه در آوی	تاویل کلام اندا چلیدی بوبانندن
یوزی نه قزل کل در پاجی نه قراپسینل	اولدی ایکی عالم می ریحان و کلابندن
تابنده یوزک بدری یارب نه کشته رکم	سرکشته گز یازگون ای الة تابندن
کیر فاعیه وادن پسین آج ای بصر اعلی کوز	نه پسین الة عندی کور معشوق تقابندن
شکر کشی و عندی شامندن انکی زلفی	کل واقف اول ای صوفی میزان و حسابندن
خضرک حیوان آبی نطق درانی اچ کشش	کور کیم نه حیات آخر جهان خوشابندن
حق خرقه ای ز ایدو غمرا اچنکی آرد	کیر عالم توحید روح خرقه حجابندن

پسبح الہ طامک بازاری کپا داول	دکا سته پنج انکه کوچ ایدو خرابندن
یارب پنج پایل در عالمه و پسیسی کم	روح الله یک نطقی بغلندی خوابندن

وا ایضا

ماله دودنی شمر قشکرک ملائندن	برینه ی قانه قزل کل کایک انندن
چلب پسنی پنج شیرین دود غلویار شیش	که سپسینل اوتنه بلرک ز لالندن
فلک عالمی اگر چه کونشندن الودند	برای کور که کشش نور از عالم لالندن
قراچک نه عجب طرفه و شمشدر	بو عالی بلیمه کس هیچ سوره عالندن
نه پسین اولر یوز صورت فلک عین آندن	کوزک الة کور حک عقل انکه عالندن
طویل قشقه پچک چو شرمی دباریک	اگر اتانرا ایسک کور بونکت عالندن
فلک پسیمه چون اچک ایلر بر شال	نه اطلسمندن ادم کسک نه شالندن

وله ایضا

دشمنی یار الی کس بی یار اولسون	دشمنک عالی ریمه شکل دزار اولسون
جنتک نار و نفی دله ک دیدار د	جنت اعلی بکائی و سل دله ارا اولسون
فاتحک اودندن ایدو فر قشکرک شمشدر	کسک جاننه پسین یارب اول باراد
سرکک مقصود حقن غیر دیدار اولدی	تا ابد حقن نصی غیر دیدار اولسون
عاشقک باغی کلی کزار یاروک یوز	دارکن یار و جمالی اوز که کلزار اولسون
اوشم شول شیم پمارک فراقه دیم	کسک نه ن اوز که شول تیاره پمار اولسون

کشف ابر از دندان انوک یا نرم صبر ابرم	ایرم اغیاره تا که کشف ابر ارا و پسون
عاشق شک ساری زلف یاروک یوزم	ناره پیون نافه چین مشک تمارا و پسون
بغری نیند روی جو دکنای ای جنت کلی	بلیک باخته کلدن مرکز اول غار ارا و پسون
جاقز او صلاک میدن وقت ایردی	یارب اول پاکیزه میدن کپه میشاد
لکه پیدارا اولدی عشقه و شربت تا بهر	اول یلانچی نه عینک بختی پیدارا و پسون
لکه بازار اتمدی زلف لکه یوزیک جان	تا به وصله آنوک سیج بازارا و پسون
دشتم هر کله پیمان دشتم عشقه عهد	هر عشق لایزالی عهد و اقرارا و پسون
ای نیسی لکه صاف اولمز زرقا لعل کبی	ولبر ذک عشقه صافی محو دینار ارا و پسون

وله ایضاً

پن بجاد لبریه پس او ز که لریار او	بیر اول یار ایکی اولمز ایکی زنه ارا و پسون
بغری دغور و اتمک فاری ای جنت کلی	نوبهارا و پسون کل ارا و پسون آرد و غار
ای سکر جنات عدک باغ و گلزاری بود	کلدن انوک کشتنی نی برک بوی یار او
دشتم چسکه پیمان دشتم عشقه عهد	انه یار و عهد و پیمان قول و اقرار او
دوغور در یارک یولی دوغور قیر غیاردن	سر که دوغور یول و ارمه آنوک یولی دار او
یا بچی حقد خرابی حق پیسه مورا او	حق یا بین معوره آیرق کپسه مورا و پسون
زرقا دین بی خواب کریان ایله	دشتم غری و پسون بختی پیدارا و پسون
لکه دیدار دندان ایر و پیسه اینتر یاد لر	بچسون پسندن مرادی اهل دیه ارا و پسون

چونکه دلبر یار اولدی ایکی عالمده بکا	پسندن ایر و یار و محبوبه آنکه دلدارا و پسون
چون چمک دارنده وار ب اصل منصور	لکه منصور اولدی زلف لکه بردار ارا و پسون
ای نیسی قلم یاروک پرنی اغیاره فاش	تا که یار اولسون بویزه محرم اغیارا و پسون

وله ایضاً

صبا دم کلر مشکین بچک بوی بی	جانی غیرین ایله پیسم مشکباردن
زطوبی در بویک یارب کم الیک و جوطه	تخلی کلدی نیند روی کلیمک شمشیری
زکشور در بچک چنی مبارک منزل و مطلع	که شمس لم یزل دشمن کند فرج دیار دن
محیط اولدی و صلاک جون سر سر یارین	لکه قلی خبر و رسن بودر یارک کنار دن
ارم کلزاری ای حوری بو معین یار	سکر جنت حیان اولدی یوزوک باغ و بهار
انا الحق در مناجاتم حق اولدی پتی جا جام	کل ای منصورالن قورتن بودارک گیر و دار
نکار پستان کوی کنگ نکارین ایله دنگه کم	نکار پستان کوی کنگ زلفش در نکار دن
اگر نور علی نوری دکل زلف در چنارک	نه معین کنش دشمن بچک نیر تره تار دن
ایکی عالمده متصورم صلاک در صلاک	که وصلک در بودر ویشک امید شریار دن
پسند که کلک عهدی وفا اولدی	وفا بویسی کلر دایم بچک عهد و قرار دن
تولاغی خارک جو کم نیسی کنگ یوزن و کلر	صدف دک انخلو در در کنگ غری شاموار دن

وله ایضاً

ای غلنگ میدن پست و خراب ویران	اگر حق دانش سن فانی دلیل و برهان
-------------------------------	----------------------------------

تقریباً ایضا نادانگر ایشی	ایشک نذر کور آخر فکر ایلرله نادان
جون منم کم اکر پس آنی چو من	دینه و آنی که کم آدی اولدی عصیان
ترک ایلر پیما رنی صالح عمل فرق کم	انک جزای حقن هم لطف ایش هم احسان
ایا سینه جیا تک باد موایر دور	کیم آیتورن حیاتی عقیده بر شیمان
مغلس تجارت ایلر پیرایه پیرولیکن	پسیمی عبت در انک پوز پاسی جمله خیران
ناقص وجوده جون کم نقصان کلریش	جبد ایلر کامل اول کم کلر کمال نقصان
دنی دون غمندن پیار بره پیر و اوله	عالمه کپس جون کم بولم بودر دره دران
هرص و چند صفاتی محو ایلر ایرل اندن	چون که اول مستند ناجی ایرل جان
جون اسجد و اولدی آدم حقن حقن	حکمت خطابه اوی قل سجده انکه شیطان
دیوک بیا پس قوی خضره ایلر کشتی و کلم	طلعت طاهر اولم حیوان و آب حیوان
حکمت صفاتی و و کل خزان قابل و لغل	شول اوج قدری بخشک کشتی دکله ای پیا
جبد اوله ای نسیسی فانی جهانده جون کم	ایمان و دین اچمه پسرین امیر و سلطان

وله ایضا

ای بلک آب چشمه حیوان	طلعتک دن چهل زمان
فاتک دن قیامت اولدی فانی	ایمانا پس علم القه آن
حق کلامی یزدک بیاسینه در	اظر و نا بصورت الرحمان
علم العلم جمله اشیا پس	مالنا غنیر کم ولا دیان

ظاهر و باطن اول و احسن
پسندن اولدی طموش حیان
ذات مطلق من ای خسته لقا
کنت کنه ایانی او اولدی عیان
کفر و ایمان صفات زلف و رنگ
بلین کفر بلدی ایمان

وله ایضا

جانم عاشق من ایا پسین رخ ابروگان	کم جالک مصحفن سید خوانم سید خوان
نور چشم اهل دل پس یا حیات جاودان	یا کلام ناطق و شاه کلام لامکان
سوز تک جنت لبک کوش پوزک آب حیات	سز کم ایجدی شول تیرالی بولدی جنت باوان
اچن صورت می پس یا مظهر فضل اله	کم جالک او پشه پرد جوان در درقان
واصل اولدی اول حیه بلکه و اصل ایون	عاشق و معشوق پسر در کور کمال
تا جالک مصحفن کوردی نسیسی ای نکار	خط و خالک سزنی از فضل حق ابدی عیان

وله ایضا

ای یوزک جنات عدن و ای یوزک طوبی	و اذ خلوا یا خالین اذن بولدی جاودان
ظاهر اولدی صورتک دن معنی ام الکتاب	اذن اطهار اولدی حقن نجه آیات و بیان
ق و القدر ان یکا عکدن بولدی کورد بو	یسی خط پسج الماشی اولدی یوزکدن نشان
صورتک دن ظاهر اولدی معنی ذات الاله	علم الاپیما و طه در یوزک نور و خان
حق تعالی جون تجلی ایلدی طور او پسته	موسی عمران دلیلی در یقین چسک نشان
پناحت لیل و نهار دی کور بیانی خنده و	بدم آنی حق بر پسین یقین جان و جان

جله اشیا ز روح امیش صد بر یکتا لایموش	استوا عش او پسته ظاهر اطاولدی این
ظاهر اولدی صور گنده اشش کلام اندکوم	تایان بنجن اعتراف بله پس ای نذر جان
ناطق اولدی جلده اشیا فصل حدن اشکا	ربنا اتم لن نور التالی فی الجنان

وله ایضاً

ای یگانگدن مجس کل لاله احرار ان	قانی دو کتی کوزوک مر خطب پر سودان
کو کلی آل الالهی شعی جان اسپتر کوزک	نجه شلتایه نذر عاشقی سیدان
دشکر عکسی دوشلی کوز لرم دریا پس	لعل و شمشه کوز و مدن لولو لالان
تا ابد سودایه وردی جان الودینی دین	اول که بازار ایلدی شول کرکس شلطان
عنه ز لکب نمیشی فاش اولالی عالم	او دود و شعی نافه چین جنة پاران
چشمه حیوان پوینده اولدی جانی دری	کم که دصک بولدی شول لعل روح ازان
پرواله شمشه دو طوبی المسون شعی بو	جون پیسم بایل اولدی شول قهبالان

وله ایضاً

شول پری دن و دل پر پس ای کل دیوانه پس	شعنه یا شمع و لرسن ز عجب پروانه پس
نمونه که اکرم دن فرج اید پس عارفه	ای بو کجک کوری عی میرانه پس
اینگی پن لمبش سن ای لبش دن یا دالان	موقوف دن دم اور و پس نیلم یکانه پس
کر خبل اولغ در پس یارال کر جک لیت	بولبرک یولنده شرط اولد بودم کم یانه پس
دبرک جانانه سی پس ای جهانک دهری	طرده پس پاکیزه ولبر نه دیم جانانه پس

غمره پسندن فتنه لرددی اویندی او خودن	پس بواو خودن مجب ای نجر او یانه پس
کل انالنی پسرنی میخانه دن میدان اشید	ای دوشن انکاره پنون منکر میخانه پس
زلفی جون کان یاراله دو شمر نهان عشق او	باشکی طوب ایل کل میدانه کیر مردانه پس
ای سلیمان منطقدن خوش دلن او کر نین	دیو امیش پس انک او جون تابع افیانه پس
ای نیسی شول خایرن غمزه قان کیسه	دایم ایردک پس کر کم ز کس مستانه پس

وله ایضاً

ی یسه صیغنه م اول سبحانه بن	لام الف لادیزم او خانه بن
و آو ویل دین اراغ او لماچون	می میثه عاشقم فرزانه بن
نون نکم قدم کنه دو دم امید	میم محمد مصطفی سلطان بن
ل بک چغز شندر حق چون	کاف کو کستر کبرین جانه بن
ق قادر پسین برنی او کور مک	ف فلکدن کچون پیرانه بن
غ غشیرت بیور عاشق قلعه	عین عشرت او کورم کیوانه بن
ظ ظلم قلمعنه اولما دم شریک	طی طانقد حق بیلد رانسانه بن
ض ضربه بدن طوبک قور تلم	صاد صبر اید ار پیم بهانه بن
ش ششی اند او دارم تکر دن	س سعادت باین آچم جانه بن
ز زوال ارمیسه بو دین ملکه	ز رفیق اولما ز سم شیطان بن
ذ ذاکر لردن اولاین دیو	دال دایم ویل وار ب سبحانه بن

خ حسیره اندیشه پسین مو من لره	ح حریصم کالی تن جان بن
ج جهم صانم کره جک	ث ثقیل کشیده پستان بن
ت تفتاح من اوله صایم	ب بقا میکنه بو ویرانه بن
الف اندیاری قلور پسه بکا	دردی ایر شد دم در مان بن
در پیسی پاکه عقلک دار پسه	کندوز می یازم شترانه بن

وله ایضاً

ترک ایلمز جان مشتکی کر یک کرانی یانه	بحر که دلایت کورم مردم بوجانی یانه
ای اسپین دیدارنی موی کی معشوقه	واجب در عشقه کم جان و جهانی یانه
آخر زمانک فتنه سی برقع جمال کن کوتر	تا عشقه یوزد لک کی جاد جهانی یانه
ای عشقه منکر مدی کیر عاشقک توحید	تا مر بسراپنحد کی طن و کمانی یانه
قیمتو عشقک کوری کلک در لک معاش	جون کان کر که کورم بخون بوکانی یانه
نام و نشانی شرتک اقدرا اعل عشقه کم	دارای کلک جید ایله کم نام و نشانی یانه
جانده تا عشقک اودی کار ایلمدی شیل	جید و یاخن قلدی کم بنده قانی یانه
ای لاله تاج خنبر کل لور بو مانک صمد	تا لامت و غمی باشه دیر معانی یانه
جانده پیسی کنگ دلی امد و نوزک سرینه	ای ناز قدسی خنده پسین کم اوبانی یانه

وا ایضاً

جان طسرح ایلمد کجدم جهان	جهان اولدم جهان اولدم جهان
--------------------------	----------------------------

اگر محبوبه ایستر سن اول شمع	کلب کلب کرک من بوجان
جهانک پهل اشش بود زیانی	قوی آنک پودنی قورتل جهان
اگر خنجر دکل پس آدمی بل	کاکب اصلی نه پریو یله اندن
کمانی بلدی سیج کچه حق	یقین در که یقین نیر کمان
هیان اولدی یوزی یارب پشون	جمالی فتنه اخضر ماندن
یر و کوک جمله حکمت آتی در	ولی اعی حسیره نذر نشان
کلن بتر بختلو دینی کس کل	کلن ترک ایلمک کج پروردان
ووداغی جان در اول شیرین دما	کر غافل پس اول شیرین دمان
خودن کجشم نه سینه نه	کر شول طرزه عشبر نشان
علینا جمعه پس با ترک	کنش سیتقی در شرح و بیان
پیسی کنگ مرادی جون سن اولد	نظر قطع ایلمدی کون و مکان

وله ایضاً

دیی جون مردار در ایکن کل اول مردار	کل کل دینی یکن درنی او مر پسین خار دن
دینه و بر یار و فاکو کپنه کورمش کل	فارغ اول باری نه حاصل پوفا پزیر دن
افرت بار نه پسته نه مقصود ک کباب	دینی کنگ مقداری یو خدیج یوی مقدار دن
مدی جور و جنا پسین مدن آشور دی و	یار اگر یاری قدر عیسم و کل انصار دن
جون پیسی ز ایدک کلر نی بلدی کم ندر	میدن اگر اید ایلمز غافل و کل خار دن

وله ایضا

کل ای دیر کی عالمه جاپن	کل ایان باک صور کم سن جاپن
فلک چسکه سیر از ملک مات	نه دریا پس نه معدن من نه کاپن
یوز کمر او قدم انا فجت	کلام الله پسج المشان پس
حیات خضر آفر دایم لبکدن	انچون چشمه آب روان پس
کوز کدن فتنه یا یله ی جهان	مکر کم فتنه آفر زمان پس
بکاپن تعلک عسیر من الله واعط	که پنچون که یلانچی قصه خوان پس
چیک بویی خطا و روی طودی	بویو یله سحر عشق نشان پس
جهان اولدی بوکن چسکه مکر	مکر کم عالمه کثور پستان پس
دیانک پرنی سیج که بلر	جچاپ نقطه پسین خوب دوان پس
صیحو کدن چون یلندی کنت کترا	بیان ایله بیان شرح و بیان پس
جهانک چوکه پهلش زبانی	زبان پرنه عاقله پسین بی زبان پس
بدره قاتک اما ویسکن	بو قله بلای ناکهان پس
جهانکد ر بوکن عالمه ایجان	جهان اولدی بوکن حدن عیان پس
جهان چسکه قنده اولدی شها	کل ای منصوبه سی حق جان جان پس
نجا چسکه حیران اولر جان	مکر کم پسین حیات جاودان پس
جهان یاندی بوکن عشق او دینه	یور پس عاشقی آتش زبان پس

صبار لعلک تو زدن یله درد	مکر کم ناز و مشک حسن پس
پسیمی چون پسینی بلدی ازلده	حققت بلدی کم حق لامکان پس

وله ایضا

پسینه ویر لیلی چون مجنون اولدی یوانه پس	شمع پکی باغیر حسن نه عیب پروانه پس
سن که جانان پرنه سیج اولش من محو	دعوی طله کاشنا یم کمان پیکان پس
کوز لرو کی اورتمی غفلت کور و پس	کچدی عسیر که یله واردی اس قن او یان پس
چو که حلق پرنی یارک یوزنده کور و دوک	اول پسیدن ورمه کجان دیزم جالان پس
کوز لری پستانه پسندن پست و مخور اولد	ناقه حدن بلزم پسین ابرک و پستانه پس
سر که یار دک یولنه جان ورمی اوتمه	دیما لر مرکز اکاشش بوکن مردان پس
کو کلنی قلشش عارت چون نسیمک آد	اول پسیدن دلر پسین کنجه ویران پس

وا ایضا

هی نسیم من مظهر الله پس	باشدن یاغه کلام الله پس
پن بلور پس کایانک عاقلی	جله عالم پرنه اکا پس
چون ملایکه چسکه قله ی سجود	پسجد و محراب و قبله کابن پس
جله عالم حمله فتنه مازدر	پن بولارک آرسنه شاه پس
حسن رخسارک صراط ایتیم	متزل اعلا یه دو عزری راوسن پس
چون نسیمی دلو قله دک نسیم	کدن ایلا سون شکایت شاه پس

وله ایضاً

اول که دلاورد له یاران اولو مرپس	اختر بلانی قابل در مان اولو مرپس
پن خواجه دسرم دیو خراجه خیر اول	در ویش اولو مرپک یوری سلطان اولو مرپس
حیدر کی پس خیر شکی یقزم مرپک	بوعصده بلکه شه مردان اولو مرپس
حق فاتحه بنی نه منت آیت اودی	که بلو مرپک صاب قران اولو مرپس
جان علمنی بوجسده تحصیل اید مرپس	حق فضل حق صوره رحمان اولو مرپس
کر تو شکر بهتیم زبان اند اولو مرپک	بواسطه جن ابره سلیمان اولو مرپس
یعقوب اولو آقمر یک خون بکر پس	مصره یثوب یوسف کنعان اولو مرپس
کر من و ملک سر نه ایر شمر اولو مرپس	جلیله قلم مرپس دخی عرفان اولو مرپس
به اچسن تویم کورب سجه اولو مرپک	حق فضل حق صورت رحمان اولو مرپس
ای صوفی طواف اتویوزی یعنی یارک	اول عید پیسی کی قربان اولو مرپس

وله ایضاً

بقدر ایمان کور و نور پس بت عیار دن	افزین کلپون نکه فی خوب یاروش یار دن
چنسی بر یک یوله زنی ساری ملک جسم پی	منزلک رفع اولدی یوزیک کوکب سیار دن
چرخ چن چار پاره اوردی من انکه چرخ اورا	چار پاره اله اله دم و نمرم چار پاره دن
باشه بخدی غار لایزالی خرم ادش	و حد تک پمانه سی چون اچشم غار دن
اول یکا ملک شمع صید یوسف پروانه دن	جوخ کلک نیما سی اولدی اول ویزی یار دن

عشیره پسندن قنه ختم اولدی زکس سیکز
 چون بیاض اله سوادک واحد اولدی طحی
 صوفی پیشینه پوشک فر قوسی صافی کل
 ای ستم غمزه او خن یک یرو دیوخ دشتم
 شمع پروانه دک چون یغدی ز راه پسک
 وقتکه دار و اعطا قویل بنی اوز حاله
 روح قد پس اولدی سیسی کتشت پوزری

کیمه سخن کچسده نه آیری اول مکار دن
 لا شریک اولغ دکر پس کج بواق و غار دن
 اول چن قور تاره جعد فنیسی اماره دن
 عاشق اول دکر قایر نه شول یرو کی پاره دن
 قوی انک بنری قتی در شویله پسک غار دن
 غار کی پس یک اید کج جاره پس بچاره دن
 دار لغن اور تابه قویله اوزی بخدی اوردن

وله ایضاً

ای منی باغ دینلر خنده در پس یار دن	کل کتور باستان ایت کم در بوشتی فی یار دن
جو که بر شوک اچمه و سجد و میخانه وار	اهل دل فرق ایدن لر سجدی میخوار دن
یل و صورتی اغ و اذن پله صورت قلندین	پله روحانی دوزن اوزی جسدی اوردن
جو که کردم او یرم چیک و دف و طنبوراله	بلکه منده شش جیت وار و نغم شش دن
ای سیسی اذن سکر یک مالک موجودی سن	کم که بود و ره ار شمر قوی که دوار دن

وله ایضاً

ایتم یو کور مراده پس بدم ولایتی نشا	و دو دم ولایت جعد پس اشاعر اولدی
اشاعر اوز رختی و روی کلک شمشیری	ایحی بر باطن نجی دیکه سروت تناس
بریده پس آغاز فی و وزدی کوکله پیاز	نویشس دیر سه زازنی ایمان دین اولدی بو

چون مصطفی قلدی نظر اولدی غمی غنیم خبر	اوشش رفتی دردی سیر قلدی غمی غنیم خبر
اول فاطمه زهرا حسن محمد سینی اولد پس	مقصود عمر ک پله سن اولد یقینک بی کان
دین دین زین العابدین باقر محمد زین	جان ویرین الغل بودین بنیر پسر کنج رو
موسی الن موسی رضا بهری کل لرد کسیر	کوثر محمد جان فزا پستی سیل قند جهان
روشن بودین بوچرخ ایکوب یوزورین اولد	یا عسکری ایتی بوداغ یا مهدی آفر زمان
سید قراکله طیب الکر بن علم و ادب	اشاعره دینی عجب که فاش ایدر کانیان

وله ایضا

یوزک صحیفه درای خوری کجایک حق القرآن	بود حقن کلن طبع بود پسر الرحمن
ای اکوفی کوکدن کوردی پرده سنی	زنی قوت نه بی قدرت زنی هموزی بهان
دود افک آب حیوانه برین آبی پوزم خضر	ولیکن آب حیوانی خرس اوراکل ایدر حیوان
یتیمم ربهم غری لب فلک شرابی در	بو میدن پست اولن بلدی که قدر طبعیان
بی کز حق نه معین بودی بجه شیطان	بنی بل کم نه شیطان پس کم آتی بلدی شیطان
سن اول پاکیزه جوهر سن بوکون عالمه ای	دود افک آب کوثر در جملک روضه ضو
اوتانور زاهد ک عقلی سنی انبان دیکم خور	که انبان در دگر کسپی ای خالق الانبان
حقه اکر می باغن کورون یوزنی یا سوزد	کوثر دی پرده کلدی کل ای فاکوثر ایمان
تجلی تک جراحی در جملک شمش آتش کور کم	نجه نور خیا پسندن پز مهرد و بهان
رحمک انا تخمین در کچک دلیل قدا فلاح	بولو حکم اجدی کور کم او قودی آونی فرما

در لیدی شیرین دو کندی شکر که دادی	لبک دورانی در کل کل که پسین خبر دور
نه در یاد رحمت عشق که بوخدر جبر و یاس	زنی عشق نهایت پسر زنی دریا ی بی باپان
مشکله کر ملک یارب نه قتان یای و اخدر کم	فلک در میر نه ترکش ملک دریا نه قربان
پسینی چون وصال کدن حیات جاودان	یقین در کرد هم حقن که اولدی حی جاودان

وا ایضا

ای کرم پس صودت وی مطهر ما طین	رحمت للعالمین پسین رحمة للعالمین
دور چسنگ لم یزال وی جملک لایزال	بلد کم علم البقیسین در کورد کم عین البقیسین
ای کجایک پوز و شمس یوزک آبی	نجه حیات حدین فادخله یا خالیدین
کل شنی لک و جکده ایر و شک و کل	ای هدایت شمس یوزک وی بچک جبل التین
پروش منانه عینک پانوزدن پسین	پویمشش جبه فلک آینه ما عین
نجه عیسی کل شیرین لنگدن عابره	ثابت اولدی کم لبک در مبیط روح الا
جوز و عینک صورتی آینه اولش حبیکه	سول سیدین غلوه غویا اولدی حقن حد
نون عین یوم و دالک لکد آیات الکتاب	لوح محفوظ اولدی یوزک و موقران پسین
قبله نه در صورت کس الحمد ای کجار	آیه ایاک بعد من جملک خستین
ای لبک شانه منزل آیت یحی العظام	جان میدر یارب لبک یا خالق جان عین
مالک پس اولدی ای دیر جملک آباد	فاشک دینی بودر بلدی سینی یوم دین

وله ایضا

آینه در شمع کوه کل آلی چرخ آله دو شمشیر	یکانی ملک قزل کلی او پسته ز آله شمشیر
زلفی اوزون قصیده در کس اشتر اوینه	بکری خطا دلی قسه و قیل و قاله دو شمشیر
کریک کنگ اسیریم شول آله کوز لود و دکر	نقش و خیالی یازن نقش و خیال دو شمشیر
ساجی قراسی کنگ غنی اول بلر که حکم ی	سری بلنه پس در اول پنج سواله دو شمشیر
عشق جو که کشتیم جاله قویزم سینه	همی ایل دین بکه جرم و دباله دو شمشیر
خلوت و اربعین آله کیه ارشمدی اک	ز جود صلاحه میل ایدین هر محاله دو شمشیر
منکر کنگ کوز لری نور نه با چشون کنگ	کم نظریه و ز کوز اول حسن و جمال دو شمشیر
خالی کبی او د او پسته پالده بی انگ ساجی	کپسه بورسم جمال آله و پسته و خاله دو شمشیر
چشمه حق انگ کبی بردخی جان پرده	خوریه بگردن آتی و رسم و خیال دو شمشیر
دوشدی کند زلفه کوه کل سینه کنگ	جانی بوسمه یا شون کوه کل و جاله دو شمشیر

وله ایضا

نون و چنگ حینه حقدن بشارت در بوگون	لیل المعراج ز لکدن بشارت در بوگون
پس پیلکن کل ای پاتی اچور عار ظره	چونکه بیرم اولدی و حج و زیارت در بوگون
خوبیگ اقلیمنی دوتی جمالک چین آله	ای امیر خوبلرک دور امارت در بوگون
ای درن یارک و حسان کن کنگ و ارن	کوه که بیجکه و نه کلی چسارت در بوگون
ای فقیه اندی پیا دین عارفه ما طهر	شبه دن آرن که ایام طهارت در بوگون
در شمع کون و مکانی بسرک و دیار نه	شول تجار نه ن اولو منشی تجارت در بوگون

مکه طاهر کور دی یوز و کده معک صورت	آدی یار او کنده کوز پنه بی بصارت در بوگون
زرق و تند و پرک اسپاسی آله ای صوفی	عشق معمار او کله معمور اول عمارت در بوگون
مشه و شرک پاصتی کله دی هم یوم سنا	او خودن در کل که اول کونین عمارت در بوگون
یوچ پر دن دم اورن شیخ و قیده کله دی کم	مدعینک حرمتی حقدن حصارت در بوگون
دامونک نازنده شکیز یا فرود آه	مکه عشقک آتشدن بی حرارت در بوگون
ای نسیمی حق سلیمان نخستی وردی پکا	سر یوز و ک یک اصفت صاحب زارت در بوگون

وله ایضا

خوشا اول که کم و لدر چمنی پس کی	شکر گفتار و کل رب رو کین خال و غبر
مکه سیج اولیه نیت جهانه بردخی	سعد اختر ملک منظر پی بکوز شسته خور
زنی صانع که صنعتدن یارانش کند اظنه	بی انچه بی غنجه قدی رخسار خنی نیکو
کل ای صراف قیمت کر نظر قل معدن جو	زرد خط و پسیمین بر لبی لعل و دشی انجو
تسکله کر پلک زلفک یوز که بشکر ک دخی	بری عیار بری مکار بری طرار بری عاده
سنی سیون لرک عالی بود و دانه کل غا	کبی خوافا کبی سودا کبی دیوان سیکه یغنه
بها نه قل لرک بخدر و سکن چون می کم	بسی ترک و بسی قحاق بسی زنگی میسند و

وله ایضا

الحمد لله احمد ک کردک جبار و ثالته	بوالفضل رب العالمین اولدی علی و آله
فانی جبار فالدق اما نپسه او بدق	آله لولوا الدمدق بودینه مکر و آلف

عاشق ز قله و قی یارک زیبا جالی و	شول و دهر اجتنک صلوات علی و
ای استوار پس بلن طوغری یونی یا کلن	ای دکلک آج کوزوک کورانا الاعماله
ایوم اکملت لکم دیر استوار دن دیکم	شکر ایلکوز حق نمک زرق منال و مالنه
آنکه چون شوق آله اچلدی ایمان ایلنه	شرط پاست عکله باجلدی غایم آنه
شیطان صراطی کورده ای یک یوز بستم	یعون غیا در خبر دیو لعین و ضالنه
آنکه ناراضی به چتره دموون تا ابد	قل پسنا فیما جواب ایشید با ایلر یالنه
او قوی قول الکافرون یا لیتنی کت تراب	نار و عجمی دیوین یارن یا تده لیس
قالو بیله صد قله جانم طولشدی صاچنه	دولتو جانم یوننده در شملو زلف و قالنه
جانانه یوزی قیلدر بحراب و پیچدر قی	دیر اوله جانن سجده قل شول قله نکا قبانه
نقیسینی بوزن بلین سانه یوزی کورده	حق پسیان ایلدی بقر حق انوک حالنه
توید فالص در بکایار که جمال ای ستم	اولسون چیدن شرک بخت تو دجاننه
قوی ی قیامت قیسی اولدی صودک قوی	اوشته نقر که صیحه سی چالندی صبر چالنه
بحر و عودی زلفک مشکین قوی چون بکا	عاجت دکلدرای بری بود اوزر و جبر پالنه
جانیله دیر قشقه دیروی پسی کوهنی	آوده در حین صورتن کم کورده کوهنی آنه
حقه یقین اعلایه چون نیت مومن کرک	قشقه محب اول ای کوهل حق اهدا اعمالنه

وله ایضا

کوز لرم یارک غمندن آله در در دانه	خنده یار و یار کور عاشق پر دانه
-----------------------------------	---------------------------------

جانکی ترک ایملکل یو یولده جانان بوسن	لکه جان و روی یو یولده بولدی اول جانانه
نکلکی اوز قله و اعظم عاشقه سزد مدم	عاشقک حالنی بل قوبولموزن انپسانه
کل شراب حق ایچ ایلد مر پیمانه دن	تا ابد یارک غمندن ایشتم پیمانه
جوکم ایدر پس حق میرده حاضر در خون	فرق ادر پس سن ای فاضل مسجد و یحانه
آدی جشدن ایراغ ایلین جون بنده	تیلپسون خونم یوز که کورده شکیں دانه
کنج معور ایلین کو کله دیارک و صله	و صله معور دی بولدم نیلرم دیرانه
ایترم توکم بلنر صاچنوک بر تار دی	کرلشد فاضل اوله زلف مشک افشانه
معرفت صبار کلودر معرقتن جانور	بی بصیر در آشتا اوله قوبور پیکانه
زلفک پودای ایدر دی عاشق دیوانه	زلفه قله دی مقیده عاشق دیوانه
خوب خالک دن سیمی بلدی جون سبع الشان	و قدی اذن کورده ی سین و شین دذانه

و ایضا له

ای نازی چوق و لب سبزی نیندره چو کمار	جون یا نزم پروانه تک شمع رنگ افواره
چسنگدن ای شمس قر آفاقه دوشدی قنبر	کم در حق اندیشه زلف در رنگ پیرانه
زرق شمرانی آبی در ششانه اچوزر آ	نچون که یار اول شریقه اچوزرانی یارانه
دیشی و عقی دن که مقصود سپین نمک	عقیقه سپنر مقزم هم دینی تک مقدرانه
و صکله جون اولدم غنی ملک الی مالی نلیم	بن کن فکاتی و رشتم وصل رنگ دیدارانه
پاچه خالک نقشنه لولوی شهنواری کوزم	ای دشلرک در دانه باق اول لولوی شهنواری

یوزک انا احتی سین زلفه بردار ایلدی	منصورالن ذراپلن عالمه عشقک دارنه
پشیم الی سجاد و چون نرق ایلک ارکاک	عاشقارک زلفی تیر دعوت قلن زمارنه
کرد اصل اولمغ یار پسین ایشین عاشق	کل اول پسیمی وک تناکون و مکالمه دارنه

وله ایست

نیز بری ز سینه تیغی بنی نازنه	کو کلم از شکم در یار وفادارنه
اولدی کوزون نهان اول صیقل	پایزب ارشد برنی دولت ویدارنه
عشق اسیر ایلدی غنی شول جودی	لطف الله بر بخت یار کر قمارنه
کرچه پوزمش کوزی ایلدی سیردینه	رحمتی انک خنی عاشق چمارنه
یوزکی یار لول ایلدی شوق ارش	باز سپنه باخ انک تویمانی یارنه
جانمی پروانه وک نیدرم شمعکم	فاین امش یار و چون وصل اولن
انک مال ای ملک کسید چون قالمی	یوق دوت انی پوچیان بخ انک دارنه
عشق الله فالوبلی جون دشم صدق الله	صدمی پسندرم در شمع اقرارنه
یار پسیمی کی جانی قرمان ایدن	محرم اولر قادی مخزن اسپارنه

وله ایست

موسم نوروز و نهان آشکار اولدی	شهرن شیشی بوکون خوش باد و خوار اولدی
غنچه دن کل باش چودی آلدی یوزدن نقاب	لیل شید اخطیب لاله زار اولدی
اسکی و نیایی خلعت کیدی بومو بجه اولدی	چهره خور لوبو کون نقش و نگار اولدی

نرکسی کورچج الندن ی پوز غافل لره	جله سن پست ایلدی کند و خوار اولدی
باده ایلک روضه و کرسن دکر سن حوراله	یارالن دوت باغچه کیر نو بهار اولدی
ساقیا جاسی کورکم من اوفاتم توینه	ایکی تویم نجم لی استبار اولدی
سن پسیمی رازنی ای داک یلی یوز یار	سینن عالم بریشان پتزار اولدی

وله ایست

شول شیمی کورکه نازنه پروانه ام	باش اویمعه کورکه نردانه ام
پاتی بدن ابر و شمش شول قدغن	پستانه کوزگری کی پستانه ام
فالوبیده کوی خرابات ایدی ایم	شول میغدن مجاور میغنه ام
بزم از لده بمن پسیم کرجه جام اید	شکر ایدرم که محرم پمانه ام
ای یلین بوجان عزیزک حقیقه	جاسینه ننه کورکه نه جانانه ام
عشقه ای حال له افسانه فی المشل	خلقک دنده کورکه نه افسانه ام
اندر شیکب عمارتی قشقم خراب	شول کنج بی نهایت ویرانه ام
یارب نه پوچاید بوی پری شکل و شیوه کم	زنجیر بعد زلفه دیوانه ام
ای کورک بهایستی مقدار سینه ملن	صراف ایلده کورکه نه دردانه ام
یوز و کده ای ستم کورلی زلف و خالکی	دام بلا و دانه سکنه دانه ام
کشف ایلدی پسیمی دلمک روز سینه	مستاح غیبه کورکه نه دانه ام

وله ایست

چکلی آچلدی کولدی شول کلپساک	رحمتی کلدی ارشدی فصل رحمتی
عولی اردی درده یان جان درانک	کولک احوالی کلدی کوزودن
حضره انعامی ارشد آب حیوانک	کلدی روح افزا بدن بوشن
مدت عمری و کندی آجی جوانک	زفتک دورانی کجی کلدی ایم
رونی کلدی و نوری باغ و بساک	کل کوزودی پرده یوزدن آچلدی
نوری چون دوشدی کله اوله تاباک	طلعتن لیل البوک بکه اینج
عسرن یالیدی شول زلف پریشانک	زلفی تک عهدن ایسی دیرک بوی
کولکسی دوشدی کله سرو خانا	باشم تو لویاغن باسیدی کلدی
تویدی هر دو فایسی عهد و پیمانک	عهد و پیمانکن ای جان استی اولم
فتنه اولدی خلقه زلف عسرافشانک	ای قریبک بلایس می عالم
نولدی ای منکر سکه کم قیسی فاک	چون نیسی تک فتنه پوسش یارک

وله ایضاً

یوخه رو فایسی دینی کله نه انکالنه	زکندن اولدی شغل سرکم بینه یارک
نقدی زغل در دینی تک انکله یازارالمه	نچون که هر کم قلب اولدی طرید بازارانه
چون جمله قیل و قال امشیدار فردک	شول سینه بشاره و شکر سپوده قیل
آرپسی ایلن در پاهن واکو پنه اندکم	آجی درانک شکر آفوسی قمش باله
وصلی دنی در دینی تک دانده یوخه بربر	ترکیسی سینه کور باج انک شول لی افون

فانی جهانک پوکی داموانک درمانی	کج اول قوی نای کول ابدت زلفه خاله
محنت درانک دولتی حیرت درانک شمتی	سریرده کیم اول قبله ی قلبی انک اقباله
تزویر و بهتان درایشی هم قول و فعلی	حالت تک شرح ایلدم فکر ایلد انک حاله
دیوریمک آتی درانما نه نپسک برکی	طرح ایلد دیوریمک آتی یاشیمه انک باله
حکم اوچی در فلک منصوبندن پیران	ای بی بصیرت باخ آخ شول صورتک احوال
وردی نیسی باتی شول لی زوالک شتند	دینی نوله یا آخرت کم قاله ملک و مال

وا ایضاً

نوبه بلی شعله سی دوشدی ازله لاله	کوزر لیمک بوزک الی یاشی بینه یالنه
جدا ایدرم که قوریم آلنه کولکلی و سیه	چون بررم که عاقبت آلنه کلکم آلنه
دشمنک اگر چه استیزک او شوقینه	شکر ایدرم که دشمنم شول لاله کوزک آلنه
بجزه مجدی کوزر لری چپ ایدر آینه	رحمت حق بوجادونک آفته و آلنه
دوشدی نیسی تک یاشی زلفی کبی ایاغنه	دوشلی جان کوزی انک بررم آلنه

وله ایضاً

صورت حق ای نریدر خلک دراینه	دانش الیم که صورتک ایلده عاشق اینه
عشق خلک طرقتی در دایه سلامک بو	نتر لیمه حقن یدرم که بویولده دایه
دینی و ملک و مالنه میل محبت ایلد	چون که جک پس ای ملک آفریمک پیرانه
عورالجهت و لغالوریه عقدن ایلد	کم که یوزکده کوزر دی حقن بکون معاینه

وصل زلف کن ای پری تا به اولدی	کم که میته اولدی زلف کره کشای
فاتحه در انک یوزی نون والف در ای	صلوا و سلوا علی صورت جان زلف
زلف دو تاسی یک غمی سور بو اسیر عشق کم	اول در ایراین بنی سلسله دو تاس
باشنه کم که دو شمدی کوکسی فیرین یک	دولت صادق اولدی او غمدی سما
عشق کم که قلدی باش الله جانی فدا	درد نه بولدی دوا اولدی اول دوا
در ششم اول قراچک قول قراره کول	کم در ارشدن آتی لعل لیک شفا
هر رفک ز کاشی آیه کرایسک عطا	هر مریه طلقک نور الدیانه پاشا
چسکه خالق البشر ختم طاعت ایله	ختم دعا سی در بو کون ختم ایرم دعا
جان و دجی لک در رشری خسته کولم	کر انا غم انک قولنه و قرا
دشیری یک بدی غمی انجوت ایله	کوردی خدایه ایله جومری جان بها
عشق نه در میون کول شول صمک سیما	کم که تحمل ایله بوزره و جفا

وله ایضاً

پسند در اول کنج پنهان کز مرور	دکره دال اندن پسته ای کول درد
بانی و در جانانه بل اولدی جانانه کم	سده جان یوزدر انک کم اولدی بی جانا
زادک افسانه پسندن حاصل اولم	و ابرکن عشق حیدشی یلرم افسانه
ای خیمم خیمم غمندن کراه امین	تایب اول غفلت یمن پنهان اولن
ای خنی مریده خاطر دین اکر ی نظر	بس نه معین بنجر پس کبدن تاجانه

ای کلن اجماعه مشکین زلف پرچسک سی	جشنه زنجیر زلفک در چکن دیوانه
شول کم آیدر آدی یولدن براخن بنج	کوردی مشد لاله کون یوزکره مشکین
کنج منجی در یکس جون ای بشر صولوت	پنچون ایلمر پس بو کره لو کنج محرم
انجدر زلفک روموزی شانه نکا غری حق	دله براخه انک زلف مشک افشا
ناره آتن جانی چون شمع ابو چون پروانه	نور نه شمع اول سیدن یانه دیرودا
ای کلن قالدی بدن موقی پر جانور	حق بصیرتینه یار تشش تا ابد پکا
جون مقایله الهوت ای سیسی پسند	قاف و لامندن کوردی سن دین

وله ایضاً

پوپدی کلیم کاک لعل روح افزا	طال بوقی شول بخار که صورت زیبا
صورت و پسن جمال جمله زیبا در و	چسته قربان اولاین بلکه پرنایا
ای صبا او فرشد فخر اول فرامان پرده	بدن اوپ انک یا من سجده قل بالا
پوزر بود ای لک حایل طیب عام کم	دشمن بلز بو حالی کوز لری سودا
کوز لری بود ای عاشق جاده قدق کر	اول بکر کم عاشق اولمش زکس شلا
بی جل در پسن اینه لطف اینه بی نظیر	واحدیت ثابت اولدی حسن بی عتاپ
خفته چسک کنش اولیدردانه	اوتن ای نیست قلن قاشی ملاک دا
آدی آل الهی آله کوزی کویک	کوردی آلی کم نه دوش کوز کرک الا
عرج زاک نقوشن ترس او کوز ققیر	کعبه سینی کورد کم اثر حقه بازک عطا

زادک مسیح اولدی زرتی پیچ کجی طاقی	باشلیدی یا پسینی ایدی کچه وار مزیا
کم که طاهر کوردی یوزو که خنک صورتی	کوز کوی طاهر دکل در چار ولسون
روح قدس اولدی سیسی جانی طریقی	کوسر فردا اولدی دوشدی دجنگ دریا

وله ایضا

دوشدی الا کوزک اینه و قراپسته	ایخ اسخه کنه کنه آتی نه و قراپسته
طره سی نک بلارن سورده بوستلار کم	ایلمشم نه انک جاسینه مر بلاپسته
کلدی خضانه جانینه کی سوز و درد الم	کم که بلر بوخسته نک دردی نه و واپسته
یک جنت اول بلک الجان و جهان او قفا	یوزکی و دغری دوت حقا و درخی نک قفاپسته
جو که جفا پزای کول کچه مراد ار دی	جور و تحمل ایله در شول صمک جناپسته
چسن و حاله بنجه اری صفا نظر کرک	دو چشمون آری سر نظر اینه نک صفاپسته
دبر الله و عاشقک پستی دن حرام اولر	عاشقک چون خدا و در وصلنی قان بهاسپسته
الهی آلی آل الله شول الله کوزلو کولمی	کوز بوالی نه دشمش اول کوزلری نک آلاپسته
جون بو یلنجی دینی نک عاقبتی قفاپش	کج نمیدن نیسی دکن نمک بقا پسته

وا ایضا

دشمش نمبه سینگ کلرک خدان اوسته	شول رسم کم مشکین بک کلرک ریحان اوسته
مککنی دیران ایلم مهرک یرن جان ایلم	جون عشقی شان ایلم دوشدی نمک جان
یا قوت ریحانی خلک ای قوت جان ملعل	شول نوحه دوشش در کم اول خضر آب حیوان

درد الم محنت عاشقک در مان تیر در آپی	مردم بوددی ای حکیم اترمه در مان اوپسته
رخسارک او زره زلفکی هر دیدم کم کوردی	کفریه پیانه پس دشمش ایمان اوپسته
نوبخلی پسینی خاله کوردی کوزلرم	کوز کم نه صورت بغلشن بو چشم کرمان اوپسته
عشقه های ادم جان کرجه نیسی خال اولر	در شش سنگن تا ابد اول عهد و پیمان اوپسته

وله ایضا

پس بلر کر یار پس واری کول یار اینه	یار و دلدار اول که پس یار و دلدار اینه
پوفا در جون بو عالم کدن پسر پس وفا	پوفا عالمه پس یار و فادار اینه
جون بو نیمه بو یکنلو دینی نک باغده جون	ایسم اول پیوده کل سیرید کلزار اینه
معرفت در خالص التون سکسی فضل و منر	التون فانی نه غلزن اری دینار اینه
رنه اری نک جوانی لن ترانی جون کلر	پسند کوردید اری انک اوزک دیدار اینه
حقه منکر در قیه اینانه اول شیطانیم	یوقور اول جن خلقنک ذاتنه اقرار اینه
آری کتار ای کلل کر چکلرک نطقه در	مر کول ایگری ده یوقور آری کتار اینه
چغه در دینی و انک طالبی آوی کلاب	اوله کلک آتی کم آدی اولدی مردار اینه
شربی اغولودر فانی جانی پس انک	شریبدن نوشش دار و اوره زنه دار اینه
دینی نک مقداری یوقور کر بلر پس قیدی	قدردنه اینانه انک قدردمقدار اینه
ایستین مرداری کر کیده رحام ای طرزه قوی	خضر نک شهبازی اول مرداره مردار اینه
دینی نک پوکسی اغریوک امش مندن ایشد	نفسک یوک آتد آتی ای سبکبار اینه

بهره محرم و نذر ای نسیم جون بو کون	خلقه فاش شده بو نری کشف ابرار ایت
و ل ایضاً	
چاره یو خود یاره ابرم ای کوکل یار ایت	دوره جون در مان بو نذر نجره تیمار ایت
دینی کند یار من اومر پس وفا صلیک خنی	حاصل اوله پشینه فکر ایله زمار ایت
منکر ک اقراری یو خود ابرم ای صلیک	حقه اقرار ایله پس منکره اقرار ایت
ظلمتی جوهر جهانک جلالتی ساین	ای کوزوم ایله نعلی طلسه اقرار ایت
دوکه نامحرم نه یلیون عاشقک ابرار ایت	محرم اول ابرار نی بل انده ابرار ایت
نی محنت مردکن چکر نجره بر زمان	لیل عاشق کی چاره کلزار ایت
دورفتی فانی در ای فاضل یوفانی دینی کند	شول بقا پسندون بقا ممکن دکل دار ایت
کوز کی اریتمه ای لقادن بی خبر	صورتن کورمک تنه قلده دیدار ایت
کرچه عقدن واحد اولدی بودانی نوراله	ای نسیم جون ارشدک نوره زمار ایت
و ایضاً له	
کلمه غم ایلش سن ای دلارام ایل	حسبه نه بی بی صبر و ارام ایل
دانه مشکین خالک جون می سید ایل	بود و نمیش صیده شایان لکلی دام ایل
عمر مک صبحی یوزله نغمک شامی کچک	کتمه ای لبسه کوز من صبحی شام ایل
زلفی برک کل اوردای ستم دغمه کم	بچه کوکلی یا نمشک بودا پنی غام ایل
نم و خلاشم بکر زاهدده ای	لا و بالی عاشقی عالمده بد نام ایل

عشقی ترک اتمک ایت کلمه امان دکل	یا الهی کینه پسن بر پر انجام ایل
پشیمه لعلک پویندن بر قیج پون ساقیا	استیفا کدن نسیم یک کوزن عام ایل
و ل ایضاً	
برک پسین اوزره مشکین زلفکی دام ایل	عاشق اشتیقه نی بی صبر و ارام ایل
شول غلینن زریکچکله جوکله قاتچک کلکلی	بغری جوراله پرفون ای دلارام ایل
کیمه جون یارک عالین بلدی طامات	ابسم ای غلوت نشین از ریشکی غام ایل
عاشق صادد و زانک قوشی زار دکل	دانه ورمه پسیندن سجاد کی دام ایل
زلف و رخسارک نیم ذکر م در سرچ شام	صبحی سرکز الهی ذکر پس شام ایل
وعدده جون و درشتن نه حق سلسل و حین	قویه لندن شاهی ترک می و جام ایل
جون نسیم یک مادی سنن ای ارام جان	خلق ایتجه آتی دشمن کام و بد نام ایل
و ایضاً له	
دیی در چک یزدکل ای دل پسره ایل	الدنه اتمک آله اندن خدای ایل
بر حاله بشیر ایل ایتام بکر عسر	ای اعل نظر نجره بو حاله نظر ایل
پاینده دکل دولتی ای خواج جهانک	ا سپاسنه الدنه کل اندن کدر ایل
دینی ایوی نمک پاکشی پیش کون اش	ینا و نی رخ ارسکیه زیر و زبر ایل
دشمنی نمک ظلمت کو کلمه ایل	شول حال پریشانی بو شامی عسر ایل
جون پسینک ختم اولدی بو کون و دور ملا	ای غمه لرک غامی شق القشر ایل

کرمی سمران کی شول نار پش پیک	کل تابش کتر د شش بخو ایل
شیرین دودا انگ چشمه پسند تو سون	تراغ و کور جلد بانی شکر ایل
شول دلبه کر عاشق اشک صدق الکل	جان اله جهان اودیه قوی ترک پرایل
شول پسته د پانت خبری بولدی سبی	شیرین ره شول نکت شکر دن خبر ایل

اوله ایضا

یوزک کوردم دم الحمد لله	یوزک کوردم اود خودم مل
میسلس زلفی کوردم معبره	متو پس قشک نظر من الله
تربتی کوزلک یفسار دن	سوزد و من و من استغفر الله
کل ایدی پنا یلی سین قوی مردم	کلب سدر قاپو که بو شنه
دودا انگ شرتی مین شفا ده	پنجسم برهم من رحمة الله
حاکم کورشم ایل منم یوق	نه کم خالق قتل حکم الله
نیم کو کلم حکا سیران اولویدر	اکر اینا نیک و اید بانه
پیشی قلدی جون بر قند توبه	نصوحی فوبه یی توبه الی الله

وا ایضا

کوردم یوزکی ای صسم الله	فرض اولدی که کم دیم الله
تقدیر ازل محنت الیا اولدی	پیر مخالفت عدم الله
پرکدی ظفر فتح الچالندی بشاد	کلدی فرح اوشش کند غم الله

مجنوب اله جون دولت وصل اولدی	شول شاه سعادت علم المنته
نخستک کنشی دوقدی اقبال الکل	بمشید زمان اوشش نیم الله
طلسمه اگر چشمه حیوانه ارشدی	شول خضر سپکند چشم المنته
زلفک منور وودی صبا کوز کتور	شول قاصد فتح قدم المنته
قلدی نه غایتلر نه لطف و عنا	شول ملاوتی لطف و کرم الله
ای شاد و محتاج اولن ای شاد	کل کل که دو کندی الم الله
شکجه جنابک قیی دولت و بخت	کورکم نجه اولدی سرم الله
روح القدس تومسی خلق سبی	متدر که دیم دم دم الله

اوله ایضا

بونه قد و نه فاشد که یکر د پسر و باله	بو نیچ حسن صورتی که نور اچیان
نه خود شید شود در یوزک عالمه یی کم	ملکه روانه و سیران یوکون حسن دلار
نیک رقاب تو سین کور که اید ایدی	ولی بوسری دل بلدی که قربان اولدی اولی
لیک شول لعل احمد و شک در کورم در	که لعلی طبر و صله ی برقدی دردی دریا
رنگ کیسی مزید کلید لاله نکت	یکه انگ عکسی دو شمشیر کورم در و حمرایه
جهانک طهری جو کم عیسر و غنیر ایشد	صبا شکیں صبحک یون صبحالی داغ و صحرایه
وصالک استین عاشق عجب سودایه و	جهان و جانی ترک ایلدو شمر کم یو سودایه
یوکون ای فو بلر و ک شامی میر و بلر ان سن	خیالک لشکری وودی کو کل شهرنی بنمایه

کوزدن کره شهزادگارک صورتی اما
کوزین و جندراکک نظر قد خیر حایه

وله ایضا

ای روح قد پس خفته دره یا پشم	کلزار جانی قیوس فارو پشم
محبوب ازل یار ابد وار اکن ای یار	افینار اکن طوقه و افینار پشم
منصورین اسپر ایک منزل عالی	تیره بقاداری قنادار پشم
ای کوچه انجودن ایدن بدن اشته	سوز درنی طوت لولوی شوایه پشم
ای موفکت مخفی هم کتره مفتوح	مفتاح بودر جمع محتار پشم
بن کک متکوک چونکه کپسدا اولدی قاشی	وار آری متاع اسپر یار ابد پشم
قالودن اگر عالمه اقرار له کلد وک	اقرار وکی ترک ایله انکاره پشم
پس ایلمین آشنه تی آنی دلول	کر عاقل ایک دینی عذاره پشم
پسچی قره نک زلفه یا شیه نیسی	ای باد ویرن مسرنی زناور پشم

وله ایضا

زادهی ز بدیل صمد که حسره ابا کله	اقرم موسی کم طور مشاجانه کله
گو که قرآنه مسروح اید و دی میر ایل	دید ی کم بواکی یوز و که آتانه کله
قافنی ایشتمش کم ویره فتوی یوز و که	بن امامی کورشم سجده قلانه کله
بن شهادت کتورم یوز کی کور بجلد	مومک ایانی اولدر که شهادت کله
سوزی قنی اولدی امامک یوز و قبله دم	شرکچر کواهی قنن ایش نه کله

دیو اوله اول که یوز کی کوره کوزینی یوز	صمکر صوفی کبی عاشق طاماته کله
ذاتی بلدی جهان جمله صفات ابدی	بوصفا سیه لمن آدم بولدی اوله کله
کست کترک اوله اول عینی نیسی کبی اوش	سومرغ اوله که لر خط سیمادانه کله

وله ایضا

یوز کده نور سیه کوردی اول کونده له	دید ی که ایشدران لا اله الا الله
چسپن لطف الکم کوردی یروه یاکو	ملک منقلوب شه یاکش صفت سلو جواه
اگر کناه اوله قلغ بوزک قنده بچود	من ایلمرم بو کناهی که فرض ایش بوکنا
هدایت الهمدی قابو علی ده نوره سیه	قراقشک قرا کوزک رنخله زلف سیاه
کو تور نقابی و خلقی قول ایله چسکه کم	طاعت الهمه پسین امیر و پسین شاه
قول اولدی چسکه حور و ملک ز صورت	زنی عنایت و عزت زنی جلالت دجاء
جمال و صورت که کم که اولدی شیربان	ایکی جهانده نصیبی ندامت اولدی و
جهانده حال و خلک دن رنخله چویش	زنی شهنشاه اعظم زنی او غورله سپاه
چسپن ایش بوک و صفت روح ناطقه	ولی دو تولدی و قلدی حدیثی کوناه
کرامت ایله عاشق دن ابرم ای زاده	که یوقدر اهل بصیرت قنده سیج اگراه
ایکی کوزک اگر اگری دکلر جسته ایلکی	که و عدت الهمده و غری بلندی عقدن راه
جهان اچمده نیسی الف دکل اولدی فرد	اگر ایسانه ایک او شته شرع او شته کوا

وله ایضا

کگل که مشتاق اولدم شرمین عجب قند	کل قند صری لیک کلدن الب کلفند
سر قند کم شج ایلم شرمین دودا قندنی	روح او چرمین کی اول لعل شکر خند
شلا کوزک بدن کگل آلدی انت اچر که	او کپون کفارت جان دودا اول کچک کوز
شکین بچک بدن غی کیدی و پوز ایلد	اچسند انک تقسیم حمت انک پوزند
زاید وار او تور ايسم اول طالع کوز	من عاشق اولدم کوزم مر قند خولکند
زلفی قرا در هم قش پسر و خرابان دیرک	تسلارنه قربان اولم هم طردند
ای عشقه انکار ایلین جون وچ اوچند قوی	نچون ووشد ز عاشقک جون وچ اوچند
زلفی کندن کگل تور تلمه ابروخ شویلم	پودا پسند جان بغلدی قوی کگل هم بند
جون شهر یارک شهر نه کون نسیم لیک	بویغ انکدر حکم انک هم شهر نه کوند
وله ایضاً	
باشکی طوب ایلد کل گیر و حد تک میدات	ای کگل مشتاق اچک کیز زلفی کج کات
عاشقک فاته او نیز دیرک کیمین ایل	ای پلنج عاشق ايسم گیر جانک فاته
بکین عشقک بلاسن کورین بچرکین	دردی در پانته در انک جاردی بوق درما
جاتی قربان قلندریار اوچون کچک شید	صد نه اران حمت اولسون اول شید
زلفی کیم پرن نه بیسون زایدانی بودرک	کرا ايسر اولغ دلسن زلف مشک افشانه
کل نقابک طرفی کلون کچا کلدن کوزور	تا کچستان کول مسون ایر وکل خندانه
نوبلرک بافته چو قدر قند لوز کسولی	قند پی ختم اولدی انک زکس قنانه

اوسن فردا لوتک او جانغی خندن کل کین	پاشتم آفد کون یارک لب و دندانه
لعل و مر جان درد و دافک لوز تر دشرک	آفرین شول بچرک کاکل لوز و مر جان
کچک ناوک اونی در قشکر حاجی کمان	او غمر عاشقن آیرد شول او تک چکان
ای نسیم کوزک معنی سین پایان کل	نچون او مر کک کک فکری انک پایانه
وايضاً	
دو شرمش غمیرین لیک همایون کولکسی	تعالی اندی سبیل تعالی اندی سبیل
نظیری یازید ایرخ ازل نقاشی چیارک	کچسنگ دوری ختم اولدی رخسار دلایر
تک مهر اجنه صوفی ارشک ايسترای	ولی قاصد ادر اکوک عروجی ارم اول
یوزک و شمس ايسن در مشتاکر کچک ط	طنق در اندی ايسر ابو معراج دبو ايسر
چچک در لیده الاسری قشک اوجی دما	قنی خندن ار شمش جان بوما اوجی دما
رنگ ايسما چسپی در تعالی شان کورکم	اچسان ایلش محسن بچس صورت ايسما
وصالک قیمتی در دهنایینه دکر عشقک	بودرک کانی اول لیدی که فرق اولدی
چچک بویسی رخک کیمی زیبارنگ بودرک	کلی کلزاره کندردی براخی مشکلی صحرای
چچک فصلندن اول عاشق حیات جاوا	که پسلم ایدی جانی بویجان پیم سبیل
کل ای صوفی سجود ایلد بوسیم بر کسپی	که امر ايسر واکلدی بوزی باقه و بالایر
بوکون شول ماه تابانک یوزن کوز طاهرای	که محرم اولدی اول خایر که مغرور اولدی
بریشان زلفنگ حالم نه پسن بلکای قافل	بو سودا اچمه سودا و طوشه پسن بو سودا

منزل مرخنده وادار پسه دوشتر ناراج بجا	منور شهری ترکک اوین فیما دی عفلک
کسندی ماد منلکدن اولشده ذات یکتانه	نیمی پسنی بولدی دو عالم دن و خیر اولدی

وله ایضا

ای سینه نظیر دانه چسک جمال اچنده	یوزک قیامت ایلر شول زلف مال اچنده
صبح ازله بر کیم قلدی چسک و صلت	قالدی چسکد ایم میش وصال اچنده
بن بنده حق بلدم حق الیقین حق اولدم	اویچوده قلدی مکت نعتن خیال اچنده
ای عالمک حیاتی عشقک نه نازمش کم	غرق ایلدی جهانی آب زلال اچنده
اغرتخله زلف مشکین شکات نور حقدر	کل حق خلقه کپسته شول میم و دال اچنده
یوزک شمایله دن قاسک دلایلدن	خوفا و فتنه دوشدی بر دله مال اچنده
فریاد کمالی اولدی چسک مسلم	کم غایبه اولدی چسک کمال اچنده
ای ایستین قیای یازک کوتده عقدن	فریادیه دوشمه قلده فکر مال اچنده
یوزوک کوتده یوزیک شول شمع خاوری ده	کم کپه کورمه آنی مرکز دال اچنده
روح الامینه پور دم اسپه رانی دودا	نطقی و قلدی قالدی اول بوسوال اچنده
عشقک غمی در ای جان شادی لغ اهل حبه	شاد اولین بو عهدن اولسون طال اچنده
ای کمر اچنده صدق الله له و لیسر	کت عمرکی جو زوجه تزویر دال اچنده
اول غمغ شیبو پسندن بر عالمه دوشم کم	باقی بر عالمه اسپر دوشمک بوجال اچنده
یوزک کبی سیمی ای خبرک امیر	خورشید لم یزل در فتن زلال اچنده

بونه برگزیده جانده که یورور بوجان اچنده	بونه قیمتی کسرد که بر بوجان اچنده
---	-----------------------------------

وله ایضا

بونه برگزیده جانده که یورور بوجان اچنده	بونه قیمتی کسرد که بر بوجان اچنده
پسنی کم در آدم اوغلی دین الله الله	بوصفتلکم کوروب در بشری جهان اچنده
کراوی و در بر بندن افریقن بوسره	نه خیال ایشن بویارب بشری کمان اچنده
یوزک نقاب اچنده یا شرای تر صفتلو	که رنگ قیامت ایلر یوزخ زمان اچنده
تشک الا کر بگفت نکادی قوس و شری	بوا و کتک پستار پس کور جلی کمان اچنده
پسنی بدن ایر وای جان بنده آیره زمانه	کوزم الا کور مشم چون پسنی رکمان اچنده
ینه نی فغانه کلدی جگری دوشدی یندی	ینه او غردی نه دوشدی بوتهی میان اچنده
درم زمان زمان کم پسنی فاش ایدم حیا	نجه یانه شمعده قار شو مجرم دمان اچنده
بودرک معا پسنی کریان قلر نیسی	ملک دلی دو قلدی بوا و لر بیان اچنده

وله ایضا

بر کیم که شتاق اولدی تل دهرک دیدار	دوشمده پوسی کبی ایت نازک نازنه
کل ای لقا پسن پستین کل جانکی در وصلنه	کم شول نجره چوق دکل در قلده دینه دارنه
قولی من در یاد ال اول سزا نمک اوس	قولنه صادق در کبر بن اینا ششم اقارنه
یارب نه شمعک نوری در کلکون کجا کلنی	کم نه کلک پروانه در شول صورنگ نوارنه
جون دهرک یولنه ترک اندی نیسی جاتی	بل خوج دکل جان و جهان کر ترک ادیره

وله ایضاً

چون ز غل بازار دل در گزینم بازار	کر یک اوله ایگری دل اینا نزم بازار
صادق اول در کو کلفتی کم اول ایدریش	ایگری ملک دن پینه بجز در شمش کار
باری محنت در جهانک ز او سرس ای کل	لغت اولسون بوجانه هم جهانک دار
دبری اولدی ملک بوفانی دینی عاقبت	کجه ی عمری دویدمی ارشمیدی ولد ار
تخته چمن اسپر منصور اولن باری	کم منصور اولدی حقدن خدی عشق دار
دینی ملک ناز و نفی حیفه در معنی بخش	ای کو کل طاهر پس آخر پونه اول مردار
حق یوز ایشکنی صبر او قایل اول تقیر که	وقتی تیون بوجانک قوی قلم کار
هسج کل یکن سیز اولمز بیج شادی	دره و دوشدر اندن جو که دکر خار
چون نیسی ملک غمدن فصل حق دای	غم دکل کر یک اوله مطلع انوار

وا ایضاً

دوشدی نه دلو کو کل کوز لیک خیالنه	کم نه بلر تو کو کلک فکری و خیالنه
چیزی شول قرابک جو که کانی شج اید	جان نوله که نه اوله یکا غمت دالنه
آل ال الی انک الدی الی کو کلی	النی کورنه آل ایبر کیه ابر شدا لنه
آی ال کون محمود ایدر صورنگی کوز بکل	بونه جهالی چس اولور صلی علی جان
دلو سوزندن او تا نور آب حیات حو او	کل بکله نینه در کیم ارشه معالنه
اوز لر نه اسپر اولن عاقی اول در کلن	کم که بوجالده دوشدی قوی کده وار لنه

قیمتی دودا ملک میر جوانه پور کم
یوننی فاشتی کورن قارو بقار شوکوز
عاشق صادق قنی یاره طلال درو
بولدی نیسی چون کی کجی قودن ای صم

بن برم که جان الی پو پشم زلالنه
پسند که باخ اول کو کل برنه یا بلالنه
دوشم اگر رواد کل دبریک و بالنه
تویدی سیر واطلسی کیدی عباد شالنه

وله ایضاً

ملکه الدنی جهانک اغول لذاته	دوشدی شول منصوبی چوق دینی کشته تا
دیو طعون در یقین اماره نفسک مری	نیمه کرا ز غون دکلک نفس سوک آت
دعوی ایلمر پس که حق بولشم صادق کل	چون دیکلک یوقه رای نکر انک ایشانه
زلف و قاش و کرکلی در تلکایات الکنای	اوشته ملک معنی کل باق اوزک ایشانه
طاعت و زهد و نمازی کردن در زبک	عارف اول الدنه بانه زایدک طامانه
نغمه صورک صد پای دندی آفاقی ایش	ای اولن عاشق حمیرک انکر الا صواتنه
کافرک بتایه سی در دینی ملک کاشانه	یوقه رایانی انک کم سجایلمر لاتنه
ذاتی ملک عینی در انک صفاتی ای	لیکن اول جلدی بوز می کم ارشدی ذاتنه
جام جمشید اولدی سر شصورتده ای	ای کنش فضیک ارشدی عالمک ذراتنه
سورنگ کور کم نه مغلق در انک معنی کم	کپک ملک قلی ار شسته که ادراکاتنه
چون جهالک دن نیسی ایجی قلدی تام	مین دیمک غمز پسنه ناردی الصافانه

وا ایضاً

در دشتاق اولین کم در که در مان است	قبل نو تو یمن پس پنم کم جان است
نومری اولمخ کر که پس جومری یک کر که	مرگ کنگنه دار در و داره دکان است
مرکم اول تا بعدی کند و وجودی تختی	اول لدا صحت نه یولدن و لره سلطان
خضره ظلمتیه تا نیمین جوان کبی	اول نه بلزنده واره آب جوان است
جان الدینی و عتبی هر کم اول ترک اندی	مدعی در پس نه آنی واره جان است
غیرین زلفی ایک مرکم دولشد بوینه	باشی تو یب اولسون انکم واره جوکان
پاچنک کفرن اگر چه اهل فضل ایمان	ای نیسی سنم پس کم کافر ایمان است

وله ایضاً

مصحف زانک یوزی ای وانه	سیم دنون عین علی وانه
صوفی نه بلز طریق وده	میخا نه جون که بولدی راه
معشوقه عاشق اولدی وانه	جف القلم اولدی قلم کوتا
یک یوسنی باسه و دثوردی	شیرین مولو شول فیک کی باه
فتی ملک ستاره پی پس	ای صورتی که اسپیر اولن ماه
پسین بو کون ای امیر جوان	شیرین که چینه و شمشاد
احسای عظم لیدر نیسی	زلک تو قویله بحیر کاه

وا ایضاً له

برپا قی بایه که وفاتدی وصال	لطف الدنکه قدی طهر سویدی ببال
-----------------------------	-------------------------------

اچدم قح کا پس جو معشوق الدن	پس تو جان اولدی جان اوغدی عالم
جان پست است اولدی لایق و دوش	کو نکل قح دردی ایچس اردی زلاله
هر بر سپر مومنصور اولد دیدی انا الحق	حقایق پنجه اره شود لر بو خیاله
تا نهدی نه ردهی کول قلدی پستی	یوسف صفت ارشدی جان نور وصاله
ننه ردی نه عشق اولدی قلدی نی کول	عشق که کول اولن ارشور کیله کماله
سید داخی ابسم که از لدن شه تقدیر	هر کسیه اوز قدری بل پوندی نواله
اخر ذرم دنی بکه از داسینه قلد	پسنی دلم غمیه بنی قلد نواله

وله ایضاً

یارک کر که هر ریح د لبذیر اولا	تا چن خلق ایچنده جهانه امیر اولا
مرکم که قلدی نظر اول چن صورت	یو قدر بصیرت اخذ کر اهل بصیر اولا
خوبلقه جون مثال بولنه معایه	حالمده اول یکانه مکرزی نظیر اولا
چاره عشق نیلده پیر و چار کی	معشوقه شاه عالم و عاشق فقیه اولا
تو حیدر ایچده نکته اسپر اربو شم	صاحب نظر کر که بو عالم خیر اولا
منصور عشق یولنده نیسی و فضل حق	انک معین آتی لغسم البصیر اولا

وا ایضاً له

ای باد صبا بندن اریاره پستای	شول غمزه لری عیدتی کوزی چرا
شتاق میدر چاره بکه بد رانی است	کر فرصت اولد یاره تورک بو پای

زلفدن و خاندن انک اولشم ایرد	ای حق نیه پسن دبرک شول دانه ودا
وصلک ابدی نخت امیش امانیم کم	دورانی دکل باقی و پوسپسته ودا
نامو پوسپسته وعود ایدرناصح ونام	ای خواجه نذر عاشق انک الیه نایه
بندردی بنی بندرجی فرقی انک	برداختی حق کم کورم اول بدرتایه
میغده یوزک قبله شول عارذاش کم	یوزک در انک قبله سی جنبک درایه
مقصودی ملک کم ایکی عالمه جوینن	مقصودنی اتوردی وفتح اولدی کایه
اول لوح درای یوزی تسدال کایه کم	کو کدن ملک اندردی وپستردی کایه
بزمده ازل ساقی لعلک بک پوندی	شول باد کم روح قد پسند و دلو جاییه
عشک قوی در پسر و پسیار انی	ای لعلک جان بند پسی یاز غلو ملایه
وصفده پسی سوزنی عرشه جردی	منته صمدک انجوسی بلدی جوتقاییه

وله ایضاً

کل کل که قاپدی جملک قراره	فانش ایلدی فراق رنگ حال داره
یارب زمانه حقه بن سید کم شول	بندن جواد جور الیه ایردی یاریه
بن یاری قشتم ایکی عالمه اختیار	بندن کم آیره صمنما اختیاریه
نقش و نگاری جوخ فلک کورده نقش	نقش ایلدی و قاپدی الم دن نگاریه
ای لاله تاجی پسی عیب انرم ندن	جون کورم شش من اول صمنم کفداریه
زلفک قنده میغده می کوزیا شش توکر	چسک بهاری کل دره کله ی بهاریه

وصلک بهاری اولش ایکن نخت پسند ال
دو شدم لک وصال میدن خارنه
منصوره عشق عاقبتی دارا اولدی ام
یغدی فراکت ای کل خندان احمده ناز
زلف در ملک شادنی کل سورنسی دن

قاجوردی اول چو کوز و مدن شکاره
کل کل هم اول شراب ال دفع ایت خاریه
شول داره کل که تا کورده پسند انده ایر
کل کل که پوزر آب وصال کله ناریه
نا پسند بلی بد پسند بن شماریه

وا ایضاً له

عجا بو خور یوز لوم بدریا پرکایه
دو شرم اوده کوریک بولک ترا وجود
آردن جیلا پویندن سگرن شرن لپی
کجه لک کوزی خیالی کوردر برک بشخون
بو قیپل ایلدوری دو شرمه عامه
کوز و قاش و زلف و خالی بوجانی ایلر
دو کول پوزده کلچیک در دلولو لبلر
پچی ال محمد اولش بو شکسته دل سیمی

بویسی پسر و بوستانی یکانی کل طری
عجا بو چمن تی ملک یوزی نقش ازری
جمل المین کلانی کل عارض دریه
بو کوزی حرامی جادو قشای الی ان چری
بش قد کولکسی یا ایکی زلف بندری
قنواول امیر پسند پسی و لشکری
صده فنده در آخره لودشی نظم جوهری
کل اگر اینا ناز ایک دی کور که عنبری

وله ایضاً

پوز کدر کن فکان بانه دکلی	پوز کدر کلستان بانه دیکلی
صبا عنبر نشان بانه دکلی	پسک دن در خطا حسین دروم

یوز که ن چون جهان کدی جوده
 دو دو ملک در که پر کنت کنرا
 پیک شیرین دمان ای نرسون
 پسنی حق کورین غلام ده
 لبک عشقه جان در یک همیشه
 دانه کن جی شنی قن کوش
 یوز که ن ای تسمه طلعتو قنه
 حق اولدی کو کلک شهزده ظاه
 سواد اعظم اولد مصر جامع
 بنی واعظ بو کون فردایه سپالده
 سچک له عارضک جان منجم
 دصالح کشوری فتح ایلمن
 یوز که کرب سی اعل پلاست
 که زلفک نه کشور در دید جان
 ملک باشند دای جوری حنود
 ملک پسرانی شمع ایلمدی شش
 یوز که ن ماسه فرق و تفاوت

یوز که رسم و جان بانه دکل
 بیان ایلمر بیان بانه دکل
 دین شیرین دمان بانه دکل
 کوزدن حق نهان بانه دکل
 حیات جادوان بانه دکل
 سوزی غیب و کمان بانه دکل
 زمان آفرزمان بانه دکل
 زسی ماز زمان بانه دکل
 یوز که ن ای ظان بانه دکل
 ربی قصه خوان بانه دکل
 اوی نور و خان بانه دکل
 دیدم دارالامان بانه دکل
 مبارک خانه ان بانه دکل
 دیدم دارالامان بانه دکل
 جهان الدی جهان بانه دکل
 عجب آتش زبان بانه دکل
 زمین تا آسمان بانه دکل

دیدم کم قطعه درادی دیاک
 جهانی دودنی سکه اسپتانی
 قیامت قاشک دن ظاه اولدی
 نسیمی جوهر فردا اولدی اوک

عجایب خرد و دان بانه دکل
 زسی خوش و اسپستان بانه دکل
 بلای کمان بانه دکل
 مکانی لا مکان بانه دکل

و ایضا له

جملک قبله سی ایمان دکل
 بودر عرش مجید و قل موانه
 قوچر کلک پرشته حیران
 علی پسر نعلبون مر منافق
 وجود مطهری دن اولدی آدم
 نسیمی پری در رحمن و طه

وجود ک منطری انبان دکل
 کشی کم بلدی حیوان دکل
 سنگ شوکده پسر کردان دکل
 منافق قبله سی شیطان دکل
 سیالت قاپی فرقان دکل
 اولبد را و ریه میزان دکل

و ایضا له

مرجا انبان کامل جانازی
 تا ابد چسک قنده بحسن شکر المرم
 کم که خواص اولدی بدی و حد تک پخته کم
 ای یساشیکن بجهن گکلنی قور تار دن
 بلرک لعلی ازل بر منده پاخورش کبه

شمع وحدت در جملک کن بکان پروانه
 ای جملک کور پسن کنت کنه اخانه
 عالمک جسمی صدف و صورتک در داپه
 خنسی عاقل در پلا پلدن بفرن دیوانه
 شول منی کم نه ملک در کترین پمانه

کوزلری بودا میدن صامی پست ایلدی	کوزن میدن ایلر و شش در کس پستان
جانمی شکر از ورم شول بخار که وصلنه	و شمدی لایق در یغا و صلی تک مکرانه
ای پوشید گلک در دن سورن خرم	دردنی بلدر نما عاشق اودن زیاده
عاشقک افسانه سی قوی بود عشقک جان	عاشقک پیغمه کرم عاشقک افسانه
جو که دیرن کو کلم ای جان پس اولدی	استن ایزد عمارت کو گلک ویرانه
بولدی لعلکدن نسی قوه روح القهس	ای نسی کیم حیاتی جانک جانانه

وله ایضاً

مرجا ای مجرد انک کو بر کدانه	عاشقک جسمی صدف در پس نی سن دردانه
یوزکی پسج المانی اوین کون برده	کو رنجه دیوانه و شمش عاشقک دیوانه
ناستیم شربیدن ایجدی خوشه گل	پیرا و ادانی بلدی قیدی غم خانه
جون بزه معلوم اولبد معنی ام الکتاب	عازک پیغمه کیم نر زاهد ک افسانه
جون خضر چاره اچمش آب حیوان دود	تالک لعلنه ارمز یوقه در انک فانه
چس تنوعی کورن جون انا الحق دیون	بس زن بودار اولبد منصورک دیوانه
شع دعت در جملک صبحی روشن	غار شوده خوشنیدر اسی ایلانک پیوانه
کازک شانه سی در مونک پسته لرام	عاشقک کیم ایشکی کعب و شجانه

وايضاً له

بحر محیط اش لکل یوقه در انک کماردی	لعل لاله پس پیل امش آب الپسک فایده
------------------------------------	------------------------------------

فانی مطلق او ششم حق الحق او ششم	کم که قتی دلر بودر چاره پی او شته جاره
ششم پسند و محو لر ای اله کون یوزم	کو که نراقاب امش شول فلک پستاره
کر پی تک فکته او غدی خسته یور کم	ای بودا قه اینا بن کور جگرده دیاره
نر اپت برکم جو که کو قور دی پردن	زاده ای اسی ایلر خسته قه پاره پاره
طره لر تک جملدی پاشته کیم نر ای کل	درم انک فکته یک چری تک نزاره
خانی نزاره دن در غمزه کری و لکلکم	پس بو شاره و ششم کم من بزم شماره
بان و جهانه زلفی تک تار بسن آل ورم	کو ورسن او جود اولد جان و جهانه تار
عشقه ازله و ششم ابره کو گلک ادرن	شرح الکسه تانده پسخ ایزد اجاره
قتلری تک رموزه عقل ارمز نیسیا	کو رنه قدره قن امش قتلریکا شاره

وله ایضاً

جمالک در یوز بخورک شفا	شفا القلب محبوبک لقا
عشک در وحی و منک آیه انه	نهار و لیل انک آق و قرا
وصاک ذوقنی شول جان بزم	انک جاتده در عشقک بلا
الاسی کوز لرک آفاقی دوشه	نه آل ایلر عجیب غیبک آلا
جم اول عارف در ای لبر کم اولد	یوزدک آینه کیستی نمای
کل ای عاشق شینه اول عشق اینه	که حق در اول شیدک خوبنای
ریای زاده ایلر عشقه انکار	کو رک شول شکرک زرق دریا

تقیه آدم قنده پخته قند	کر شیطان در اول شوک نه
قیامت کله ی ای تاج در هیچ	که یو قدر شول کونک یعنه
اگر صافی پس ای صوفی کی اطللس	که قدر ک قندی ز یک پلا
نیم در وجود فرد مطلق	بو توحید ک احد دن در اساک
وله ایضاً	
زلفک بچه سی قدر و آل یکا عک ای	معراج یوزک پیدو بو یک فاشک اکی ای
عالمه پستی قندی کو کل کند و مقصود	نکری نه اولر پسته زنی فکر و زنی را
ازیت با عتلم اکی عالمی کرد	پسندن بجه کم اسپندی بر بولدی ارجا
اول باش کبر بخت ایلدی عشقه زبان	و کز ایا تک توزه ای سپرد و لار
سر کم پچنگ کفر نه استر از کوزر نه	مومن دکل اول دینی ایتورمش انکج دا
مطرب کی مروره انا الحق دلی سولر	ای نایه کر قنار اولسن دور نه جل ساک
دانه و پسی دکل اول ذات کم انک	شکل بل پس یا کوره پس داشته نما
وله ایضاً	
روای در و ای در پسی	که او دینه ز پس بو خری
جاک کشته ن حاش نه	که محسوم کونه ز پس فزلی
زرد کر یک رک نهر امن	او خور دو و افندک فتح قری
فتش محاسبه باش وین	که بو عینه با عسل در صلی

تا پندن جانده کدک ایلدی	ولی پسندن کبر لمن قوی
نبی بو ذودو عشتن برانده	ینه پسندن بو در دم ک طیبی
نیمه بو خوبلر آره پسندن	فراق و در دشتش انک نفسی
وله ایضاً	
کر مشکین صیچک بوی نیم صبح یار اولدی	که جان پروردی انک پچکن مشکبار اولدی
یوزوک و در نه ای حوری جمال و سن کم	تردک دوشدی عوییه یوزکن شمسار اولدی
بلالک قاب تو سینی نه قدرت قوس مشابیه	که قربان اتمه ای اول یایه جهان و جان کار
یوزکن کم که شیطان دک هدایت بلدی	ازدن تا ابد شکسته یسن اول اهل راولدی
اگر به وقتک قش در که البر و غن و غن	عده منت که وصلدن کل ابلدی ببار اولدی
نه طوبی بویک یارب که مردانک سجود ایلر	نه کوثر در عجب لعلک که غمری بی خار اولدی
سولو انجور ک دهری قوردی اندیشه لراو	که اندیشه کف عینی بک دور نه تار اولدی
صیام آبی دهر یوزک چمک قدر او شده	کل ای وحی بن عارف که قران آشکار اولدی
چمک قلوبی مزین دن فاش المدی	که قول و قرار دن قراری پسر اولدی
رموز لیل الا پسری کل ای زاده ایشدن	که آنی بلدی بو پسر کم امین کرد کار اولدی
پساک پماعی کله ی شپاره پس ز پاره	شمارک پافشی کل کم چساک بی شمار اولدی
وجودک شهرنی فتح اید امیر و شهر یار اولکم	بو شهری کم که فتح اینه ای امیر و شهر یار اولدی
بن اول منصور مای عارف که حقن بلغم	انا الحق سولرم پنخون که عمرم باید اراو

سوال اول بوالا فرموده پسندن ای که کم نیسی یا را آن تا که اولش ی جمله بار اوله

وله ایضا

ای یوزوک صنع ذات بر دای	دی رطبه رصفاست رحای
کر چک قاش زلف و چنارک	حق کلامیده اوقی قرآینه
قابر تو سینه سلمان اول	انه اندر می پسندای
لوح محفوظ حق علی التبیق	آدمی بل اگر زانپای
کفر ز لعل پودنه ایمان	کتورن بولدیه نور ایمان
لب لعل کن این آب حیات	نیده ظلمت و آب حیوان
یوزوگ خلد و روضه رحمان	جنت عدن امش کلستان
سجده قل آدمی فرشته کبی	سن گیسو دن اوله شیطان
کل بو کون فانی اول بقا بول	داکله پودایله پیشانی
اختیار یه فیسر و درویش اول	فقر بل تاج و تخت سلطان
اوی شیطان نفیسی اولدر	اودله یقینه تا ابد جان
نیر سبحان الذی اسپری	یزدی و جهلده خطربای
ای کون سجد و قله لریزوک	ای جالیده یوسف پاسبان
نیمینوک الذن بر کم اچدی	اچدر دایم آب زنده گای

و ایضا

ای فلن دعوی که شام عدل انصاف کنی	کر صفا ابلندن اولدک شرب صفا کنی
مر قوشک اولد سپا و ملو محاکم سیلک	بوزک سپهر غم دشمن لایمکان فاکلانی
رطبه یا بش کم و ارادک شانه در	کر پسنگن پنجه می پسندی که انصاف کنی
اهل عرفانک بری عقیده جون افش	کر بو عارفان اولدوک عرفان کنی
کاف نون افرندن اولدی یگون ماکان	کر بو لوبک اجدی پس نوله کاف کنی
محبوب بازاره کردی حق باطلدن	قلیم اریدین شول و غریضه کنی
لطف اگر خدن اومر یک کوثر احسان	لطف اچساتن اومر جعدن الطاف کنی
باشمی طوب ایلمم میده که دم اویزم	ای بومیدانه نچن اول اوردو فکلا کنی
ای نیسی شش جمدن جون اولدک پارل	ای جسات اولدی صدوک یوقدر اهر

وله ایضا

یاد فلن جفا پسندی چون یار قلو جفا پسندی	ای ل انوک جفا پسند قتل اومر انوک و فاسپی
نگه از شکسته پیستی یوج بویک وصاله	اولدی همیشه فتن اکا چلک انوک بلاء پسندی
دردله خوش کج ای کوکل غمدن اوسم	عاشق جدد و منیدنه درد دیرون دوا پسندی
زلف و قاشک قراپسند درین ای صم کوکل	بولمش اول یوزی قرا زلف و شک قرا پسندی
وصل و فراقه و ایلط جو کو قدر درای کوکل	جمله کس قافیه و کمنع اید و فراق پسندی
تا بلدر که عام امش عالم فیض ای کنش	برده کو کده کو پسترمه رخک فیا پسندی
کعبه یوز کدرای نسیم یوزو که سجده ایلمم	جایه نسیم بو کعبه تک بن بلورم صفا کنی

آینه پسند صورتی نقش کور میس جان	آینه دن کد ممش آینه پاصلو پاپسی
جانه شول الا کوزک ایکه دی جفا نری	اول نه بلور که کور ممش کوز لرنک الا پسی
زلف دو تا پسی انگ کون و مگانه انجی کل	آل ایکی جانه پس و در مد برانجی تک پسی
کره عطایسی در جفا عاشقک فاپسزک	جانرا پسترای کلک عاشق انگ عطایسی
پس و خطایه صورتک کوز پس من می	تایت جیسنه طایه نگه پس خطایسی
کره پسیمک پوزی قابل کیمیا شس	توج و حدید نم پس فرج ایه کیمیا پسی

وله ایضاً

نه طوبی در بویک یارب ارشدی شه بالا	نه پسین صیچ کور کم جانی طوبی غاف
کنش طلعتو یوز که در بون عالمه ای	که سر معینه کامل در بون نم مثل و ممتا
نه یغاجی منچمن در کوزک یارب که دور	یا میش در پیا غدن یه ی اقلید نیما
صند غدن کره ای و لبر چتر قیتملو انجو	ولیکن اوز که کور در دست لولوی لالا
جماک و صلی غدن در عالمه سر عاشق	ولی شول در کونک کوز قمر دریا
ترا در کید لکی یا کوزک همیشه زاهد یارب	نه ماتم و ممش اکاکم دو کوز سبج انگ یا
ریای زاهد کدایم اشق زور غوغا	ولی کارا تر اول دیوک بکار ویر غوغا
قل اللهم مالک جون بکاتوید و عز اولی	خلاص اولدم یو پسین کدر لادن بوک
شراب پانکر ذکر دی دلدن کندی کم	بنی سودا دن اسپر تی بخارک مین سلا
یوزک لوزند ای جوری آلهی کور مین غافل	یقین کم کوز کسی انگ یوز کوز ممش پا

بو کون یارندن ای و اعطی قور قتمه ایم در
نسی جون پسی بولدی ارشدی جمله مقصود

که قور قور پوز اول عارف کلام ذرا اولدی
مرادی و سل ختم اولدی قام اولدی ممتا

وا ایضاً

المنته فکد بکون یارب ال کیر دی	کو کلمه کی شول لبر دلدن ال کیر دی
نا محرم فاشش اتم نم نرم الیه	معنسی بو که محرم رادم ال کیر دی
کل مصره بی شکر نی قاصدالت کم	اول مصره بی شکر کبهار ال کیر دی
کل فرصت الا مشکن آنی بلور	ریقب هلاک ایلمه دلدن ال کیر دی
ای موسی اگر نوز نه مشتاقک انگ	یتیمه تجلی که دیه ارب ال کیر دی
محبوب ایمن یارب بولدی نسی	شکر ایلمدی کم یارب دفا دار ال کیر دی

وله ایضاً

دون کوز بر لبس ایمن عیشم معمر	لیکن اول خوشواره کوز لر انجده معمر
کوز لرین پنور میش یوز مش جاتی عاشقک	اصلوز لغد یوز یک شیلی و منصور
من لو غنده یزلمش خوبلر ک شامی	ثم اشناه فلقا انشری مشور
زلف پسجان الهی اسری بعدی آینه	یکافک اوزر سپیل فطلمه مسطور
پوز لرندن طاهر اولدی اول کسی مجرب	دو طغلدن بر اشارت عاشقک معمر
بوی طوبی یوزی جنت عا داک العرجون	کوز لری دایم انگ سینه سی الطور
منشین ایمن نسی دن کج بر یارب	کو کلی شاد و وقت خرم مجلسی نور

وله ایضاً

وجود مصطفیٰ پسندیدگی	پوشری بلین اعی و سیک
پسند در خفا کیست ز غنی	شهو و کثر حق سینه و سیک
کتاب بملاتی و پیر تیزل	فکله زلفک اوادنا سیک
تقریب با حبس الحق من	وجودک مقصد اقصی و سیک
پسند است و اراضین ایا فل	بر ارم و جیم اعلا و سیک
طهوری نور ابراهیم و شمس	برین مصطفیٰ اخصا و سیک
تجلی وجودی لامکانک	مضاحف یوز که اصفی و سیک
تأشای تقای حق تعالی	که مظهره قبلن اولاد سیک
جمال مصطفیٰ کوردی نسبی	رخک اوجی و ما اوجی و سیک

وله ایضاً

رو امید در و امید جیبی	که او داند را پس بن غری
جاکک کاشته حاشیه	که محروم ایلیا پس عند پس
یزر که پیکر و کفر من الله	او قد و قد و کفر قبح قری
تک محرابه باش قویله	که بویتده در با غلو میلی
بنی بود در عشق سن بر قد و ک	نه پسین بود و کلبی بی
نیمه نو خور اره پسند	فراق و در دشت انوک نصیب

وله ایضاً

کوچک یوزک اینده عالم نور اولد	شیرین سوزک فتنه شکر کمر اولد
دود غلرک صفاتن هر کم کوردی	شول باعت اول شیرین سوز دلنه بکر
شکین بچک عبا ری یولده اش اولانی	جنت کبی جهانک تر اغی فیه اولد
زلفک تر اغی پسند یول ایتد اردی	یوزک جراحی انکه لطف اتری رهبر اولد
شول اوینو کوزدن قوتی مکر قیاست	کافاتی فتنه پسندن پر شود و پر شر اولد
یالنجی متنی تک قلبی نی آست او جان	عاشق در اول کم ایشی کامل محک ز اولد
تر اغ اولانی پسند کم دوشی جوهر من	تر اغ ایکن پسیمی کور کم نه جوهر اولد

وله ایضاً

در جنگ دردی بخار و بفری نان ایلدی	روز کار اولدی بخار و بفری نان ایلدی
جانی بینی و صالک مندن آردی تک	کل و جان پسند عاشقی کور کم نه پیمان ایلدی
بزم ملک فانی کوزدن آیدر مردم هم	ای صسم شوکت بنی کور کم نه پیمان ایلدی
در دمک در ماتی فصلدن الله ایلدی	سر و و پسین زرد و چون اولد که در مان ایلدی
نر عشق کنج امشن انک میری ویرانه	یخدی عشقک جانغی شول کنج ویران
پسندن ایرود و شد کم تقدیر ایدنی کل	قد رای جان تر نه کم تقدیر یزدان ایلدی
جون پسیمی جاتی وردی بچک ز نخر نه	نخون انک پسکن ز نخر و زندان ایلدی

وله ایضاً

تا پسین کلبه شک کلر که تره دوشدی	بوز قنده مراد جندن دوشده دوشدی
شول غسره سپاسندن آنکه جانم بوقا	شول ادقی که پس آنکه کشم فکره دو
سر دل خبرن بویله شیرین و منک یاز	شول متع الجو سر کمن خبره دو
سر کم دلدی که رنک ویدارگی کش دک	بی صبر و قرار اولدی سر بام دوره دوشده
خبر قوتیسه دوشدی بیرون سر	ناظره رک بوی بیاد پخسره دوشده
کر یک لوی تک پیرن اهل نظر پور کم	پوسته آنکه زنجی اهل نظر دوشدی
شیرین لکی بر کون کله شکره شرح ادم	ایل یاغینه اوردی کل افغان شکره دو
عکس کل زینک دوشدی می کلر که	سپا غریبه بی انا الحی می شود شوره دو
طویه نظر قلعه چاقه بکه دوشده	نخون که بنم کو کلم شول شور و شره دوشدی

وله ایضاً

یوزگی مر کم که کوردی صورت رحمن دیدی	لعلی مر کم که پوردی چشمه حیوان سویدی
صورتک اشکالی سوردم امین خفته	وحی مطلق در که گلش خندان سیدی
قند می عشق شور می عالمی غرق ایدی	کوز بو طوفان دیدم عشق بودر طوفان
کم که قربان قلدی عشقه شیرین با	ادی نادان در بویولده عقل آنی نادان
روحه پوردم سوگت قیسری عرفی جوف	بن داخی شول صورتک شرحه ام حیران
ای بخارم صور مکن حاصل نقش بخار	دردی پوردم طبعه پسند در در مان بی
صورت رحمن در ایسان سجده قل طاعت	واجبه دایه و اسجد خالق الاپسان دیدی

لعلی یا قوت و مر جان در دیدی عجم	معدن ارواح چون معدن مر جان دیدی
طفل ایش معینه مر کم شول کنش خیار	غنیب سیمه طوب و زلف جوکان دیدی
لوح محفوظک حروفی یعنی قاش و کر ملک	جمله قران در انان کم حق بود قران دیدی
پوردم حالک دارنی بنه و عظمی	داره خنجر باشش انا الحی کر دمی یالین دیدی
ای قنادن خبر نظر فی سن ترک ایل	وادی تقدیس ده اونی پر پی مران دیدی
زلنی تک کفرن که پوردی قیسه انکه دیدم	عاشقک ایمانی در کافری ایمان دیدی
جان که پوردی حالک آدنی ای جان دیدم	لطف احسان در تعالی اندزی احسان دیدی
نمت کنه اسپرنی پوردم بخارک خطنه	زلنی تک مر تاره می اش بنده در نهان
کر شیده اولدی نسیمی لبر که عشقه او	قان بهایم قدر انک اولدم بیجان دیدی

وله ایضاً

بلرک شربت چشمه حیوان سویدی	سولوا خور که شنبه کمی جان سویدی
شکرین بیسته خدا انکه کم پویم	پسند کم یا لقا انکه بیسته خندان سیدی
جور و پند ادا تو کتی یور کم قاتی یار	شویله بکرز که جگر قات جانان سیدی
سایر داوادم کرمات عاشقی بر بود کل	که کوکل و صکله ای دردم در مان سیدی
سابلن ناز اهل کل کل که بنم دیده لرم	آینک توزه ای سپرد و خیابان سویدی
کل کمی کولا کولا کل اده دن پرده کو تور	که یوزک کور که دیده کریان سویدی
آفرین پسنگه کم پیمنی یا پشتمش	و صکله لاله سیراب الیه ریحان سویدی

سوزی نگ داد نه شیرین شکر اولدی شسته
ای نیسی سوز کی تحفه او چون بحسره
نه شکر در بوم که شکر پستان پودی
کم آنک وقتند در آله جان پودی

وله ایضاً

کر بیان ایدم پکا ایشای روح افزایی
آدمی خاکیدن ایشا او کر تکر در ملک
پچه اید ملر مکر رآده ای آدیه
شیوه و کز کپسره چون بلدی مولامزی
کر سن اذن علم اسماء او کر نورسن لاجرم
اذن اسماء و قدق ایشا و کل دل در بر
انشراح صدر حاصل قلمدق موسی کبی
تسح آیات اثین موسی و لوح ک پرتی
خیمه میعاد ایشا درن عصا نرک حکمتی
یکمیه نوح ادر کم کر مدی اولدی ملک
کاف و نوزد کایانک اصلی لیکن ک پرتک
ا پستوانک کر مرد فتنه اولور سبک باخبر
کل پوادا لوجه کر کم فقر مطلق در آدی
عالم در دک دلی کن جهلک اولدی آشکار
چون سیح سیر ادا پس عالم بالامزی
دیو ک اصلی اوددی او کر غدی ایشامزی
پچه آنا رینی بول تا کوره من ییامزی
بر خلیفه زاده یوزیر مکر در بی کمان
پاکنیکه پله کوردک چون تمام انشامزی
غم و کل شیطان مسلم طوطیه دعوازی
کره الواح اتمین کور من نسی بیضامزی
ا پتر یک کل طواف ایت پیجه تقصی می
اکلایم ویر پیک اوقن بزم انشامزی
بوله پس اثر الور پیک پس بزم در یامزی
یوق بجالی اوقیه ایشا کورا افرامزی
کوره پس ایشا در روشن هم و استوانی
روشن اکل قاهره توپ سینه اودامزی
چون که کوردیدر خلائق منزل اعلامزی

نقی ایشات اصلیدر لیکن یالنجی مدعی
لذو الشارین خمری حیات اچمدکی
طعن ادر سه پیره کر نادان داعی غم دکل
ای نیسی چون یلیمان قوش دل او کر تدرین
لا د قالدی کلدی تا که کورامولامزی
اول کم عیب ایشا ر شور و شر غوغامزی
شول طهارت نه بلسون سز ناپه امزی
قافه وار ک کور کما پتر لر بزم عقامزی

وله ایمنه

سرد و عالم پروری پس یا محمد یاسیه
دو جهانک اقبای سن ینه هم ماستاب
بادی رحمن پسین جلوه المده بولون
شا کزده کلدی سم طه دین ملاتی
ایتی لولا کلن هم لافتی کسک مفسی
معون صدق و صفا و هم نه لطف و کرم
در شهوار ایلده کور نطق کز درین کمان
ابر معرو کک بیانی نردن اولدی عالم
خبر طرکت زبردستی نه قتل ایمن
اول زمان کم قله کز جنم حسین ایشا کک
طکله غی کوزده شفاعت هم نه نردن اولور
فاطه زمر ایتول قزوه العسین رسول
جله تک هم بهتر پسین یا محمد یاسیه
هم ظلمات نور پسین یا محمد یاسیه
جله ناطر منظر پسین یا محمد یاسیه
دفعی تک فقری پسین یا محمد یاسیه
کک کک بری پسین یا محمد یاسیه
هم صد اکل کور پسین یا محمد یاسیه
لامکانک جوهری پسین یا محمد یاسیه
بو بخه اشک دزدی پسین یا محمد یاسیه
اولدورن هم هنری پسین یا محمد یاسیه
پادشاه بربری پسین یا محمد یاسیه
هم لر پول حیدری پسین یا محمد یاسیه
باب شیر و شیرین پسین یا محمد یاسیه

شاه باقر جعفری پسر یامحمد یاسی	شاه زین العابدین در اول امام رسنما
سم علی عسکری پسر یامحمد یاسی	موسی کاظم امام دهم رضا و هم یقی
اوکک سم آخری پسر یامحمد یاسی	مهدی صاحب زمانه مهدی رحمن برون
شاه یوسف المحدثی پسر یامحمد یاسی	طکلی کندی کوزه شفاعت پیردن اوهم غلام
لطیفه احسان بری پسر یامحمد یاسی	بو قیصر سینه نو اسپند دن اوهم مردم نوا
کیمه کند و زداگری پسر یامحمد یاسی	بو پسی پر زبان در و صغیر و بیلگون

وله ایضاً

جبل الیدی دود افک شکر نبات اوتندی	صنایوزک کلدن کله کل اوتندی
خونی کوز کرک مدکم نیه فاند نه قندی	زده قشکرک یا نیدن بکه کر بکسادقن
که جهان متاعی دکر فتنه چک کنندی	نه متاعی قیمت ایدم پیکه ای حمای دوست
بو کون او یخو کو کوز که نه فتنه را وید	نجه ناز و شیوه برله اوده یا فتنه حسن جهان
نجه یرد و حاجیک در پر را وید پندی	جیشی صورت طو بکله سینه او دلره بخور
بو جکر قانیله یا ششم بگری نه خوش بویندی	دون و کون ایکی دیدم دن آقدرا اندر
کو تو رای شمر بوز که نه پسی اوتندی	زده پینک خیالی نه حجاب دشمش آید

وا ایضاً

قد و بزارات امش بچک فال خطک مکلری	جنت عدن امش یوزک او شت بینه کوردا
جین دستاری نیلرم مشک العود و فیزی	غالبه بو سحکه چون جان الله و صلت انشم

معدن روح اگر دیم بلرکی عجب دیدم
چس و جمال صورنگ قبده سی در بو معنی دن
جان الکم که کو کلنی عشقکه قندی وطن
دایره پسند و پینک تقط کنش درای ایل
لوح فیه نقشکی روز از لده یاز ششم
کشور امن و عافیت معرقک جهانی در
حشر و حساب و محشره قایل ایکل اولدو
یوزنه قاز شوای ملک پسکی اوکم کم انک
دلبری الای کو کل کج خمی دن که خلق دن
کله شکری نه وجه الله و بکه نیت ایلم
عشق اکن دوست ای کو کل با شکی ات ایانه
چکدی نیسی نی سحک خیره عشقه نیلگون

وله ایضاً

صور بک نقشند و هر کم کورده ی فاشی
قاب تو سینک رموزن پسند کم فهم الیه
بلرکی شیرین بخارک فرقی بجان ایدم
دو شمدی باطل خیالی اولدی پودای غلام

جوهری جوهری بلر پس بک صور بو جوهری
صورنگه سجود ایدم ای ال شمس خاوری
دیوه پسلم امیش ملکت پسکندری
کورنه امش بو نقطه کنه دایره سی حوری
محو ادمه بو صحنه دن کچه بو نقش بکری
ای ملک زمانه کل قبح اید و کور بو کشتوری
حلقه لر نه زلفی نک شول عصا و محشری
ای ال کون بچو دایره رانده پریده کور پری
ایله پنجه دلبسری بولدی کسه دلبری
جون جبل الیدی بک کله شکر الیه سگری
کورنه دم پسکه ایش عشقه یا شمه بری
خیره انک در اوینن دور فرد و جبری

واسط الصورت انک کوز پسر نازش
کم که ظامه کورده ی شول با بدو ک تاشی
آخندن یا پیچه شمعک کوز لر ندن شانی
هر ملک کم عشق او دیله حق بشوردی شانی

کرچه فراشی مک در غنہ افشان سبک	چون که بن سلطان بولدم نیرم فراشی
حقه و اصل بند و حقن ایر و در زاید کور	خاقان سبک شنی و میانه مک او باشی
حاصلک پیچد بوجا غنہ کور آخر کم	ای طاست ایمن میانه مک قلاشی
دم بدم صوفی طاست و اش آتر عاشقه	دوشی قیمت پند در انک اپچی کور دوشی
باشنی نیردی عشق هم قروشی کو کلک	کم که دوشی عشقه نیردی قروشی باشنی
کو کلک شرنده عشق بر عمارت یاتی کم	نا ابدان قور حزنه فلک پر دوشی
جانی عشق از لدن یولد اش آتش کند ویر	قویسه یولد اش لغک حتی بلن یولد اشنی
ای سیمی حالگی کر کس بلز غم دکل	حق بلور خلق جهانک پیرنی هم فاشنی

وله ایضاً

یاروکی پاکت بهانر بلک مقداری	میجه دکر شول کشی کم میجه پیاتر یار
جو مری نادان الذن جو مری الزا و جوز	جو مری بلز نه بیسون جو مری ک بازار
کم که یار دن بقا پس جاتی کوردی غیز	یارنی ای توردی نادان بلدی دیار
عاشقک پیرانی عاشق کر کدر کم بل	اولین عاشق نه بیسون عاشقک سرار
کم که قربان اولدی عشق شول معشوقه	چن دکل دعویسی انک پو سپان اقرار
نیسون یارک جاپسن عکین عاشق ام	چونکه یار اشته همیشه عاشقک از ارب
داره حق یان ای انا الحق سوزلین منصور	آخت دارنه اشته پسین سلامت دار
زاهدک شسپی در لاجول ذکر لاله	ای کو کل پس چو یله یارک فعل شکر باز

کم که یارک زلفنی ایلدن تویر یک جان	بی بصر ترانه پیاتری نافه تار
ای سیمی اپچی دوی بلن مرا فسا	جو مری نادان پستر لولو شردار

وله ایضاً

وصلک در اب حیوان من خضره پور دم	جان پسین یقین و لیکن عارف بلر بوجا
یوزک ازل کوتده لوحنه اولدی قمرل	حقک کلامی الن پسینا من المثنای
عالمه حق صور کویوز کدر اول کونس کم	قلدی کوتنده طاهر اسپر اولامک
اسرای پسند یعنی مشکین بچک بوادی	ایند اولدی پنداشول کور مناس
معشوقه مک یولده قربان اول ای کم	اول دریا کی جهانده کر جک رک نشا
چسنی تجلی پسندن پوسی وار و از ندن	کدن کلز کوز آفریستانه لن تران
کعبه صفا پسینی شول امل صغایه پور کم	عین الیقین کوزاله شید کورش
ای جان وای جهانک ماییتی و میجه	یعنی پسین امل عینک هم جان و هم جاپ
صورته کر کلک در همم السعاده الحق	معینه قلوب تو سینا کی عشق کما
غیب و کماندن ایر وای زاید اور دم	حق الیقینی بلدم طرح ایلدم کما
منصور انا الحق آید یعنی که او شش هم	حق چون عیان اشش کور طرح ایلدم کما
اولدی ابد پسندن حی ابد سیمی	خضرانی اخیلر حه اولدی باودا

وايضاً

یوزوک درلی شان اولنی نشا	خط و خالک در انک نشا
--------------------------	----------------------

رواد کردیم یوزنه اکنت
 میان اولدی رموز من لدن کم
 یوز که صورت رحمن دلی سکر
 کل ای صوفی حنک دیدارنی کور
 وصالک مرکه اولدی سپر
 نسیحی تک الذین مرکه امجدی

کلام الله الن سبح الشا
 لبک الاله شبح یاس
 که بر صاحب نظر بلزانی
 که حق اولدی میان قوی سن کما
 نعیم و خلد و عسر جادو
 اچ در دایم آب زندگانی

وله ایضاً

جاکل فتنه سی دوتی جانی
 نذر عاشق جانی جانی پسن
 لبک در چشمه جوان دلی سکر
 لب لعلک شرابن اچنه سور
 سو پشمش قانه لعلک ایشدم
 وصالک در وصالک وصالک
 کورک شول غمزه کم او یخوین
 اگر جلی نشان پس که مرکز
 نسیحی تک مکانی لامکان در

جنس دی پرده دن راز نهانی
 که پسین عاشق جان و جانی
 که مر حیوان طینت بلزانی
 که اول در اچن آب زندگانی
 بود دولت عاشق پیکنه کانی
 نعیم و خلد و عسر جادو
 او رودی فتنه آخر مانی
 نشان پس بولمشدیری لکانی
 مکان پس عاشق قد مکانی

وا ایضاً

نیم یار و فادارم کل ای
 نیم میل کی نالان و کران
 محبت کو کالی بخدی بقایت
 پسند شکب نی دیوانه قلای
 کل آخی جون نسیحی ناتوان در

ملک صورت لودلدارم کل ای
 یوزی باغ و گلستانم کل ای
 کرم قل نیل زانرم کل ای
 چشم موپسم جانم کل ای
 لبی لعل شکر مارم کل ای

وا ایضاً

ای نافه من پیکر سپای
 شق القمر ایله ایتوان
 ای شنه عدو و حسن مکر
 چون و حدت بلدی یول نموده
 که نعمت جادوان دلر پسین
 شول پاشه که تاج دولت اید
 متلی و نظیری یوقدر اکنت
 سلطان دریا کی جهان اولم
 مقصود نه بولدی پدایت
 ای عشقه کنه دین کنه کار
 محو اولدی نسیحی عشق اچنده

چسنگ دلو قلدی مهر و مانی
 شرح ایله بو پسری کما
 ترویر الیه جگر بخت آیم
 جرح ایله یی شرکک که آیم
 حیوانر قوی بواب و کاس
 نیلر که یی نذر کلا یی
 وصفه نه سو یلیم آیم
 فضل ایله یی پشتی دنا آیم
 شول کپه که بولدی بورا
 ترک ایلمزم بن اول کما یی
 دریای محیطه دوشدی نا

وله ایضاً

و ملک عجب نه جاذم جان امش بها	یوزک نه نور امش کم تا کوز تر ضیا
هر کم پسنی منم کم رحمن مغفلو حق پس	ایو رمش اول قرا کون حق اله حق شنا
همیشه عالم اول در روز اندای قمر کم	فرخنده صورتک در جام جهان نما
نقاش نقش اچمه یوزکده کوردی ظم	کوز کوسی تک یوزدن هر کم کورتوری
الا کوزکده حق جون یازش درانی اته	اوش مصحف اوشنه قرآن اوش منی کمالا
ای اید اوشته میدن فاش اولدی گنگ	ترک اید اگلی کم درک امش بویای
صوفی بوندی آله آله دن اوله غافل	چون که آلی جو قدر رزق ایللی تک باکا
خوبک یوزنه باقه زاهد حظدار ایدر	کفری خطا در انک اگری در قیاسی
دینی و آخر دن از او ایدم الف تک	بلدی سبب بلایه بالاسی تک بلای
پسندن پسنی نسبی جون ایستدی دلدی	بلدی که حق قشند مقبول امش داپی

وا ایضاً

شریت اچی فرقک نوش ایرم شکر کبی	جانمی دو ششم غمک فار سوپنه پسر کبی
بحمه نی فراق ال جو کیم بنای یوزی	خالص و محاض اولشم عشق رخکدن زری
قور مغه قویه یایی نی خیمه که فراق کم	دوغر مشش اوخلری انک یوز کبی سحر کبی
تا کورده لر که مغربک کشتی دوشش ای قمر	طرف تقابلی کدر علمت کورن قمر کبی
اگر که ملک کبی سکه قلدی سجد ای صبر	تا ابدادی دیو امش شکر کبی صبر کبی

عشق یقین مصدق اله قد اولاش وصال

طن و کجانه محتمل اوله اگر کمر سیکه
عاشقه مادی دیو یوزک نور ز اول سحر کبی
بر دانی پسندن ایشتم انجلین خبر کبی
کوزنجه خوشش دوتر نه عود ال مشد کبی

کوزنه دایت ایلدی موسی و ناره اول شجر
پسندن از لاله ای قمر عاشقه کلدی خون
خال و خطک نسیمی نی اوده بر خدی بند

وله ایضاً

عارف نایک کل ای کل بل بود قن اشیا	دیر حیمه طعن ایدر عشق رنگ مرادلی
کج بر کچر حسد ایدن قوی بود قن عمار	دینده جاودانی او کیمه جون یا ایلدی
پیش کون امش بودنی تک سلطنت و امار	سلطنت و اماره عشق ال کیمه نهمه کم
محنت و رنج امش انک سختی ال و زاری	پسند جهان و وردی کو کلنی اولکده بلدی کم
بیج امش اول صفا پسر کجی ال زیاری	کعبه اچمه کورمین شول سمنی معاری
دخل ای مزبور معنیه سر کشی تک عمار	ایچدن اینجه در بوپوز فاعتر و ککده دن
طیب و طاهر اولدی یو خدر انک طهار	کم که بو بحر کیمه سردی ماه طور دی بلدی
کیمید آسی قلدی شول نمرک بجاری	نورق و ریاض طیفه وار و اویده نهمه کم
حقن بور پیمه کورمین با فلو امش بشار	خلق ال امر کن دکان ذات و صفاتی در انک
کوز بوشه او سبی کم یو خدر انک خسار	وردی نسیمی جاتی و صل رنگ بها پسند

وا ایضاً

چسندله پشیمانه کم که شیمده اولدی	طالع و نختی انک بلکه سیمده اولدی
----------------------------------	----------------------------------

چسکه ای نور حق بچس قن تا ابد	آدی ملک در انکس ویر پیدا اولد
صدق الیه که کم دوقه عشق یون	ساک و عارف و کل شیخ و رشید اولد
حمد و سپاس یارم چسکه ای بی بل	چسکه حمده امین عنبر حمیده اولد
صورت رحمانی بل انکس عیشکم	بلین اول صورتی عیشن مجید اولد
سلطنت دوقه عاشق پور کم اول	ایسی ملک جاده عشقه عبید اولد
او فردی آتک آتشی اول غایت کم	شول کنشک تا بهر جیسی قدید اولد
کشک و کرامات الیه مترت اولیا	تولیس هر کم اول عشقه مرید اولد
مرکب سی مرکب قن قدر الیه سیرم اول	وصلکه هر کم قریب اولدی عبید اولد
نخن و چینا ده حق مرید که قسم ایتم	دوره بر اول قینه نفس و مرید اولد
کره سچک و صنی در ظل مدید کنش	زاده شویله سچک ظل مدید اولد
ان فدائی شید آت بجران اشش	شدت بجران جخن صعب و شید اولد
کم که پیسی کبی اولدی سر داحد	واحد مطلق دکل ذات دحید اولد

وله ایضاً

صبار زلفک نیمن جانی جله جان آت	دمندن کور صبار زلفک که نه جان برود
بو یکد رسید و طوبی یوز کدر جنت و جود	خط و خاک کلام اولدی بواپه از یان
کو توردی پرده یوز کدن یه ایدای طاعت	بوجوق و پستان که کور کم نه معنی کربان
خط و خاک درای دلی علی العرش استوار حسن	بودر شول مشکل آیه عقولی بی زبان

یوز کدر قید ایمان پسنگه کر بگک قرآن	بودر شول آب حیوان کم لیکن حق میان
یوز کدر یوز کد باغی که دغا چکی انک	جیان رنگ و بوندن کن پنه کلستان آت
جیه و غیره و عودک شدر قدر و متداری	مغیر زلفکی تا کم صبا غنیه فشان آت
یا شل لوح او پسته حقن یازلدی اولی آت	نکشک و جی بوا یا یک رموزن ترجمان
رنگ کفاری اول اوت در که دستغالی	کلیم اندیری بولدی و حق منت پیمان
قضا در قشکر قوسی قدر در کر بگک سخی	نی امج او چون عینک بو معیندن نشان
مکان و کانه پیغمبر چون قید یکذاتی بی	پنسی کاف و نون اولدی مکانی لامکان آت

المی ترا و

ما قندی تجلی بو بنم کو کلمه آت	فرقتد بین جانم وصل ایردی بکلام
لطیفه آت	المنته
ما کاه ایرته ی بکا الهام حضرت	و مدت کنشی طوعدی و شام اولدی کما
خفتن ایندم	غم قلدی باه
از غیر مزیت بک نطفی احدیت	ترک ایلدم او شش عشقه ملک و وطن
دید ی که خیرم	یوز طوطی م آت
دنیای فنا و قدم از روی حقیقت	تحریر اولد ایندم که تو کلت علی
دیدار و ارشدم	قل کل من آت
از روی حقیقت بکه بر سپنه کم ایری	رویتله آت دوم اول سپنه دن اکرام

خطبه بوسه خال اولری	سوداسی سیکه خیال اولری
جادوگر لال السند الذوم	مثلا یله زکرس آل اولری
زلفک کو ترای قشمر بوزکن	برک کچی بلال اولری
خاور کنشی پس ای پری رخ	کامل اولانه زوال اولری
عشک اودی قادی اولدی بل شل	ذات احد مثال اولری
عکسی دشنک کوزده دوشدی	اماج سیکه برآل اولری
غردکیری قندو آب حیوان	هرچند صیوسی زلال اولری
لعک صبا نازل میدان	اچما نیه خسرو بال اولری
بسم بوی حرام ایدن کم	فتوی بویحاق عالال اولری
قویارنی قاتک قیامت	طوبیده کور اعتدال اولری
پسن چمن و جمیل اوقو	برسجیلن جمال اولوریه
نچون قویام انکک الدن	دیوانیه قتل و قال اولوریه
جون طوله دی وجودم اوی ستنک	
نحو اولدی ای دوست بنده نلک	
چسک ورنی لسانه کلدی	بیش اکی تر جان کلدی
زلفکده کی کاف نون نه سرور	کم آیتی کن فکان کلدی
ای جو مرنی عرض نه جان پس	چسک شرفی بوکانه کلدی

از حضرت عالی	تا اولیه بی راه
مفتوح حقیقی زکرم جون که برتیک	نحو اولدی خطره که کوکب گمش و ماه
برقی یوزدن	قل سجده بدرکاد
کر عارفیک عشقی نسیمی قوم الدن	قل دینه عرفانه بازار مع اینه
برآدی تپنه	تا قله فنا سر شاه
وله ایضا	
صال برقی یوزکن ایا صورت رحمان	سرگم که جالک کوره ای سپرد خوبان
طرح ایله نقاشیه	قربان اید و جانیه
فارغ دکرلم شوق رنگدن دون و کون	یعقوب صنت قوم بنی زار و بریشان
یا مقیم ای دوست	ای یوسف ثانی
رحم ایلد ایا سپرد و خوبان که قیصرم	اول فال خطک عاشقه هم قبله ایمان
پن شاه غنی پس	ای بحر معاینه
سرکله پسنی حق دیون سجده یدیه ایمنه	کلن نظر کن آنی مرد و دجو شیطان
انکاره دوستیده	اول یوزی قرا
پروانه صنت شمع رنگ بوزنه پایه	رحم ایلد که لطف کیده ای شه خوبان
ای دوست نسیمی	یاند رفعل آینه
سبب الترجیع بند	

مشکین بیک آرا پسته و شدم	کم دیر سپید مغانه کلدی
مورسم پستی خضر پسن ای جان	اغز دگریری جاودانه کلدی
بر پسنجین کوزل بیکانه	ایشتم مشتم جهان کلدی
رخسارک ازل کوتاه طوفدی	عشق اثری بوجانه کلدی
نشف اندی بکر قی بوجیه	غمزک اوتی جون نشانه کلدی
اپرادر موزنی صفا تک	بو منطلقه بیانه کلدی
کم دیدی سکا قاف قرآن	پسیم علیه آشیانه کلدی
بود عویه منکر اولدی کافر	قرردی یوزی جویانه کلدی
بن پکا بهایه اولشم قول	بود کلو قوله بهانه کلدی

جون طولدی وجودم اوی پسنلک
محو اولدی ای دوست بنه بیک

قوم یوزکی تقاب اچنده	حشر اولدی عدم حجاب اچنده
داخته بیکانک اوزده زلفک	نیلر بو کنش سیاح اچنده
کوردم پستی هم فلک یلدر	بلدم پستی کتاب اچنده
وصلک بو فضلده الکر دی	مشک و آراشیو یاب اچنده
مشکین صبح که بجه و ایدردم	موسی کی شول طناب اچنده
جادو کوزک ایحو دن اویندی	قنه قورلدی خواب اچنده

بر بوسه بکا کرم دن انعام	ایت کم ظا پسن ثواب اچنده
اشراط قیامت اولدی تدرک	وار صور که ندر حساب اچنده
که چنک کبی اکی قات اولدم	نور قلودم ربایب اچنده
کاه عشقه کوزم اولدی زجام	توفیق ایدرم شراب اچنده
که دم کبی دم اودم نیارم	بیر جکر دم کباب اچنده
تقریف ادرم که پسین اعراف	غرقم شدن حجاب اچنده
هر کم پکا منکر اولدی تخمین	نفسینی قودی عذاب اچنده

جون طولدی وجودم اوی پسنلک
محو اولدی ای دوست بنه بیک

پسن مرده یله بکا صفا پس	اوجدن اوج کو کلو نه صفا پس
عاشقه صفا درر جا لک	خوبلقد ز می که منتقاد
جون قشردک اولدی بهتون	شق القمر اولدی استوا پس
طوفندی بوزمین و آسمانی	خاور کشتی و نه لغا پس
قاف اولدی بلبلره وجودک	پسیم غم کی اولدی کیمیا پس
سایکدن الور سحای طلعت	کم دیدی پستی که پسین عیاق
هم زخمه همسم اولدک ای جان	هم دردمه آخری دوا پس
چون قمر له لطف طلعتک	صورتده جفا و هم وفا پس

بویکده بر لگو که اشیاست	خضر اولدی کوراجی ایلکین
یا پس او قیالی ای منادی	قلده ک بوجمانی او قیاسین
بنده بکا معینه مترب	کم در پکا صورت خد اسپن
کتر نطس بدن ای پریخ	کوز لرو و نور و روشناسین
خون ظلدی وجودم اوی سنک	
محو اولدی ای دوست بند بک	
زلفک جو پواد اعظم اولدی	مومن اولن اکا محرم اولدی
کونش یوزک ایلدی بنی محو	کوزم شی چکر شبنم اولدی
سر لکه وصلو که ایر شدی	جام اچدی دکنده سی جم اولدی
موجده خیالک طوشندن	پوزم دروغا طرمیم اولدی
عرب قاشق کجه قاپک	قنه یی بد کرم اولدی
پودایی با شمه چیلر و لک	اوزندن قیاللا حسم اولدی
لعل لیک بیان مجنه	دیدی که پیچ مریم اولدی
ترغوسیک کورلی طوسی	شکر سوزیلده محمد اولدی
مرکم پستی بلدی حق بلدی	سم سیغی بلدی و آدم اولدی
جوینده یغن مجتبی نوک	کتر خیلوشیل اوسم اولدی
ای شیر و فروشه خوان غمک	او قنه سپر و سیم اولدی
خون طلدی وجودم اوی سنک	
محو اولدی ای دوست بند بک	
ای سی و دو حرف تک صفاتی	نور طله نراوک او ش بوزانی

هم دردم و صلیک اولدی اورد	هم زخمه داسیجی مریم اولدی
کاهه نی خوار و زار ادر پسین	که زمره دلشکار ادر پسین
که لاله کی خراب پرست	کز پس کی که خارا در پسین
زلفک کورلی دام رندم	منصور اولدم که دارا در پسین
ایلی یوز و کیله سپر کچر	شول شمع کی بیمار ادر پسین
یاربت بو صفایک افکیده	باطنلری اشکار ادر پسین
بر با قشلا ای آسو کوز کم	شیر الوره شکار ادر پسین
خردری پسر وی پوزله	شیرین کی شرمسار ادر پسین
بو چینه حسن و بولطافت	ایله کونی بی قرار ادر پسین
جون طوغدک ای اخرت کنی سن	خسرو پاعت روزگار ادر پسین
ای حوری بکون وصله کیسل	سویملری نو بهار ادر پسین
شرد که کوزم شمشادست	عاشقلری شهریار ادر پسین
جون زخمه پسندن اولدی هم	هم وزده پسین تیمار ادر پسین
اول پکا سجد قلمش بن	آخر نی اخستار ادر پسین
خون طلدی وجودم اوی سنک	
محو اولدی ای دوست بند بک	
ای سی و دو حرف تک صفاتی	نور طله نراوک او ش بوزانی

پادشاه جهان بنم اول کم	محوایه دب بنگلی غلام اولدم
عرش تختم درر سلیمانم	هر دم ملت بیام اولدم
نرنگ شکستنی خارا یه لی	مشکله غنچه رنگ فام اولدم
صیحه دم دن نیم زلف کنار	ارور رب عاشق سلام اولدم
نیمدن معطر اقایه	قلب انقیده هم شام اولدم
خرج آغازنی ایگله دیپ سوزم	سازاد وارده مقام اولدم
لی نشان پرنی ظهور ادرم	سود نشانه نام اولدم
عینو کورینه کله ای دل دلدار	
که اندن اوز که جهانده یوق دیار	
فضل شک ایرشه دورایه	ظلم ابدی موز قرا یه
کرپکی قاشیده زلفندن	کشت ادرار ز سر پشایه
حق قدی شاهه تحقیق	مگه بلدی بودجه اپنا یه
خضر بولب حیات لم یزلی	بولدی خطندن آب جویا یه
اغزی نقطه درر موز آنوک	پستر فاقم سلیمان یه
بوچه خطا مانی جبار اترک	پسرخ ایله دن فطکه ریجا یه
بوسجادت طوطی اول ملدی	که شهادتده طولدی میدا یه
وصلته بولشوب بقا بولسین	کر قرپک بو ترکیب قایه

جمله ظلمات روشن اندوک	روشن طفلی یوزک جیایه
صیقلارک استوا پسیدر کم	عرض خلیل اپون برایتی
معراجیتوردی بنی زلفک	قدرت ارشن بودجیایه
ای حسن ایسی حیرت کبدن	عاشقده عشره زکایه
حق فایده قودی جالک	ایزیر قبول اولدی صلا یه
مضری اوده تقدی عشق اودی	کپاد لیک ایلدی بنایه
دسک مرام اولدی ای بت مین	چین ایلدی کعبه ایلدایه
شطح نمکله حق چاشق	قیلور بوجانی شاه یه
اولادی بزم واد لایسیر	پنیر قو عالمک ثبایه
لولاک لما خلقت الافلاک	عشقده یرتدی کاینایه
اولدی جو پشیمک جهانده	ان الجنات انبیایه
جن طولدی چودم اودی پشیمک	
محو اولدی ای دوست بنده بنگ	
مصحف با طم کلام اولدم	بنده فوض ولام اولدم
صبح از لده یوزک کی کورب	ابدی زلفیکده شام اولدم
لله وکن حیات لم یزیله	ایلی پشیمک وجام اولدم

روح قدس اولی شیاوه	طرح ایدلن اراده چسبایی
لب لعلک خیالنه دایم	دو که حی چشم بود و در جاسی
وجه آدم که عرش رحمان	کوز لرم انده کوردی بسجایی
عینوه کورنی کلدی اول دله ار	
که اذن اوز که جهانده یوق دیار	
شیدی که بینوا و قلاشم	میکده چهره رند و او بام
مظلم مظلمه یله بر ذاتم	کودن نقش اچنده تقاشم
سری انا الحق رموزنی مردم	سویلم وارپخون که نرفاشم
عنو کلکل شر آب صاف اچلوم	می توجیده اچره پر خواشم
نطق حق مراچه پندار سی	بو غنا صرله کور پچو طاشم
فلک و منبت آسمان و کوب	سم کتاب بین قردیاشم
بن پسر اوله حیات حب اشیا	کبره کوه و دکره خشتاشم
زلف چسک مو سینله مردم	صمد مده پشم فاشم
لب و دنا لعلک خیالنه دن	نظر کن که لعل در پاشم
یکجنت کشته از روی خشت	کوبه پیش خلق چو قلاشم
با پسر اوله دن ال چکب شیدی	عشقکله همیشه بولداشم
عینوه کورنی کلدی اول دله ار	
که اذن اوز که جهانده یوق دیار	
عشق حق اردی مظهر یو چسار	نکله داودی ایلکل دپار
کنه مخنی طلسم ایلدی چاک	اشکار اولدی حق اچلدی از
زلف دایمده دانه مشکین	کوره لی مرغ دل قلو پروانه

روح قدس اولی شیاوه	طرح ایدلن اراده چسبایی
لب لعلک خیالنه دایم	دو که حی چشم بود و در جاسی
وجه آدم که عرش رحمان	کوز لرم انده کوردی بسجایی
عینوه کورنی کلدی اول دله ار	
که اذن اوز که جهانده یوق دیار	
شیدی که بینوا و قلاشم	میکده چهره رند و او بام
مظلم مظلمه یله بر ذاتم	کودن نقش اچنده تقاشم
سری انا الحق رموزنی مردم	سویلم وارپخون که نرفاشم
عنو کلکل شر آب صاف اچلوم	می توجیده اچره پر خواشم
نطق حق مراچه پندار سی	بو غنا صرله کور پچو طاشم
فلک و منبت آسمان و کوب	سم کتاب بین قردیاشم
بن پسر اوله حیات حب اشیا	کبره کوه و دکره خشتاشم
زلف چسک مو سینله مردم	صمد مده پشم فاشم
لب و دنا لعلک خیالنه دن	نظر کن که لعل در پاشم
یکجنت کشته از روی خشت	کوبه پیش خلق چو قلاشم
با پسر اوله دن ال چکب شیدی	عشقکله همیشه بولداشم
عینوه کورنی کلدی اول دله ار	
که اذن اوز که جهانده یوق دیار	
عشق حق اردی مظهر یو چسار	نکله داودی ایلکل دپار
کنه مخنی طلسم ایلدی چاک	اشکار اولدی حق اچلدی از
زلف دایمده دانه مشکین	کوره لی مرغ دل قلو پروانه

پیرانا الحق رموزی اولدی عیان	و آرمشورده کلدی عاشقه یاز
وجه آدم صفات قدر هم	نطق حق اولدی همه قلور آواز
هر کم اسپر مقام محمودی	خصل حق ایشکنده اولسون ایاز
اول و آخر طایفه سر و باطن	جله اولدر شریک یوقی هم
کیدی انبان طوتی اشیاء	کچه زلفک مو ایلدر بار
خط و خالک بیان حق در کم	کچه پسر دم جرم عشوه و ناز
چشم نظم اوردی اندن سم	جان یولدن قلاغمه اوار
<p>عینوم کورنی کلدی اول دلدار که اذن اوز که جهانده یوق دیار</p>	
کندی فرقت ارشدی وصال	دوره به قلدی کوزده خیال
ظلمت اچره حیاش عیدم	زلف چسنگ بکده آب زلال
آب حیوانی لعلک تشبیه	یخیز زین خیال محال
جنت و پسرل جور و لغا	و جهکی بلان اولدی حلال
ذات حق اولشدی عارفیه	من عرف سیرلمه بولدی کمال
سعی کن در جهان و کامل پیش	کم ارشدن کماله دزد و مال
اهل توحید ارشدی مقصود	قالدی شکر کنده صوفی شویکمال
دیو چسنگدن ایدری چنایت	بسیات اولدی قلدی و فی الحال
<p>عینوم کورنی کلدی اول دلدار که اذن اوز که جهانده یوق دیار</p>	

لامکان اولدی اودک اشیاء	بی نشان سر و لون بی اسکال
وجه آدم صفات غیرا	سوخا اولنک ابدال
لی مع الله مقام وحدت در	اهل کثرت نه پیون آنی حال
<p>عینوم کورنی کلدی اول دلدار که اذن اوز که جهانده یوق دیار</p>	
عاشقه وجه داشت پاک خدا	اولدی معشوق اچنده اول سپه
لوح محط اش یوزک و جبان	کور نور مثل جام کیستی من
قاب قوسینک اوز زلفینک	شق اوردو جهکی بلا و دعا
چسنگ بر قفنی بادیه	صالی کنش اوز ره چسنگه سپه
خط و خالک کتتا بدر مسطور	یز لود ورق طور موسی لغا
کلدی مهدی هدایت اندی پیچ	نطقه کلدی ضیح زمین و سپه
وجه آدم دن اوز که جمله سم	لمن الملک و اعداءت خفت
فانایت بنگی پسی بکون	که بولاپسن وصال عین بت
خضر اولوب اچدی آب حیوانی	لام بولی دن ارشدی جام فزا
زلفک ظلمتده قالمشکن	طوغدی چسنگی کورنی پیش و خفا
<p>عینوم کورنی کلدی اول دلدار که اذن اوز که جهانده یوق دیار</p>	

پرده پنجه جالور برپا ز
 گاه نوا سپهر قلور عشاق
 عارف اکبر بوزخ کنه زن
 بر داشت بویازی ای طاب
 بزم قورمش شراب آبخر محمود
 صحبت آرایش دوز مشوق
 که بوزک لاله تک مثالی در
 که ایمل اول عشق نوبه پس آغاز
 بزرگک شمع پس طر شمع از
 آشنا اولیا نه دیر مرزا ز
 بن بوشه سینه قلزم انبار
 مجلس سبانی دوز چو ایاز
 که اول ایدر شیوه و عا بله ناز
 دوز لردن ایشید ورم آواز

چونکه دریا به ایشید بوز آ
 موجد رکایات او دریا تک
 و صلیت را تک بوز و صبور
 هم شراب طهور سینه دم
 که شکت علی نقوش اولدی
 عالم صفات مظهری در
 آینه اولدی صفات چون ذرات
 لاجرم در لاک بحره لذات
 بس امله طور قرار و ثبات
 چشنگ کشنی در جنات
 هم شپیان پنجه آب حیات
 نقش تو کم بر اولدی ذات صفات
 آدم اولدی جالوت مرآت
 فیری قل نقی بودیه دن آت

که نشان اچره بی نشان نیم اوش

اون پیکر یک جهان جان نیم اوش

بی نشان دل جوی نشان اولدی
 پسته بر تجلی قلدی آله
 از قلدی جاسینه یار دی
 آدمی شکله که کیدی اول
 صد مراد ان قفسه بر لیل
 که بر طاهره چو قدر بر بویس
 فهم قل بوز مرزی ای طاب
 هر مکان که لا مکان اولدی
 لاجرم بر صفت جهان اولدی
 اول صفت بوز جهان جان اولدی
 بن جاتنه بر میمان اولدی
 حق دلدنه بوز تر جان اولدی
 لیک معینه بر میمان اولدی
 پیکر بوز معنی خوش بیان اولدی

که نشان اچره بی نشان نیم اوش

اون پیکر یک جهان جان نیم اوش

دلبروک یوزنه نقاب نه
 رفیع قلندر اول نقاب بلور
 سین بلور پس بونجه اجنادی
 صمود کلاب و کل قنوج سپیل
 مصطفی عالمی بر صفته صبور
 چونکه عالم بی آدم و د
 چونکه آدم وجودی جان اولدی
 ذات پرده اولن حجاب نه در
 کو کلک کعبه سپینه باب نه در
 بوسه آیلد ایت جواب نه در
 صمود رکل نه رکلاب نه در
 شهبه امرا نه دکنه شتاب نه در
 بس وجود که واقاب نه در
 بس جنم ده کی غلاب نه در

دوست شریزه صوفی اولدی	بو سوز ایلینی آتشنا کوردوم
که نشان اچر پیشان نهم او شش	اون پیکر بیک جهان نهم او شش
انطق العالمین دعواک بر مو اصلدی کو کلمه پسک خامشک استو اسید ر قلم جان بردار اید لی دار چمک بلر دک جامی دیردی خضر جیات منطقی قو پیسی نپد ایش	سکت العالمین معناک صنم کم اینه میا ک نعبه و استعین ایاک طال عمری و شغلی بوداک نعم من سکر ات میا ک دیمه آنی که کان میا ک
که نشان اچر پیشان نهم او شش	اون پیکر بیک جهان نهم او شش
فی المثنوی	
ابتدا کلدی کلام لاینا م نطق اشیا ناطق حقد راوری کنده کنده ذاتی ایلر بیان مرصقه حال آتش کنده زین مرینه قلک نظر اولدی کان	ف و ص و لام عقدن و سلام سویس کنده ویه کنده و در پوزی سوز اولید کنده و سوز سوز حیا کنده کنده و یوز نه طو شس یوزن کنده کنده و کنده و در پیکان نشان

که نشان اچر پیشان نهم او شش	اون پیکر بیک جهان نهم او شش
نقش ارا پسند بن که پنهانم و نتردن الف در در قرآن منطق یا قوتن ایتنه ای خواص عس اید لی جبالنگ دوشینه سوره ناپس سوره رحمان پسن ای زایدنی ششینه تار و مار ایلدی نمک جرسن	صنمکه بولنده ماه نایا نم نقطه شکله کورنه دیوانم قطره دورنه بن که پنهانم معرفت ملکنه سلیمانم بو خبر جسته بر نامم اومی صورته رسامم بو سوزک معنی پسته خندامم
که نشان اچر پیشان نهم او شش	اون پیکر بیک جهان نهم او شش
عشقی در و ده و ا کوردوم لمور مو پسیده بر ورق بولدم ایل فرقتده طلقک بختن کو کک افلاک کنه بکرم مر مکان حج و جامع اولدی عشق دیوانه نکر با قدم	و صلی جان شفا کوردوم یا زلی خط لن ترا کوردوم پور و شمس و الفی کوردوم و اسعاده و ماینا کوردوم بروه عقده چون صفا کوردوم زاهدک طاعتن مبال کوردوم

اشبور و بجا چنده کند و در
 اشبور شرا چنده او لشدر مقیم
 بوسیل الله مر کیم بولدی بول
 بوضراط اوزره قدیم آتش قدیم
 نیلسون بلز بوشروک چوینے
 دیل دار صانور و لیکن دیل بوق
 عاف و پسکین و سپر کرد اندر
 فعل و افعالی قوزرق و ریا
 زر قله قوالم وینر قول دگول
 ویریسک کم اولاپسن معبر
 ای کلامی ذات چوندن نشان
 کل بوشرا چنده کور دیدار وکل
 جسم جان اقل جسم و جان اقل جسم
 حقی اسپر تک سکر و بدت یکا
 سن سکا کلسک یکا حق یار او
 آخره منزله دار اسپلام
 پسند و ار اول کنج نهان

یعنی اصداف اولدی ترشی کند و در
 بولیدر آنک مرطاط المستقیم
 انلر وک عابقری اولدی قبول
 کیر و مز و شره شیطان الرحیم
 اکله بواهل جنت دیینه
 بر یکینه زمری و اربوبال بوق
 کند و حیوان صورتا انسان ده
 زر قله قول و لوق اسپر تکیا
 اهل زر تک طامعی مقبول دکل
 کند و ملکک پر رندن آل خیر
 بولین دین کشی ایشتیان
 کل بوشرا چنده اسپر یار وکل
 پنجه یا تور پس بری کل کل ویا
 کچو کیدر پس یکا کل پس یکا
 اسپر وکل پاک پسند و ار او
 بولیم در یک سکا کل و اسلام
 قطره پس کیم بحر عمان پسند

پسند و در اشیا را دی پسند
 اچ بوجر کوزنی کم کوزر پس
 میل پس بودار لعلک ارکاسیت
 جان کوزیلک کوزر پس دیدار کی
 مر که کند و ذاتک سطلان
 بلدی چون کند و کند و دایسته
 اکله اشبور پیری کم سولر سکا
 با که ایریشن کشی در جان اولور
 نور اشیا در بنم عین البقین
 کونجیم من کونج اشیا کونجیم
 صادق الوعد و لا مند پوزلرم
 عینیم مر اهل عینوک عینیم
 نطق ذاتم دن عیان اولدی
 کانیاتک تحنک سطلانیم
 اولشم چون جمله شیده بی مکان
 مظهرم یو قدر شر کیم لا شر یک
 نور دریای وجودی مطلقم

اسپر بول سن سانی سندن اولور
 کند و شهرک اچر و یار وکل کوزر
 بولر پس مر شیده وار و ار کی
 کوزر پس جانلر اچنده جاسیت
 ایریدی کوزر بوشروک کانت
 انکچون او قوزر آسیت
 بول بولاپسن کند و کا اولور
 کفری کیدر کند و زی ایمان اولور
 با که ایرن اولدی اصحاب پس
 در دوی در مالر وکل من یکیم
 کوزر در اشیا یوزنده کوزلرم
 منکر وکل کوزی اچنده بنیم
 پوزلرم دن کاف نوزر لامکان
 شهر جان اچنده جانلر جانییم
 لامکانم لامکانم لامکان
 واحد کم ملکده یو قدر مشترک
 کالاج جهان کابی نور تم

حی قیوم و دوامی دو لقم	عالمی کثرت آنچه و حد تم
کردار یک کم بولاسن سنی	بنگلو کدن کج و ترک ایله سنی
بنگلو کدن بکین سلطان اولر	دیو ملعونه رچین انسان اولر
زیر له شیطان قین اولالک	اصلی اود در اوده وصل اولساگر
درک افسل ر مقامیدر درک	فرص لغتدن دوشا اولالک
نابلی نفس هوا و شوم اولر	بوسیدن نابلی مسموم اولر
بلدی پیجو دگر سپا جده ک	کورمدی یوزین وجودی واحد ک
نور کن نار اولدی جوکم اول سن	اوقی لغت جانتا انی علی دین
دیر یک اهل اعراف اول سن	کر و جودک شهریه یول بود سن
اهل بو جهرت ملکنه کربا کلاول	یوللر نه جان الینک پاکلاول
کل بری فتح ایت بو شهری کل بری	نچه کر ز پس جهانده پسر سری
کل خبردار اول بو شهرک و اثر	ظلمتن تانی و یل افواری نه
بوللر نه اول خبردار خی بیمر	اوله پس ملک جهانده پس دیر
وصفن ایشیت کر بو شهرک شهر	عرق اولاپس مطلق انک بحر نه
کل بو شهرک پوز لرینه طلاق	تا بلا پس کم نه بو قاره آق
درت در کله قایم اولمشد بو شهر	کم انک آنچه در آفاق دمر
مرنه ایتدیک بلورسن بوند کل	ایستد و ملک انده داکل بوند کل

اوتزاکل میرلی وار ایلموک	یتیش اولرم مقامی یولنوک
بو مقامی حق بلن حق بلور	بو کلامی فرست ناجی بلور
اولدی یتیش مدی شهرک لشکر	پادشاهک امر دیرل بولری
پادشاهک امری دیرل بولرنا	پاسبانی بر جانک ای پاسبان
پاسبانی بر جانک ای پاسبان	اولر یلری پیکر کیشتی من
بولر وک آواز نه آواز لر	طیطلور در شراچی در واز لر
میدی اقلیم طیطلور اولری	اشکارا و نهان بل املری
حق تعالی نوک صفایتد بولار	کنده نک نطقنه ذاتید بولار
یعنی بویکری پیکر کینشدن	اوی نور و بولار وک اون ایشیدن
غفلت اولتو پسندن اول پید اولر	حق ناور حق انکله یار اولر
ای نیسی حق تعالی پسند	سم صفاتی دلده ذاتی جانده در
انکله بلدی کند وی بولدی حق	بلنلر نفسنی اولدی شتی

رباعیات حرف الف

پوفا پسندیده او مد و فا	جو که یوقدر دینه یوقدن نه صفا
ربنجه دوشب انک چک حبنا	بولر انک حسته سی مرکز شفا
قطعه	

ناپس صحبتی و کل الامواد سنی	فضل ایلر یا الهی اجرنا من العذاب
-----------------------------	----------------------------------

دیو جیسی آدم هم صحبت ایلمک	صاحب نظر بلکه خطا در دکل صواب
محمد بن و پسم الله اوله جبریل دامن	سویس طور الله اوله طوطی الخراب

حرف الالف

دینیه چون چغه دیدی	ادم اولن اولیا طالب اکا
ایت پیدر دینه آنی ویراگکا	ایت لایقده جوهر دار کور پیک

وله ایضاً

کم الف دیدی دکم حابو ییکا	بن اکیحون دیشم حابو ییکا
کون یوزوک اولالی نادابو ییکا	جان ویرا اعلی تا شا بو ییکا

حرف الباء

ای یوزوک من عنده علم الکتاب	لک فاکلدی جملک دن نقا
صورتک حق در کور حق دن نقا	حق بودر والله اعلم بالصواب

وله ایضاً

ای سهر یوزو کو تو رقدن نقا	کم یوزوکدن روشن اولدی نقا
آرد به بخه نذر لاجاب	شرح ایدر من عنده علم الکتاب

وله ایضاً

ای یکا مکدن نور آفتاب	وی یوزوک عالمه مشهور آفتاب
آمانر چنگدن امان آفتاب	پسندن اولدی بیت و محمود آفتاب

وله ایضاً

ای جالمکدن نور آفتاب	دوشدی پسک پرتو ندن آفتاب
کرچک زلفک قشک ام الکتاب	اولدی یوزوکدن عیان یوم الحیا

حرف التاء

کاف و خون امر دن اولدی کاینا	هم صد قدر کاف و خون هم عیننا
کاف نوزد واجب اولدی مکات	لک کیشن عالمه ذات و صفات

وله ایضاً

ای رخک عشقه غفلک شاه تات	پسپل در خلک عین الحیات
غفرک اولدی مددک کشش جبات	غفلتک پستلکی یوزو نجات

وله ایضاً

ای خطک خرابک آب حیات	عبرین زلفک ششی قدر و برات
هر و ماه ایستر جالمکدن زکات	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

وله ایضاً

کلمتم قالوبی دن ی پرست	عاشتم پستم ولی میت است
ای کوزوک سود الرندن فتنه	پسنگ مر نادوسی مینده

حرف الجیم

ای طیب صادق نازک مزاج	پن بکرسن چسته کلمه علاج
-----------------------	-------------------------

ای کو کل ایسکه قل اولشم شیوه اله نازاله نه احتیاج

حرف الح

دو غدی مغربین شش اندی سحر کور پیسی سن یاسن یاغریج
کچ کتابندن که زمر اولدی صبح بور غوجانندی و شراولدی صبح

حرف الی

اولشم شول بحره کم پایانی یوخ تیمشم شول کنج کم خیرهانی یوخ
کرشم شول شکر کم ویرانی یوخ شول شکر سوز لودودا غلبه بالی یوخ

وله ایضاً

در دوز عاشق و کدر در مان یوخ رزق جوق صوفی لک ایمان یوخ
تکلی وار در و لیکن جان یوخ عهده ثابت دکل پیمان یوخ

وله ایضاً

کو کلی عیسمالدی شول الی چوخ شول قزل کل رنگی گلگون الی چوخ
زلفی مکن پیری اوزون در حال چوخ شول شکر سوز لودودا غلبه بالی چوخ

حرف الدال

ای جمالک قل موانده احد صورنگ نقشی در الله الصمد
بر اوجی زلفک از لیری چه چسکه شیطان امش من لا یجد

وله ایضاً

ای بویو کطبی یوزک دار الحلود چسکه خورشید و ماه ایلمر بچود
ای پچک خالی غیر و مشک و عود جندی عشق آتشندن عشقه دود

وله ایضاً

ای ازل نوری جمالک تا ابد بند نش اولدی خیالک تا ابد
بی غروب اولدی هلاک تا ابد ای کنش بوقدر زواک تا ابد

وله ایضاً

الکله اولدی طالعی حقن سعید اولدی شیطان کجادی مد
کیم که پنشن کورمدی حقن سعید اخشی قدر اولدی کندوزی سعید

حرف الراء

جو مرفد آدمک کاتده کنت کنه آدمک شاتده
کرجه شیطان آدمک کاتده سینه اسماء آدمک عاتده

وله ایضاً

حق تعالی مکن کلامی سپنده فد و ضادی ملک لایمی سپنده
موضع مکن دارا پیکلامی سپنده کور کلامی سیم پیکلامی سپنده

وله ایضاً

کر حق اولدی حق صفا مکن خنده حق صفات اول کور که ذاک خنده
کر محیط اولدی جبار مکن خنده ای کماخ آفرز مکن خنده

سرزمین صانع یار تندی صانع اله	دار جی سی شاکر و عقل سپادی
وله ایضاً	
کاف و نون معینه کلی معنی	یعنی کاف و نون صد قدر معنی
مشرک صوری جلند ی تب	فاسک کلدی قیامت شدی
وله ایضاً	
قاب قوسین یکی فاشک یای	والفحی کنک پشی یوزوک ای
دینی و عتبی صیگ بر تاری	در بلور سر کم که اول دریای
وله ایضاً	
قند در عینک یوزوک پش	قند دور قمر پش
صورت حقد بود در حقن خبر	سویین حقد و ولی یوزی
وله ایضاً	
شول قش حاجی بت موش کلز	اچرم حقدن نه کلز خوش کلز
آون پیکریک عالمک پری بن	کعبه بینی آنگک پش کلز
وله ایضاً	
ای یکی عالمه چسک بی خیر	فستق لوقاسک کاند غنم دیر
عنبرین زلفک تو ز بندر عبیر	مشر اولدی قوشی چسک دن غیر
وله ایضاً	

وله ایضاً	
عاشق سرائی اول عالمه در	کورین شول عالمی ماته در
کنت کنز اگر مری آدره در	آدم اولی در که جام مده در
وله ایضاً	
شمع یوزک کنش پروانه در	جان صد در صورتک در دانه در
قتل وی لعلک کوزک پیمار در	پست عشقک سپید و نیزار در
وله ایضاً	
ای کنش یوزک جالک فتنه در	نورین ویم و داک فتنه در
ای بت کلچره آک فتنه در	غمره جاد و زلف و خالک فتنه در
وله ایضاً	
آی اله کنش یوزک چیرانی در	مشک اله غیر سچک ترخان در
جون نیسی عالمک سلطانی در	دور انک در دور انک دورانی در
وله ایضاً	
آفتنه کنک باشی کوزک سودای	شور و شرمن رنک غوغای
کوزک خمری بکک مهبای	انجودیشک لولولالای
وله ایضاً	
ای کوکل تا کر و شک بنیادی	عشق پر در عقل کنک رد ادای

ماحمک یوزدن اولدی چودود	کلدی حقدن آیه الله تور
ای خطک خالی تجلی یوزی نور	صورک معنی در جبات وجود
وله ایضاً	
کل محیط عشقه بر کز طال کور	وحدتک دزن اچدن ال کور
آدمه قل سجده بکبری صال کور	اوله شیطان دوشمه مکر و کور
وله ایضاً	
آب وفاکی ایلدی جون حق خیر	عاشنی خلق ایلدی یعنی پیر
پس سلطان ایلدی عشقی امیر	عاشق و معشوق ال عشق اولدی پیر
وله ایضاً	
صورتک مصحف درای بر شیر	طلعتک پرتا قدم در دل پیر
اهل اعرافین نه اصحاب السعیر	بلکه حقد رهم پیغم و هم تعبیر
وله ایضاً	
عقرب اولدی مالک خلق دمار	قده یا ایلدی علی قوم شرار
قده پسر آری باطن طوغری	قده در انصاف مروت کده دار
وله ایضاً	
جون حق مریده ایدر پسر کوار	پسند بوسه وار مشاق پسندوار
ایمانک پسر نی بلزده وار	قیت اولمز دیوه راه خوشکوار

وله ایضاً	
ناتک مردم قیامت کو پستر	کور بوستدی کم نه قامت کو پستر
محبس یوزکدن علامت کو پستر	فتنلو عنوک امامت کو پستر
وله ایضاً	
عشقتک او دینه کو کل پردانه	طاقتم یوق بلزم بردانه
فرصت او بجه کو کل پس بانه	عاشقتک آینه بودریا نذر
وله ایضاً	
ای کو کل حق پسند در حق پسند	پویله حیف کم انا حق پسند
حق مطلق ذات مطلق پسند	مصطفک خلقی محقق پسند
وله ایضاً	
حق تعالی نوک صفاتی پسند	حق صفات اول بلکه ذاتی پسند
جمله علمک مفرداتی پسند	بیک برادک اسم ذاتی پسند
وله ایضاً	
کلی پسین عشق و گرمی پسند	حرف پسند در
ای پیچا روح قدسی پسند	حق پسین یا یوقه اول حق پسند
وله ایضاً	
اهل عرفان آدمی جان بخشد	صحتی جان و جهان بدن بخشد

صورت عارف دو عالم نقشه را گوشت کرم از خاک گل طاشد

وله ایضاً

گندی تشنم دی تو به یازده در دست قدرت کورنه خطره یازده
بر قد صدن جمله اشیاء سرش آئین بریز خمارین یازده در

وا ایضاً

حق تعالی ملک کلامی نور در بلین شول نور حقن دور در
جون انما الحق پویین منصور کله ی پر ایل الله و صور در

وله ایضاً

عارف بانی صدق عرفانی در قلب عارف کوه الله کافی در
آویسک معنی کوثر آدمی معنی پسر آدم مجرد ریانه در

وا ایضاً

عارضی یارک جهان سپاس در قدی طوبی و ربی ریحانی در
کوی خست روضه رضوانی در بس رقیب اول روضه شک شطرنج در

وله ایضاً

خست دردی رنگ گلزار در سمع وحدت در رنگ گلزار در
آیه کون النکاح انواری در لیل الا پسری صیقل پسر ارید در

وا ایضاً

ای حرامی کوز لرک ینما جسر کعبه یوزک در مایک جابلسر
وصلکه است اولن لرنا جسر ای طوطا عکدن نخل طوا جلسر

وا ایضاً

ای جمالک چینه حیران سر پسنک دورنه پنهان سر
لم نزل کونش پس ای تابان سر کوه دردی چنکه دوران سر

وله ایضاً

حق یار اولکم پسک یار اول حق چون یار ایدوک وار اول
نوره نور اول ره اول نار اول آدم اولدر پسر او اول

وا ایضاً

صورتیک معصوم در ای بدر سیر خلقت مطبوع چسک دلبه در
حق تعالی در سمیع و هم بصیر اول اعراض علی اصحاب پیر

وله ایضاً

صاف پکن مردم صفا حاصل قلور در داپکن در ده دو حاصل قلور
کم که یار بی وفا حاصل قلور جات یوزیک بلا حاصل قلور

وا ایضاً

شول قش چاچی پت شش کلور کر یک اوقدن طلوت شش کلور
حق میندن کوز لری نر خوش کلور کر یکی فاشی چسبانی شش کلور

صورت و میخندد قدرش کمتر
و ناله لا اله الا الله

حرف الزاء

پسینه ای نان گم آرام ایلمز
چنان نه صبرای دلارام ایلمز
لعنکی دولت بکه جام ایلمز
نخون ای سپروکل اندام ایلمز

وله ایضاً

نی وضاد و لام دوشدی کو کلز
کعبه و احرام دوشدی کو کلز
عشق بی انجام دوشدی کو کلز
جاودانی نام دوشدی کو کلز

وله ایضاً

ای جالک صورت رحمان
ی طوطا غلب چشمه حیوان
قاشلر کدر از پسیان الهی
ای صالک شری ایمان

وله ایضاً

بر عجاپ شامه دوشدی کو کلز
بدر یوز لوامه دوشدی کو کلز
تا که فضل الله دوشدی کو کلز
اوش حقیقی رامه دوشدی کو کلز

وله ایضاً

نی وضاد و لام دوشدی کو کلز
کوردی هینی لامه دوشدی کو کلز
آرزوی خامه دوشدی کو کلز
کوردی محکم دامه دوشدی کو کلز

وله ایضاً

وله ایضاً

مخزن صدق و صفا پسینک
پسین هرود و فای پسینک
خسته کو کله و شفا پسینک
مرنه درد اذیله دوا پسینک

وله ایضاً

کرپکا اردن ارشما یظنر
بلیا پن پسندن ای نان پسینر
طوت برارک اگن ای معتبر
تا که اول پسندن چکا ویرینر

وله ایضاً

سرکه بلدی نپنی رحمان
بلیینر نپنی شیطان
اهل عسرفان ادکایان
مرفندن بی خبر حیوان

وله ایضاً

ای اتمک استین دوسته پیر
پسنگو کدن سن پنی اید کذر
دار لغوک به قلوغه کشور شیر
آبر لاپسن وصلنی دوستن

وله ایضاً

جون چی بابل رخدا اگده
جس کانیل زرخدا اگده
خوش هوا اتمل زرخدا اگده
مخزن مشک زرخدا اگده

وله ایضاً

پزده یوزندن کو تور دی مایم
حقن اولدی حق و غیری رایم

فیوض اولاد دوشی کلک	زکسی تک جاده دوشی کلک
پسندیدن شام دوشی کلک	دانه کوردی دانه دوشی کلک
دزمه قور معرفتدن العیاس	مردی معنی الذن العیاس
عانی لمة الذن العیاس	دانه بی انصاف الذن العیاس
وا ایضاً له	
پسند اولاد کر پسندیش	بولیه پسین وصل یاره دیت پرش
معرفتدن بی قفا اور نغیش	معرفتدن در قفا پسین سوزی
وله ایضاً	
کل رضا پسین آیه حقیق	چونکه حجت در یارک اول عالمه پس
دین محمد در آنک دوری جوس	او چرخ جان توشی بوش قاهر پس
چونکه هم اول هم آفرینیش	کفر و دین میخند بر بازیش
عشق صوفی کنایشی انکاریش	خفته سی پست پیسی زماریش
وله ایضاً	
عشق اله معشوق عاشق پریش	هم امین آمدن هم میرایش
صورتی مصحف یوزی نقیرایش	بلبل قدرت عجب نقیرایش

وله ایضاً	
عالمی یوزک کلستان آیش	طیلی پرست و حیران آیش
خبرین زلفک پریشان آیش	ماهینه ابرمه پنهان آیش
وا ایضاً له	
بعد زلفک غمناقش	نافه پنی پریشان آیش
جان مردم بخت طوب آیش	چون بخارک زلفی چوکان آیش
وله ایضاً	
پسین یزی قای بولدم آیش	بخت دار ایسلامی بولدم آیش
چکیدن یوله بریه ز حمتن	کعبه دیت الحرامی بولدم آیش
وا ایضاً له	
عاشق آدی نمن ابدیش	نون عینی میم و دالی دالیش
حرف را چرخ پاقط دالیش	مرکه عاشق را دی ابدیش
وله ایضاً	
عاشق آدی بخون ابدیش	حرف دال اندر همیشه دالیش
حرف دال اولدی وجودی با	مرکه نفیسی ابدیش
وا ایضاً له	
کن فلکات اصل جوکم ذایش	جله اشیا وحدته آایش

مکه حیوان اولدی آدی آیش

اوله ایضاً

دله العکلن اشیا آیش

نرکک دورنه پودا آیش

وا ایضاً

جمله قدر سرزم کم موجودش

حق ساجده حق پیودش

حرف الطاء

کر حق کورمک در پسنگ بی طاء

حق اولدی آینه احمد و سبط

حرف الفاء

عشق پیغمبر و عاشق کوه قاف

کم که اسپر کعبه آتک طواف

حرف القاف

کل که غدن جاسی غدی فراق

میرنور حیرت آینه فراق

اوله ایضاً

کوزی باد و یوزی کل کل آل چوق

شول یوزی شکر لیک بال چوق

اوله ایضاً

ای قه شتاق اولن دشمن سپید

ای کتابدن یوزک کل برورق

وا ایضاً

جون آذانی عالی حدن با کلق

پسندنی بدن آیدن اعکاف

اوله ایضاً

ای نیک فتنه پرگردان فلک

چسپن آینه فرد و یکتا پس بیک

حرف الکاف

عاشق ایمان ال دین در یوزوک

ایجدی طسه و پس در یوزوک

وا ایضاً

والضی نیک آفتابی در یوزوک

جامع الحینک کتابی در یوزوک

بش چوب مردم کمانش قشکر	کو کلمی قدی شوش قشکر
اوردی جان بکینه آتش قشکر	ایلدی عتلموی تارش قشکر

وله ایضاً

چون زمان بکدی و حق کردی فلک	پسند کوردی معتدل حسن بیک
حق عیان اولدی و کتبی شرک و شک	وامدک یو قدر وجودی شترک

وله ایضاً

ضیاع اولدی رنج هیچ اولدی اک	او مزشش دریدی کلدیه یک
ای مخالف پیر این چرخ فلک	قند و بر تاییان و نمک

وله ایضاً

تیز اور جانو نه خنجر کرچک	قدی دل ملکن پنجه کرچک
جسکه خوریز و کافر کرچک	عالمی طوطی پسر کرچک

وله ایضاً

پر توی نور خدا در رخلر وک	مظری اهل صفا در رخلر وک
شمع جمع اصنیا در رخلر وک	روشن او لکیم منتها در رخلر وک

وله ایضاً

ناز چن و خطا در بکلر وک	دانه دام بلا در بکلر وک
مجره شمع صفا در بکلر وک	ملک روم بادشا در بکلر وک

اولدی چون آب معلق غنک	کوی سیمین در رالحق غنک
یبت بنت در محقق غنک	باد و پاک و مروق غنک

وله ایضاً

پرو را پسر و رواند قاشک	عاشقه روح و رواند قاشک
شاه طوسین دن نشاند قاشک	عمر عسری باغ جاندر قاشک

وله ایضاً

جان و دل او پسون غباری پاک	عقل و پسر و اخنی شاری پاک
جمله عالم خاک ری پاک	عاشقک مجموع واری پاک

وله ایضاً

جان بکی پسر نه اندراغزک	وار لغی داخی کماندراغزک
آب کوثر خضر جاندر اغزک	نعلابا قوت احمد اغزک

وله ایضاً

ای بت شیرین جو شکر در لبک	شهاده قند مکر در لبک
آب خضر و جوی کوثر در لبک	نطق در سیکه عیان در لبک

وله ایضاً

ای بی مر جان کسر در شکر	یا صدف اچمه در در شکر
اشبو لقطیله که ترور در شکر	دقترین دور دی ذرک در شکر

حق تعالی تک کلامی در یوزک	خشتک دار اسلامی در یوزک
آیت سبع المثانی در یوزک	باغ جنت ارغوانی در یوزک

وله ایضا

ستونک علامی در یوزک	کعبه نوک بیت الحرامی در یوزک
سودن نشانه زورک	بهر و ما یک ارغوانی در یوزک

وا ایضا

پرتوی نوری تجلی در یوزک	کاشن فرد و پس اعلی در یوزک
دوشه او لکم عین معینه در یوزک	خوری عینک نور عینی در یوزک

وله ایضا

شتر و شر و ک اقبالی در یوزک	حاشاک یوم الپساید در یوزک
خشتک شمع و شرابی در یوزک	روشنک چش المایید در یوزک

وا ایضا

سحر الیتمدی جاد و کوز لک	ز یک کوزنده اینجو کوز لک
کمر الیتمدی بقدی کوز لک	کوکله برتدی قرخو کوز لک

وله ایضا

سحر الیتمدی جاد و کوز لک	قنه اخر زمان در کوز لک
بلد لکرم لی امان در کوز لک	ویلک کله دستان در کوز لک

برند تک اند فده یاره کرچک	یک جکر دیر که یاره کرچک
بغیر حق او ردی یاره کرچک	اوشش یقیند که یاره کرچک

وله ایضا

طوطی خانه شکر در یوز لک	بلرک لعل کوسه در یوز لک
کل تار ایتم دزد در یوز لک	ای که مر جان و کهر در یوز لک

وا ایضا

اهل دل یسلور که جاندر غنیک	بوی نازک شک جیندر غنیک
جون طواف اهل دین در غنیک	با که عالمده سیمین در غنیک

وله ایضا

شک تردن دانه لر جان بکروک	روشن اتدی غبر افشان بکروک
قلدی منه پستانی تالان بکروک	اولدی روم ایلمه سلطان بکروک

وا ایضا

قلدی منده اور سپرای رخروک	روشن اتدی جمله رای رخروک
نوره عرق ایتمدی جنائی رخروک	خوشش شرف طوطدی چایی رخروک

وله ایضا

ای خلک خراب جواندر یوزک	پیوله ای جان شو یکم جاندر یوزک
صورت حق عرش رحماندر یوزک	ای سوزی حق جمله قران در یوزک

حق عیان اولدی کلک حتی کورک	حق باطلدن بچک فرقی کورک
بدرک یوزنه کلک و شقی کورک	عالمه ضعیف انسیه کورک

حرف اللام

جون پینک در سر نه کم و ارای کول	کدن او مر پس عطا و ارای کول
جون تیر پس هم پیکه بارای کول	یار کی مل اوله اغیارای کول

وله ایضاً

کل که پینر پیوار اولدی کول	دوشدی عهدن پیار و زار اولدی کول
دردیه عهدم زیار اولدی کول	کور ز ضیاع روزگار اولدی کول

وله ایضاً

ای جالک بی بدل چنک جیل	جله تک مقصودی پسین ایل پیل
ای بویونک طوی دودانک پیل	چنکه جانم ز فدا عالم پیل

وله ایضاً

کوزلرک پودا پسند دوشدی کول	قند تک و پودا پسند دوشدی کول
القی دورک طا پسند دوشدی کول	وحد تک دریا پسند دوشدی کول

وله ایضاً

نطقی حق ایل حقدن ناطق اول	صدق و خلاص استه حقدن صادق اول
کراما حقدن او مر پیک عاشق اول	فالق الا صبحا بیته خالق اول

بن اتوزای کی حردنم لم یزل	یوقدرا ورتا غنم ز منلم یزل
جون ابد در انسم ازل ازل	اول و انسر نیم غزل و جزل

وله ایضاً

اول بلور سیخه که یالانچی دکل	کلم که یالان پویر اول ناجی دکل
حج طوعن سری وارمین حاجی دل	طوغر و سوز طوغر و لره آبی دکل

وله ایضاً

مر که حنک علقه مجسم دکل	اول غزال دیو در آدم دکل
موقوفه کجین دم دم دکل	جا بک یوقدر دمی آدم دکل

وله ایضاً

جا میلده طوته انسن آدم دکل	دیو در جا بیل که سیج آدم دکل
لطف یوقدر جا ملک آدم دکل	جاسله آدم دین آدم دکل

وله ایضاً

کج ایکی لکن الف تک واحد اول	حق کور آمده حقه پیاجد اول
کن فکا تک بحر نه دوشن خالد اول	کعبه تانی ولاته جا به اول

وله ایضاً

یوز کی حقدن جوریه حق بیل	پوره و الطور تاتی رق بیل
پیل پیل اولدی طوطا غنک ذوق بیل	مصطفی تک بر معده عشق بیل

خود و قول و طوعی و عمل اول طوعی و دل	خود و قول و طوعی و عمل اول طوعی و دل
چون یوردی ایچد و امری طویل	ایچد و یتیمی ایچد دلیل
وله ایضا	
عشقش باقی و چشک لایزال	عشقش صغیر چون دچند و قیل و قال
لم یبد عشقت ولم یولد جمال	حسنا پسجی نه جل جلال
و ایضا	
دینی نوک اهلدن او صندی کوکل	عقلت او یقو پسندن او یاندی کوکل
حق ایتکدن او تاندی کوکل	حقه دوندی حقه طانیدی کوکل
حرف الیم	
پرده دن ناه صیام اولدی تمام	قبله پست الحرام اولدی تمام
زهر اشش سو دای تمام اولدی تمام	صوفی بی ویرکه جام اولدی تمام
وله ایضا	
کل ضایعین ایته خنک سن عام	جون که خقد یار کی ایته عام
دینی مظهر انک دوری تمام	جمال الکدن او چدین ای نیک نام
و ایضا	
صورت کدر بسم الله الحسین	سیرت کدر نظری ذات قدیم
آیت الله چون که یسندن اولدی فاش	هم لیکدن علم و حکمت پتیم

کوز لر و ک پسرانی فاش ایزم	کوزنه میدن ایچرم اشش ایزم
کوزمین حتی آدن طاشش ایزم	عارف و تحسین و شاباشش ایزم
وله ایضا	
مریا کیم با ترم حق باقم	باشم خدر ناما حق باقم
مطلق اولدم حق مطلق باقم	شپشه ختم محقق باقم
و ایضا	
صحنک سرنی و اوراقی بزم	کل غنایا کک و باقی بزم
می بزم پاعتر بزم پاتی بزم	عالمک پی و تر یاسی بزم
وله ایضا	
بن جهانده لا اوبالی درویشم	کلی وارم حق پولینه درویشم
بن عدم مکنه وار ب ایشم	بود و عدم زمین حبیب درویشم
و ایضا	
مثال محمودش عالی مقام	اول مقامی ایته فقل و سلام
کرجه آدیدر شکر انگ تمام	طوبی نسجه اولدی نور و تمام
وله ایضا	
کعبه دن مقصود یوز کدر و سلام	فشته لرباشی کوز کدر و سلام
قاف و القران پوز کدر و سلام	فادعل مطلق اوز کدر و سلام

پوزکی جانن پوزلرای سمام	خل اولر کو کله کی شکل تمام
دو کلو ر شکر دانه دن مدام	کشته بیج طبلو نظم و اسلام

وله ایضاً

لیل اولدم بر عجایب اوترم	ودا چده در بوگون خوش نوزم
کجه بودم پوزلردن رود نرم	کهنه اله دینی برابر طو نرم

وا ایضاً له

یاره مر پاهت سلام اولسون سلام	عشره عیشی مدام اولسون مدام
یار پنهت مدام اولسون مدام	یاره بومستی تمام اولسون تمام

وله ایضاً

صورتیک عشقه خیران اولشم	وصفکه اولاشلی جان اولشم
عقله پیغمز کنج یخسان اولشم	لامکان تخته سلطان اولشم

وا ایضاً له

پستم اول میدان که محمور اولشم	حق دن ایراغ نایب دور اولشم
جون بن اول سیاهم که محمور اولشم	غم دکل کردیوه مشهور اولشم

وله ایضاً

بن ازلدن پست و پر خوش کلشم	خضره چو موی پسته ایش کلشم
لوح محسنو نظم منقش کلشم	چارویج و منت اله شش کلشم

اولدم اسرافیل وسم صور اولشم	کورانا اکتدن بنصور اولشم
پسپلم جنت و حور اولشم	کنجه دیران عشقه معور اولشم

وله ایضاً

بن ازلده عشق اله پسر اولشم	گاه ایلی انکب له که پسر اولشم
اچسن صورتده تخمه اولشم	قادرم مر اهره تقدر اولشم

وا ایضاً له

فضل حدن بن هدایت بلشم	صورتیک نقشنایت بلشم
اول پسیدن بن هدایت بلشم	مرتب غالمده غایت بلشم

وله ایضاً

دجمنی انده تسلیم اولشم	صورت رحمانه تنظیم اولشم
نظمی اشیاده تقسیم اولشم	کور بوا پسراری تقسیم اولشم

وله ایضاً

روضه رضوان یوز کدر و اسلام	صورت رحمن یوز کدر و اسلام
عرش حق ای جان یوز کدر و اسلام	لوح القرآن یوز کدر و اسلام

وا ایضاً له

پرده یوز کدن کو توردی حق تمام	کل حشک دیدارنی کور و اسلام
بخدی عرش الله مصحفن کلام	کنجمنی فاشن ایلدی بیت الحرام

قبله در یوزک قرا قاشک نام	زلف و خالک التیمات و پلام
ای سچک عشر چک پت الحرام	صورتک دورنه چسپن اولدی نام
وله ایضاً	
بلشتم حق انا الحق سویلرم	حق بنم حق بنده در حق سویلرم
کور بوا سپردی نه مطلق سویلرم	صادقم و ولده صادق سویلرم
وا ایضاً له	
و ده تک شه نده و سپران ایلرم	بن پسنی جسمه حیران ایلرم
کنجنی آدم ده پنجه ان ایلرم	آدمی سسم حق سسم ایشان ایلرم
وله ایضاً	
نه کیم با خرم حق با خرم	با ختم قدر انا الحق با خرم
مطلق اولدی حق مطلق با خرم	بی کمان سسم محقق با خرم
وا ایضاً له	
کور دم اول مانی و سپرام ایلدم	اول بی سیم کوز لری جام ایلدم
حج و ارم سسم اهرام ایلدم	فی وضاد و لام حق نام ایلدم
وله ایضاً	
من وجود مطلقم مطلق دیدم	حق دانق در حق بلز کم حق دیدم
کننت کنه اسپرنی معلق دیدم	ایلدی بر ما سسم آیی شق دیدم

چون از لدن تا ابد با سیم	کن دکا تک خلق و خلا سیم
و ده تک بر منده چون پاتی بنم	عالمک سخی و تر ماسی بنم
وله ایضاً	
لا مکا تک تخت سلطان بنم	کننت کنه اسپرنی بر مان بنم
محمد می و سسم عمران بنم	جنت باقی و سسم رضوان بنم
وا ایضاً له	
ای جالک مظلم ذات قدیم	صورتک الله در من و در سیم
و جهک جسمه ظالین ایش من	سجده قلدی غیر شیطان رحیم
وله ایضاً	
پنجده امرن تین شیطان بنم	حق یار ششانی من نار الیوم
کلدی شیطان بخون مقدر علم	و جهو لک آدمی در صدن ظلم
وا ایضاً له	
ای جهان عشق امانه سپن مرام	مردم اولیون یوز که یوز بیک پلام
صورتک مصطفی طوبی سرام	کر لیک زلفک قاشک در کلام
حرف التوتون	
ایمانک صوم و عیدی ای فلان	شاه علی در بل حیثت بی کمان
نیچه روز و پشته ایام و قوت	شاه علی در شاه علی تحقیق اینان

اولدی چون حقه اقرارک تون	اولدک انمردن که سسم لایق تون
کوریدی چون حقه داویم و تون	تخته کتیدن کرک تون تون
وله ایضاً	
بوزکه وردک کوکلکی بریار پس	خلق ادون یاره یکرک یار پس
مدعی اول یارا چون اغیاره پس	ور دیارک پیرینه دیار پس
وله ایضاً	
ای باوزو که ن پسر غافل ایدین	حقه کل کم حق دکل باطل ایدین
اولد فاسینه عالمه غافل ایدین	مرفقن پینه قل حاصل ایدین
وله ایضاً	
ای دو لو پسندن جهان پسندن بیان	هم جهانک یعنی پسن هم جسم جان
فسلرک مرفقندن اولدی کن فکان	پسندن اولدی مرنه کم اولدی عیان
وله ایضاً	
پرتون ماه تمام اولدی عیان	بله ویت تمام اولدی عیان
زهد اشش بود ای تمام اولدی عیان	صوفیه سولیکه جام اولدی عیان
وله ایضاً	
کر پسینی سن تاشش سن بی کمان	پسند در حق پسند کور حق عیان
روح قدیک قنچه پسندن یعنی جان	جاودان اولدی وحی جاودان

کر سن اسپر سن حتی ملک یقین	کل پسیدن اپار غل ره بدین
تاویل ایله آیت طور پسین	کراولم در پس سن اصحاب یقین
وله ایضاً	
حق تجلی ایلدی مویسی اوجون	نه ارسطای پس و نه پسینا اوجون
ای کوکل شول حور پسینا اوجون	پسند قل غل شول قدوبالا اوجون
وله ایضاً	
ای یوزک بلغمه پسینا اوجون	فارضک کل در سبک در سبک پسین
ای سوزک دغری مدینک حلاص	دوشده ی غنر چن سبک دن اوجون
وله ایضاً	
جانمی یدردی شوکت قند پسین	بند پس معنیدن کره اند پسین
ای شمر یوز لوم تا بند پسین	کل که شکسته باقی و پائنده پسین
وله ایضاً	
لامکانه راپست الله م رادین	پسینک اردنجه طوفدی ماهین
ایشکیده بند بولد م شاهین	ویر مرم سیک طاعنه بر آدین
وله ایضاً	
شهابی بصیرت آدم مین	که تابیت اورد و عالمین
کیسه کتر م کدن کمین	جو شفت قیلد شاسم فرمین

حق پیوری من علیها کل فان	حقن آکا و اول که مقدر جوادان
کوی بنجه سر کون کیدر بوکار بان	کج جهانن جو که فایز جهان

حرف الواو

ای جیاسی کور کلو و یوزی صلو	آدمای کور کور کدر پور ملو
آون پکزیک عالم اوپندن طللو	ویلک کلمه و صفک و شاکن اولو

حرف الهاء

عشق کچه سیر اولدی بزه	خشتک نوری خیر اولدی بزه
عش اللک سیر اولدی بزه	ایکی عالم جمله سیر اولدی بزه

وله ایضا

انجه در مودن دیم مویکله	یار شور زرین مکر مویکله
طویشحق موی مند مویکله	ایره مزه سیر مویکله

وله ایضا

طاغذب اول زلف و خالی بویکله	المصل خانم و بایلی بویکله
سینک او جن صلاالی بویکله	ایره مزه زاک و بیلی بویکله

وله ایضا

طویشای دل بریشان زلفکله	اولدی سیران عقل ریجی زلفکله
ال اوز آون مار یجان زلفکله	لازم اولدی ترک اید و جان زلفکله

رشتک ایدر ماه منور انو که	مشری جانیده جا کرا انو که
کراده خور شید خاور آککله	شرم ایدر اولد برابر آککله

وله ایضا

اولدی جون دولت میر باشکله	یار شر زین کلام لر باشکله
دولتی حق ایتدی افسر باشکله	یار شر بیک تاج قیصر باشکله

وله ایضا

حق باطل صمد حق یوقدر د	رب بنم رب العلق یوقدر د
یازجی یازر ورق یوقدر د	شمع یاندرا شمع یوقدر د

وله ایضا

قنده در یارای گوکل یار آیم	یار آیم آدی در زوار آیم
لی و فادیناده دلدار آیم	جون و فایو قدر و فادار آیم

وله ایضا

اگری و او غیری و قان قانکله	والهم هم دکن حیران قانکله
غارت اولدی دین و ایمان قانکله	قیمم جاو سیه قربان قانکله

وله ایضا

دوششم پستانه عینک آله	جان فدا کگون یکانک آله
اولدی پسند قنده یاسین آله	اچکن ره یانک آله

کل که مشتاق او شدم دیدار که	ور شدم جان زلف عنبر بار که
محرم اندک چون نبی اسپر که	ای پری کل سینه فک بردار که
و ایضاً	
جانک لعلی می در جام ال	زلف و خاک دانه سی در دام ال
بن زمانی بولشتم ایام ال	واحدم شول ذات بی انجام ال
و ایضاً	
ای تر زلف شبندن رو سپاه	هر رخسارک قند تیره ماه
کچمین عشقک عسر اولدی تاه	طاعتک دن اوز که طاعتک کنا
و ایضاً	
پسند ایله یوز که مهر ال ماه	مشک چین پیاچکن اولدی یوز
عشش همان در یوزک قند کواه	خوبلرک مصرنه پسین باوشاه
و ایضاً	
ای یوزوک ام الکتاب وفا تخه	قشدرک وحی خطاب وفا تخه
پیاغشش مایی نقاب وفا تخه	بانتر لعلک شراب وفا تخه
و ایضاً	
یار کی کل حق پس اغیار الیه	دیواله او شدم بازار الیه
حدن اوز که پس پیکه بار الیه	اچسن تقویه انکار الیه

فصل رسیده ذوالجلال اولدی	مچسن چمن و جمال اولدی
آتمه صاحب کمال اولدی	انمز پوتی جمال اولدی
وله ایضاً	
پسند و میخانه سیر اولدی	دیواله شیطان سیر اولدی
عشقم فرج دیکن حیر اولدی	دلبرک عشقی امیر اولدی
حرف ایلیه	
دم بودم در دم دم بل بودی	کم دم اوردی بودم دن حق بودی
کافله نون دن برادن عالی	اربعین کونده یوغشش ادا می
و ایضاً	
قاف و القران در اول ماهک یوزی	گور پسون بدشیم اول ماهک یوزی
فانی اولم سگسز اول ماهک یوزی	یا لک اولسون دیوکر امک یوزی
وله ایضاً	
صورتک مصحف ای جان پاره	جانه کار اندی فراقک یاره
لطف و چمن اول مصحف سی پاره	قنده در وصلک دوایی جاره
و ایضاً	
ای محیط جوگت دردانه	گشت کزک کنجوک ویرانه
جوگم اولدی آشکارا کنج	آدم اولدی عالمک دیوانه

کلیستان ملکوتی در شاه علی	شیری کوه جبر و تدر شاه علی
یونس دریا و جود در شاه علی	هم عصا موسی داود در شاه علی

وله ایضا

نار موسی و عصا در شاه علی	اقاب کبریا در شاه علی
آینه حق نام در شاه علی	ابتدا و انتها در شاه علی

و ایضا

قاتلک تویدی قیامت ایلدی	قد کی کور کم قیامت ایلدی
کعبه و هر کم اقامت ایلدی	کوزرک اکا اقامت ایلدی

وله ایضا

ای لک وصفی حیات پریدی	خط و خالکدر جمالک ایلدی
کرنگ قاشک زلفکدریدی	اول یری کم احمدی پت ایلدی

و ایضا

کرچک زلف و قاشکدریدی	اول یری کم شیطان اتی ایلدی
حق یوزی احمد کشت ایلدی	اول پسند احمدی دیمی

وله ایضا

حق صیام آبی بزه عید ایلدی	مر نه کم حق ایلدی حبیب ایلدی
کم که حق دید و وادید ایلدی	آدینه حق اهل توحید ایلدی

کم الف دیک واحد و فرد اولدی	بله مرد آینه که اول مرد اولدی
کم که حق را حیدر پنه کرد اولدی	دو که که خراسن سپرد اولدی

وله ایضا

کم که اسپر ارسپی بلدی	غزت فضل نفیسی بلدی
دبور حمن و ر حسی بلدی	منظر ذات قدیمی بلدی

و ایضا

کم که حقن دو قندی بنی کتے	او که حی حیدن انک مرگاشی
آوی نه ار کلدی انک نه دشی	جایمن بار ما غنی انک دشی

وله ایضا

کور ششم سر شیده حق مطلق	کرد کل پس لاشی ایوریدی
کم که حق بلدی اولدی شتی	کل که طوفان اولدی ایته زور

و ایضا

زلف غنر پایه وردم کیلے	نعل روح افزایه وردم کیلے
قاشیدک پودایه وردم کیلے	کورنه محکم یایه وردم کوکلی

وله ایضا

شول پی رهنایه وردم کوکلی	شول کوزی تحسایه وردم کوکلی
شول کنش پیمایه وردم کیلے	شول یوزی یوزایه وردم کیلے

غریق رحمت یزدان کسی باد	که کایت را با الحمدی کند یاد
<p>تم الیدیوان امیر معبد شهید امیر می علیه الرحمۃ والمغفرت والرضوان</p>	
<p>کتاب البعد الفیقر الحقیر المذنب سلطان احمد الطروی عفی الله عن پیاتہ بدار اسلطہ قیطن طینہ حیث عن الفات والبلیات فی التیارخ مہشم محرم الحرام سنہ تسع وتسعمایہ من ہجرة النبویہ</p>	

و تو یانی دگر شیخ یازنی

رحمتک را یار عالم یازنی

وله ایضاً	
ناکمان بر آید و مردم کو کلمه	جان الیغسایه و مردم کلمه
منتهای بالایه و مردم کلمه	بعد روح افزایه و مردم کلمه
وا ایضاً	
ای بچک بوی میسایک دی	قیته چنک بر اخدی عالمی
کنت کنز اسپری در عشق منی	اولدی شیطان بو پرک عمری
وله ایضاً	
کرچک فاشکله زلفک دردی	یریدی و کوک یری پسندی
نه پسین منته کنز آدی بی	بند حکمت وار در مصحف بی
وا ایضاً	
کرچک فاشکله زلفک دردی	اول یری نی بلکه شیطان بلدی
حق بو پسری احمد کشف الیله ی شول سیدن احمد امی دیدی	
وله ایضاً	
ای شمر طلقلو تمپس خاوری	روضیه نوز کدر دودا غلک کوشی
کرچنی کورپه ایدی دوشده پری اودو پالیندی اوتوز ایلمی پری	